

- ارتباط زبان‌های ترکی و مغولی و خطا در تشخیص واژه‌های دخیل ترکی و مغولی در زبان فارسی
مهدی رضائی / ۷
- بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، سووشون و همسایه‌ها
نیلوفر آقاابراهیمی، فرهاد ساسانی، فرزانه سجودی / ۲۱
- واکاوی بخشی از ترجمه رمان «الشحاذ» بر اساس الگوی نظری وینی و داربلنه شهریار نیازی، عطیه یوسفی، محمد امیری فر / ۴۹
- تحلیل انتقادی استعاره عشق در ترانه‌های فارسی: رهیافتی پیکره‌ای آتوسا رستم بیک تفرشی، محمدعارف امیری / ۷۳
- چارچوب‌های نحوی و کارکردهای کلامی تقابل واژگانی در زبان فارسی
ماندانا کلاهدوز محمدی، علی رضاقلی‌فامیان، فردوس آقاگل‌زاده، آرزینا افراشی / ۹۹
- تحلیل انتقال زبانی دانش‌آموزان لک‌زبان در یادگیری و کاربرد زبان فارسی
علی ستاری، محمدرضا احمدخانی، بهمن زندی، مهدی سبزواری / ۱۱۹
- تحلیل نشانه‌شناختی گفتمان در سوره «نبا» بر اساس الگوی تنشی روح‌الله نصیری، مهدی مطیع، مهناز امیری / ۱۴۹
- مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در اشعار پروین اعتصامی
آزاده شریفی مقدم، مریم آزادخواه، وحیده ابوالحسنی‌زاده / ۱۷۹
- مقایسه مراحل در چکیده‌های مقاله‌های رشته‌های علوم انسانی و پایه/پزشکی بر پایه مدل دادلی ایوانز
سید عبدالمجید طباطبایی لطفی، طاهره قاسمی، مهین سادات طباطبایی / ۲۰۳
- نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه بر پایه نظریه معناشناسی قالبی
سید حمزه موسوی / ۲۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه علمی

زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

مجله تخصصی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س) از انتشارات معاونت پژوهشی.
مجله زبان پژوهی به موجب نامه شماره ۳/۱۱/۱۰۵۶ مورخ ۱۳۸۸/۶/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از نشریه علمی - پژوهشی علوم انسانی جدا گردید.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: سوسن قهرمانی قاجار

سر دبیر: فریده حق بین

مدیر داخلی: آژینا عباسی

ویراستار زبان فارسی: نوجس منفرد، دکترای زبان شناسی

ویراستار زبان انگلیسی: دکتر حمیده معرفت، دکترای آموزش زبان انگلیسی

مدیر اجرایی: نرگس جعفری

اعضای هیئت تحریریه

محمود بی جن خان، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه تهران

فریده حق بین، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه الزهراء (س)

انسیه خزعلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه الزهراء (س)

فرهاد ساسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان شناسی، دانشگاه الزهراء (س)

الهه ستوده نما، استاد، عضو هیئت علمی گروه انگلیسی، دانشگاه الزهراء (س)

مصطفی عاصی، استاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی

اسماعیل فقیه، استاد، عضو هیئت علمی بازنشسته گروه انگلیسی، دانشگاه الزهراء (س)

یحیی مدرسی تهرانی، استاد، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی

بتول مشکین فام، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه الزهراء (س)

اعضای هیئت تحریریه بین المللی

محمد الشاوش، استاد زبان شناسی عربی، دانشگاه متوبه، تونس

مزاگو دختریشویلی، استاد زبان فرانسه، دانشگاه ایلینا تفلیس، گرجستان

النا پالیشووک، دانشیار زبان روسی، دانشگاه لومونوسوف مسکو، روسیه

مهبد غفاری، دانشیار آموزش زبان فارسی، دانشگاه کمبریج، انگلستان

ماندانا سیف الدینی پور، پژوهشگر موسسه پژوهشی زبان های جهان، دانشگاه سو آس لندن، انگلستان

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۲۶۱۱۵۵۷۴-۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و چکیده مقالات، به نشانی، سایت دانشکده ادبیات و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاه مراجعه فرمایید.
<http://adabiat.alzahra.ac.ir>
www.SID.ir
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC نمایه شده است.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، تلفن: ۸۵۶۹۲۹۱۰، کد پستی: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶

پست الکترونیکی: Zabanpazhuhi@alzahra.ac.ir

شاپا: ۸۸۳۳-۲۰۰۸ / شاپای الکترونیکی: ۱۹۸۹-۲۵۳۸

نحوه پذیرش مقاله

فصلنامه علمی زبان پژوهی، مقاله‌های تحقیقی که حاصل پژوهش اصیل و رویکرد تحلیلی درحوزه‌های مختلف مطالعاتی با محور زبان و موضوع‌های مرتبط با آن باشند، می‌پذیرد. بدیهی است مقاله‌ها پس از مرحله داوری، به چاپ خواهد رسید. هم‌چنین از نقد و بررسی مستند و مستدل مقاله‌ها و کتاب‌هایی که درحوزه‌های یادشده منتشر شده است، استقبال می‌شود.

ویژگی‌های مقاله‌های مورد پذیرش

– مقاله‌ها باید به زبان فارسی نوشته شده باشند.
– مقاله‌ها باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشند، در نشریه دیگری منتشر نشده باشند و تا وقتی که داوری آنها در این مجله به پایان نرسیده است، به مجله دیگری ارسال نشوند.
– در صفحه‌ای جداگانه، عنوان مقاله، نام نویسنده (یا نویسندگان)، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس و یا تحصیل و نشانی پستی و نیز نشانی الکترونیک سازمانی نویسنده (یا نویسندگان) درج شود و نویسنده مسئول مکاتبات نیز مشخص گردد.

– مقاله باید به ترتیب شامل این بخش‌ها باشد: عنوان (حداکثر پانزده کلمه)؛ چکیده فارسی (حداکثر ۲۵۰ کلمه، شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته‌های پژوهش)؛ واژه‌های کلیدی (حداکثر هشت واژه)؛ مقدمه (شامل موضوع مقاله و بیان صریح مسئله پژوهش، پیشینه‌ای کاملاً مرتبط با تحقیق، مبانی نظری و تصویری کلی از ساختار مقاله)؛ پیکره اصلی مقاله؛ بحث و نتیجه‌گیری؛ فهرست منابع.

– متن مقاله با قلم Bzar و شماره ۱۳ نوشته شود و در قالب برنامه word تنظیم و از طریق سامانه مجله <http://journals.alzahra.ac.ir> ارسال شود.

– هر مقاله باید دارای چکیده گسترده انگلیسی با قلم Times New Roman با شماره قلم ۱۲ در حداقل ۷۵۰ کلمه و حداکثر ۱۰۰۰ کلمه در صفحه‌ای جدا باشد. منظور از چکیده گسترده، مقاله کوتاه به زبان انگلیسی است شامل بیان مختصر مسئله پژوهش و ملاحظات نظری و ذکر مختصر قلمرو تحقیق و جامعه یا پیکره تحت بررسی و بیان مختصر شیوه تحلیل و در نهایت نتیجه پژوهش.

– حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۲ صفحه باشد.

– بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره جداگانه باشند. بدیهی است مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می‌شود. زیربخش‌های هر مقاله نباید از سه لایه بیشتر باشد؛ مثلاً به صورت ۱، ۱، ۱، ۱، ۲، ۱، ۱ از بخش بندی و عنوان بندی به سبک پایان‌نامه‌ها خودداری شود.

– عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از بخش قبل، جدا و سیاه (بلد) نوشته شود. سطر اول ذیل هر زیربخش، بر خلاف سطر اول پاراگراف‌های دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.

– در آوانویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از قلم IPA نسخه Doulus Sil استفاده شود.

– مثال‌هایی که به صورت بند یا جمله ارائه می‌شوند، در خارج از پاراگراف به صورت مسلسل شماره گذاری شوند و ارجاع به نمونه‌ها با ذکر شماره آنها صورت گیرد؛ مانند:

۱. الف) علی صبح امروز دیر به سر کار آمد.

ب) علی صبح دیروز دیر به سر کار آمد.

پ) علی صبح فردا دیر به سر کار خواهد آمد.

پانوشته‌ها:

– معادل لاتین واژه‌های تخصصی با قلم Times New Roman با شماره قلم ۱۰، به صورت پانوشته درج شود. هم‌چنین مطالب توضیحی‌ای که باید خارج از متن درج شوند، در پانوشته بیانند. به‌جز اسامی خاص و نام اصول مطرح‌شده، سایر پانوشته‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شوند.

– شماره پانوشته‌ها در هر صفحه از شماره یک آغاز شود و به صورت مسلسل نباشد.

- چنانچه نویسنده (یا نویسندگان) در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهایی خاص استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند، باید در اولین پانویس، این مطلب را ذکر کنند. برای مشخص کردن این پانویس از علامت ستاره استفاده شود. لازم است آدرس پست الکترونیک نویسنده (یا نویسندگان) برای مراجعه خوانندگان نوشته شود.

شکل‌ها و جدول‌ها:

- در تهیه نمودارها و امثال آن، از ابزارهایی مانند Draw، Table و Equation در محیط word استفاده شود تا هنگام تنظیم آنها در نسخه نهایی، مشکلی پیش نیاید.
- تمام نمودارها، منحنی‌ها، شکل‌ها و نقشه‌ها ذیل عنوانی واحد به نام «شکل» درج شود و عنوان شکل‌ها زیر آنها بیاید. عنوان جدول هم باید بالای آن درج شود. شماره‌های جدول‌ها و شکل‌ها به تفکیک و به صورت پیاپی باشد؛ مثال: جدول ۱: جدول ۲: شکل ۱: شکل ۲: . عنوان جدول‌ها و شکل‌ها و مطالب داخل آنها و نیز ضمیمه‌ها با قلم Bzar و شماره ۱۱ نوشته شود.

ارجاعات:

- ارجاعات داخل مقاله در مورد منابع لاتین و غیرلاتین به انگلیسی و با تاریخ میلادی مشخص شوند؛ مانند (Chatzisavvas, 1999, p. 28; Anvari, 2002, p. 24). در صورتی که تعداد مؤلفان بیش از دو نفر باشند، تنها نام خانوادگی نویسنده اول ذکر شده و از عبارت «و همکاران» استفاده شود؛ مانند: (Quirk et al., 1985).
- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر (چهل واژه) باید به صورت جدا از متن اصلی و با ۱/۵ سانتی‌متر فاصله بیشتر از حاشیه سمت راست، یک شماره ریزتر از قلم متن و بدون گیومه تنظیم شود. ارجاع نقل قول هم با ذکر نام نویسنده، سال انتشار اثر، و شماره صفحه‌ای که نقل قول از آن ذکر شده است، در پایان مطلب نوشته شود.

فهرست منابع:

فهرست منابع شامل دو فهرست باشد:
الف. یک فهرست منابع فارسی و عربی (در این منابع، نام نویسنده به طور کامل ذکر شود و از نوشتن حرف اول نام نویسنده خودداری شود)
ب. یک فهرست منابع فارسی و عربی به زبان انگلیسی با تاریخ میلادی به همراه منابع لاتین. این سه فهرست در قالب یک فهرست با ترتیب الفبایی تنظیم شوند (برای ترجمه منابع فارسی و عربی، حتماً از صورت انگلیسی ثبت شده در پایگاه‌های اطلاعاتی موجود استفاده شود و از ترجمه شخصی پرهیز گردد. به عبارت دیگر، در مورد مقاله‌ها، با مراجعه به چکیده انگلیسی، عنوان ثبت شده مقاله و نویسنده استخراج شود؛ در مورد کتاب‌ها، از صورت انگلیسی درج شده در پشت کتاب مورد نظر استفاده شود، و در مورد پایان‌نامه‌ها، از صورت انگلیسی درج شده در پشت پایان‌نامه استفاده شود.)؛ مانند:

Anvari, H. (2002). *Sokhan Comprehensive Dictionary*. Tehran: Sokhan [In Persian]
Atkins, B.T.S. & Rundell, M. (2008). *The Oxford Guide to Practical Lexicography*. Oxford: Oxford University Press.

روش ارائه اطلاعات در مورد هر منبع به شکل زیر است:

کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). نام کتاب به صورت ایرانیک/ایتالیک (شماره ویراست). نام مترجم/گردآورنده در صورت نیاز. محل نشر: ناشر (برای آثار ترجمه شده، محل نشر و ناشر کتاب ترجمه شده ذکر شود)؛ مانند:

Collier, A. (2008). *The world of tourism and travel*. New Zealand: Pearson Education New Zealand.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام مجله به صورت ایرانیک/ایتالیک، دوره یا سال، شماره نشریه، شماره صفحات مقاله؛ مانند:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13 (6), 578-583.

مقاله در مجموعه مقالات یا فصلی از کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. نام ویراستار یا گردآورنده، نام مجموعه مقاله به صورت ایرانیک/ایتالیک (شماره صفحات مقاله). محل نشر: نام ناشر؛ مانند:
Palmer, F. (2007). Treaty principles and Maori sport: Contemporary issues. In C. Collins & S. Jackson (Eds.), *Sport in Aotearoa/New Zealand society* (2nd ed., pp. 307-334). South Melbourne, Australia: Thomson.

پایان نامه: نام خانوادگی نویسنده، نام (سال دفاع از پایان نامه). عنوان پایان نامه به صورت ایرانیک/ایتالیک (مقطع تحصیلی). نام دانشگاه، شهر، کشور؛ مانند:
Johnson, S. (2013). *Style strategies* (Master's thesis). UCOL, Whanganui School of Design, Whanganui, New Zealand.

وبگاه های اینترنتی: مطابق نمونه زیر، نشانی وبگاه اینترنتی در سطر مستقل ذکر شود؛ مانند:
Marshall, M., Carter, B., Rose, K., & Brotherton, A. (2009). Living with type 1 diabetes: Perceptions of children and their parents. *Journal of Clinical Nursing*, 18(12), 1703-1710. Retrieved from <http://www.wiley.com/bw/journal.asp?ref=0962-1067>

روش ثبت DOI به شکل زیر باشد:

Gabbett, T., Jenkins, D., & Abernethy, B. (2010). Physical collisions and injury during professional rugby league skills training. *Journal of Science and Medicine in Sport*, 13(6), 578-583.
doi:10.1016/j.jsams.2010.03.007

- چنانچه در متن مقاله به آثار نویسنده ای با سال انتشار مشترک و یکسان ارجاع داده می شود، در بخش منابع، با حروف الفبا (زرین کوب، (۱۳۷۷ الف)؛ زرین کوب، (۱۳۷۷ ب)) از هم متمایز شود و به همان صورت هم در متن ارجاع داده شود (Zarrinkoub, 1999a, 1999b).
- چنانچه اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص می دهد، سطر دوم به بعد با یک سانتیمتر تورفتگی ادامه یابد.
- در صورت نیاز، از علائم اختصاری زیر در نگارش فهرست منابع استفاده شود.

ed. (edition)
Rev. ed. (Revised edition)
2nd ed. (second edition)
Ed. /Eds. (Editor /Editors)
Trans. (Translator(s))
n.d. (no date)
p. /pp. (page /pages)
Vol. (Volume (as in Vol. 4))
Vols. (Volumes (as in Vols. 1—4))
No. (Number)

- لطفاً حداقل یک ارجاع به مقالات قبلی منتشر شده در مجله زبان پژوهی داده شود.
- شیوه نگارش مطابق با آخرین ویراست دستور خط فرهنگستان زبان و ادب جمهوری اسلامی ایران باشد.
- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن، آزاد است.
- چاپ مقاله منوط به تأیید هیئت داوران است.
- مجله از پذیرفتن مقاله هایی که مطابق با شیوه نامه نوشته نشده باشند، معذور است.

فهرست مطالب

- ۷-۲۰ ارتباط زبان‌های ترکی و مغولی و خطا در تشخیص واژه‌های دخیل ترکی و مغولی در زبان فارسی
مهدی رضائی
- ۲۱-۴۷ بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، سووشون و همسایه‌ها
نیلوفر آقاابراهیمی، فرهاد ساسانی، فرزانه سجودی
- ۴۹-۷۲ واکاوی بخشی از ترجمه رمان «الشحاذ» بر اساس الگوی نظری وینی و داربلنه
شهریار نیازی، عطیه یوسفی، محمد امیری فر
- ۷۳-۹۸ تحلیل انتقادی استعاره عشق در ترانه‌های فارسی: رهیافتی پیکره‌ای
آتوسا رستم بیک تفرشی، محمدعارف امیری
- ۹۹-۱۱۷ چارچوب‌های نحوی و کارکردهای کلامی تقابل واژگانی در زبان فارسی
ماندانا کلاهدوز محمدی، علی رضاقلی فامیان، فردوس آقاگل زاده، آریتا افراشی
- ۱۱۹-۱۴۸ تحلیل انتقال زبانی دانش آموزان لک‌زبان در یادگیری و کاربرد زبان فارسی
علی ستاری، محمدرضا احمدخانی، بهمن زندی، مهدی سبزواری
- ۱۴۹-۱۷۷ تحلیل نشانه‌شناختی گفتمان در سوره «نبأ» بر اساس الگوی تنشی
روح‌الله نصیری، مهدی مطیع، مهناز امیری
- ۱۷۹-۲۰۲ مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در اشعار پروین اعتصامی
آزاده شریفی مقدم، مریم آزادبخواه، وحیده ابوالحسنی زاده
- ۲۰۳-۲۲۶ مقایسه مراحل در چکیده‌های مقاله‌های رشته‌های علوم انسانی و پایه پزشکی بر پایه مدل دادلی ایوانز
سید عبدالمجید طباطبایی لطفی، طاهره قاسمی، مهین سادات طباطبایی
- ۲۲۷-۲۶۲ نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه بر پایه نظریه معناشناسی قالبی
سید حمزه موسوی

ارتباط زبان‌های ترکی و مغولی و خطا در تشخیص واژه‌های دخیل ترکی و مغولی در زبان فارسی^۱

مهدی رضائی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۲

چکیده

زبان‌شناسان، اغلب، زبان‌های دنیا را در قالب خانواده‌های بزرگ زبانی تقسیم بندی کرده‌اند. در مورد پیوند زبان‌های ترکی و مغولی دو دیدگاه متفاوت وجود دارد؛ یکی از دیدگاه‌ها، بیانگر هم‌خانواده بودن این دو زبان بوده و دیدگاه دیگر، با نپذیرفتن نگرش نخست، به پیوندی بین‌زبانی میان این دو زبان معتقد است. پیروان دیدگاه نخست، بر این باورند که دو زبان ترکی و مغولی در گذشته‌های دور از یک زبان واحد منشعب شده و به مرور زمان به صورت دو زبان مستقل، پدیدار شده‌اند. پیروان دیدگاه دوم، نیز معتقدند که دو زبان ترکی و مغولی خویشاوند نبوده، بلکه پیوند عمیقی با یکدیگر داشته‌اند. با نگاهی به فرهنگ لغت‌های فارسی، درمی‌یابیم که گاهی فرهنگ‌نویس‌های ایرانی، در

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.15295.1333

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادبیات ترکی، گروه زبان و ادبیات ترکی استانبولی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی؛ mehdirezai@atu.ac.ir

شناسایی واژه‌های ترکی و مغولی دچار اشتباه گردیده‌اند. این مقاله، بر آن است تا پیوند میان زبان‌های ترکی و مغولی را به طور کلی بررسی کرده و میزان تفاوت این دو زبان را از جنبه‌های گوناگون نشان دهد.

واژه‌های کلیدی: زبان ترکی، زبان مغولی، ارتباط زبان ترکی و مغولی، واژه‌های دخیل ترکی و مغولی در فارسی

۱. مقدمه

زبان‌شناسان، اغلب، زبان‌های دنیا را در قالب خانواده‌های بزرگ زبانی تقسیم بندی کرده‌اند. در بیشتر موارد، خویشاوندی میان زبان‌های یک خانواده زبانی، به اثبات رسیده و تشابه واژگانی و دستوری در این زبان‌ها به وسیله بسیاری از پژوهشگران تأیید شده‌است. برای نمونه، امروزه در پیوند با خویشاوندی زبان‌های سامی^۱ شبه‌ای وجود ندارد. اما در برخی موارد، فقط از نظریه زبانی سخن به میان آورده شده‌است و در مورد هم‌ریشه بودن زبان‌های آن گروه زبانی تردید وجود دارد. زبان‌های آلتایی از گروه‌های بزرگ زبانی است که درباره هم‌خانواده بودن اعضای آن اختلاف نظر وجود دارد. این گروه زبانی، شامل زبان‌های ترکی، مغولی، تونگوزی-مانچویی^۲ (به باور برخی زبان‌شناسان زبان‌های دیگری همچون زبان کره‌ای و ژاپنی را نیز می‌توان جزء این گروه به شمار آورد). هستند. در مورد زبان‌های آلتایی دو دیدگاه کاملاً متفاوت وجود دارد. نخستین دیدگاه، این دو زبان را بر پایه نظریه زبان‌های آلتایی هم‌ریشه و هم‌خانواده می‌پندارد. دیدگاه دوم نیز بر این پایه استوار است که این دو زبان متعلق به یک خانواده زبانی نبوده و هر یک زبانی مستقل هستند. بر مبنای دیدگاه دوم، زبان‌های آلتایی در گذشته تبادل‌های واژگانی داشته‌اند. بر این اساس، موضوع پژوهش حاضر که در پیوند با ارتباط زبان‌های ترکی و مغولی است، باید در راستای نظریه اشاره‌شده، مورد بررسی قرار گیرد. به منظور روشن شدن هر چه بیشتر موضوع، به مرور دو دیدگاه یادشده، می‌پردازیم.^۳

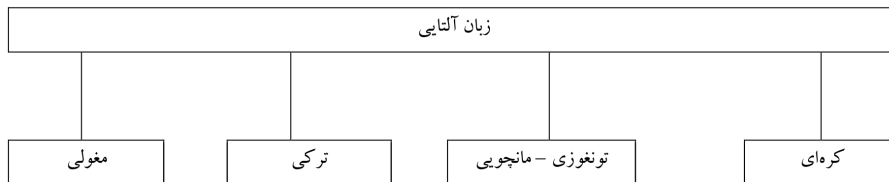
^۱ semitic languages

^۲ زبان‌های تونگوزی - مانچویی امروزه در مناطقی از سیبری و چین رایج است. شاخه شمالی آن تونگوزی (زبان رسمی ایالت اونکی در روسیه) و شاخه جنوبی آن مانچویی (زبان منطقه مانچوریا در چین است) است. زبان مانچویی یکی از زبان‌های در حال مرگ است، امروزه تعداد محدودی به این زبان سخن می‌گویند.

^۳ نمونه‌های مورد بررسی در پژوهش حاضر، از آثار پژوهشگران مختلفی از جمله (Abullayev, 1987)، (Atalay, 2006)، (Clauson, 1962)، (Caferoğlu, 1954)، (Doerfer, 1980)، (Ercilasun, 2008)، (Gül, 2015) و (Lessing, 2003) و (Poppe, 2016) استخراج شده‌اند.

۱. ۱. دیدگاه نخست (نظریه زبان‌های آلتایی)

نظریه زبان‌های آلتایی، اصطلاحی است که بر پایه آن ادعا می‌شود زبان‌های ترکی، مغولی، تونغوزی-مانچویی، کره‌ای و ژاپنی خویشاوند هستند. این نظریه، در ابتدا زبان‌های ترکی، مغولی و تونغوزی-مانچویی را در بر می‌گرفت اما به مرور زمان، دو زبان کره‌ای و ژاپنی نیز جزء زبان‌های آلتایی به شمار آمدند. یکی از بزرگترین پشتیبان‌های این نظریه، گوستاو جان رامستد^۱ زبان‌شناس بزرگ فنلاندی است. در واقع، رامستد را مبتکر نظریه زبان‌های آلتایی به شمار می‌آورند. اگر چه، وی در ابتدا در پیوند با وجود زبان فرضی آلتایی تردید داشت، اما پس از یافتن شباهت‌های زبانی بین ترکی و مغولی، از پیروان سرسخت نظریه زبان‌های آلتایی شد. رامستد، بین زبان ترکی و مغولی به دو همسانی مهم پی برد. این همسانی شامل همخوان‌های «ز ~ ر» و «ش ~ ل» بود. به این معنا که در برخی واژه‌ها، معادل همخوان /ز/ در زبان ترکی صامت /ر/ در مغولی است و همچنین همخوان /ش/ در ترکی همسان است با همخوان /ل/ در زبان مغولی. این همسانی مهمترین دلیل پیروان نظریه زبان‌های آلتایی، برای ارائه نظریه مورد اشاره است. نکته قابل توجه در این زمینه، وجود همین اشتراک مابین ترکی چوواشی^۲ و دیگر شاخه‌های ترکی است. رامستد، زبان‌های آلتایی را به شکل نمودار (Tekin, 2003, p. 77) زیر نشان داده‌است.



شکل ۱: نمودار زبان‌های آلتایی گوستاو جان رامستد

نیکولاس پوپه^۳ زبان‌شناس آلمانی تبار آمریکایی، یکی دیگر از پیروان نظریه زبان‌های آلتایی است. وی با نگارش آثار ارزشمندی^۴ در این زمینه نقش بااهمیتی در اثبات نمودن نظریه زبان‌های آلتایی

^۱ Gustaf John Ramstedt

^۱ ترکی چوواشی به عنوان نخستین شاخه جدا شده از مجموع زبان‌های ترکی شناخته می‌شود. به بیانی، تفاوت بین چوواشی و ترکی ترکیه بسیار بیشتر از تفاوت بین ترکی ازبکی و ترکی ترکیه است.

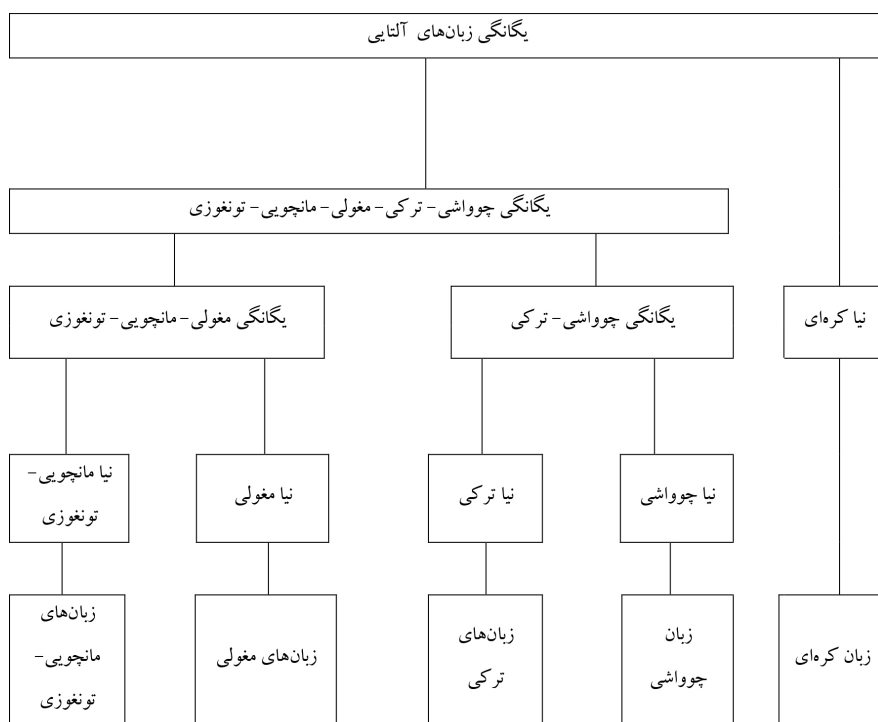
^۳ Nicolas Poppe

^۳ پوپه در زمینه زبان‌های آلتایی دو اثر مهم به زبان‌های آلمانی و انگلیسی نگاشته است. این آثار عبارت‌اند از:

Poppe, N (1960). Vergleichende Grammatik der Altaischen Sprachen I. Vergleichende Wiesbaden: Lautlehre.

Poppe, N. (1965). Introduction to Altaic linguistics. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.

داشته‌است. وی بر این باور است که نزدیکی بین زبان‌های مغولی و مانچویی - تونغوزی بیش از شاخه‌های دیگر این خانواده زبانی است. نمودار پوپه (Poppe, 1965, p. 147) در مورد زبان‌های آلتایی به صورت زیر آورده شده‌است.



شکل ۲: نمودار زبان‌های آلتایی نیکلاس پوپه

زبان‌شناس آمریکایی جی. سی. استریت^۱ در اصلاح نظریه پوپه، زمان جدا شدن زبان کرهای را پیشتر از زبان فرضی نیا آلتایی می‌داند. به باور این زبان‌شناس، زبان کرهای قبل از ایجاد زبان آلتایی، از یک زبان فرضی به نام زبان آسیای شمالی جدا شده‌است (Poppe, 1965, p. 147). از پیروان سرسخت نظریه زبان‌های آلتایی در ترکیه می‌توان عثمان ندیم تونا^۲، احمد تمیر^۳ و طلعت تکین^۴ را نام برد. نگارش ده‌ها مقاله درباره زبان‌های آلتایی، طلعت تکین را به یکی از پیروان سرشناس نظریه زبان‌های آلتایی، تبدیل کرده‌است.

¹ J. C. Street

² Osman Nedim Tuna

³ Ahmet Temir

⁴ Talat Tekin

در صورت درست بودن نظریه زبان‌های آلتایی، زبان‌های گروه آلتایی مانند ترکی و مغولی در گذشته‌ای دور و تاریک از یکدیگر جدا شده‌اند. زبان‌شناسان دانش دقیقی از تاریخ این جدایی، ندارند. به باور رامستد، زبان مفروض آلتایی در حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد منشعب شده‌است. لایوس لیگتی^۱ تاریخی بین دو تا سه هزار سال قبل از میلاد در نظر گرفته‌است. آندراس رونا - تاس^۲ (Róna-tas, 2013) هم تاریخ انشعاب زبان مفروض آلتایی را تاریخی مابین سه تا چهار هزار سال قبل از میلاد دانسته‌است (Róna-tas, 2013, p. 43).

به باور ایلچ سوتیچ^۳، بنیان‌گذار اصلی نظریه زبانی نوستراتیک^۴ (بر اساس این نظریه زبان‌های هند - اروپایی، آلتایی، اورالی، دراویدی، حامی - سامی و کارتولی از یک ریشه سرچشمه می‌گیرند). مشکل‌سازترین خانواده زبانی در این نظریه، زبان‌های آلتایی است. او بر این باور است ارتباط دو زبان متعلق به زبان‌های آلتایی [مانند ترکی و مغولی] نسبت به ارتباط دو زبان متعلق به یک خانواده زبانی دیگر [مثل فارسی و روسی متعلق به خانواده زبان‌های هند و اروپایی] دورتر و پیچیده‌تر است (Róna-tas, 2013, p. 34). بنابراین، از دیدگاه زبان‌شناسی، مغولی دانستن واژه ترکی و یا عکس آن، به مثابه روسی دانستن واژه فارسی و یا فارسی شمردن یک واژه روسی است.

۱. ۲. دیدگاه دوم

برخلاف پیروان نظریه زبان‌های آلتایی، برخی زبان‌شناسان نیز با این نظریه مخالفت کردند. زبان‌شناسانی مانند سیر جرارد کلاوسون^۵، گرهارد دورفر^۶، الکساندر میخایلوویچ شرباک^۷ از مخالفان جدی نظریه زبان‌های آلتایی هستند. مخالفان نظریه زبان‌های آلتایی همگی معتقدند که زبان‌های ترکی و مغولی متعلق به یک خانواده زبانی نیستند، اما در گذشته به سبب نزدیکی جغرافیایی و همچنین با هم زندگی کردن ترک‌ها و مغول‌ها در دوره‌های تاریخی خاصی، آن‌ها با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. به باور این زبان‌شناسان، موارد مشترک میان این دو زبان، بیشتر پیامد تأثیر زبان ترکی بر مغولی بوده‌است. یکی از مهمترین دلایل این گروه از زبان‌شناسان در تأیید ادعای خود مبنی بر خویشاوند نبودن ترکی و مغولی، عدم تطبیق واژه‌های پایه در دو زبان ترکی و

¹ Lajos Ligeti

² András Róna-Tas

³ Иллич Свитыч (Iliç-Svitiç)

⁴ nostratic

⁵ Sir Gerard Clauson

⁶ Gerhard Doerfer

⁷ Александр Михайлович Щербак (Aleksandr Mihayloviç Şçerbak)

مغولی است (واژه‌های پایه در تعیین ارتباط‌های خویشاوندی بین زبان‌ها نقش اساسی دارند. فهرست صد کلمه‌ای که به وسیلهٔ زبان‌شناس آمریکایی موریس سوادیش^۱ تنظیم شده است، امروزه با نام فهرست سوادیش^۲ به وسیلهٔ بسیاری از زبان‌شناسان به کار گرفته می‌شود). در واقع، تغییر و یا وام‌گیری واژه‌های پایه (مانند اعضای بدن انسان، اعداد، فعل‌هایی مانند گفتن، دیدن، خوردن، آمدن) در بین زبان‌ها بسیار کم مشاهده شده است. گرهارد دورفر، در مقالهٔ خود به این مسئله پرداخته است. وی با بررسی ۱۶ واژهٔ پایهٔ مربوط به اعضای بدن انسان در بین خانواده‌های بزرگ زبانی مانند زبان‌های سامی، هند و اروپایی، دراویدی، اورالی و آلتایی به یافته‌های قابل توجهی دست یافت. از میان ۱۶ واژهٔ مورد اشاره، تعداد ۱۶ واژه در زبان‌های سامی، ۱۳ واژه در زبان‌های هند و اروپایی، ۱۰ واژه در زبان‌های دراویدی و ۸ واژه در زبان‌های اورالی مشترک بودند. هر چند هیچ‌یک از این ۱۶ واژهٔ پایه، در زبان‌های آلتایی مشترک نیستند (Doerfer, 1980, p. 12). سیر جرارد کلاوسون، هم علاوه بر اشاره به ناهمخوانی واژه‌های پایه در زبان‌های ترکی و مغولی، اشتراک‌های واژگانی بین این دو زبان را بیشتر پیامد ارتباط‌های زبانی می‌داند. وی معتقدست که بیشتر این واژه‌ها در سه دوره متفاوت از زبان ترکی وارد زبان مغولی شده است. به باور وی، نخستین گروه این واژه‌ها در سده‌های پنجم و ششم بعد از میلاد به وسیلهٔ یکی از شاخه‌های ترکی (وی این زبان را تاوگاچ^۳ می‌نامد) وارد زبان مغولی شده است. دوّمین دوره، فاصله زمانی بین قرن‌های هشتم و دوازدهم میلادی را شامل می‌شود. موج سوّم ورود واژه‌های ترکی به زبان مغولی نیز همزمان با لشکرکشی مغول‌ها به نواحی گوناگون، در اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده میلادی رخ می‌دهد (Clouston, 1962, p. 217-221).

بنابراین می‌توان گفت، اگر چه واژه‌های مشترکی در بین زبان‌های ترکی و مغولی وجود دارد، اما وجود واژه‌های مشترک دلیل هم‌ریشه بودن این زبان‌ها نیست. این وجه‌های مشترک، بیشتر در نتیجه مراددهای زبانی به وجود آمده است. بیشتر واژه‌های مشترک، بین زبان ترکی و مغولی و یا مغولی و تونغوزی-مانچویی دیده می‌شود، اشتراک واژگانی بسیاری میان ترکی و تونغوزی وجود ندارد. امروزه در غرب، نظریهٔ زبان‌های آلتایی همانند نیمه اول قرن بیستم پیروان سرسختی ندارد و بسیاری از زبان‌شناسان به ماهیت این نظریه تردید دارند. در این بخش، به مقایسه اعداد اصلی (واژه‌هایی که در تعیین خانواده‌های زبانی نقش اساسی دارد) بین زبان ترکی (ترکیه و آذربایجانی) و مغولی می‌پردازیم تا میزان اختلاف این دو زبان در واژه‌های پایه روشن تر گردد.

¹ Morris Swadesh

² Swadesh list

³ Tavgaç

جدول ۱: مقایسه اعداد اصلی در زبان ترکی و مغولی

TT	Bir	İki	Üç	Dört	Beş	Altı	Yedi	sekiz	Dokuz	On
AT	Bir	İki	Üç	Dört	Beş	Altı	Yeddi	Sakkiz	Doquz	On
Mo.	Neg	Hoyor	Gurav	Döröv	Tav	Zurgaa	Doloo	naim	Yes	Arav

۲. واژه‌های ترکی و مغولی در منبع‌های فارسی

پس از مرور دو دیدگاه متفاوت در مورد ارتباط زبان‌های ترکی و مغولی در زمینه واژه‌های دخیل مغولی در زبان فارسی می‌توان گفت که این واژه‌ها، یا به شکل مستقیم از زبان مغولی وارد فارسی شده و یا پس از وارد شدن به زبان ترکی از طریق این زبان وارد فارسی گردیده‌است. از سوی دیگر، گاهی نیز ممکن است واژه‌ای هم زمان از زبان مغولی به زبان‌های ترکی و فارسی راه یابد. گاهی نیز واژه‌ای ابتدا از مغولی وارد فارسی شده، سپس از طریق فارسی به زبان ترکی راه یافته است. از دیدگاه عثمان ندیم تونا (Tuna, 1972)، واژه‌های مغولی مانند نوکر، نارین، مارال، کاکل به وسیله فارسی وارد زبان ترکی عثمانی شده‌است (Tuna, 1972, p. 246). گاهی هم واژه‌ای مانند بهادر ابتدا از ترکی وارد مغولی شده و سپس از طریق مغولی وارد زبان فارسی شده است (Clouston, 1962, p. 19). واژه مورد اشاره، در مغولی کلاسیک به صورت باگاتور /bagatur/ و در مغولی معاصر به شکل بآتار /bātar/ دیده می‌شود.

واژه‌هایی که از زبان مغولی به ترکی آذربایجانی و یا دیگر گویش‌های ترکی ایران راه یافته‌اند، کم نیستند. واژه‌هایی مانند یکه /yekə/ «بزرگ»، هوندور /hündür/ «بلند، بلند قد»، توخداماق /toxdamaq/ «بهبود یافتن (از بیماری)»، قیجیر /qəycir/ «عقاب»، جیلو /cilov/ «لگام، افسار»، نوخدا /noxda/ «افسار»، دالدا /dalda/ «مکان بی سروصدا، محل مخفی»، قایبرغا /qabırğa/ «دنده، استخوان قفسه سینه»، شیلان /şilan/ «ضیافت، ولیمه» از جمله واژه‌هایی هستند که از زبان مغولی به ترکی آذربایجانی و همچنین دیگر گویش‌های ترکی در ایران راه یافته‌اند. در ترکی ترکیه، هم واژه‌های مغولی مشاهده می‌شود. واژه‌هایی مانند *kurultay* «کنگره، همایش»، *sayın* «واژه‌ای که برای احترام همراه نام شخص بکار برده می‌شود، جناب، محترم»، *cıda* «نیزه»، *şölen* «جشن، ضیافت»، *maral* «گوزن ماده» از جمله واژه‌هایی هستند که از زبان مغولی وارد ترکی آناتولی شده‌است. از سوی دیگر، در زبان‌های دیگر ترکی به ویژه شاخه سیبری واژه‌های مغولی بسیاری دیده می‌شود.

در این بخش، به بررسی چند نمونه از واژه‌های ترکی و مغولی در فرهنگ‌واژگان سرشناس فارسی (دهخدا، معین، عمید) می‌پردازیم. چنانکه مشاهده خواهید نمود در تشخیص واژه‌های ترکی و مغولی از یکدیگر بین فرهنگ‌نویسان اتفاق نظر وجود ندارد. فرهنگ‌نویسان گاهی در

تعیین منشأ یک واژه از عبارت ترکیبی مغولی- ترکی استفاده کرده‌اند. با توجه به مواردی که در بالا اشاره شد، آوردن چنین عبارات ترکیبی برای روشن کردن اصل و ریشه یک واژه، از دیدگاه ریشه‌شناسی نادرست است. البته باید یادآور شد که نزدیکی جغرافیایی ترک‌ها و مغول‌ها و همچنین عدم آگاهی دقیق نگارندگان ایرانی از زبان‌های ترکی و مغولی در این زمینه بی‌تأثیر نبوده‌است.

در همه فرهنگ واژگان فارسی منشاء واژه *قراول* «نگهبان» ترکی آورده شده‌است. این در حالی است که این واژه ریشه‌ای مغولی دارد. منشأ این واژه در مغولی به صورت *قراغول* /qarağul/ «نگهبان» بوده که در زبان فارسی دچار تغییر آوایی شده‌است. واژه مورد اشاره، از فعل قارا- /qara- «نگاه کردن» و پسوند اسم ساز -غول /-gul/ ساخته شده‌است. این واژه از زبان مغولی وارد برخی زبان‌های ترکی نیز شده‌است. واژه کاراکل /karakol/ «پاسگاه، کلانتری» که در ترکی ترکیه مورد استفاده قرار می‌گیرد، نیز همین واژه مغولی مورد بحث است، اما تغییر معنایی پیدا کرده‌است. واژه *آلتون* «زر، طلا» در فرهنگ معین ترکی- مغولی، در دهخدا و عمید ترکی آورده شده‌است. این واژه نیز ریشه در زبان مغولی دارد. شکل این واژه در مغولی به صورت آلتان /altan/ «طلا» است. واژه مورد اشاره، در بیشتر زبان‌های ترکی به کار می‌رود. در فرهنگ‌های دهخدا و معین واژه *جلو* به عنوان واژه ترکی آمده‌است و در فرهنگ عمید منشاء این واژه مشخص نشده‌است. واژه مورد اشاره، مغولی است، *جلو* /cila'lu/ در اصل به معنای «لگام، افسار» است که در فارسی دچار تغییر معنایی شده‌است. واژه مغولی «*قوریلنای*» در فرهنگ عمید ترکی و در فرهنگ‌های دهخدا و معین، به صورت مغولی نوشته شده‌است. این واژه، اگر چه امروزه در ترکی ترکیه مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما از مغولی وارد ترکی عثمانی شده‌است. منشأ واژه *کنکاش* در فرهنگ‌های دهخدا و معین ترکی- مغولی و در فرهنگ عمید آورده نشده‌است. این واژه ترکی است و از ریشه فعل /keleşmek/ «مشورت کردن، تفکر کردن» ساخته شده‌است. فعل /keleşmek/ هم در متن‌های تاریخی ترکی و هم در بیشتر زبان‌های معاصر ترکی موجود است. واژه *قشلاق*، در لغت‌نامه دهخدا و معین ترکی- مغولی و در فرهنگ عمید ترکی نوشته شده‌است. این واژه ترکی از ریشه قیش /qış/ «زمستان» ساخته شده‌است که واژه مقابل آن *ییلاق* است که برگرفته از واژه یای /yay/ «تابستان» است. واژه *یرلیغ* «فرمان پادشاه» در دهخدا و عمید مغولی، در فرهنگ معین ترکی جغتایی آمده‌است. این واژه مغولی نیست و در بیشتر متن‌های تاریخی زبان ترکی مشاهده می‌شود. واژه ترکی *یراق* در فرهنگ معین مغولی، در دهخدا و عمید ترکی آمده‌است. این واژه نیز در بسیاری از متن‌های تاریخی ترکی مشاهده می‌شود. واژه‌های مانند *کشیک*،

جیران، مرال، شلتاق، یساول در فرهنگ واژگان فارسی به عنوان واژه‌های ترکی آمده‌اند اما همه این واژه‌ها در اصل مغولی هستند. هر چند تعداد این گونه نمونه‌ها را می‌توان افزایش داد، اما اشاره به چند نمونه برای ارائه مفهوم مورد نظر کافی به نظر می‌رسد.

اشتباه در تشخیص واژه‌های ترکی و مغولی به فرهنگ واژگان فارسی محدود نمی‌شود. در بسیاری از آثار فارسی هم این وضعیت قابل مشاهده است. برای نمونه، در کتاب سبک شناسی محمد تقی بهار واژه‌های ترکی مانند یراق، کنکاج، بلوک، یورت، قاپچی، ییلاق، قشلاق، قمچی، دومان، آذوغه به عنوان واژه‌های مغولی معرفی شده‌است (Bahar, 1958, p. 242) و یا در اثر تاریخ مختصر زبان فارسی از آغاز تا کنون نوشته خسرو فرشیدورد واژه‌های ترکی مثل الاغ، آذوقه، ایل، ایلچی، چریک، ییلاق، قشلاق، کنکاج، یرلیغ، یارغو، یراق، یاغی و یورش در فهرست واژه‌های مغولی قرار داده شده‌است (Farshidvard, 2008, p. 67).

به منظور تشخیص هر چه دقیق‌تر واژه‌های ترکی و مغولی، بهترین روش، مراجعه به مهمترین فرهنگ‌های ریشه‌شناسی ترکی^۱، مغولی و یا آثاری است^۲ که در این زمینه نوشته شده‌اند.

۳. بررسی نمونه‌ها

برای پی بردن به میزان اختلاف دو زبان ترکی و مغولی، اشاره به جمله‌های زیر روشن‌گر خواهد بود. در انتخاب جمله‌ها تلاش شده‌است از واژه‌های پایه‌ای استفاده شود. جمله‌های مغولی از کتاب دستور زبان مغولی نوشته یاووز کارتالی اوغلو^۳ (Kartallioğlu, 2010, p. 120-129) گرفته شده‌اند. ترجمه ترکی (ترکیه و آذربایجانی) و فارسی این جملات نیز آورده شده‌است.

۱. مغولی: manai ger endees ih hol biş.

^۱ معتبرترین فرهنگ‌های ریشه‌شناسی ترکی، از این قرارند:

1. Clauson, S. G. (1972). *An Etymological Dictionary of pre-thirteenth-century Turkish*. Oxford: Clarendon Press. 2. Räsänen, M. (1969). *Versuch eines etymologischen Wörterbuchs der Türksprachen*. Helsinki: Suomalais-Ugrilainen Seura. 3. Sevortyan, E. V. (1974). *Etimoloğeskiy slovar' tyurksikiğ yazıkov* (Этимологический Словарь Тюркских Языков), Moskva. 4. Tietze, A. (2002). *Tarihi ve Etimolojik Türkiye Türkçesi Lugati*, İstanbul: Simurg Yayınları. 5. Eren, H. (1999). *Türk Dilinin Etimolojik Sözlüğü*. Ankara: Bizim Büro Yayınları. 6. Gülensoy, T. (2007). *Türkiye Türkçesindeki Türkçe Sözcüklerin Köken Bilgisi Sözlüğü*. Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları. 7. Nişanyan, S. (2009), *Sözlerin Soyağacı - Çağdaş Türkçenin Etimolojik Sözlüğü*. İstanbul: Everest Yayınları.

^۲ یکی از منابع مهم تشخیص واژه‌های دخیل ترکی و مغولی در زبان فارسی اثر چهار جلدی گرهارد دورفر زبانشناس معروف آلمانی است:

Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen I-II-III-IV, Franz Steiner Verlag, Wiesbaden, 1963-1975.

^۳ Yavuz Kartallioğlu

۲. ترکی ترکیه: bizim evimiz buradan çok uzak değil.
۳. ترکی آذربایجانی: bizim evimiz buradan çox uzaq deyil.
۴. فارسی: خانه ما از این جا زیاد دور نیست.
۵. مغولی: ted üüniig sain bodog.
۶. ترکی ترکیه: onlar bunu iyi düşünsün.
۷. ترکی آذربایجانی: onlar bunu yaxşı düşünsün.
۸. فارسی: آن‌ها در مورد این خوب فکر کنند.
۹. مغولی: minii düü hoyor honogiin ömnö Turkees irsen.
۱۰. ترکی ترکیه: kardeşim iki gün önce Türkiye'den geldi.
۱۱. ترکی آذربایجانی: kiçik qardaşım (bacım) iki gün öncə Türkiyə'dən gəldi.
۱۲. فارسی: برادر کوچکم (خواهر کوچکم) دو روز پیش از ترکیه آمد.
۱۳. مغولی: övöl tsas orno.
۱۴. ترکی ترکیه: kışım kar yağar.
۱۵. ترکی آذربایجانی: qışda qar yağar.
۱۶. فارسی: در زمستان برف می‌بارد.

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به نکته‌های اشاره‌شده، می‌توان گفت که در مورد خویشاوندی دو زبان ترکی و مغولی اتفاق‌نظری بین پژوهشگران وجود ندارد. گروهی این دو زبان را خویشاوند دانسته و در محدوده زبان‌های آلتایی ارزیابی می‌کنند. گروهی نیز با نپذیرفتن این نظریه، به هر دو زبان هویتی مستقل، قائل هستند. بر پایه آن‌چه درباره خویشاوندی زبان‌ها اشاره شد، واژه‌های پایه، نقش مهمی را در این زمینه بر عهده دارند. از آنجائیکه اشتراکات واژه‌های پایه در زبان‌های آلتایی نسبت به دیگر خانواده‌های زبانی بسیار اندک است، تردید در زمینه خویشاوندی زبان‌های ترکی و مغولی افزایش یافته‌است. در مورد مرادده‌های زبانی بین ترکی و مغولی می‌توان با اطمینان بیشتری سخن گفت، وجود واژه‌های مغولی در بیشتر زبان‌های ترکی و همچنین وجود واژه‌های ترکی بسیار در زبان مغولی تأییدی بر این ادعا است. بدون در نظر گرفتن خویشاوند بودن یا نبودن دو زبان ترکی و مغولی، در بیان منشاء واژه‌های دخیل ترکی و مغولی در زبان فارسی باید به مستقل بودن دو زبان مورد اشاره توجه نمود. همچنین در این زمینه، باید از آوردن عبارت ترکیبی ترکی - مغولی در

فرهنگ‌های فارسی پرهیز کرد. بهترین روش تشخیص واژه‌های ترکی از مغولی، آشنایی کافی با این زبان‌ها و مطالعه سیر تاریخی هر دو زبان است. همچنین، بررسی آثاری که در زمینه فرهنگ نویسی و ریشه‌شناسی دو زبان ترکی و مغولی در دانشگاه‌های معتبر اروپایی و آمریکایی نوشته شده‌اند، نیز کارگشا خواهد بود.

فهرست منابع

- بهار، محمد تقی (۱۳۳۷). *سبک‌شناسی*. چ ۲. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵). *لغت‌نامه*. چ ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عمید، حسن (۱۳۵۷). *فرهنگ عمید*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۷). *تاریخ مختصر زبان فارسی از آغاز تاکنون*. چ ۱. تهران: انتشارات زوار.
- معین، محمد (۱۳۸۴). *فرهنگ فارسی*. چ ۲. تهران: انتشارات راه رشد.

References

- Abullayev, Z. E. (1987). Azerbaycan-moğol dil ilişkileri. *Türk Dilleri Araştırmaları Yıllığı - Belleten*, 1-9.
- Amid, H. (1978). *Amid Dictionary*. Tehran: Amir Kabir Press [in Persian].
- Atalay, B. (2006). *Divanü lûgat-it-türk (dizin)*. Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları.
- Bahar, M. T. (1958). *Stylistics* (2nd ed.). Tehran: Tehran University Press [in Persian].
- Caferoğlu, A. (1954). Azerbaycan ve anadolu ağızlarındaki moğolca unsurlar, *Türk Dili Araştırmaları Yıllığı - Belleten*, 1-10.
- Clauson, S. G. (1962). *Turkish and mongolian studies*, Unnited Kingdom: The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland.
- Clauson, S. G. (1972). *An etymological dictionary of pre-thirteenth-century Turkish*. Oxford: Clarendon Press.
- Dehkhoda, A. A. (2006). *Dictionary* (First ed.). Tehran: Tehran University Press [in Persian].
- Doerfer, G. (1963-1975). *Türkische und mongolische elemente im neupersischen. (4 Vol.s)*. Wiesbaden: Franz Steiner Verlag.
- Doerfer, G. (1980). Temel sözcükler ve altay dilleri sorunu (çev. semih tezcan). *Türk Dilleri Araştırmaları Yıllığı - Belleten*, 1-16.
- Ercilasun, A. B. (2008). *Türk dili tarihi*. Ankara: Akçağ Yayınları.
- Eren, H. (1999). *Türk dilinin etimolojik sözlüğü*. Ankara: Bizim Büro Yayınları.
- Farshidvard, Kh. (2008). *A short history of Persian language from the beginning to the present* (First ed.). Tehran: Zavvar [in Persian].
- Gül, B. (2015). Orta asyadan anadoluya moğol yayılımının dilsel sonuçları. *Türkbilgi*, 50, 187-200.
- Gülensoy, T. (2007). *Türkiye türkçesindeki türkçe sözcüklerin köken bilgisi sözlüğü*. Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları.
- Kartallıoğlu, Y. (2010). *Çağdaş moğolcanın grameri*. Ankara: Türk Kültürü Araştırma Enstitüsü.
- Lessing, F. D. (2003). *Moğolca-türkçe sözlük* (çev. günay karaağaç). Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları.
- Mo'in, M. (2005). *Mo'in dictionary* (2nd ed.). Tehran: Râh-e Roshd Press [in Persian].
- Nişanyan, S. (2009). *Sözlerin Soyağacı - Çağdaş Türkçenin Etimolojik Sözlüğü*. İstanbul: Everest Yayınları.

- Poppe, N. (1960). *Vergleichende Grammatik der Altaischen Sprachen I*. Vergleichende Wiesbaden: Lautlehre.
- Poppe, N. (1965). *Introduction to Altaic linguistics*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Poppe, N. (2016). *Moğol yazı dilinin grameri*, (çev. günay karaağaç). Ankara: Türk Dil Kurumu Yayınları.
- Räsänen, M. (1969). *Versuch eines etymologischen Wörterbuchs der Türksprachen*. Suomalais-ugrilainen seura: Helsinki.
- Róna-tas, A. (2013). *An introduction to Turkology* “Türkolojiye giriş” (çev.: isa sarı). Ankara: Nobel Yayınları.
- Şçerbak, A. (1986). Türk-Moğol dil ilişkileri (dillerin birbirinden etkilenme ve birbirlerine karışma sorunu üzerine (çev.: leyla babatürk). *Sosyal Bilimler Dergisi*, 25, 9-32.
- Tekin, T. (2003). *Makaleler 1 altayistik* (haz.: emine yılmaz, nurettin demir). Ankara: Grafiker Yayıncılık.
- Tietze, A. (2002). *Tarihi ve etimolojik türkiye türkçesi lugati*. İstanbul: Simurg Yayınları.
- Tuna, O. N. (1972). Osmanlıcada moğolca ödünç kelimeler I. *Türkiyat Mecmuası*, XVII, 209-250.

The Relationship between Turkic and Mongolian Languages and Errors in Detection of Turkic and Mongolian Loan Words in Persian

Mehdi Rezaei¹

Received: 09/05/2017

Accepted: 23/06/2018

Abstract

In the past two centuries, the connection between languages has attracted the attention of researchers. Linguists have classified most world languages as large language families. Among these families, we can mention the Semitic, Indo-European, Dravidian, Uralic, and Altaic languages. In most cases, the kinship among the languages in a language family has been proven, but in some cases, there is only talk about a language family theory. The Altaic languages are among large language groups where there are disagreements about the connection between their members. There are two completely different standpoints about the Altaic languages. The first standpoint considers these two languages to be of the same root and language family in the framework of the Altaic languages. The second standpoint is based on the view that these two languages do not belong to a single language family and each language is a language independent from the other, this standpoint puts forward the argument of an interlanguage contact.

The proponents of the first standpoint have expressed their views in the format of the theory of Altaic languages. According to this theory, the Turkic, Mongolian, Tungusic-Manchu, and Korean languages, and in the opinion of some linguists the Japanese language as well, are all branches of a single common root language. Therefore, according to this theory, both Turkic and Mongolian languages are members of the same family of languages. These linguists believe that the Turkic and Mongolian languages were branched in a distant past from a single language and over time have gradually turned into two independent languages. Researchers do not have precise information on the history of the differentiation of these two languages, but the history of the split of the presumed Altaic languages is believed to date back to some time between three and four thousand BC. The most important evidence offered by this group of linguists for their claim that the Turkic and Mongolian languages belong to the same language family is the equivalency of

¹ PhD of Turkish Language and Literature, Department of Turkish Language and Literature, Faculty member of Allameh Tabataba'i University; mehdirezai@atu.ac.ir

“Z~R” and “SH (Š)~L” consonants in these languages. This means that in some words the equivalent of the consonant /Z/ in Turkic languages is the consonant /R/ in the Mongolian language, and also the consonant /Sh/ in Turkic is equivalent with /L/ in the Mongolian language.

But the linguists in the second group, that is the opponents of the theory of Altaic languages, believe that the two Turkic and Mongolian languages were not related, but have been in a deep linguistic relationship. These linguists believe that the Turkic and Mongolian languages do not belong to a language family, but in the past, they have been in a close relationship due to geographical proximity as well as the coexistence of the Turks and Mongols in a particular period of history. One of the most important reasons presented by this group of linguists, as an evidence for their claim that Turkic and Mongolian languages are not related is that basic words in the two Turkic and Mongolian languages are not equivalent. Based on the opinion of these linguists, changing or borrowing basic words like human body parts and numbers between these two languages is rarely seen. By reviewing 16 basic words related to human body parts, the German linguist Gerhard Doerfer found that none of the 16 basic words are common among the Altaic languages, whereas among the members of large family languages such as Semitic, Indo-European, Dravidian and Uralic languages a few of these words are common. Therefore, it can be said that although there are common words between Turkic and Mongolian languages, the presence of common words is not an evidence of these languages having the same root. These similar common features have been formed as a result of linguistic contact.

Many words have entered the Persian language from Turkic and Mongolian languages. Especially with the occupation of Iran by the Mongols, many words have entered the Persian and Turkic from Mongolian. By reviewing different Persian language sources, especially the dictionaries, we realize that Iranian scholars and lexicographers have made some mistakes in recognizing Turkic and Mongolian word such that there is no consensus among the lexicographers in recognizing Turkic and Mongolian words from each other. The lexicographers have sometimes used the compound term “Mongolian-Turkic” in identifying the origin of some words. According to the explanations given above, the use of such compound terms for clarifying the origin and root of a word is not etymologically correct. For example, in Persian dictionaries, the origin of words such as Jolo (front), Qarāvol (warden), Keshik (sentinel), Jeiran (gazelle), Maral (deer), Sheltaq (conflict), and Yasavol (mounted mace-bearer) have been mentioned as Turkic. However, all these words have Mongolian roots. Errors in identifying Turkic and Mongolian words is not limited to Persian dictionaries. This situation can be seen in many Persian works written in the field of literature. In this paper, the goal is to study the relationship between the Turkic and Mongolian languages in general and show the extent of the difference between these two languages from different aspects. In the end, to discover the extent of the difference between the two Turkic and Mongolian languages, some sample Mongolian sentences with their Turkic (Turkish and Azerbaijani) as well as Persian translations have been included.

Keywords: Turkic, Mongolian, Relationship between Turkic and Mongolian, Loan Words from Turkic and Mongolian in Persian

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، سووشون و همسایه‌ها^{۱*}

نیلوفر آقاابراهیمی^۲
فرهاد ساسانی^۳
فرزان سجودی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۱۵

چکیده

چگونگی بازنمایی خود و دیگری، همواره در کانون توجه پژوهشگران عرصه‌های گوناگون و به طور ویژه، نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان، بوده است. هدف پژوهش حاضر، بررسی چگونگی بازنمایی خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در رمان‌هایی است که در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸ به رشته تحریر

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.14927.1314

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری نیلوفر آقاابراهیمی با عنوان «بازنمایی خود و دیگری در رمان معاصر فارسی» با راهنمایی دکتر فرهاد ساسانی و دکتر فرزان سجودی است.

^۲ دانشجوی دکترا، گروه زبان‌شناسی، دانشگاه الزهراء؛ niloofarebrahimi88@yahoo.com

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول)؛

fsasani@alzahra.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشکده هنرهای کاربردی دانشگاه تهران؛ sojoodi@art.ac.ir

در آمده‌اند. همچنین، این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که آیا در رمان‌های این دوره، تقابل خود/دیگری با تقابل فرهنگ/نافرهنک همپوشانی دارد یا خیر. از رمان‌های پرشمار این دوره، سه رمان تنگسیر (Chubak, 1963)، سوشون (Daneshvar, 1969) و همسایه‌ها (Mahmoud, 1973)، به سبب حضور پررنگ دیگری غیر ایرانی در آن‌ها، انتخاب شدند. نظریه‌های نشانه‌شناسی فرهنگی و رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی، چارچوب نظری پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهند. نتایج پژوهش گویای آن است که در سپهر نشانه‌ای ایران سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸، جایگاه دیگری از زاویه دید مردم و از زاویه دید حکومت متفاوت است و این تفاوت به تقابل مردم و حکومت می‌انجامد که گویای اهمیت دیگری غیر ایرانی در سپهر نشانه‌ای ایران این سال‌ها است. از زاویه دید مردم، دیگری دشمن و متخاصم است اما از زاویه دید حکومت، دیگری قدرتی است که خود به آن وابسته است. بر اساس یافته‌های پژوهش حاضر، در رمان‌های این دوره، بازنمایی خود به مثابه فرهنگ و دیگری به مثابه نافرهنک، یا، به بیان دیگر، همپوشانی دو تقابل خود/دیگری و فرهنگ/نافرهنک وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: رمان فارسی، خود/دیگری، فرهنگ/نافرهنک،

نشانه‌شناسی فرهنگی، رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی

۱. مقدمه

پژوهشگران برخی حوزه‌های مطالعاتی مانند نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان، همواره به چگونگی بازنمایی خود و دیگری علاقه‌مند بوده و آن را در کانون توجه خود قرار داده‌اند. هدف پژوهش حاضر، بررسی چگونگی بازنمایی خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی و همپوشانی تقابل خود و دیگری، با تقابل فرهنگ و نافرهنک در رمان فارسی است. به این منظور، رمان‌های ادبیات داستانی سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸ که دیگری غیر ایرانی، در آن‌ها حضوری پررنگی دارد، برگزیده شده‌اند. در ادامه این بخش، مسئله پژوهش، داده‌ها، پیشینه و چارچوب نظری مقاله، شرح داده خواهند شد.

۱.۱. بیان مسئله

استوارت هال (Hall, 1997, p.15) بر این باور است که مفهوم بازنمایی جایگاه مهمی در مطالعه فرهنگ دارد و بازنمایی معنا و زبان را به فرهنگ پیوند می‌دهد. آن گونه که هال (Hall, 1997,

p.15) می‌نویسد، یکی از معانی بازنمایی استفاده از زبان برای گفتن چیزی معنادار درباره جهان یا دیگر مردم است و بنیان فرایند معنا سازی و تبادل در میان اعضای یک فرهنگ را تشکیل می‌دهد. به طور خلاصه، بازنمایی یعنی تولید معنا به واسطه زبان (همان، ۱۶). در این پژوهش برآنیم با مطالعه رمان به مثابه جلوه‌ای از ادبیات و «یکی از عرصه‌های وسیع و غنی... که می‌تواند جایی برای جست‌وجو و یافتن پاره‌ای از خود ما باشد» (Dowlatabadi, 1990)، چگونگی بازنمایی خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی را در سپهر نشانه‌ای ایران سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸ نشان دهیم. در این سال‌ها به واسطه مبارزات نفت و حرکت پانزده خرداد ۱۹۶۳، «دوران مقاومت» نام گرفته و با حضور پررنگ دیگری و به ویژه دیگری انگلیسی همراه است. همچنین، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که «بازنمایی خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در رمان‌های فارسی چگونه است؟». سپس، الگوی همپوشانی تقابل‌های خود/دیگری و فرهنگ/نافرنگ را در این رمان‌ها بررسی می‌کنیم. بررسی این همپوشانی از آن رو اهمیت دارد که ممکن است فرهنگی خود را به شکل طبیعت و آشوب و دیگری را به مثابه فرهنگ بازنمایی کند، «پتر کبیر و دیگر روس‌هایی که به دنبال مدرن کردن روسیه بودند، این دیدگاه... را داشتند» (Sonesson, 2011, p. 161). به این منظور، سه رمان برجسته دوره چهارم ادبیات داستانی ایران (۱۹۶۱-۱۹۷۸)، تنگسیر (Chubak, 1963)، سووشون (Daneshvar, 1969) و همسایه‌ها (Mahmoud, 1973)، را برگزیدیم، به این سبب که در آن‌ها دیگری حضوری پررنگ دارد. در ادامه رمان‌های منتخب معرفی خواهند شد.

۱.۲. معرفی داده‌های پژوهش

احمد محمود، علی محمد افغانی، اسماعیل فصیح، محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشیری، امین فقیری، بهرام بیضایی و سیمین دانشور از مشهورترین داستان‌نویسان دوره منتخب پژوهش حاضرند. از آن‌جا که بررسی همه آثار ناممکن است، سه رمان از برجسته‌ترین رمان‌های این دوره را، با توجه به حضور دیگری غیر ایرانی در آن‌ها، برگزیده‌ایم.

۱.۲.۱. تنگسیر (Chubak, 1963)

در آثار صادق چوبک^۱، رنگ و بوی جنوب به خوبی پیدا است. «در داستان‌های او زندگی و ازدگان جامعه عقب‌مانده، از زاویه‌ای تازه توصیف می‌شود... چوبک نخستین نویسنده نسل

^۱ خیمه شب‌بازی (۱۹۴۵)، تنگسیر (۱۹۶۳)، چراغ آخر (۱۹۶۵)، روز اول قبر (۱۹۶۵) و سنگ صبور (۱۹۶۶) از آثار او هستند.

۲۴ / بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، ...

خود بود که موفق به ارائهٔ طرحی هنرمندانه از این زندگی‌ها شد» (MirAbedini, 2008, p. 242). رمان پرماجرایی تنگسیر «بر اساس واقعه‌ای تاریخی بنا شده و خاطرهٔ مردی است که برای گرفتن حق خود سلاح به دست می‌گیرد» (Yahaghi, 2001, p. 262)، «بر سرنوشت خویش می‌شورد و در جهت تغییر موقعیت اجتماعی خود می‌کوشد» (MirAbedini, 2008, p. 242).

۱.۲.۲. سووشون (Daneshvar, 1969)

سیمین دانشور^۱ نخستین «زن ایرانی است که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه چاپ کرد» (MirAbedini, 2008, p. 197). سووشون مهم‌ترین اثر او، با موضوع تسلط انگلیسی‌ها بر نواحی جنوب ایران نوشته شده است:

اوج کار خانم دانشور را باید رمان شیرین و پر خوانندهٔ سووشون دانست؛ داستانی که زندگی مشترک زری و یوسف (دو قهرمان اصلی کتاب) را در مجموعهٔ زندگی اجتماعی مردم فارس در خلال جنگ جهانی دوم و تسلط انگلیسیان بر نواحی جنوب تصویر می‌کند (Yahaghi, 2001, p. 271).

۱.۲.۳. همسایه‌ها (Mahmoud, 1973)

احمد محمود (احمد اعطا)^۲ از موفق‌ترین چهره‌های واقع‌گرائی^۳ اجتماعی به شمار می‌رود (MirAbedini, 2008, p. 1008). قالب داستانی موفق محمود، با رمان همسایه‌ها شکل گرفت که «از غنای دستاورد رمان تاریخ‌گرا خبر می‌دهد... [و] در پی خود موجی از رمان‌های شرح احوالی پدید می‌آورد» (MirAbedini, 2008, p. 473).

قهرمان رمان همسایه‌ها... به درون حوادث تاریخی کشانده می‌شود و سرنوشتش را مبارزهٔ میان نیروهای متضاد اجتماعی تعیین می‌کند. طرح رمان بر گرد تحول شخصیت و عقاید او شکل می‌گیرد و... یک دوران تاریخی را در برمی‌گیرد (همان، ۴۸۱).

۲. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌هایی که به مبحث بازنمایی خود و دیگری پرداخته‌اند، پرشمارند و اشاره به همهٔ آن‌ها بحث را به درازا می‌کشاند. از این‌رو، در این بخش فقط به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

^۱ آتش خاموش (۱۹۴۸)، شهری چون بهشت (۱۹۶۱)، به کی سلام کنم؟ (۱۹۸۰)، جزیرهٔ سرگردانی (۱۹۹۳) و ساربان سرگردان (۲۰۰۱) از جمله آثار او هستند.

^۲ مول (۱۹۵۹)، دریا هنوز آرام است (۱۹۶۰)، داستان یک شهر (۱۹۶۱)، بیهودگی (۱۹۶۲)، زائری زیر باران (۱۹۶۷)، غریبه‌ها (۱۹۷۱)، پسرک بومی (۱۹۷۱)، همسایه‌ها (۱۹۷۳) و مدار صفر درجه (۱۹۹۳) از آثار او هستند.

^۳ realism

سلطانی (Soltani, 2005, p.11) با بیان اینکه «هر گفتمانی به منظور هویت یافتن به ناچار شروع به تولید دشمن برای خود می‌کند»، به پدیده غیریت‌سازی در گفتمان انقلاب اسلامی اشاره کرده و نتیجه گرفته‌است که پهنه اجتماع هیچ‌وقت خالی از دشمن نمی‌شود (همان، ۹۴-۹۵). پاکتچی (Pakatchi, 2006) «با تکیه بر نشانه‌های باستانی ایران»، در تقابل با دو گانه‌های رایج در نشانه‌شناسی مانند تقابل‌های خود/دیگر، فرهنگ/طبیعت و ...، تقابل چهارگانه را صورت‌بندی می‌کند و با اشاره به داستان بیژن و منیژه می‌نویسد:

در این داستان، بیژن پسر گیو، پهلوان ایرانی و از رکاب‌داران کیخسرو پادشاه ایران، و منیژه دختر افراسیاب، پهلوان و پادشاه توران، حضور دارند. پادشاه ایران دشمنی سازش‌ناپذیری با پادشاه توران دارد، اما در حد فاصل این دو کرانه، بیژن و منیژه در قالب پرداختی تغزلی به یکدیگر عشق می‌بازند و دشمنی ایرانیان و تورانیان را با عشق خود فرومی‌شکنند (Pakatchi, 2006).

سجودی (Sojoodi, 2009a, p.127-142) در پژوهشی نشانه‌شناختی درباره ارتباط‌های بینا فرهنگی، با اشاره به این که پیش شرط هر کنش ارتباطی وجود یک من و یک تو، یا به بیان دیگر، وجود یک خود و یک دیگری است، به مطالعه چستی من و تو در ارتباطات فرهنگی، رمزگان‌های ارتباطی و ماهیت متون فعال در ارتباط پرداخته‌است. یافته‌های پژوهش وی نشان داده‌است که «فرهنگ به خودی خود معنی ندارد و هر فرهنگ پیوسته به واسطه وجود یک دیگری فرهنگی شکل می‌گیرد و وابسته به ارتباطات بین فرهنگی است». سجودی در پژوهش دیگری (Sojoodi, 2009b, pp. 143-165) با بیان اینکه «هر فرهنگی فضای خود را آشنا، آرامش‌بخش، متعارف و انسانی می‌داند و در تقابل با آن و برای اثبات آن، پیوسته دیگری عجیب و نامتعارف را ... بازمی‌سازد»، نمودار مکتب تارتو را تعدیل و دیگری را «دیگری فرهنگی» معرفی کرده‌است. نبوی (Nabavi, 2009) چگونگی بازنمایی خودی و غیر خودی را در سرمقاله‌های روزنامه‌های کیهان در سال‌های ریاست جمهوری خاتمی بررسی کرده‌است. او با تحلیل واژه‌ها، پاره‌گفته‌ها و نیز حوزه‌های معنایی سرمقاله‌های این روزنامه نشان داده‌است مفاهیمی که به گروه خودی نسبت داده شده‌اند، مشتمل بر فقر و سختی، هوشمندی و هوشیاری و قدرت و توانایی هستند. ویژگی‌های برجسته گروه غیر خودی نیز شامل ثروت، نافهمی و توهم، ضعف و ناتوانی است. برجسته‌سازی پاره‌گفته‌ها و واژه‌ها نیز به گونه‌ای است که ویژگی‌های مثبت خود و ویژگی‌های منفی غیر خودی برجسته بوده‌اند. همچنین نقاط ضعف خود و نقاط قوت غیر خودی و نیز رویدادهای غیر دلخواه به حاشیه برده شده یا انکار می‌شوند. طالبی و ناظری (Talebi & Nazeri, 2011) نیز به بررسی

بازنمایی روابط قدرت در رمان و ذهنیت نهانی نویسندگان درباره دیگری، در دوره پهلوی اول، پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان می‌دهند که دیگری در این رمان‌ها اغلب شخصیتی ایستا است که قدرت تأثیر بر محیط را ندارد و محیط نیز توان تغییر دادن او را ندارد. این دیگری با گسترده‌ایده ناسیونالیسم و تلاش روشنفکران برای پیوستن به غرب پیشرفته با هدف پیوستن به مدرنیته، «تا سطح گروه‌ها، اجتماعات و قومیت‌های ساکن در ایران کشیده شده‌است» (2011 Talebi & Nazeri). نویسندگان این مقاله در نهایت نتیجه‌گیری کرده‌اند که در رمان‌های مورد بررسی، دیگری در مقام طبیعتی وحشی، پلشت و بی‌قانون، و در مقابل خود به عنوان نماد فرهنگ بازنمایی شده‌است. پاکتچی (Pakatchi, 2012) در پژوهشی سه‌الگوی کوچک‌تر از الگوی نخست لوتمان و با آوردن نمونه‌ای از تقابل خود و دیگری در فرهنگ ایرانی ارائه می‌دهد. به باور وی، نگاه ایرانیان به دیگری هرگز بر اساس الگوی طبیعت-فرهنگ نبوده و «اصولاً مفهومی معادل «بربر» یونانی یا «عجم» عربی در میان ایرانیان شکل نگرفته‌است» و «غیر ایرانیان از نظر ایرانی محکوم به عدم تعلق به فرهنگ نبوده‌اند» (Pakatchi, 2012). سجودی و آقابراهیمی (2013 Sojoodi & Aghaebrahimi) با بررسی چگونگی بازنمایی خود و دیگری در داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی نشان می‌دهند «آنچه در این داستان خود را از دیگری متمایز می‌سازد، مذهب، علم، قدرت و یا ثروت نیست، بلکه کردار و گفتار اخلاقی است. فردوسی تلاش می‌کند خود و دیگری متفاوتی را مطرح سازد که می‌توان آن را در تقابل با خود/دیگری قطبیده، خود/دیگری آمیخته نامید» (2013 Sojoodi & Aghaebrahimi). اطهاری نیک‌عزم (Athari Nikznm, 2013) با استفاده از روش نشانه‌شناسی اجتماعی به بررسی شیوه‌های گوناگون ظهور دیگری در داستان‌های کوتاه زن زیادی جلال آل احمد پرداخته و نشان داده‌است که «آنچه به من شخصیت‌های داستان معنا می‌دهد، حضور دیگری است». در واقع، «این دیگری در داستان‌های آل احمد هویت من را از او می‌گیرد و او را مجبور می‌سازد به آن شیوه‌ای که دیگری می‌خواهد زندگی کند» (Athari Nikznm, 2013). اسدی و ساسانی (Asadi & Sasani, 2013) نیز با تحلیل مؤلفه‌های گفت‌وگو در متن‌های مربوط به سیاست خارجی محمدرضا پهلوی، نشان داده‌اند که «هویت‌های خودی غالباً به صورت مثبت و فعال بازنمایی می‌شوند، درحالی‌که هویت‌های دیگری به صورت منفی بازنمایی می‌شوند». شیرازی عدل (Shirazi Adl, 2013) با تکیه بر آرای باختین در حوزه گفت‌وگومندی، به بررسی بازنمایی تصویر خود و دیگری و گفت‌وگومندی در دو رمان کتاب احمد و سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ پرداخته‌است. وی بازنمایی خود و دیگری را در دو اثر مورد مطالعه خویش، این‌گونه توصیف کرده‌است:

هر دو اثر... نسبت به زمان حال... نگاه مثبتی نداشته و مدام در حسرت دوران پر بار گذشته‌اند. به لحاظ مکانی نیز خودی که ایرانی است هر کجا که باشد... پیوسته در عصرت و عذاب است... دیگری، که یا همسایگان ایران‌اند و سایر کشورهای فرنگ، در عیش و خوشی به سر می‌برند... (Shirazi Adl, 2013)

۳. چارچوب نظری

نظریه‌هایی که به موضوع بازنمایی خود و دیگری پرداخته‌اند، بسیارند. چارچوب نظری پژوهش حاضر تلفیقی از نشانه‌شناسی فرهنگی و رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی است. به این ترتیب که برای پاسخ به پرسش نخست از ابزارهای تحلیل زبانی رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی و برای پاسخ به پرسش دوم، از نظریه‌های نشانه‌شناسی فرهنگی استفاده خواهد شد. بنابراین در این بخش فقط به این دو رویکرد اشاره خواهیم کرد.

نشانه‌شناسی فرهنگی، نخستین بار در سال ۱۹۷۳ پدیدار شد و به واسطه «سنت‌های درونی و با اندوخته دستاوردهای صورت‌گرایی روسی و حلقه زبان‌شناسی پراگ از ساختگرایی فاصله گرفت» (Torop, 2011, p.30-31). مهم‌ترین مفهوم مطرح در نشانه‌شناسی فرهنگی که در این مقاله به آن می‌پردازیم، فرهنگ است. لوتمان و همکاران (Lotman et al., 2011) به دو ویژگی فرهنگ اشاره کرده‌اند:

فرهنگ هرگز یک مجموعه عام و جهانی نیست... فرهنگ فقط در حکم یک بخش، یک حوزه بسته بر بستر نافرنگ دریافت می‌شود... نافرنگ ممکن است در حکم آنچه به یک مذهب به خصوص تعلق ندارد، دسترسی به دانش به خصوصی ندارد، یا با نوع به خصوصی از زندگی و رفتار اشتراک ندارد پدیدار شود. اما فرهنگ همیشه به چنین تقابلی نیازمند است... دوم، شیوه‌های متفاوت تعیین حدود متمایزکننده فرهنگ از نافرنگ سرانجام و اساساً به یک چیز ختم می‌شود: در بستر نافرنگ، فرهنگ در حکم یک نظام نشانه‌ای پدیدار می‌شود (Lotman et al., 2011, p. 41).

با توجه به تعریف فرهنگ است که موضوع تقابل خود و دیگری مطرح می‌شود. لیونگبرگ (Ljungberg, 2011) درباره این تقابل می‌نویسد «هر فرهنگ خود را به عنوان نظم فرهنگی در نظر می‌گیرد؛ نظمی که در مقابل فضایی بیرونی که مترادف با بی‌نظمی و وحشیگری است قرار می‌گیرد» (Ljungberg, 2011, p.127).

برای تحلیل تقابل خود و دیگری در سه رمان منتخب، از رویکرد گفتمانی تاریخی استفاده خواهیم کرد و با توجه به آرای رایزگل و وداک (Reisigl & Wodak, 2009, p. 93)، با کاربرد

راهکارهای گفتمانی، ابزارهای زبانی و تجلی‌های زبانی^۱ خاص بافت-مدار، چگونگی بازنمایی خود و دیگری را در رمان‌های منتخب نشان خواهیم داد. رویکرد گفتمانی تاریخی بر تاریخ‌گرایی در تولید و درک گفتمان تأکید و تلاش می‌کند سطوح گوناگون تحلیل تاریخی را در بافت‌سازی و توضیح تحلیل زبانی بگنجانند (KhosraviNik, 2015, p.107). دستورالعمل پژوهشی پیشنهادی این رویکرد شامل بررسی این راهکارهاست:

راهکارهای ارجاعی^۲ (که عملکردشان از طریق ابزارهای دسته‌بندی^۳، شامل ارجاعات موضوعی به واسطه استعاره‌ها و مجازهای زیست‌شناختی، طبیعی‌سازی و شخصیت‌زدایی و نیز مجاز جزء به کل است)، **راهکارهای اسنادی**^۴ (که پس از کامل شدن همه نام‌گذاری‌ها و مقوله‌بندی‌ها از آن‌ها استفاده می‌شود. این راهکارها توصیفی، ارزش-گذارانه و کلیشه‌ای‌اند از ویژگی‌های منفی یا مثبت در قالب گزاره‌های ضمنی یا صریح زبانی)، **راهکارهای استدلال**^۵ (... برای نمونه، توجیه شمول یا حذف، تبعیض یا اولویت‌دهی اجتماعی و سیاسی به افراد یا گروهی از افراد)، زاویه‌سازی^۶ (چارچوب‌بندی یا بازنمایی گفتمانی که به واسطه آن گویندگان مشارکت خودشان را در گفتمان بیان می‌کنند و دیدگاهشان را در یک گزارش، توصیف، روایت یا نقل رخدادها یا گفته‌های تبعیض‌آمیز مطرح می‌سازند)، و **پرونگ‌سازی**^۷، **کمرنگ‌سازی**^۸ (چگونگی پرونگ‌سازی یا کمرنگ‌سازی استدلال‌ها، دیدگاه‌ها و دیگر راهکارهای گفتمانی با ابزارهای زبانی). (همان، ۱۰۸).

۴. تحلیل داده‌ها

در رمان‌های سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸، متغیرهای دیگری ساز بسیاری وجود دارد، متغیرهایی مانند مرزهای جغرافیای داخلی، مرزهای جغرافیای خارجی، تقابل مردم و حکومت، تقابل فقیر و غنی و دین. با توجه به پرسش‌های پژوهش حاضر، فقط به بررسی چگونگی بازنمایی خود/ایرانی و دیگری غیر/ایرانی و در نتیجه متغیر دیگری ساز مرزهای جغرافیای خارجی خواهیم پرداخت.

¹ linguistic realization

² Referential Strategies

³ membership categorization devices

⁴ Predicational Strategies

⁵ Argumentation Strategies

⁶ perspectivization

⁷ intensification

⁸ mitigation

۴. ۱. بازنمایی به واسطه راهکارهای ارجاعی

راهکارهای ارجاعی، ابزارهایی برای نام گذاری و دسته بندی کنشگران، اشیاء، فرایندها و ... هستند. این راهکارها عبارتند از اسم های اشاره، اسم های خاص، صنعت های ادبی مانند استعاره و مجاز، و فعل ها و اسم هایی که برای دلالت بر فرایند و کنش ها به کار می روند (Reisigl et al., 2009, p.94). در این بخش، نشان خواهیم داد که در رمان های منتخب برای بازنمایی خود و دیگری از کدام یک از این ابزارها استفاده شده است.

۴. ۱. ۱. خود ایرانی

در رمان های دوره مقاومت خود ایرانی یکپارچه و متحدی وجود ندارد و معمولاً قصه ها بر مردمان یک شهر خاص متمرکزند، آن چنان که حتی مردمان شهرهای دیگر، دیگری به شمار می آیند. با این وجود، نمونه هایی از ارجاع به خود ایرانی به مثابه خودی که تنها با متغیر **ایرانی بودن** از دیگری غیر ایرانی متمایز شده و با ضمیر «ما» به آن ارجاع داده شده است، نیز مشاهده می شود. بنابراین، می توان ملیت را متغیری دانست که در رمان های منتخب، هویت ایرانی را از هویت غیر ایرانی متمایز می کند: «زایر، اینام [انگلیسی ها] مَث خود ما آدمند. به ما کاری ندارن ... چطور با ما کار ندارن؟ مگه همین چن سال پیش نبود که جهازاشون آوردن خونه و زن و بچه هامون به گلوله بسن و اون همه تنگسیر کشتن؟» (Chubak, 1963, p.84).^۱

در رمان های این دوره استفاده از ضمیر «ما» راهکار ارجاعی مهمی برای رمزگذاری و ایجاد تقابل میان خود و دیگری است، زیرا در همه نمونه ها در کنار ضمیر «ما»، به دیگری غیر ایرانی نیز اشاره شده است. در واقع، کاربرد «ما» کاربردی بافت وابسته است و اگر ارجاع به دیگری غیر ایرانی را از نمونه ها حذف کنیم، شناسایی مرجع ضمیر که خود ایرانی است، ناممکن خواهد شد. گویی **ایرانی بودن** تنها زمانی هویتی فراگیر و معیاری برای دسته بندی است که در تقابل با دیگری غیر ایرانی قرار گیرد. علاوه بر ضمیر «ما»، نمونه هایی از کاربرد ضمیر «خودمان» نیز مشاهده می شود: «وقتی انگلیسیا زدن به چاک، بعد چی؟ ... نفت مال **خودمون** میشه» (Mahmoud, 1973, p. 90).^۲

^۱ استفاده از ضمیر «ما» در صفحه های ۱۶، ۵۱ و ۱۹۶ رمان سووشون و صفحه های ۱۶، ۹۰، ۹۹، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۹، ۲۳۱ و ۴۳۵ رمان همسایه ها نیز مشاهده می شود.

^۲ نمونه های دیگری از کاربرد ضمیر «خودمون» در صفحه ۲۱ این رمان و نیز در صفحه های ۹۴، ۱۵۳ و ۲۳۱ رمان همسایه ها وجود دارد.

۳۰ / بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، ...

در رمان‌های منتخب این دوره، ارجاع به خود بر اساس نام کشور (ایرانی) وجود ندارد. فقط چند مورد ارجاع با واژه «هموطن» (Daneshvar, 1969, p. 50, 53, 181) وجود دارد که می‌توان آن‌ها را ارجاع بر اساس ملیت دانست: «اسلحه بگیرید و بیفتید به جان برادرها و هموطن‌های خودتان؟» (Daneshvar, 1969, p. 50). از واژه «مردم» نیز برای ارجاع به خود ایرانی استفاده شده است: «مجلس، به خواست توده مردم، لایحه ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرده است. مردم با چهره‌های برافروخته و لب‌های به خنده نشسته، جا به جا دور دسته‌های نوازنده جمع شده‌اند به پایکوبی و دست‌افشانی» (Mahmoud, 1973, p. 211).^۱

ارجاع به سرزمین خود با نام «ایران» نیز فقط سه بار در رمان سووشون (Daneshvar, 1969, p. 13, 34, 181) دیده می‌شود. «مک‌ماهون: [ما قوم و خویش هستیم. مگر نه؟ ایران و ایرلند» (همان، ۱۳). برای ارجاع به سرزمین خود بیش از «ایران»، از ضمیر «اینجا» و واژه‌های «مملکت» و «کشور» استفاده شده است:

۱. الف) خون باباشون اینجا ریخته شده. (Mahmoud, 1973, p.214)^۲

ب) اصلاً انگلیسی‌ها تو مملکت ما چکار می‌کنند. (Mahmoud, 1973, p.90)

ج) ما می‌خواهیم که دست غارتگران از صنعت نفت کشور ما کوتاه شود. (Mahmoud, 1973, p.179).

با توجه به یافته‌های به‌دست آمده از بررسی چگونگی بازنمایی خود ایرانی به‌واسطه راهکار ارجاعی، می‌توان گفت که پر بسامدترین ارجاعی که خود ایرانی را از دیگری غیر ایرانی متمایز می‌سازد، ارجاع با ضمیر اشاره «ما» و «خودمان» است.

۴. ۱. ۲. دیگری غیر ایرانی

پیش از تحلیل چگونگی بازنمایی دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، سووشون و همسایه‌ها، باید به این نکته اشاره کرد که دیگری غیر ایرانی در این سه رمان محدود به کشورهایی است که در زمان شکل‌گیری وقایع داستان رمان‌ها در ایران حضور داشته‌اند، یعنی کشورهای انگلستان و روسیه که به‌طور خاص بازنمایی کشور انگلستان بسیار برجسته است. ارجاع به دیگر کشورها بسیار اندک است و معنادار نیست. دیگری غیر ایرانی در رمان این دوره معمولاً بر اساس ملیتش

^۱ نمونه‌های دیگری از کاربرد این واژه در صفحه‌های ۱۸، ۵۳، ۵۴، ۱۲۵ و ۱۸۱ رمان سووشون وجود دارد.

^۲ از ضمیر «اینجا» در صفحه ۵۷ همسایه‌ها، صفحه‌های ۱۶، ۵۱ سووشون و صفحه‌های ۲۰ و ۸۴ تنگسیر نیز استفاده شده است.

نام گذاری می شود: یک **هندی** (Chubak, 1963, p.66)، **روس ها** (Daneshvar, 1969, p.181)، **آلمان ها** (Daneshvar, 1969, p.51)، عرب ها (Mahmoud, 1973, p.124, 435).

کمک راننده ... می گوید: «یعنی این که **انگلیسیا** میاد دمبشونو بندازن رو کولشون و بزنی به چاک». پس مقصود جان محمد از «شیر» **انگلیسی ها** هستند. با تعجب از کمک راننده می پرسیم: «**انگلیسیا؟**» «خب بله دیگه... **انگلیسیا**». «وقتی **انگلیسیا** زدن به چاک، بعد چی؟» «... نفت مال خودمون میشه». . . اگر مهتم بدهد می پرسیم که چرا **انگلیسی ها** باید بزنی به چاک. می پرسیم که اصلاً **انگلیسی ها** تو مملکت ما چکار می کنند و می پرسیم که نفت ما چه ربطی به **انگلیسی ها** دارد. (Mahmoud, 1973, p. 90)^۱

علاوه بر ارجاع های ملیت محور، ارجاع هایی نیز وجود دارند که به بیگانه و خارجی بودن دیگری و نیز تعلقش به موقعیت جغرافیایی خاصی اشاره دارند. اجنبی، فرنگی، خارجی، غربی و شرقی واژه هایی هستند که برای نام گذاری و ارجاع به دیگری غیر ایرانی به کار رفته اند.

۲. الف) هیچ کدام منت احدی را نکشیدند، نه منت **فرنگی** های کون نشسته را و نه منت خودی های تازه به دوران رسیده را. (Daneshvar, 1969, p. 24)^۲

ب) آذوقه شهر را ... قشون **اجنبی** خریده بود ... (Daneshvar, 1969, p. 6)
ج) محال بود **خارجی** مهمی به شهر بیاید و به تماشای آن خانه نرود. (Daneshvar, 1969, p.159)

د) مطمئن باش برای این که دست **غریبا** کوتا بشه. **شرقیا** هر کمکی که ... (Mahmoud, 1973, p. 171)

می توان این ارجاع ها را ارجاع هایی ارزش گذارانه و نه خنثی دانست که خود و دیگری را از یکدیگر متمایز می سازند. ارجاع به دیگری با ضمیر اشاره نیز پر کاربرد است:

۳. الف) مردم این شهر شاعر متولد می شوند اما **شماها** شعرشان را کشته اید. (Daneshvar, 1969, p. 18)

^۱ ارجاع با واژه «انگلیسی ها» در صفحه های ۲۲، ۲۷، ۳۸، ۶۶، ۶۷، ۸۴، ۱۸۰، ۱۹۳ و ۱۹۴ رمان تنگسیر، در صفحه های ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۴۹ رمان همسایه ها و

در صفحه های ۶، ۱۲۷، ۱۶۰ و ۲۹۰ رمان سووشون نیز وجود دارد.

^۲ ارجاع با واژه «فرنگی ها» در صفحه های ۹۶ و ۱۲۳ رمان سووشون تکرار شده است.

ب) یوسف پدرانه گفت: «از آن‌ها دفاع هم می‌کنی پسر جان؟ جنگ آن‌ها میان خودشان است. به ما چه مربوط؟ هیتلر از قاره خودشان است. خودشان پروارش کردند. بگذارید خودشان هم تقاص پس بدهند... این‌ها هیچ وقت به متفقشان نه نمی‌گویند... دست‌های شما را آلوده خواهند کرد و خودشان کنار خواهند نشست...» (Daneshvar, 1969, p. 51)^۱

ج) [یوسف] فرمود: حالا دیگر، آذوقه ربطی به جنگ آن‌ها ندارد... دلالت... گفت: ... با این‌ها در نینداز، بد می‌بینی... این‌ها محتاج گندم و آذوقه تو نیستند... (Daneshvar, 1969, p. 250-251)^۲

همان‌طور که یافته‌های این تحلیل نشان می‌دهند، کاربرد ضمیر *ما* و *آن‌ها* برای دسته‌بندی و ایجاد تقابل میان خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در رمان این دوره نظام‌مند و معنادار است. بررسی راهکار ارجاعی برای بازنمایی دیگری نشان می‌دهد که ارجاعی که نشانگر برساخت دیگری به‌مثابه نافرنگ باشد، وجود ندارد و ارجاع‌ها فقط بیگانه بودن او را نشان می‌دهند.

۴.۲. بازنمایی به واسطه راهکارهای اسنادی

راهکارهای اسنادی کیفیت گفتمانی کنشگران، اشیاء، پدیده‌ها، رخدادها، فرایندها و کنش‌ها را به واسطه توصیف‌های ارزشمدارانه کلیشه‌ای از ویژگی‌های منفی یا مثبت در قالب صفت‌ها، بدل‌ها، گروه‌های حرف‌اضافه‌ای، بندهای موصولی، بندهای همپایگی، بندهای مصدری و بندها یا گروه‌های وجه وصفی، باهم‌آیی‌ها، مقایسه‌های صریح، تشبیه‌ها، استعاره‌ها، مجازها، مبالغه‌ها، حسن تعبیرها، تلمیح‌ها، تلویح‌ها و... مشخص می‌سازد (Reisigl et al., 2009, p. 94). در این بخش از مقاله، به بررسی چگونگی استفاده از راهکارهای اسنادی برای بازنمایی خود/ایرانی و دیگری غیر ایرانی در رمان‌های منتخب می‌پردازیم.

۴.۲.۱. خود ایرانی

در بازنمایی خود ایرانی در رمان‌های این دوره، بیش از هر چیز گزاره‌های منفی مانند فقر، اعتیاد، فساد اخلاقی، باورهای خرافی، بی‌سوادی و وابستگی به دیگری برجسته شده و اشاره به باورهای دینی دیگر راهکار بازنمایی خود ایرانی است. اگرچه، هر یک از این گزاره‌ها معمولاً به یک یا شماری از شخصیت‌های داستان نسبت داده شده‌است، اما می‌توان این شخصیت‌ها را نمادهایی از

^۱ در صفحه‌های ۱۶ و ۳۱ این رمان نیز از ضمیر «خودشان» استفاده شده‌است.

^۲ در صفحه‌های ۱۶، ۵۱ و ۲۵۰ این رمان نیز از ضمیر «آن‌ها» استفاده شده‌است.

کلیت مردم ایران و این گونه بازنمایی را بازنمایی نمادین دانست. بی‌تردید روشن است که ممکنست بسیاری از این گزاره‌ها فقط طبقه یا طبقه‌های اجتماعی خاصی را توصیف و بازنمایی کنند. به هر حال، برای داشتن تصویری روشن از ایرانی که در رمان‌های سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۸، بازنمایی شده‌است، ناگزیر باید به همه گزاره‌ها اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین راهکارهای اسنادی، برای بازنمایی خود در این رمان‌ها زاویه‌سازی با استفاده از نقل قول مستقیم است:

۴. الف) **پدرم می‌گوید** حتی خندیدن تو صورت محمد میکانیک هم کفاره داره [زیرا نماز می‌خواند]. (Mahmoud, 1973, p. 26)

ب) **پدرم می‌گوید** دنیا زندان مؤمن است. (Mahmoud, 1973, p. 28)

ج) **حاج شیخ علی از ثواب اطعام علما و از همنشینی با علما حرف می‌زند. دامادش از نعمت‌های بهشت حرف می‌زند. برادرش از ثواب ختم صلوات حرف می‌زند...** (Mahmoud, 1973, p. 31)

د) **خدا رزاق است. میرزا نصرالله می‌گوید.** (Mahmoud, 1973, p. 26)

«پدرم می‌گوید»، «میرزا نصرالله می‌گوید» و موارد مشابه، نشان می‌دهند که همه این نمونه‌ها نقل قول‌هایی هستند برای زاویه‌سازی و بیان دیدگاه‌های دینی خود ایرانی و بازنمایی و برساخت او به‌مثابه خودی دین‌باور. بی‌غیرتی، فساد و وابستگی به خارجی‌ها و سرسپردگی در برابر آن‌ها، دیگر ابعاد برساخت ایرانیان است که به شکل نقل قول مستقیم بیان شده‌است.

۵. الف) **اصلاً به جو غیرت تو این مردم نیس.** (Chubak, 1963, p. 87)

ب) [یوسف از ملک سهراب پرسید: «آذوقه می‌خواهید که بدهید به قشون خارجی و عوضش اسلحه بگیرید و بیفتید به جان برادرها و هم‌وطن‌های خودتان؟... کو آن دلاوری‌ها و مردانگی‌ها و نجابت‌ها؟»] (Daneshvar, 1969, p. 50-51)

ج) **رئیس دولت با انگلیسیا ساخت و پاخت کرده است.** (Mahmoud, 1973, p. 116)^۱
همه نمونه‌های اشاره‌شده نشان‌دهنده بازنمایی منفی خود ایرانی هستند. اگرچه جمله پرسشی «کو آن دلاوری‌ها و مردانگی‌ها و نجابت‌ها؟» در نمونه دوم با این پیش‌فرض همراه است که خود ایرانی پیشتر دلاور بوده و مردانگی و نجابت داشته‌است. فقر یکی دیگر از کلیشه‌ای‌ترین ویژگی‌های خود ایرانی در رمان این دوره است:

^۱ در صفحه‌های ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴ و ۲۵۰ رمان سووشون و صفحه ۱۳۵ رمان همسایه‌ها نیز نمونه‌های مشابهی وجود دارد.

۶. الف) بین آن بچه بیچاره نان نداشته بخورد. (Daneshvar, 1969, p. 66)

ب) از آن وقت که کار پدرم کساد شده بود و تا آن وقت که پدر رفت کویت و تا حالا که بیست روزی می شود رفته، بجز اشکنه و کاجی و گاهی آردتوله که مثل آب زیپو می ماند و گاهی هم سیرابی و تمام صبح ها بجز نان و چای چیزی نخورده بودیم. (Mahmoud, 1973, p. 82)^۱

البته، درحالی که مردم با فقر و شرایط نامطلوب دست و پنجه نرم می کنند، حکومت و وابستگانش در رفاه و آسایش اند. توصیف مراسم مجلل عقد دختر حاکم در سووشون (p. 10-13, Daneshvar, 1969) و مقایسه آن با زندگی فقیرانه مردم شیراز و نیز بخش هایی از رمان همسایه ها به زیبایی این تقابل را بازنمایی می کند: «خیابان حکومتی را تازه آسفالت کرده اند. هنوز نصف بیشترش سنگچین است. همه چراغ های خیابان حکومتی روشن است. با خیابان خانه ما خیلی فرق دارد. خاک تا زانو... لجن تا زانو و هیچ وقت ندیده ام که همه چراغ هاش روشن باشد» (Mahmoud, 1973, p. 50).

خود ایرانی فقیر است و برای رهایی یافتن از فقر اقتصادی ناگزیر به سرزمین دیگری پناه می برد: «گذشتن از مرز فلاکت و گرنه آدم وختی به کویت رسید، میدونه که کار، فت و فراونه...» (Mahmoud, 1973, p. 65)^۲، و به این ترتیب از چنگال فقر رهایی می یابد: «از پدرم نامه رسیده است. مختصر پولی هم رسیده است. حالا، همه بدهکاری ها را داده ایم. یواش یواش دارد دستمان به دهانمان می رسد» (Mahmoud, 1973, p. 197)^۳.

یکی از مهم ترین ویژگی های خود ایرانی این سال ها که در رمان های منتخب بازنمایی شده است، تقابل های میان خودهای ایرانی است و برجسته ترین این تقابل ها، تقابل مردم و حکومت است. خسروی نیک (KhosraviNik, 2015, p. 148) اشاره می کند که میان مردم و حکمرانان در ایران شکافی تاریخی وجود داشته است. یکی از مهم ترین عوامل ایجاد این تقابل و شکاف وابستگی حکومت به دیگری غیر ایرانی است. نمونه های گویای این شکاف و تقابل، در سه رمان همسایه ها، تنگسیر و سووشون پر شمارند:

^۱ در صفحه های ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶ و ۱۳۰ رمان همسایه ها نیز نمونه های مشابهی وجود دارد.

^۲ در صفحه های ۱۸، ۵۷، ۸۲، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۶۵، ۳۲۶ و ۴۳۵ همسایه ها و صفحه ۸۵ تنگسیر نیز نمونه های مشابهی وجود دارد.

^۳ در صفحه های ۶۶، ۶۷، ۹۲ و ۱۶۵ این رمان نیز نمونه های مشابهی وجود دارد.

۷. الف) تنگسیرها... مثل زنبورهای عسلی بودند که **یک چیز ناآشنا و بدبو و بیگانه**

[**مأمورهای حکومتی**] آمده بود توی کندوی آن‌ها. (Chubak, 1963, p. 133)

ب) مانند سگ‌هایی که **بوی گرگ** شنیده باشند... (Chubak, 1963, p. 131)

ج) تفنگچی‌های حکومتی در نظر آن‌ها **خارجی** بودند. (Chubak, 1963, p. 180)

در نمونه‌های بالا «مأمور حکومت» به **یک چیز ناآشنا و بدبو و بیگانه، گرگ**، و در نهایت به **خارجی** (هندی‌ها و انگلیسی‌ها) تشبیه شده است. زیباترین بازنمایی تقابل مردم و حکومت، روایت مراسم خاک‌سپاری یوسف در سووشون است و تشبیه‌هایی که بنیانی ملی و مذهبی دارند:

سراسبان به صدای بلند گفت: «با زبان خوش به آقایان می‌گویم متفرق بشوید. بروید. دکان‌هایتان را باز کنید. اگر نکنید پروانه کستان را لغو می‌کنند. این دستور است... ماشاءالله قری جلو آمد و گفت: «سرکار... ما قصد آشوب نداریم. عزای همشهری‌مان را گرفته‌ایم. انگار کن، اینجا کربلاست و امروز عاشورا است تو که نمی‌خواهی شمر باشی... زری به تلخی اندیشید: «یا انگار کن سووشون است و سوگ سیاوش را گرفته‌ایم.» (Daneshvar, 1969, p. 298)

در این نمونه، مأمور حکومت به‌طور ضمنی به شمر و یوسف به امام حسین و سیاوش تشبیه شده است. اعتیاد، بیماری، قاچاق، دزدی، باورهای خرافی، رفتارهای غیر اخلاقی و بی‌سوادی دیگر گزاره‌هایی هستند که خود ایرانی را بازنمایی می‌کنند:

• **بوی تریاک** خواج توفیق حیاط را پر می‌کند. (Mahmoud, 1973, p. 16)

• **تیفوس همه دهات را گرفته، در شهر هم پر است.** (Daneshvar, 1969, p. 114)

• آفاق، زن خواج توفیق، **قاچاق‌فروشی** می‌کند. (Mahmoud, 1973, p. 19)

• چار، پنج **دزد گردنه‌گیر** هر چه داشتیم بالا کشیدن (Chubak, 1963, p. 19)

• **ای از ما بهترن**، به من کمک کنین. (Chubak, 1963, p. 19)^۱

• تو گروهانشان هشتاد و شش نفر **بی‌سواد** هست که تو سربازخانه سواد یادشان می‌دهند. (Mahmoud, 1973, p. 201)^۲

همه نمونه‌های بازنمایی خود به‌واسطه انواع ابزارهای راهکار اسنادی گویای آن اند که در رمان دوره مقاومت بازنمایی خود ایرانی کاملاً منفی است و می‌توان نتیجه گرفت که خود به‌مثابه

^۱ «خود» تنگسیر چنان خرافاتی است که درخت را نظر کرده می‌داند و «قسم می‌خورد که عروسی و عزای پریان را در میان شاخه‌های آن به چشم دیده» است (Chubak, 1963, p. 11).

^۲ نمونه‌های مشابه در هر سه رمان بسیارند و نقل همه آن‌ها در این مقاله ممکن نیست.

نافرهنک برساخته می‌شود. اما این چهره منفی می‌تواند به قهرمان، شیر مرد و انسان شرافتمند تبدیل شود، اگر برای مبارزه با دیگری غیر ایرانی قیام کند:

۸. الف) او هم مثل محمد تو دار و دسته رئیس علی دلواری با انگلیسی‌ها جنگیده بود و دو تا انگلیسی کشته بود و همین برایش افتخاری پدید آورده بود. (Chubak, 1963, p. 38)

ب) یوسف گفت: «... بگذارید لااقل یک نفر جلو آن‌ها بایستد تا توی دلشان بگویند: خوب آخرش یک مرد هم دیدیم». (Daneshvar, 1969, p. 16)

۴.۲.۲. دیگری غیر ایرانی

در زمان شکل‌گیری داستان‌های رمان‌های تنگسیر، سووشون و همسایه‌ها، انگلیسی‌ها و روسی‌ها در ایران حضور داشتند و بر ثروت عظیم این سرزمین چنگ انداخته بودند. همراهی حاکمان فاسد با استعمارگران متجاوز و مبارزه استقلال‌طلبان با آن‌ها یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره بوده و بی‌تردید این موضوع نقشی مهم در چگونگی بازنمایی دیگری غیر ایرانی در رمان‌های این برهه از تاریخ داشته‌است. **استعمارگر** (سووشون، ۳۵؛ همسایه‌ها، ۷۹، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹)، **دزد** (همسایه‌ها، ۱۷۰)، **کافر** (همسایه‌ها، ۱۱۶؛ سووشون، ۱۳۳)، **خون‌خوار** (همسایه‌ها، ۷۹ و ۱۰۰)، **امپریالیسم** (همسایه‌ها، ۱۰۰)، **غارتگران** (همسایه‌ها، ۱۷۹، ۲۰۲ و ۲۰۵)، **دلالان نفتی** (همسایه‌ها، ۱۷۹)، **فرنگی دین‌ندار** (همسایه‌ها، ۲۱۲) و **مهمان ناخوانده** (سووشون، ۱۶) از جمله واژه‌ها و ترکیب‌هایی هستند که برای توصیف و برساخت دیگری غیر ایرانی به کار رفته‌اند. نمی‌دانم این «**استعمارگر خونخوار**» چه جور جانوری است که فقط خون می‌خورد و اشتهاش هم سیری‌ناپذیر است. لابد، بی‌جهت اسم «**استعمارگر**» را «**خونخوار**» نگذاشته‌اند... از این جانور، بفهمی نفهمی چیزکی دستگیرم می‌شود. مثلاً فهمیده‌ام که گاهی به جای «خون» نفت هم می‌خورد... (Mahmoud, 1973, p. 78-80)

در همه نمونه‌ها دیگری در قامت کنشگری متجاوز و غارتگر، با چهره‌ای منفی برساخته شده‌است. با توجه به تعریف نافرهنک که پیش‌تر به آن اشاره شد، نمونه‌هایی از نافرهنک برشمردن دیگری نیز وجود دارد، آن‌جا که گزاره‌های کافر و دین‌ندار به او نسبت داده می‌شود، یعنی او که به دینی خاص تعلق ندارد و در نتیجه نافرهنک است. نمونه‌های دیگری از برساخت دیگری به مثابه نافرهنک نیز وجود دارند: آن‌جا که دیگری به جانوری تشبیه می‌شود که به آدم نمی‌ماند و نیز آنجا که دیگری نجس قلمداد می‌شود، چنان که ظرفش را باید آب کشید (Chubak, 1963, p. 84).

عجب جونورایی حسن اینا. **مردنشنوم به آدم نمی مونه.** (Chubak, 1963, p.27) افراشتگی «پرچم» دیگری در سرزمین خود بازنمایی مجازی و نمادین دیگری، برای برساخت متجاوز بودن اوست.

نگاهی به **پرچم انگلیس** که شق و رق رو دکل دیلاکش تو آسمان نیلی موج می خورد انداخت و صورتش تو هم رفت و رو زمین تف کرد... «چن ساله که من این بیرق رو همین جور می بینم که هیچ وخت نمی دارن کهنه بشه و آفتاب رنگ و روش بیره؟ عوضش بیرق خودمون که رو «امیریه» زدن، آفتاب رنگ و روش برده و سفید سفیدش کرده. (Chubak, 1963, p. 20)^۱

یکی دیگر از کاربردهای مجاز برای بازنمایی دیگری به واسطه راهکارهای اسنادی، اشاره به دین دیگری است که دیگری آن را در سرزمین خود تبلیغ می کند: «هنوز سرش پر از داستان های انجیل است که هر روز صبح در مدرسه مجبور بوده بخواند» (Daneshvar, 1969, p. 44).^۲ این نفوذ به اندازه ای است که دیگری نه تنها به ترویج دین خویش می پردازد، بلکه باورهای دینی **خود** ایرانی را خرافات و در نتیجه نافرنگ بشمار می آورد: «مدیر داد زد: در این مدرسه خرافات راهی ندارد. روزه و روضه را بگذارید برای عمه ها و خاله های تان!» (Daneshvar, 1969, p. 133).

باید به این نکته اشاره شود که بازنمایی خود به مثابه نافرنگ از سوی دیگری، به دین محدود نمی شود و نمونه های دیگری نیز وجود دارند که نشان می دهند دیگری غیر ایرانی، ایرانی را نافرنگ و آشوب می داند: «مدیر انگلیسی مدرسه:» [این ملت قابلیت تمدن ندارد» (Daneshvar, 1969, p. 262). نادانی، دوری از تمدن و ندانستن آیین و آداب زیستن، گزاره هایی هستند برای زاویه سازی و بیان دیدگاه دیگری غیر ایرانی نسبت به خود ایرانی که در قالب نقل قول مستقیم بیان شده اند.

وابستگی خود به دیگری یکی دیگر از گزاره هایی است که به خود نسبت داده شده است، این وابستگی آن چنان است که غیاب او سبب کسادی می شود و این کسادی استدلال گفتمان حکومت برای توجیه حضور دیگری است:

• **این روزها [بعد از ملی شدن صنعت نفت و رفتن انگلیسی ها]، از رو به راه شدن کار و کاسبی اصلاً خبری نیست.** تو هر قهوه خانه که نگاه کنی، دسته دسته بیکارها

^۱ در رمان سووشون (صفحه های ۱۱ و ۳۷) نیز نمونه های مشابهی وجود دارد.

^۲ در صفحه های ۳۷ و ۱۶۰ این رمان نیز نمونه های مشابهی وجود دارد.

نشسته‌اند و غم کلاف می‌کنند. تصفیه‌خانه خوابیده است. بازار بیشتر کساد شده است و گشنگی دارد به خیلی‌ها زور می‌آورد. (Mahmoud, 1973, p. 231)

• ما مهندس نفت نداریم. اقتصاد ما همین نفت است. اگر لج بکنند و نفت ما را نخرند ورشکست می‌شویم و حرف‌هایی از این قبیل. (Mahmoud, 1973, p. 134)

دیگری عامل بیماری نیز هست: «طبق کش اولی گفت: ... او بچه‌اش مرض گرفته. همین مرضی که می‌گویند قشون خارجی، نطفه‌اش را تو آب انبار و کیل ریخته ... حسین آقا گفت: «خودشان کم بودند، مرضشان را هم آوردند» (Daneshvar, 1969, p. 31) و به‌طور کلی، حضورش سبب نابودی است:

[یوسف:] به مک‌ماهون گفتم: ... مردم این شهر شاعر متولد می‌شوند اما شماها شعرشان را کشته‌اید. گفتم پهلوان‌هایشان را اخته کرده‌اید. حتی امکان مبارزه هم باقی نگذاشته‌اید که لااقل حماسه‌ای بگویند و رجزی بخوانند... گفتم سرزمینی ساخته‌اید خالی از قهرمان. گفتم شهر را کرده‌اید عین گورستان ... گفتم شما شعر را کشته‌اید، عوضش درشکه‌چی‌ها و جنده‌ها و دلال‌ها چند تا کلمه انگلیسی یاد گرفته‌اند ... (Daneshvar, 1969, p. 18)

همه نمونه‌ها گویای آن اند که دیگری دشمن و ستیزه‌جو است. اگرچه باید توجه داشت که این دیگری دشمن و ستیزه‌جو برساخته مردم ایران است و نه حکومت ایران. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، برجسته‌ترین تقابل مطرح در رمان این دوره تقابل مردم و حکومت^۱ است. تقابلی که با دو زاویه دید متفاوت نسبت به دیگری غیر ایرانی همراه است. در واقع، دیگری غیر ایرانی، گاهی از چنان مرکزیتی برخوردار است که به چندپاره‌شدن خود می‌انجامد. در گفتگوهای یوسف، قهرمان رمان سووشون، و برادرش، خان کاکا، تقابل این دو زاویه دید آشکارا نشان داده می‌شود. خان کاکا، نماینده زاویه دید طبقه حاکم، انگلیسی‌ها را «مهمان» و «صاحب‌اختیار» می‌داند، و از همین موضوع به عنوان استدلالی برای برحق بودن آن‌ها استفاده می‌کند:

[خان کاکا:] داداش، بیخود لج می‌کنی. هر چه باشد اینها مهمان ما هستند. همیشه که اینجا نمی‌مانند. اگر هم ندهیم خودشان بزور می‌ستانند. از قفل یا مهر و موم انبارهای تو که نمی‌ترسند. بعد هم مفت که نمی‌خواهند. پول می‌دهند. من هر چه در انبارهایم بوده

^۱ بسیاری از بخش‌های رمان همسایه‌ها به تقابل مردم و حکومت اختصاص دارد، تقابلی که به مبارزه و در نهایت گرفتار آمدن مردم در چنگال حکومت و زندان و شکنجه می‌انجامد.

چکی فروخته‌ام... هر چه باشد **صاحب اختیار** آن‌ها هستند. (Daneshvar, 1969, p.)

(16)

اما یوسف، نماینده زاویه دید مردم مبارز و استقلال طلب، آن‌ها را «اجنبی» (Daneshvar, 1969, p.) و «مهمان ناخوانده» می‌نامد: «یوسف گفت: **مهمان ناخوانده** بودنشان تازگی ندارد خان‌کا...». (همان) و آن‌ها را عامل گرسنگی همشهری‌هایش می‌داند: «یوسف بتلخی گفت: اما رعیت مرا می‌شود... همشهری‌های مرا می‌شود گرسنه نگهداشت...» (همان). بنابراین، در پاسخ به این پرسش که آیا در بازنمایی‌های رمان‌های تنگسیر، سوشون و همسایه‌ها، میان تقابل‌های خود/دیگری و فرهنگ/نا فرهنگ همپوشانی وجود دارد یا خیر، باید بگوییم که پاسخ این پرسش از زاویه دید دو گفتمان مردم و حکومت متفاوت است، در حالی که اولی دیگری را نافرنگ می‌داند، دومی او را فرهنگ و خود را نافرنگ برمی‌شمرد.

۴. ۳. بازنمایی به واسطه راهکارهای استدلالی

راهکارهای استدلال راهکارهایی هستند برای توجیه یا تردید در باورها و حقانیت‌های هنجاربنیاد بر اساس توپوس‌ها (Reisigl et al., 2009, p. 94). توپوس‌ها «موضوعات بدیهی موردقبول یک اجتماع و قوانین زندگی در هر دوره زمانی خاص‌اند» (Van Der Valk, 2003, p. 319). در این بخش به تحلیل راهکارهای استدلال پیرامون بازنمایی خود و دیگری در رمان‌های منتخب خواهیم پرداخت.

۴. ۳. ۱. خود ایرانی

توپوس دین‌باوری مهم‌ترین توپوس مطرح در راهکارهای استدلالی برای بازنمایی خود ایرانی در رمان‌های دوره مقاومت است. این توپوس، استدلالی برای پذیرش بی‌سواد و فقر و تسلیم بودن در برابر سرنوشت شوم است: «تا بوده، دنیا همین بوده که هس... **کار خدام که بی حکمت نیس**... اگه همه مردم دنیا آقا باشن پس کی عملگی کنه؟» (Mahmoud, 1973, p. 48) و «اوسا حداد [گفت]... **درس خوندن زیاد، آدمو از دین به در می‌کنه**» (Mahmoud, 1973, p. 190).^۱ این نمونه‌ها نشانگر این باورند که فقیر و بدبختیم زیرا کار خدا بی حکمت نیست و بر اساس باورهای دینی «دنیا زندان مؤمن است. علاوه بر این، نیازی به تلاش برای تغییر و بهبود شرایط نیز نیست زیرا خداوند که دندان داده‌است، خودش نان نیز می‌دهد. درس خواندن نیز اشتباه

^۱ در صفحه‌های ۲۸، ۲۹، ۴۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۲، ۲۸۹ و ۲۹۰ این رمان نیز نمونه‌های مشابهی وجود دارد.

۴۰ / بازنمایی خود و دیگری در رمان فارسی: خود ایرانی و دیگری غیر ایرانی در سه رمان تنگسیر، ...

است زیرا آدمی را از دین دور می‌سازد». اما در کنار این نمونه‌ها که برساختی منفی از توپوس دین‌باوری هستند، نمونه‌هایی نیز وجود دارند که این توپوس را زمینه‌ساز پیدایش روحیه مبارزه و حق‌طلبی و بنابراین توپوسی مثبت معرفی می‌کنند: «غصه نخور پسر... **امام جعفر صادق** زندونی کشید» (Mahmoud, 1973, p. 434).

در بخش‌های قبل اشاره کردیم که خود به سبب فقر اقتصادی و برای رهایی از این مشکل به سرزمین دیگری پناه می‌برد، اما فقر تنها دلیل ترک سرزمین خود نیست، فرار از آشوب سرزمین خود و یافتن امنیت و نیز تحصیل علم و دانش دیگر دلایل پناه بردن به سرزمین دیگری هستند. در واقع، آشوب و نافرنگ بودن سرزمین خود استدلالی است برای ترک آن. می‌توان توپوس مطرح در این استدلال را توپوس وابستگی به دیگری نامید و آن را این‌گونه بیان کرد: «به سرزمین دیگری می‌روم زیرا سرزمین خود نافرنگ است (به دانش بخصوص و نیز نوع خاصی از زندگی دسترسی ندارد)». نمونه‌های زیر گویای این استدلال‌اند: «یوسف رفته بود **فرنگستان** [برای تحصیل: دکتر در اقتصاد فلاحت (سووشون، ۱۲۴)]» (Daneshvar, 1969, p. 77).^۱ حتی گاهی ایرانی برای رهایی از خطر در مرزهای سرزمین خویش، ناگزیر به پرچم دیگری پناه می‌برد: «در دعوی میان کلانترو و مسعود خان دندان طلا، بیشتر خلق خدا، **بیرق انگلیس سر در خانه‌های شان زدند**. تا کسی جرأت نکند خانه‌های شان غارت کند» (Daneshvar, 1969, p. 74).

ملی شدن صنعت نفت، نشانگر توپوس ملی‌گرایی و استدلالی برای مبارزه با حاکمانی که با دیگری غیر ایرانی همسو شده‌اند، است: «مجلس، به خواست توده مردم، لایحه **ملی شدن صنعت نفت** را تصویب کرده است. مردم با چهره‌های برافروخته و لب‌های به خنده نشسته، جابه‌جا دور دسته‌های نوازنده جمع شده‌اند به پای کوبی و دست‌افشانی» (Mahmoud, 1973, p. 211).

بنابراین، «دین‌باوری»، «وابستگی به دیگری و دیگری باوری» و «ملی‌گرایی» توپوس‌های مطرح در بازنمایی خود ایرانی‌اند که اگرچه دو توپوس آخر در تضاد با یکدیگرند، اما کلیت توپوس‌ها نشان‌دهنده آن‌اند که خود به‌مثابه نافرنگ بازنمایی شده‌است.

^۱ در صفحه‌های ۶۰، ۸۹ و ۲۰۶ سووشون، ۶۹، ۸۵ و ۱۷۳ تنگسیر و ۶۴ و ۱۵۰ همسایه‌ها نیز نمونه‌های مشابهی وجود دارد.

۴. ۳. ۲. دیگری غیر ایرانی

تنها توپوسی که در بازنمایی دیگری غیر ایرانی در رمان‌های منتخب مشاهده می‌شود، «خودباوری» اوست. دیگری خود را فرهنگ می‌داند و با این باور که فرهنگ را برای «دیگری ایرانی» آورده است، حضور خود را در سرزمین او توجیه می‌کند:

۹. الف) [زینگر به خان کاکا:] «خدا با شما نعمت می‌دهد. بدهیدش به ما. این نعمت مال همه، مال بشر... شما بلد نبود. شما لازم نیست. ما در آورد. رساند به آن‌ها که لازم شد.» (Daneshvar, 1969, p. 35)

ب) [زینگر در خیال زری:] «خانم‌ها! آقایان! صدقه بدهید. ما تمدن را برای شما پیشکش آوردیم.» (Daneshvar, 1969, p. 259)

ج) [زری به یوسف:] در همان مدرسه انگلیسی... خانم مدیر هی به ما سرکوفت می‌زد که تمدن و آداب معاشرت و آیین زندگی یادمان می‌دهد. زینگر هی سرمان منت می‌گذاشت که فن خیاطی به ما می‌آموزد تا از بازوی خودمان نان دریاوریم. خانم حکیم می‌گفت شفا و دواى شما در دست من است... (Daneshvar, 1969, p. 129)

۵. نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که دیگری غیر ایرانی در رمان‌های این دوره به واسطه راهکارهای ارجاعی، یعنی با نام‌گذاری بر اساس ملیت و ارجاع با ضمائر اشاره، دسته‌بندی شده و ایجاد تقابل ما/آن‌ها کاملاً معنادار است. هر چند ارجاعی که نشانگر نافرنگ دانستن دیگری باشد، وجود ندارد و ارجاع‌ها فقط خارجی بودن او را نشان می‌دهند. مهم‌ترین راهکار زبانی متمایزسازی خود از دیگری راهکار اسنادی است که با تشبیه‌ها و استعاره‌ها به توصیف دیگری می‌پردازد و دیگری را در قامت کنشگری متجاوز و غارتگر، با چهره‌ای منفی بازنمایی می‌کند. با این وجود، نمونه‌هایی از نافرنگ برشمردن دیگری نیز وجود دارد، آن‌جا که گزاره‌های کافر و دین‌نادر به او نسبت داده می‌شود، یعنی او که به دینی خاص تعلق ندارد و در نتیجه نافرنگ است. علت این بازنمایی منفی را باید در حضور تجاوزگرانه دیگری در ایران رمان‌های منتخب دانست. موضوع مهمی که باید به آن اشاره شود این است که اگرچه دیگری دشمن و متخاصم است، اما باید توجه داشت که این دیگری دشمن و متخاصم بر ساخته مردم ایران است و نه حکومت ایران. از زاویه دید حکومت دیگری قدرتی است که خود به آن وابسته است. برجسته‌ترین تقابل مطرح در رمان‌های این دوره تقابل مردم و حکومت است. تقابلی که با دو زاویه دید متفاوت نسبت به

دیگری غیر ایرانی همراه می‌شود. بنابراین، در پاسخ به این پرسش که آیا در بازنمایی‌های رمان‌های تنگسیر، سووشون و همسایه‌ها، دیگری به مثابه نافرنگ بازنمایی شده است یا خیر، باید بگوییم که پاسخ این پرسش از زاویه دید دو گفتمان مردم و حکومت متفاوت است. این در حالی است که اولی دیگری متجاوز، و البته نه سرزمین او را، را نافرنگ می‌داند، دومی او را فرهنگ برمی‌شمرد. علاوه بر این، خود ایرانی نیز با گزاره‌های منفی مانند فقر، اعتیاد، فساد اخلاقی، باورهای خرافی، بی‌سوادی و وابستگی به دیگری بازنمایی شده است. به گونه‌ای که می‌توان این بازنمایی را نشانگر نافرنگ دانستن خود در رمان‌های این دوره دانست. در واقع، آشوب و نافرنگ بودن سرزمین خود استدلالی برای ترک آن است. همچنین، کلیت توپوس‌ها نیز نشانگر آن اند که خود به مثابه نافرنگ بازنمایی شده است. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در رمان این دوره، تقابل‌های خود/دیگری و فرهنگ/نافرنگ با یکدیگر همپوشانی ندارند، یعنی این گونه نیست که ایرانی رمان‌های این دوره از رمان‌نویسی در ایران، خود را فرهنگ و دیگری را نافرنگ بدانند. این در حالی است که ایرانی، خود را نافرنگ می‌شمرد و دیگری اگر به سرزمینش تجاوز کند، نافرنگ است، هر چند که سرزمینش فرهنگ به شمار می‌آید.

فهرست منابع

- اسدی، هما و فرهاد ساسانی (۱۳۹۲). «بازنمایی کنشگران اجتماعی در گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی بر اساس مدل اجتماعی-معنایی فان لیوون». *زبان و زبان‌شناسی*. دوره ۹. شماره ۱۸. صص ۳۹-۶۴.
- اطهاری نیک عزم، مرضیه (۱۳۹۲). «نشانه-معناشناسی اجتماعی زن زیادی: حضور «دیگری» برای ساخت معنای زندگی «خود»». *نشانه‌شناسی و نقد ادبیات داستانی معاصر (مجموعه مقالات نقد‌های ادبی-هنری)*، به کوشش لیلا صادقی. تهران: سخن. صص ۲۸۶-۲۶۵.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۵). «گذار از تقابل دوگانه به تعامل چهارگانه در نظام‌های نشانه‌ای باستانی ایران»، در *مجموعه مقالات چهارمین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر*، به کوشش منیژه کنگرانی. تهران: فرهنگستان هنر. صص ۱۳۳-۱۱۳.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۱). «مفاهیم متقابل طبیعت و فرهنگ در حوزه نشانه‌شناسی فرهنگی مکتب مسکو-تارتو». *مقالات اولین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: فرهنگستان هنر، صص ۲۰۴-۱۷۹.
- توروپ، پیتر (۱۳۹۰). «نشانه‌شناسی فرهنگی و فرهنگ». ترجمه فرزانه سجودی، نشانه‌شناسی فرهنگی، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم، صص ۴۰-۱۷.

- چوبک، صادق (۱۳۸۲). تنگسیر، تهران: نگاه.
- دانشور، سیمین (۱۳۹۳). سووشون، تهران: خوارزمی.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۸). «ارتباطات بین فرهنگی: رویکردی نشانه‌شناختی». *نشانه‌شناسی: نظریه و عمل*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم. صص ۱۴۲-۱۲۷.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۸). «ارتباطات بین فرهنگی: ترجمه و نقش آن در فرایندهای جذب و طرد». *نشانه‌شناسی: نظریه و عمل*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم. صص ۱۶۵-۱۴۳.
- سجودی، فرزانه و هاجر آقاابراهیمی (۱۳۹۲). نگاهی نشانه‌شناختی به جایگاه نظام‌های اخلاقی در تعیین مرزهای خود و دیگری در داستان سیاوش فردوسی، هم‌اندیشی نشانه‌شناسی اخلاق (چاپ‌نشده).
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۴). *قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*. تهران: نشر نی.
- سنسون، گوران (۱۳۹۰). «خود، دیگری را می‌بیند: معنای دیگری در نشانه‌شناسی فرهنگی». ترجمه تینا امراللهی. *نشانه‌شناسی فرهنگی*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم. صص ۱۹۹-۱۵۳.
- سنسون، گوران (۱۳۹۰). «مفهوم متن در نشانه‌شناسی فرهنگی». ترجمه فرزانه سجودی، *نشانه‌شناسی فرهنگی*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم. صص ۱۱۸-۷۵.
- شیرازی عدل، مهرناز (۱۳۹۲). «تصویر خود و دیگری در آینده تجدید: بررسی گفت‌وگومندی در کتاب احمد و سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ به مثابه‌ی دو نمونه از نخستین رمان‌های ایرانی». *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی زبان‌شناسی و مطالعات بینارشته‌ای: مطالعات اجتماعی و فرهنگی زبان*، به کوشش فرهاد ساسانی. تهران: نشر نویسه پاریسی. صص ۲۷۵-۲۴۷.
- طالبی، ابوتراب و ناظری، مریم (۱۳۹۰). «بازنمایی «دیگری فرودست» در رمان‌های دوره پهلوی اول»، *علوم اجتماعی*، دوره ۵۵، شماره ۵۵، صص ۱۷۱-۱۳۱.
- لوتمان، یوری و اوسپنسکی، بی. ای. (۱۳۹۰). «در باب سازوکار نشانه‌شناختی فرهنگ». ترجمه فرزانه سجودی. *نشانه‌شناسی فرهنگی*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم. صص ۷۴-۴۱.
- لیونگرگ، کریستینا (۱۳۹۰). «مواجهه با دیگری فرهنگی: رویکردهای نشانه‌شناختی به تعامل بینا فرهنگی». ترجمه تینا امراللهی. *نشانه‌شناسی فرهنگی*، به کوشش فرزانه سجودی. تهران: نشر علم. صص ۱۵۱-۱۱۹.
- محمود، احمد (۱۳۵۳). *همسایه‌ها*. تهران: امیر کبیر.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷). *صد سال داستان‌نویسی ایران*، تهران: نشر چشمه.
- نبوی، یاسمن (۱۳۸۸). *بررسی سرمقاله‌های روزنامه کیهان درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت هفتم و هشتم*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه الزهراء.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۰). *جویبار لحظه‌ها*. تهران: جامی.

References

- Asadi, H. & Sasani, F (2013). Representation of social actors in foreign policy discourse of Mohammad Reza Pahlavi via Van Leeuwen' socio-semantic model. *Language and Linguistics*, 9 (18), 39-64 [in Persian].
- Athari Nikzmm, M. (2013). Social semio-semantics of *the superfluous woman*: the presence of the other to make the meaning of the life the self. In L. Sadeghi (Ed.), *Semiotics and Criticism of the Contemporary Fiction* (pp. 265-286). Tehran: Sokhan [in Persian].
- Chubak, S. (1963). *Tangsir*. Tehran: Negah [in Persian].
- Daneshvar, S. (1969). *Savushun*. Tehran: Kharazmi [in Persian].
- Hall, S. (1997). *Representation (cultural representations and signifying practices)*. London: Sage Publications.
- Ljungberg, Ch. (2011). Meeting the cultural other: semiotic approaches to intercultural communication. In F. Sojoodi (Ed.), *Cultural Semiotics* (pp. 59-77). Tehran: Elm [in Persian].
- Lotman, J., Uspensky, B. A., & Mihaychuk, G. (2011). On the semiotic mechanism of culture. Translated by Farzan Sojoodi. *Cultural Semiotics* (pp. 41-74). Tehran: Elm [in Persian].
- KhosraviNik, M. (2015). *Discourse, identity and legitimacy: self and other in representations of Iran's nuclear programme*. Britain: John Benjamins publishing company.
- Mahmoud, A. (1973). *The neighbors*. Tehran: Amir Kabir [in Persian].
- MirAbedini, H. (2008). *One hundred years of fiction writing in Iran*. Tehran: Cheshme [in Persian].
- Nabavi, Y. (2009). *A study on Kayhan newspaper editorials about foreign policy of Islamic Republic of Iran in the 7th and 8th presidential periods* (Master's thesis). Alzahra University, Tehran, Iran [in Persian].
- Pakatchi, A. (2006). Moving away from dichotomic contrast to quadruple interaction in the social systems of ancient Iran. In Manizheh Kangarani (Ed.), *The Proceedings of the Fourth Conference of Semiotics* (pp. 113-133). Tehran: Academy of Arts [in Persian].
- Pakatchi, A. (2012). Contrastive concepts of nature and culture in Moscow-Tartu school of cultural semiotics. In F. Sojoodi (Ed.), *the Proceedings of the Fifth Conference of Semiotics* (pp. 179-204). Tehran: Academy of Arts [in Persian].
- Reisigl, M., & Wodak, R. (2009). The discourse-historical approach (DHA). In R. Wodak & M. Meyer (Eds), *Methods of critical discourse analysis* (2nd ed., pp. 87-121). London: Sage. [Online]: <https://www.researchgate.net/publication/251636976_The_Discourse-Historical_Approach_DHA>
- Shirazi Adl, M. (2013). The image of self and other in the mirror of modernity: a study of dialogism in *Ketāb e Ahmad (Ahmad's book)* and *Siāhatname (Travelogue)* by Ebrāhimbeyg as two examples of the first Iranian novels. In Farhad Sasani (Ed.), *the Proceedings of the Third Conferece of Linguistics and Interdisciplinary Studies: Social and Cultural Studies of Language* (pp. 247-275). Tehran: Neveeseh [in Persian].
- Sojoodi, F. (2009). Intercultural communications: a semiological approach. In F. Sojoodi (Ed.), *Semiotics: Theory and Practice* (pp. 127-142). Tehran: Elm [in Persian].
- Sojoodi, F. (2009). Intercultural communications: translation and its role in processes of absorption and exclusion. In F. Sojoodi (Ed.), *Semiotics: Theory and Practice* (pp. 143-165). Tehran: Elm [in Persian].
- Sojoodi, F. and Aghaebrahimi, N. (2013). A semiological study of the role of ethical systems in determining the border between Self and Other in the story of Siyavash in Ferdowsi's epic. In A. Pakatchi (Ed.), *The Proceeding of the 10th Conference of Semiotics: Semiotics of Ethics*. (Unpublished) [in Persian].
- Soltani, A. A. (2005). *Power, discourse and language: the mechanisms of power in the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Ney [in Persian].

- Sonesson, G. (2011). Ego meets alter: the meaning of otherness in cultural semiotics. Translated by Tina Amrolahi. *Cultural Semiotics* (pp. 153-199). Tehran: Elm [in Persian].
- Sonesson, G. (2011). Text in cultural semiotics. Translated by Farzan Sojoodi. *Cultural Semiotics* (pp. 153-199). Tehran: Elm [in Persian].
- Talebi, A., & Nazeri, M. (2011). Representation of “the inferior other” in the novels of the first Pahlavai epoch. *Quartely Journal of Social Sciences*, 55 (55), 131-171 [in Persian].
- Torop, P. (2011). Semiotics of culture and culture. Translated by Farzan Sojoodi. *Cultural Semiotics* (pp. 17-40). Tehran: Elm [in Persian].
- Van Der Valk, I. (2003). Right-wing parliamentary discourse on immigration in France. *Discourse & Society*, 14 (3), 309-348.
doi: 10.1177/0957 926503014003084.
- Yahaghi, M. J. (2001). *The rivulet of moments (modern Persian literature: a historical survey)*. Tehran: Jami [in Persian].

Representation of Self and Other in Persian Novels: Tangsir, Savushun and The Neighbors

Niloofer AghaEbrahimi¹
Farhad Sasani²
Farzan Sojoodi³

Received: 29/04/2017

Accepted: 08/06/2018

Abstract

This study has been conducted to analyze how Self (Iranian) and the Other (non-Iranian) have been represented in the Persian novels written between 1961 and 1978. The main question of the present research is how Iranians and non-Iranians are represented in the novels of two different periods of fiction writing in Iran?. By answering this question, it would be possible to show whether there is an overlap between the Self/the Other confrontation and culture/nonculture in these Persian novels or not, in other words, if Self has been represented as culture and the Other as non-culture or not. The study of this overlap is important because some nations construe themselves as nature and chaos while others as culture, “Peter the Great and other Russians trying to modernize Russia held this . . . view . . .” (Sonsson, 2000, p. 540). In order to achieve the aims of the research, three novels of the greatest ones written in the era called ‘the era of resistance’ have been selected and studied, including Tangsir by S. Chubak (1963), Savushun by S. Daneshvar (1969) and The Neighbors by A. Mahmoud (1973). Cultural semiotics and Discourse-Historical Approach (DHA) have developed the framework of this paper. Cultural semiotics which has been used since Ernst Cassirer (1923-29) suggested describing certain kinds of sign systems as symbolic forms and claimed that the symbolic forms of a society constitute its culture, offers no method for analyzing data and that is why it’s integrated into DHA, in this research. DHA accentuates historicity in discourse production and comprehension and attempts to incorporate various levels of historical analysis in the contextualization and explication of linguistic analysis (KhosraviNik, 2015: 107). The DHA is three-dimensional: after (1) having

¹ PhD candidate of Linguistics, Department of Linguistics, Alzahra University; niloofarebrahimi88@yahoo.com

² Associate professor of Linguistics, Department of Linguistics, Alzahra University (Corresponding author); fsasani@alzahra.ac.ir

³ Associate professor in Linguistics, Faculty of Applied Art, University of Tehran; sojoodi@art.ac.ir

identified the specific contents or topics of a specific discourse, (2) discursive strategies are investigated; then (3), linguistic means (as types) and the specific, context-dependent linguistic realizations (as tokens) are examined (Reisigl and Vodak, 2009: 93). The DHA focuses on the following main research agenda: Referential Strategies, Predicational Strategies, Argumentation Strategies, Perspectivization and Intensification, mitigation. Referral strategies are tools for naming and categorizing actors, objects, processes, etc., and include referenced names, specific names, metaphor, and verbs and nouns which are used to refer to the process and actions. Predicational strategies determine the discursive quality of actors, objects, phenomena, events, processes, and actions by means of stereotypical evaluative descriptions of negative or positive attributes in the form of attributes, appositions, prepositional phrases, relative clauses, infinitive clauses, collocations, similes, metaphors, metonymies, exaggerations, euphemisms, allusions, implications and so on. Argumentative Strategies justify or raise doubt about the beliefs through Topoi. The results of this research show that in *Tangsir*, *Savushun* and the *Neighbors*, the Other (Non-Iranian), through referential strategies and by naming based on his nationality, is distinguished from the Self (Iranian). Also there is no reference to represent the Other as nonculture. Even when he is called alien and foreigner, it is only his foreignness which is topicalized, and there is no sign of regarding him as nonculture. In these novels, the most important linguistic strategy to distinguish the Self from the Other is the predicational strategy through which the Other is described by similes and metaphors and represented negatively. This study showed that the Other had such a prominent position in the semiosphere of Iran in 1961-1978, that it has led to an opposition between people and the establishment. One of the most important features of *Tangsir*, *Savushun* and the *Neighbors* is representing the contradictions between Iranians themselves and the confrontation between people and the establishment is the most important. This opposition is one of the most important aspects of the representations of Self in the selected novels. From the peoples' perspective the Other is an enemy who is constructed, for instance, as colonial power and pirate but from the perspective of the establishment the Other is represented as a power which the Self's economy is heavily dependent on. It should be mentioned that the Self does not consider the Other to be totally culture or nonculture, the Self sometimes goes to the Other's land to gain culture, but when the Other invades Self's country, he is a colonist and infidel, maybe nonculture, and he should be expelled from the country. Believing in the Other, the fear of the Other and obedience to the Other form the topoi of government, while nationalism and the struggling form the topoi of people. Although people – as well as government - believe in the Other's land "not in an invader Other" they look for culture there. Finally, based on the results of this study, in the selected novels, Self is represented through negative predications, especially by perspectivization and expressing what the Other thinks about the Self, therefore there is no overlap between the two mentioned oppositions, Self/Other and culture/non-culture, and Self is not represented as culture and vice versa.

Keywords: Persian Novel, the Self/the Other, Culture/Nonculture, Cultural Semiotics, Discourse Historical Approach

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

واکاوی بخشی از ترجمهٔ رمان «الشحاذ» بر اساس الگوی نظری وینی و داربلنه^۱

شهریار نیازی^۲
عطیه یوسفی^۳
محمد امیری فر^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۲

چکیده

پس از اینکه، در نخستین سال‌های قرن بیستم میلادی، عرصه‌های نوین زبان‌شناسی معرفی شدند، کم‌کم توصیف زبان‌های گوناگون، بر اساس معیارهای علمی و بی‌طرفانه مورد توجه قرار گرفت. در میانهٔ همین قرن، دو پژوهشگر کانادایی با نام‌های ژان پُل وینی و ژان داربلنه بر اساس الگوهای زبان‌شناسانه، به توصیف روش‌های مورد استفادهٔ مترجم‌ها در برگردان متن‌هایی از زبان‌های فرانسه و انگلیسی به یک‌دیگر پرداختند. از آن زمان تا دوره حاضر، روش‌های آن‌ها، مبنای نظری پژوهش‌های گوناگون در حوزه مطالعات ترجمه

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2017.13215.1251

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادبیات عربی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، هیأت علمی دانشگاه تهران؛

shniazi@ut.ac.ir

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد گروه مترجمی زبان عربی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ a.usefi313@ut.ac.ir

^۴ دانش‌آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس؛

mohammad.amirifar@modares.ac.ir

قرار گرفت. مقاله حاضر کوشیده‌است با در نظر گرفتن تکنیک‌های مطرح‌شده در روش وینی و داربلنه (Vinay & Darbelnet, 1985)، به استخراج نمونه‌های تطبیقی از ترجمه کتاب «الشحاذ» نجیب محفوظ بپردازد که به وسیلهٔ محمد دهقانی با نام «گدا» ترجمه شده‌است، تا در نهایت جمع‌بندی از تکنیک‌های به کار گرفته شده در این ترجمه ارائه دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مترجم در ارائهٔ ترجمه‌ای شیوا به زبان فارسی، بیشتر از روش‌های ترجمهٔ غیرمستقیم بهره جسته و از میان تکنیک‌های گوناگون روش مورد اشاره، به همانندسازی روی آورده‌است.

واژه‌های کلیدی: تکنیک‌های ترجمه، وینی و داربلنه، الشحاذ، گدا

۱. مقدمه

دهه ۱۹۷۰ سرآغاز نگرشی نو به ترجمه متون ادبی به شمار می‌آید. در این دوره، حوزه‌ای جدید در ترجمه‌شناسی با نام «مطالعات ترجمه» پدیدار شد. خاستگاه این حوزه در ابتدا، کشورهای هلند، بلژیک و انگلستان بود و همچون گذشته، ادبیات تطبیقی را جایگاهی برای پژوهش‌های مربوط به ترجمه ادبی می‌دانستند. لوفور^۱ در سال ۱۹۹۲، سپس لامبر^۲ در ۱۹۴۱ و هرمانس^۳ در ۱۹۴۸، از جمله مشهورترین نظریه‌پردازان مطالعات ترجمه به شمار می‌روند. علاوه بر کشورهای یادشده، در انگلستان نیز مطالعات و پژوهش‌هایی در ارتباط با ترجمه ادبی به وسیلهٔ پژوهشگرانی مانند باسنت-مگوانیر^۴ در سال ۱۹۴۵ انجام شده‌است (Haghani, 2007, p. 171). بر این مبنای تفاوت اصلی در مبحث‌های سنتی ترجمهٔ متون ادبی و مطالعات ترجمه، به ترتیب بر پایهٔ دو پرسش «چگونه باید باشد» و «چگونه است» بنا شده‌است (همان، ۱۷۲). با معرفی پهنه‌های نوین زبان‌شناسی در آغاز قرن بیستم میلادی، کم‌کم توصیف زبان‌های گوناگون بر پایهٔ معیارهای علمی و بی‌طرفانه مورد توجه قرار گرفت و ترجمه‌پژوهان سعی کردند از یافته‌های مطالعات زبان‌شناسی در ترجمه

¹ Andre Lefever

وی از جمله نظریه‌پردازان فرهنگی در نقد و ارزیابی ترجمه است

² Jose Lambert

وی از پژوهشگران حوزه ادبیات تطبیقی است که به فعالیت در زمینه مطالعات ترجمه پرداخته‌است.

³ Theo Hermans

او از جمله محققین حوزه مطالعات ترجمه و استاد مرکز مطالعات ترجمه و بینا فرهنگی دانشگاه منچستر بوده‌است.

⁴ Susan Bassnet-McGuire

وی نظریه‌پرداز، محقق و استاد ادبیات تطبیقی بوده‌است.

بهره گیرند. در میانه قرن بیستم، دو کانادایی به نام‌های ژان پل وینی^۱ و ژان داربلنه^۲ بر اساس الگوهای زبان‌شناسانه به توصیف روش‌های مورد استفاده مترجمان در برگردان متن‌های فرانسه و انگلیسی به یکدیگر پرداختند. از آن زمان تا دوره معاصر، روش‌های آن‌ها مبنای نظری پژوهش‌های گوناگون در حوزه ترجمه قرار گرفت.

نظریه ترجمه، به گونه ویژه‌ای از رابطه دوسویه میان زبان‌های پردازد و به همین دلیل، شاخه‌ای از زبان‌شناسی تطبیقی به شمار می‌آید. از دیدگاه این نظریه، تمایز مقایسه همزمانی و درون‌زبانی، اعتباری ندارد. تعادل ترجمه‌ای میان زبان‌ها یا لهجه‌هایی - مشتمل بر «خویشاوند» یا «غیر خویشاوند» و با هر نوع رابطه متقابل زمانی، مکانی، اجتماعی و غیر از آن برقرار می‌شود و فرایند ترجمه به انجام می‌رسد (Catford, 1991, p. 42). هر چند، نظریه ترجمه از سال ۱۹۸۳ به‌عنوان مدخلی جداگانه در کتاب‌شناسی بین‌المللی انجمن زبان‌های نوین آمده‌است، اما باید اشاره نمود که عمری طولانی دارد. از آن‌جاکه هر زبان با نظام‌های دلالت‌گر، چه در حال و چه در گذشته، در ارتباط است، پیوندی ذاتی با ترجمه دارد. تا اوایل دهه شصت، زبان‌شناسی اغلب به پژوهش‌های توصیفی اختصاص یافته بود و توصیف‌های گسترده‌ای از دستور زبان‌های گوناگون به دست می‌داد. در حالی که هیچ‌گاه وارد بررسی‌های تطبیقی نمی‌شد و در نتیجه امری که دربرگیرنده ارزش نظری چندانی برای ترجمه باشد، در میان نبود. پیدایش همزمان دو نظریه دستوری، سبب شد تا مسیر نظریه ترجمه به‌صورت چشمگیری تغییر کند، و این نظریه‌ها امروز نیز همچنان مؤثرند. برآمدن این نظریه‌ها را می‌توان با انتشار آثار ساختارهای نحوی چامسکی^۳ در سال ۱۹۷۵، پیام و رسالت نایدا^۴ در سال ۱۹۶۰ و جنبه‌های نظریه نحو چامسکی در ۱۹۶۵، همراه دانست (Gentzler, 2015, p. 60).

حوزه دیگری که در آن ترجمه موضوع پژوهش شد، زبان‌شناسی مقابله‌ای بود. زبان‌شناسی مقابله‌ای، مطالعه دو زبان مورد مقایسه بود تا بتواند تفاوت‌های کلی و جزئی میان آن‌ها را مشخص سازد. این حوزه از دهه ۱۹۳۰ به بعد، در آمریکا به یک رشته نظام‌مند پژوهشی تبدیل شد و در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مورد توجه قرار گرفت. آثار و متن‌های ترجمه‌شده، بیشتر داده‌های این

¹ J. P. Vinay

وی استاد و رییس زبان‌شناسی و ترجمه در دانشگاه مونترآل بوده‌است.

² J. Darbelnet

وی نظریه پرداز و زبان‌شناس در فن ترجمه بوده‌است.

³ Noam Chomsky

⁴ E. Nida

وی زبان‌شناسی بود که نظریه هم ارزی پویا در ترجمه انجیل را گسترش داد.

پژوهش‌ها را فراهم می‌آورد. رویکرد مقابله‌ای، به شدت، بر مهم‌ترین پژوهش‌های زبانی در ترجمه تأثیر نهاد، از جمله می‌تواند به پژوهش‌های وینی و داربلنه در سال ۱۹۵۸ و کتفورد^۱ در ۱۹۶۵، اشاره کرد. این در حالی است که رویکرد مورد اشاره، نه عوامل فرهنگی-اجتماعی و کاربردشناختی و نه نقش ترجمه را به عنوان کنش ارتباطی به اندازهٔ لازم در نظر نداشته‌است (Munday, 2012, p. 12).

بر این مبنا، در تبیین نظریه وینی و داربلنه، اشاره به این نکته‌ها ضرورت دارد که نخست، نظریه مورد اشاره، همانند بسیاری از نظریه‌های ارزیابی و نقد ترجمه، نظریه‌ای توصیفی است. همچنین کتاب این دو با نام «سبک‌شناسی تطبیقی فرانسه و انگلیسی: روش ترجمه» کتابی کهن در حوزه ترجمه‌شناسی به شمار می‌رود. دیگر اینکه، نظریه وینی و داربلنه بر پایهٔ پژوهش‌های مقابله‌ای نگارش شده‌است. وینی و داربلنه در کتاب خود، از دیدگاهی توصیفی، تکنیک‌های گوناگونی را که در اختیار مترجم است، معرفی کرده و نشان داده‌اند که واحد ترجمه واژه نیست. در واقع، به باور آن‌ها، ترجمه فرآیندی پیچیده است که در انجام آن، مترجم ناخودآگاه تکنیک‌های گوناگونی به کار می‌گیرد. آن‌ها به طور کلی، دو روش مستقیم و روش غیرمستقیم برای ترجمه برمی‌شمارند که اولی مشتمل بر سه تکنیک و دومی شامل چهار تکنیک است.

به طور کلی، رویکرد نظام‌مندتر و زبان‌شناختی‌تر در مطالعهٔ ترجمه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ پدیدار شد. برای نمونه، ژان-پل وینی و ژان داربلنه، کتاب «مقایسه سبکی زبان‌های انگلیسی و فرانسوی» را در سال ۱۹۵۸ به نگارش درآوردند. این کتاب، دربرگیرندهٔ مطالعه مقابله‌ای زبان‌های فرانسوی و انگلیسی بود و اصطلاح‌های مهمی را برای توصیف ترجمه ارائه می‌کرد. آلفرد مالبن^۲، همین بررسی را در مورد زبان فرانسوی و زبان آلمانی انجام داد. ژرژ مونین^۳ در کتابش با نام «مشکلات نظری در ترجمه» در سال ۱۹۶۳، مبحث‌های زبانی ترجمه را بررسی کرد. یوجین نایدا در سال ۱۹۶۴، اصول دستور زایشی رایج چامسکی را به عنوان شالوده نظری کتابش به کار برد. این اصول، در واقع برای راهنمایی عملی مترجم‌های کتاب انجیل طراحی شده بود (Munday, 2012, p. 12-13).

^۱ J. C. Catford

زبان‌شناس و استاد اسکاتلندی مشهور است که مقالاتی در زمینه مبانی ترجمه و مشکلات آن به نگارش درآورده است.

^۲ Alfred Malbon

^۳ George Mounin

مطالعات ترجمه در ادبیات تطبیقی و تجزیه و تحلیل مقابله‌ای ریشه دارد که شامل انتقال پیام بین دو زبان و فرهنگ گوناگون است. ترجمه در واقع، چندزبانه و میان‌رشته‌ای است. ترجمه مشتمل بر شکل‌های گوناگونی است که متناسب با سطح‌های مختلف خوانندگان است. علاوه بر این، شامل سیستم‌های زبانی، زبان‌شناسی، مطالعات ارتباطات و مطالعات فرهنگی است که به رفع مشکلات فرایند ترجمه کمک می‌کند (Pym, 2014, p. 1). نقد ترجمه و یا ارزیابی کیفیت ترجمه، عمری به‌اندازه خود ترجمه دارد. در واقع از دیرباز، بحث کیفیت و چگونگی ارزشیابی ترجمه‌ها همیشه مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته‌است. اینکه چگونه درمی‌یابیم ترجمه خوب کدام است؟ آیا ترجمه‌ها نیازی به ارزشیابی دارند؟ و اینکه چه معیارها و قواعدی برای ارزشیابی ترجمه وجود دارد؟ و بسیاری از پرسش‌های دیگر مطرح است. ارزشیابی ترجمه و مترجم، زمینه مناسبی را فراهم می‌آورد تا رقابت مثبت در جهت بهبود کیفیت ترجمه بیشتر شود، در ترجمه‌ها روند افزایشی به وجود آید و در نهایت کیفیت ترجمه‌ها بالاتر رود (Farzaneh & Rashidi, 2010, p. 59).

همان‌گونه که اشاره شد، از دهه ۱۹۷۰ به بعد، الگوها و نظریه‌های گوناگونی برای نقد ترجمه و یا ارزیابی کیفیت آن ارائه شده‌است که در این میان، نظریه وینی و داربلنه بسیار اهمیت دارد. وینی و داربلنه، به تجزیه و تحلیل و مقایسه متن‌ها برای بررسی تغییرات ایجادشده در متن ترجمه‌شده پرداختند. اندیشه تغییر متن‌های ترجمه‌شده، نخستین بار به وسیله جان کتفورد با نام «نظریه زبانی ترجمه» در سال ۱۹۶۵ مطرح شد. این مدل، به شرح تغییرات زبان‌شناسی ایجاد شده در یک ترجمه ویژه می‌پردازد (Ni, 2009, p. 1).

در این پژوهش، به بررسی بخشی از ترجمه رمان الشحاذ بر اساس الگوی وینی و داربلنه می‌پردازیم. دلیل انتخاب این رمان، ادبیّت و شگردهای روایی و مفاهیم و بن‌مایه‌های آن است. همچنین این رمان به سبب شناخت جایگاهی که «محفوظ» در ادبیات داستانی عرب به دست آورده‌است، اهمیت ویژه‌ای دارد. بر این مبنای پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که «کدام یک از هفت رویه (فرض‌گیری، گرت‌برداری، تحت‌اللفظی، جابه‌جایی، تغییر بیان، معادل‌یابی و همانندسازی) مورد نظر وینی و داربلنه در ترجمه رمان الشحاذ، بیشتر به کار گرفته شده‌است؟». همچنین، فرضیه پژوهش که در پیوند با پرسش مقاله حاضر است، از این قرار است که «با توجه به تفاوت‌های فرهنگی که بین دو زبان وجود دارد، پیش‌بینی می‌شود، مترجم برای از بین بردن خلأ ناشی از تفاوت فرهنگی، به جای ترجمه تحت‌اللفظی از آوردن معادل مناسب برای ترجمه جملات استفاده کند تا برای خواننده زبان مقصد بیشتر قابل فهم باشد.»

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری در پیوند با نقد و بررسی متن‌های ترجمه‌شده با استفاده از نظریه‌های گوناگون، انجام شده‌است. این در حالی است که تاکنون پژوهشی در ارتباط با اعمال نظریه وینی و داربلنه بر روی متون ترجمه‌شده از عربی به فارسی انجام نشده‌است. همچنین ترجمهٔ رمان «الشحاذ» تاکنون مورد نقد و بررسی قرار نگرفته‌است. هر چند جوان‌فرد (Javanfard, 2014) در پایان‌نامهٔ «بررسی و تحلیل هنجارهای ترجمه در تبدیل‌های ترجمه‌ای نظریات کتفورد و وینی و داربلنه، مطالعه موردی: قلعه حیوانات» به پیاده‌سازی روش وینی و داربلنه در بررسی ترجمه قلعه حیوانات به فارسی پرداخته‌است. وی در این پژوهش دو نظریهٔ تبدیل‌های ترجمه‌ای که متعلق به کتفورد و وینی و داربلنه هستند، انتخاب کرده‌است. همچنین، مطالعه موردی قلعهٔ حیوانات نوشتهٔ جورج اورول^۱ را برای اجرائی نمودن و تحلیل تئوری‌ها بر روی مطالعه موردی در نظر گرفته‌است. وی به این نتیجه دست یافته‌است که به دلیل جامعیت نظریهٔ وینی و داربلنه، هنجارها در آن بیشتر رعایت شده‌اند. همچنین، به دلیل در نظر گرفتن عوامل فرهنگی در نظریه وینی و داربلنه، میزان توقع گیرنده‌های متن ترجمه شده در مقایسه با نظریه دیگر به طور نسبی، بیشتر برآورده شده‌است.

۲.۱. وینی و داربلنه

ژان داربلنه (۱۹۹۰-۱۹۰۴) در پاریس به دنیا آمد و در دانشگاه سوربن به تحصیل پرداخت. وی پیش از رفتن به کانادا از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ زبان فرانسه را در دانشگاه مک‌گیل آموخت. او به مدت سه سال، کلاس‌های شبانه ترجمه برگزار کرد و بعدها در دانشگاه بودین و لاوال به تدریس پرداخت. ژان پل وینی (۱۹۹۹-۱۹۱۰) در پاریس به دنیا آمد و زبان انگلیسی را در دانشگاه سوربن آموخت. سپس، موفق به دریافت مدرک کارشناسی ارشد در رشته آواشناسی و علوم زبانی در دانشگاه لندن در سال ۱۹۳۷ شد. در سال ۱۹۴۶ به کانادا رفت و به عنوان استاد و رئیس گروه زبان‌شناسی و ترجمه در دانشگاه مونترآل مشغول به کار شد. او علاوه بر پژوهش در زمینه ترجمه، یک فرهنگ واژگان دوزبانهٔ کانادایی در سال ۱۹۶۲ به چاپ رسانید.

وینی و داربلنه این گونه استدلال می‌کنند که نویسندگی یک وضعیت پسااستعماری است که باید بر دیگران پیروز شد. هدف از مقایسه سبک‌ها، تولید مجموعهٔ کاملی از روش‌ها است. بنابراین وینی و داربلنه بر این باورند، مترجمی که می‌خواهد یک متن کاملاً طبیعی خلق کند، باید از این

¹ George Orwell

روش‌های مشابه استفاده کند. نام کتاب آن‌ها «روش ترجمه»^۱ است. در این کتاب، اشاره می‌شود حتی اگر همه این روش‌های ترجمه به وسیله مترجم استفاده نشود، مقایسه علوم بیانی با یکدیگر، یکی از راه‌های ترجمه به شمار می‌آید. از این روش ترجمه با نام «مجموعه‌ای از قوانین حاکم بر ایجاد یک ترجمه کامل» یاد می‌شود (Pym, 2014, p. 3). وینی و داربلنه با کاربرد بسیار «قرض‌گیری»^۲، «گرت‌برداری»^۳، «جاب‌جایی»^۴ و «صراحت»^۵ و همچنین بر اساس ساختار زبان فرانسوی، روش‌های ترجمه خود را بنا نهادند. آن‌ها در نظریه خود از پایان‌نامه جورج پانتون^۶ که در سال ۱۹۵۴ نوشته شده، استفاده می‌کنند که در این اثر جاب‌جایی، یکی از اصول مهم در ترجمه به حساب می‌آید. این دو به روشنی بیان می‌کنند که اصطلاح «تغییر بیان»^۷ را از پژوهشگری به نام پانتون گرفته‌اند. بنابراین آن‌ها زبان‌شناسانی هستند که به دلیل برنامه‌های کاربردی خود و ضرورت آموزش مترجمان و توسعه مطالعات ترجمه به دقت زبان‌ها را مورد بررسی قرار دادند. کتاب آن‌ها در سال ۱۹۶۰ چاپ شد و در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ دوباره تجدید چاپ گردید. این کتاب در سال ۱۹۹۵ توسط جان ساگر و م. ج. هامل به زبان انگلیسی ترجمه شد. روش‌های ترجمه آن‌ها از روش‌های مشابه زیادی الهام گرفته که باید آن را مورد بررسی قرار داد.

در مرکز جدول روش ترجمه آن‌ها، روش «تحت‌اللفظی» قرار دارد. در صورتی که مترجم‌ها نتوانند از این روش استفاده کنند، یا باید به سمت بالا حرکت کنند (به این معنا که از روش‌های متناسب با ترکیب عناصر زبان مبدأ بهره برد) و یا به سمت پایین بروند (به این معنا که از روش‌های متناسب با عناصر یا فرهنگ زبان مقصد استفاده کند). حرکت رو به بالا (ترجمه بر اساس عناصر زبان مبدأ) «ترجمه مستقیم» و حرکت رو به پایین (ترجمه بر اساس عناصر زبان مقصد)، «ترجمه غیر مستقیم» (که ترجمه دشوارتری است) نامیده می‌شود. هر یک از این هفت رویه، با نمونه‌هایی در سه سطح واژگان، نظم و پیام آورده شده‌اند. ماربلنک^۸ (Malblanc, 1963) نیز همین جدول را بازتولید کرده‌است، اما وی، بر خلاف وینی و داربلنه که زبان انگلیسی و فرانسوی را مبنای پژوهش خود قرار داده‌اند، به مقایسه دو زبان فرانسوی و آلمانی می‌پردازد (Pym, 2014, p. 3). (Malblanc, 1963, quoted from;

¹ Méthode de traduction

² borrowing

³ calque

⁴ transposition

⁵ explicitation

⁶ G. Panton

⁷ modulation

^۸ وی زبان‌شناس، دانشمند و متخصص فرانسوی در زبان آلمانی بود.

۲.۲. محمد دهقانی

محمد دهقانی، عضو پیشین هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران است. او علاوه بر چاپ مقاله‌ها در مجله‌های شناخته‌شدهٔ ادبی و انجام راهنمایی و مشاوره پایان‌نامه‌های تحصیلی در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری تخصصی، آثار بسیاری را به نگارش درآورده‌است. از آثار وی می‌توان به «وسوسه عاشقی»، «پیشگامان نقد ادبی در ایران» و ترجمه‌هایی همچون «سیر آفاق»، «گدا» نجیب محفوظ، «روشنفکران ایران در قرن بیستم»، «اسطوره»، «چین و ژاپن» و «به سوی آزادی» از کازانتزاکیس اشاره کرد. دهقانی به دلیل ترجمه آثار نیکوس کازانتزاکیس دیپلم افتخار انجمن ادبی پاراناسوس یونان را هم دریافت کرده‌است. وی همچنین به عنوان استاد مدعو در دانشگاه پکن مشغول تدریس بوده‌است.

رمان الشحاذ (گدا) یکی از شاهکارهای نجیب محفوظ، نویسنده سرشناس مصری است. روایت نسبتاً پیچیده، روش‌های نوین داستان‌نویسی، ویژگی چندآوایی و مواردی از این قبیل، همگی سبب شده‌است تا این رمان آینه‌ای تمام‌نما از سومین مرحله زندگی ادبی نجیب محفوظ باشد. به گونه‌ای که از این زمان با نام مرحله رئالیسم فلسفی یا مرحله نیمه‌روانشناختی یاد می‌کنند. در این رمان عینیت و واقعی‌سازی، که اصلی‌ترین ویژگی رمان‌های مراحل نخستین مسیر ادبی محفوظ به‌شمار می‌آید، جای خود را به ذهنیت و انتزاعی‌سازی می‌دهد. این همان ویژگی‌ای است که منجر به چندآوایی شدن این رمان در مقایسه با رمان‌های تک‌آوای پیشین گردیده‌است (Baghjari & Bashiri, 2016, p.24). با این همه، رمان مورد اشاره، هم به پشتوانهٔ ادبیات و شگردهای روایی و هم به دلیل مفاهیم و بن‌مایه‌هایش، یعنی دربرگیرندگی بر نقد حال روشنفکران جهان سوم در برزخ سنت و مدرنیته، و همچنین به سبب شناخت جایگاهی که «محفوظ» در ادبیات داستانی عرب به دست آورده‌است، اهمیت ویژه‌ای دارد.

۳. الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه وینی و داربلنه

دو پژوهشگر فرانسوی با نام ژان پل وینی و ژان داربلنه به بررسی جنبه‌های زبان‌شناسی ترجمه پرداختند. حوزهٔ مطالعات ترجمه چندان قدیمی نیست و به گفتهٔ وینی و داربلنه نقل با ادبیات تطبیقی پیوند می‌خورد. با نگاهی به اثر وینی و داربلنه می‌توان دریافت که اصطلاح مقایسه زبان‌شناسی‌ها، اصطلاح شایسته‌ای در این زمینه است. زیرا آن‌ها با این اصطلاح، تفاوت‌های دو زبان را مورد بررسی قرار داده و سپس فهم خود از این تفاوت‌ها را بیان کرده‌اند. در حالی که پژوهشگران دیگر، به بررسی تفاوت دو زبان برای آگاهی از رابطه بین آن‌ها پرداختند (Merkle,

1996, p. 3). تلاش آن‌ها در حوزه مطالعات ترجمه، با کتاب «مقایسه روش ترجمه زبان انگلیسی و فرانسوی»^۱ به بیشترین اندازه خود رسید. این کتاب پس از چهار دهه، با نام «مقایسه سبک‌شناسی فرانسوی و انگلیسی: روش‌هایی برای ترجمه»، به زبان انگلیسی ترجمه شد. در واقع، ارزش ترجمه این کتاب به انگلیسی بعد از نیم قرن همچنان روشن است. در این کتاب، وینی و داربلنه هفت روش ترجمه را معرفی می‌کنند که در ادامه به این هفت روش اشاره می‌شود (همان، ۳).

وینی و داربلنه به تجزیه و تحلیل سبک‌شناختی مقابله‌ای بین زبان‌های فرانسوی و انگلیسی پرداختند. آن‌ها با ترجمه متن‌های این دو زبان و با در نظر گرفتن تفاوت‌های آن‌ها، «استراتژی‌ها» و «رویه‌های» ترجمه‌ای متفاوتی را مشخص نمودند. گاهی، این اصطلاح‌ها در نوشتن مطالب مربوط به ترجمه با یکدیگر اشتباه می‌شوند. استراتژی در مفهوم تکنیکی، جهت‌گیری کلی مترجم است (به‌طرف ترجمه «آزاد» یا «تحت‌اللفظی»، به‌طرف متن مقصد یا متن مبدأ، به‌طرف بومی‌سازی یا بیگانه‌سازی). در صورتی که رویه، تکنیک یا روش ویژه‌ای است که مترجم در جایگاه ویژه‌ای از متن آن را به کار می‌برد (برای نمونه، قرض‌گیری یک واژه از زبان مبدأ، افزودن توضیح یا آوردن پانویس در متن مقصد) (Munday, 2012, p. 106).

دو استراتژی موردنظر وینی و داربلنه عبارت‌اند از ترجمه مستقیم و ترجمه غیرمستقیم که شبیه به تقسیم‌بندی «تحت‌اللفظی در برابر آزاد» است. در واقع اصطلاح «تحت‌اللفظی» به وسیله نویسندگان به‌عنوان هم‌معنایی برای ترجمه مستقیم ارائه شده‌است. از دیدگاه وینی و داربلنه، تکنیک‌های ترجمه، مشتمل بر هفت رویه است. همچنین کتاب آن‌ها، کتابی «کلاسیک» در حوزه ترجمه‌شناسی به شمار می‌رود که تکنیک‌های پیشنهادی نگارندگان با نام «تکنیک‌های هفت‌گانه ترجمه» معروف شده‌است. این تکنیک‌ها به ترتیب عبارتند از قرض‌گیری، ترجمه تحت‌اللفظی، گره‌برداری، جابه‌جایی، تغییر بیان، معادل‌یابی و همانندسازی. البته ماندی (Munday, 2012)، در مطالعه موردی بر اساس روش وینه و داربلنه به مبهم بودن این مرزبندی در برخی موارد اشاره می‌کند که در واقع اولین مشکل موجود در کار با روش آن‌ها نیز است (همان، ۶۶).

۳.۱. قرض‌گیری^۲

واژه زبان مبدأ مستقیماً وارد زبان مقصد می‌شود. قرض‌گیری ساده‌ترین روش ترجمه است و معمولاً برای پر کردن جاهای خالی در ترجمه مورد استفاده قرار می‌گیرد. مترجم‌ها معمولاً علاقه دارند از واژه‌های جدیدتری برای قرض‌گیری بهره‌برند و این روش باعث ورود واژه‌های بسیاری

¹ Stylistique comparée du français et de l'anglais: méthode de traduction

² borrowing

از زبان مبدأ به زبان مقصد می‌شود. در زبان‌هایی که خط نوشتاری متفاوتی دارند، در هنگام قرض‌گیری باید آوانویسی شوند. چنان‌چه پر پایهٔ قرض‌گیری، واژه‌های ریاضی، علمی و حوزه‌های دیگر از عربی به زبان لاتین انجام شد و پس از مدتی به زبان‌های دیگر راه یافت (Munday, 2012, p. 107). قرض‌گیری معمولاً در دو وضعیت به کار می‌رود: الف) در زبان مقصد، معادلی برای اشاره به شیء یا مفهوم مبدأ وجود ندارد. مانند قبله، حج، تیمم. ب) در زبان مقصد، معادلی نزدیک وجود دارد، اما مترجم مایل است رنگ و بوی خارجی به ترجمه خود بدهد. مانند وضو «ablution»، خمس «the fifth».

۳.۲. گرتة بردای^۱

این «یک گونهٔ ویژهٔ قرض‌گیری» است. گرتة برداری عبارت است از ترجمه اجزا یا واژه‌هایی که یک ترکیب یا اصطلاح یا حتی جمله‌ای را در زبان بیگانه تشکیل می‌دهند، مانند: «او به مذهب امام مالک می‌رفت» که ترجمه جزء به جزء این عبارت عربی است: «کان یدهب مذهب الإمام مالک». در این ترجمه گفته یا ساخت زبان مبدأ با ترجمهٔ تحت‌اللفظی منتقل می‌شود. آذرنوش (Azarnoush, 1996, p. 46) بر این باور است که گرتة برداری از قرن پنجم هجری مابین مترجم‌ها و نویسندگانی ایرانی بسیار رواج یافت. این درحالی است که هر چه به زمان جلوتر می‌رویم، تعداد گرتة‌ها بیشتر می‌شود. سپس اندک‌اندک در ذهن افراد جای می‌گیرد و مردم ناخودآگاه آن‌ها را در گفته‌ها و نوشته‌ها به کار می‌برند. وی اشاره می‌کند که می‌توان صدها پاره‌گفته و ترکیب فارسی را یافت که از ترکیب واژه‌های عربی گرتة برداری شده‌اند. احتمال دارد، ترکیب‌های «ای کاش، ای دریغ، و گرنه، بنابراین، شکایت برداشتن و موارد مشابه» به ترتیب از پاره‌گفته‌های عربی یا لیت، واحسرتاه، و إلا، بناء علی هذا، رفع الشکوی تقلید شده باشند. به باور وینی و داربلنه (Paul Vinay & Darbelnet, 1995) هم قرض‌گیری و هم گرتة برداری، اغلب به صورت کامل در زبان مقصد تلفیق می‌شود، هر چند گاهی با برخی تغییرات معنایی روبه‌رو هستند که این امر می‌تواند آن‌ها را به واژه‌های هم‌ریشه غیر واقعی تبدیل کند (Paul Vinay & Darbelnet, 1995, quoted from Munday, 2012, p. 108). مانند:

۱. الف) آسمان‌خراش: sky scraper

ب) روی کسی حساب کردن: to count on sb

ج) هنر برای هنر: art for art

¹ calque

۳.۳. ترجمه تحت اللفظی^۱

این گونه ترجمه، ترجمه‌ای مستقیم است. در واقع ترجمه «واژه به واژه» است که وینی و داربلنه آن را رایج‌ترین گونه ترجمه در بین زبان‌های هم‌خانواده و هم‌فرهنگ به شمار می‌آورند. ترجمه تحت اللفظی در واقع تجویز این نویسندگان برای ترجمه خوب است. به این معنا که فقط بر پایه الزامات ساختی و فرازبانی و با توجه به اینکه معنا کاملاً حفظ شود، می‌توان تحت اللفظی بودن را در نظر نگرفت (Munday, 2012, p. 108). به باور وینی و داربلنه (Paul Vinay & Darbelnet, 1995)، مترجم می‌تواند ترجمه تحت اللفظی را با توجه به دلایل دستوری، نحوی یا کاربردشناختی، غیر قابل پذیرش بداند. آن‌ها معتقدند این تکنیک برای ترجمه بین دو زبان هم‌خانواده و هم‌فرهنگ، بسیار کاربرد دارد و آن را در ارائه ترجمه مناسب می‌دانند، مگر در موقعیت‌هایی که ترجمه تحت اللفظی: الف) معنای دیگری به دست دهد. ب) معنی نداشته باشد. ج) به دلایل ساختاری ناممکن باشد. د) در حوزه تجربیات فرازبانی زبان مقصد، معادلی نداشته باشد. ه) با چیزی در سطحی متفاوت از زبان (مقصد) برابر باشد.

با توجه به این که زبان‌های شرقی و غربی (مانند عربی و انگلیسی) اغلب هم‌خانواده و هم‌فرهنگ نیستند، احتمال دارد به کارگیری این تکنیک در مورد آن‌ها به نتایج قابل قبولی منجر نشود. برای نمونه:

2. Let's suppose that you are in position of a parent.

اجازه بدهید فرض کنیم که شما در موقعیت یک پدر یا مادر هستید. (به جای: فرض کنید که شما پدر یا مادر هستید/ خودتان را به جای پدر یا مادر بگذارید).

۳.۴. جابه‌جایی^۲

این همان تغییر یک جزء کلام به جزء کلام دیگر است (تغییر مقوله دستوری هر واژه. برای نمونه، اسم به جای فعل) بدون ایجاد تغییر در معنی. جابه‌جایی می‌تواند: الف) اجباری باشد. ب) اختیاری باشد. مترجم باید براساس اینکه مفهوم جمله چگونه بهتر منتقل می‌شود، تصمیم بگیرد که آیا در بخشی از جمله جابه‌جایی صورت دهد یا اینکه اجازه دهد نکته‌های سبکی دقیق و ظریف ویژه‌ای دست‌نخورده باقی بماند. وینی و داربلنه جابه‌جایی را به عنوان احتمالاً متداول‌ترین تغییر ساختی انجام گرفته توسط مترجمان، در نظر می‌گیرند (Munday, 2012, p. 109). برای نمونه:

3. In the absence of definite information.

¹ literal translation

² transposition

الف) در مواردی که اطلاعات قطعی در اختیار ندارید. ب) در غیاب اطلاعات قطعی. همان‌طور که مشاهده می‌شود در هر دو ترجمه، مترجم صورت مفرد «information» را به صورت جمع ترجمه کرده‌است؛ اما در ترجمه نخست، گروه را به بند تبدیل کرده، اما در ترجمهٔ دوم، همان شکل مبدأ را حفظ کرده‌است.

۳.۵. تغییر بیان^۱

تغییر بیان، باعث تغییر در معناشناسی و زاویهٔ دید زبان مبدأ می‌شود که می‌تواند اجباری یا اختیاری باشد. تغییر بیان، رویه‌ای است که از دیدگاه وینی و داربلنه زمانی محقق می‌شود که ترجمه تحت‌اللفظی و یا حتی جابه‌جایی، به گفتهٔ دستوری درستی منجر شود، اما آن ترجمه در زبان مقصد نامناسب به شمار آید، از این نوع ترجمه استفاده می‌شود. وینی و داربلنه بسیار به تغییر بیان، به عنوان سنگ محک یک مترجم شایسته، اهمیت می‌دهند. در صورتی که جابه‌جایی فقط نشان‌دهنده چیرگی کافی بر زبان مقصد است (Munday, 2012, p. 109). تجربه نشان داده است که در فرایند ترجمه غیر مستقیم، برخی تغییر بیان‌های ثابت از تغییر بیان‌های آزاد گرفته می‌شوند (Paul Vinay & Darbelnet, 1995, p. 37).

آن‌ها، به ده زیرمجموعه در پیوند با تغییر بیان در سطح پیام اشاره می‌کنند:

۱. تبدیل پاره گفته‌ای با دو جزء منفی ساز به پاره گفتهٔ مثبت و برعکس مانند:
4. He is by no means stingy. آدم کاملاً دست و دل بازی است.
۲. بیان جزء به جای کل. مانند:
5. Every night, he prayed until late at night.
هر شب تا پاسی از شب به خواندن نماز مشغول بود.
۳. تبدیل وجه مجهول به معلوم و برعکس؛ البته خزاعی فر (KhazaeeFar, 1992) معتقد است که این مورد باید در زیرگروه «تغییر صورت» بررسی شود. برای نمونه:
6. Cities are allowed to become almost inhabitable because of heavy traffic.
(جامعه) اجازه می‌دهد که شهرهای بزرگ به دلیل تراکم آمدو شد اتومبیل‌ها تقریباً غیرقابل سکونت شود.
۴. استفاده از اسم معنی به جای اسم ذات. برای نمونه:
7. to sleep in the open. در فضای باز خوابیدن
۵. بیان علت به جای معلول مانند:

¹ modulation

8. You are quite a stranger. دیگر سری به ما نمی‌زنید.
۶. بیان جزئی به جای جزئی دیگر. برای نمونه:
9. He read the book from cover to cover. کتاب را ورق به ورق خواند.
۷. جابه‌جا کردن واژه‌ها. مانند:
10. emergency exit. خروج اضطراری
۸. استفاده از اسم مکان به جای اسم زمان.
۹. تغییر نماد.
۱۰. پر کردن خلأ ارتباطی میان دو فرهنگ (Khazaefar, 1992, p. 23).

۳.۶. تعادل^۱

وینی و داربلنه این اصطلاح را برای اشاره به مواردی به کار می‌برند که زبان‌ها یک موقعیت یکسان را با ابزار ساختاری یا سبکی گوناگونی توصیف می‌کنند (Munday, 2012, p. 111). در این روش، به جای ترجمه یک جمله یا پاره گفته، معادل آن در زبان مقصد بیان می‌شود. به این دلیل که برخی پاره گفته‌ها، با روش تحت‌اللفظی یا گرت‌برداری قابل ترجمه نیستند و باید معادل آن جمله را در زبان دیگر جستجو کرد (Paul vinay & Darbelnet, 1995, p. 38). تعادل به ویژه در ترجمه اصطلاح‌ها و ضرب‌المثل‌ها مفید است.

9. Practice makes perfect. کار نیکو کردن از پر کردن است.
10. Once upon a time. یکی بود، یکی نبود.

۳.۷. همانندسازی^۲

افراطی‌ترین روش ترجمه، همانندسازی است. در این روش مترجم باید یک موقعیت جدید ایجاد کند که معادل عبارت زبان مبدأ باشد. این روش گونه خاصی از روش تعادل در ترجمه است و بیشتر برای ترجمه نام کتاب‌ها یا فیلم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. تغییر ارجاع فرهنگی، هنگامی رخ می‌دهد که یک موقعیت در فرهنگ مبدأ در فرهنگ مقصد وجود ندارد (Munday, 2012, p. 111). در نمونه زیر از این روش استفاده شده است:

11. she was beautiful as arose او مثل ماه بود.

¹ equivalence

² adaptation

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر بر آن است تا با تبیین نظریه وینی و داربلنه در ارزیابی ترجمه، نخست به تشریح نظری این نظریه بپردازد. سپس این مقاله می‌کوشد در راستای بررسی عملی نظریه مورد اشاره، تکنیک‌های هفت‌گانه مطرح شده در این نظریه را با استخراج نمونه‌های تطبیقی از ترجمه کتاب «الشحاذ» نجیب محفوظ شرح دهد. در این پژوهش ۳۰ صفحه نخست ترجمهٔ محمد دهقانی از رمان نجیب محفوظ با نام «گدا»، بر پایهٔ تطبیق دقیق با اصل متن مورد بحث و بررسی قرار گرفت. همچنین برای هر یک از تکنیک‌های مورد اشاره، نمونه‌هایی تطبیقی از متن ترجمه استخراج شد و مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفت.

۴.۱. داده‌های پژوهش

متنی که در پژوهش حاضر، به‌منزله پیکره زبانی، مورد بررسی قرار می‌گیرد، ترجمه رمان «الشحاذ» اثر نجیب محفوظ است که به وسیلهٔ محمد دهقانی ترجمه شده‌است. این ترجمه، بر اساس الگوی ترجمه وینی و داربلنه (یعنی هفت رویه که عبارتند از قرض‌گیری^۱، گرت‌برداری^۲، ترجمه تحت‌اللفظی^۳، جابه‌جایی^۴، تغییر بیان^۵، معادل‌یابی^۶ و همانندسازی^۷) که با متن مورد نظر همسویی داشت، تجزیه و تحلیل شده‌است. در این پژوهش ۳۰ صفحه از رمان اشاره‌شده را به دقت مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۵. بررسی ترجمه بر اساس الگوی وینی و داربلنه

نگارندگان در بررسی ترجمه دهقانی در پیوند با این تکنیک، مثال‌هایی تطبیقی استخراج کرده و به عنوان نمونه ارائه می‌دهند. هر چند شواهد بیشتری می‌توان از لابه‌لای ترجمه استخراج کرد. بر این مبنای نمونه‌های زیر برای نمونه انتخاب شده‌است.

۵.۱. قرض‌گیری

۱۲. اجل، انه مرض برجوازی ان جاز لی ان استعیر اصطلاحاً حدیثاً مما يستعمل فی جرائدنا
(Mahfouz, 1965, p. 314):

¹ borrowing

² calque

³ literal translation

⁴ transposition

⁵ modulation

⁶ equivalence

⁷ adaptation

- بله اگر بخواهم از اصطلاح جدیدی که روزنامه‌ها به کار می‌برند استفاده کنم باید بگویم تو به مرض بورژوازی مبتلا شده‌ای (Mahfouz, 2004, p. 14).
۱۳. الی جانبها وقف مصطفى الميناوی فی بدلتہ الشکرکین (Mahfouz, 1965, p. 316): کنار او مصطفى میناوی در کت شلوار شارکسکین خود ایستاده (Mahfouz, 2004, p. 20).
۱۴. اعتمدت بئینه بکوعها علی کتف تمثال برونزی (Mahfouz, 1965, p. 316): بئینه آرنجش را بر شانہی مجسمہای برونزی تکیہ داده بود (Mahfouz, 2004, p. 20).
۱۵. ولم یبق من امل الا الضمیر المعذب (Mahfouz, 1965, p. 317): و از آرزو جز وجدان معذب هیچ نمانده است (Mahfouz, 2004, p. 21).
۱۶. وکانت زینب ترأب السفرجی من خلال الیدیکور المقوس (Mahfouz, 1965, p. 317): زینب از خلال دکور رواق دار مراقب خدمتکار بود (Mahfouz, 2004, p. 22).
۱۷. و اعلن عمر انه سیکتفی بشریحه من الصدر الدجاج و فاکهه و کاس واحدہ من الویسکی (Mahfouz, 1965, p. 317): عمر اعلان کرد که به یک تکه سینه مرغ و میوه و یک گیلان ویسکی بسنده می‌کند (Mahfouz, 2004, p. 22).
۱۸. علیک بالرجیم و الرياضه (Mahfouz, 1965, p. 317): رژیم بگیر و ورزش کن (Mahfouz, 2004, p. 23).

۲.۵. گزته برداری

۱۹. انا لا اتفلسف طبعاً (Mahfouz, 1965, p. 315): البته فلسفه‌بافی نمی‌کنم (Mahfouz, 2004, p. 15).
۲۰. یالسوء الحظ (Mahfouz, 1965, p. 316): چه بدبختی‌ای (Mahfouz, 2004, p. 23).
۲۱. ماذا نطلق علیه؟ الاصلع الصغیر (Mahfouz, 1965, p. 316): اسمش را چی گذاشته بودیم؟ کچلک (Mahfouz, 2004, p. 23).

۳.۵. ترجمه تحت اللفظی

۲۲. اللعنه، انی اشم فی الجو شیئا خطیرا (Mahfouz, 1965, p. 324): لعنت، از هوا بوی عجیبی به مشام می‌خورد (Mahfouz, 2004, p. 25).
- در این عبارت، اللعنه را به همان شکل ترجمه کرده به جای: لعنت به روزگار / لعنت به این شانس.
۲۳. عثرت علی الحل السحری لجمیع المشاکل (Mahfouz, 1965, p. 325): برای همه مشکلات راه‌حلی سحرانگیز یافته‌ام (Mahfouz, 2004, p. 26).

همان‌طور که مشاهده می‌شود در نمونه‌های بالا، مترجم کاملاً به صورت تحت‌اللفظی واژگان را در مقابل یکدیگر قرار داده‌است. به نظر می‌رسد، مترجم به ساخت هم‌نشینی واژگان در زبان فارسی توجهی نداشته و از باهم آیی «الحل السحری» ترجمه‌ای تحت‌اللفظی ارائه کرده که کمی مبهم و دیرفهم است.

۲۴. تذکر ما تشاء من المسرحيات أو دواوين الشعر (Mahfouz, 1965, p. 324): از نمایش‌نامه‌ها یا دیوان‌های شعر، هر چه می‌خواهی به یاد بیار (Mahfouz, 2004, p. 25).

مترجم در اینجا «ما»ی موصوله و «من» بیانیه را با همان ساختار عربی در زبان فارسی وارد کرده و توجهی به کاربرد این ساختار در زبان فارسی نداشته‌است.

این سه مرحله‌ای که مرور شده و مثال‌هایی برای آن ارائه شد، روش‌های ترجمه مستقیم به شمار می‌روند. این موارد به‌تنهایی راه حل‌های مناسبی برای ترجمه نیستند. زیرا گاهی امکان ترجمه جمله‌ها به صورت تحت‌اللفظی فراهم نیست، راه حل‌های دیگری برای آن‌ها وجود دارد که در ادامه به چهار فرایند اشاره می‌شود:

۵. ۴. جابه‌جایی

۲۵. فلنؤجل حديث الذكريات حتى نطمئن عليك (Mahfouz, 1965, p. 313): یاد گذشته‌ها رو فعلاً کنار می‌گذاریم تا مطمئن شویم که حالت خوب است (Mahfouz, 2004, p. 11).

در این جا، شبه‌جمله (علیک)، به صورت عبارت فعلی (حالت خوب است) ترجمه شده‌است.
۲۶. یخيل الی آنک مصاب بعقده الدجاج (Mahfouz, 1965, p. 317): انگار تو عقده مرغ داری (Mahfouz, 2004, p. 23). در این جمله، فعل «یخیل الی» به صورت یک اسم (انگار) ترجمه شده است.

۲۷. عزیزى، مصطفى قرات تعليقاتك الفنيه الاسبوعيه (Mahfouz, 1965, p. 325): مصطفای عزیزم، یادداشت‌های هنری هفتگی‌ات را خواندم (Mahfouz, 2004, p. 29).
در این جا، بدل را به صورت وصفی ترجمه کرده‌است: عزیزى، مصطفى ← مصطفای عزیزم.

۵. ۵. تغییر بیان

۲۸. الحق انه نتيجة لذلك الخمود ماتت رغبتى فى العمل بحال لا تصدق (Mahfouz, 1965, p. 314): راستش به خاطر همین سستی و بی‌حالی دیگر رغبتی به کار ندارم طوری که باورم نمی‌شود (Mahfouz, 2004, p. 12).

در این نمونه فعل مجهول سوم شخص «لاتصدق» که به صورت متکلم وحده ترجمه شده است، شایسته بود به این صورت ترجمه شود: «طوری که باورت نمی‌شود».

۲۹. هذا الشعور المخجل لا يعانیه الا الفنان المنبوذ من الزمن (Mahfouz, 1965, p. 316): این احساس شرم فقط به هنرمندی دست می‌دهد که زمانه او را بر سر راه افکنده است (Mahfouz, 2004, p. 25).

در این جمله، فعل به صورت مثبت ترجمه شده است. به این معنا که منفی به مثبت تبدیل شده است. از سوی دیگر، «الزمن» در ترجمه به صورت فاعل وارد شده است و «منبوذ» در فارسی به معنای طرد شدن است که در این جا (برسر راه افکنده) ترجمه شده است.

۳۰. ما اجمل ان تحل مشاكلنا الخطيره بحبه بعد الاكل او ملعقه قبل النوم (Mahfouz, 1965, p. 314): چه خوب بود اگر می‌توانستیم مشکلات بزرگان را با یک قرص بعد از غذا یا یک قاشق شربت قبل از خواب حل کنیم (Mahfouz, 2004, p. 12).

در این مثال، فعل مجهول «ان تحل» به صورت معلوم «حل کنیم» ترجمه شده است.

۳۱. كانك مدير شركة من العهد الخالي و لا ينقصك الا السيجار (Mahfouz, 1965, p. 314): انگار مدیر یکی از این شرکت‌های عهد بوقی، فقط یک سیگار کم داری (Mahfouz, 2004, p. 10).

در این نمونه، پاره گفته‌ای با دو جزء منفی‌ساز «لا ينقصك الا السيجار» به صورت مثبت «فقط یک سیگار کم داری» ترجمه شده است.

۶.۵. تعادل

۳۲. فاقنتع بان الحال اخطر منان اسكت عنها (Mahfouz, 1965, p. 314): فکر کردم وضع بدتر از آن است که دست روی دست بگذارم (Mahfouz, 2004, p. 17).

در این نمونه، مترجم پاره گفته «فکر کردم» را به جای «فاقنتع» برگزیده است. مهم‌تر، اینکه «أسکت عنها» را به صورت «دست روی دست گذاشتن» ترجمه کرده که ترکیبی رایج در زبان فارسی بوده و برای بیان هدف به کار می‌رود.

۳۳. ليست قضيه اهلها لمضاعفة الاجر (Mahfouz, 1965, p. 314): اگر چیزی بود گنده‌اشمی کردم تا بیشتر سرکیسه‌ات کنم (Mahfouz, 2004, p. 13).

در این جا مترجم برای ترکیب «مضاعفة الأجر» از اصطلاح «سرکیسه کردن» در فارسی بهره برده است.

۳۴. ید واحده لا تصفق (Mahfouz, 1965, p. 317): یک دست صدا ندارد (Mahfouz, 2004, p. 23).

در این جا، مترجم از معادل «یک دست صدا ندارد» برای پاره گفتهٔ «ید واحده لا تصفق» استفاده کرده است.

۵. ۷. همانندسازی

ایجاد موقعیت معادل زبان مبدأ در زبان مقصد، یکی دیگر از معیارهای توصیفی ترجمه از دیدگاه وینی و داربلنه است که برای شرح آن از اصطلاح «همانند سازی» بهره گرفته اند. همانندسازی از روش مستقیم ترجمه فاصله گرفته و می کوشد تا معادلی فرهنگی و رایج در زبان مقصد را برای واژه یا ترکیب اصلی بیابد. در ادامه، به برخی از موارد استخراج شده از ترجمهٔ مورد بررسی می پردازیم که برای ایجاد تعادل بین دو زبان مبدأ و مقصد، آورده شده اند:

۳۵. کانک مدیر شرکه من العهد الخالی (Mahfouz, 1965, p. 313): انگار مدیر یکی از این شرکت های عهد بوقی (Mahfouz, 2004, p. 10).

در این جمله، مترجم عبارت «عهد بوقی» را جایگزین عبارت «العهد الخالی» کرده است.

۳۶. هل یقضی علی بان اسجن فی عیادات الطب النفسی (Mahfouz, 1965, p. 314): لازم است تحت نظر روان پزشک باشم؟ (Mahfouz, 2004, p. 13).

در این مثال، مترجم با ترجمه «اسجن فی عیادات الطب النفسی» به صورت «تحت نظر روان پزشک باشم» معادل مناسبی را برگزیده است.

۳۷. فازداد اهتمام الطیب و هو ینعم فیہ النظر باستمرار (Mahfouz, 1965, p. 314): پزشک گوش تیز کرد و به او چشم دوخت (Mahfouz, 2004, p. 13).

بیان معادل هایی مانند «گوش تیز کرد» و «چشم دوخت» برای پاره گفته های «فازداد اهتمام» و «ینعم فیہ النظر»، از نمونه های همانندسازی در این متن به شمار می آید.

۳۸. دخلنا الجد (Mahfouz, 1965, p. 315): قضیه جدی شد (Mahfouz, 2004, p. 14).

بهترین معادل «دخلنا الجد»، پاره گفتهٔ «قضیه جدی شد» است که مترجم به کار برده است.

۳۹. عبث طفوله لا اکثر و لا اقل (Mahfouz, 1965, p. 316): بچه بازی بود، همین و بس

(Mahfouz, 2004, p. 17).

همانندسازی در این پاره گفته، به صورت «همین و بس» به جای پاره گفتهٔ «لا اکثر و لا اقل» به کار رفته است.

۴۰. ثمه اسئله بلا جواب فاین طیبها (Mahfouz, 1965, p. 316): مشتی سؤال‌های بی‌جواب، کجاست پزشکی که آن‌ها را پاسخ دهد (Mahfouz, 2004, p. 18).
معادلی که مترجم در این نمونه، جایگزین واژه «ثمه» می‌کند، واژه «مشتی» است که کاربرد آن در زبان مقصد رایج است.
۴۱. قلبی یحدثنی بان کل شیء طیب (Mahfouz, 1965, p. 316): دلم گواهی می‌دهد که همه چیز روبه‌راه است... (Mahfouz, 2004, p. 20).
پاره گفته «دلم گواهی می‌دهد» در زبان فارسی رایج است و در این‌جا مترجم آن را جایگزین پاره گفته «قلبی یحدثنی» می‌کند.
۴۲. الا اذا اصیب بسرطان ممتاز (Mahfouz, 1965, p. 317): مگر اینکه به یک سرطان ناجور مبتلا شوم (Mahfouz, 2004, p. 21).
شاید بتوان گفت «سرطان ناجور»، معادل درستی برای گروه اسمی توصیف‌کننده «سرطان ممتاز» باشد که مترجم در این‌جا آن را به کار برده است.
۴۳. زدنی علما (Mahfouz, 1965, p. 324): چطور (Mahfouz, 2004, p. 25).
عبارت «زدنی علما» را اگر به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کنیم، «اطلاعات من را افزایش بده» ترجمه می‌شود. در حالی که مترجم با معادل «چطور»، که معمولاً در زبان محاوره در زبان مقصد به کار می‌رود، آن را معادل‌سازی کرده است.
۴۴. ما اجمل ان اسمع ذلك! انتقاما من الفن لا حبا فی العلم (Mahfouz, 1965, p. 324):
چه چیز عجیبی می‌شنوم! بوی انتقام از هنر می‌دهد نه عشق ورزیدن به علم (Mahfouz, 2004, p. 25).
در این مثال، دو نمونه همانندسازی دیده می‌شود. «ما اجمل ان اسمع» و «انتقاما من الفن»، که به جای آن معادل‌های «چه چیز عجیبی می‌شنوم» و «بوی انتقام از هنر می‌آید» به کار رفته است.
۴۵. ماذا تظن بی (Mahfouz, 1965, p. 324): فکر می‌کنی چه مرگم شده؟ (Mahfouz, 2004, p. 26).
در این‌جا مترجم از عبارت «فکر می‌کنی چه مرگم شده» استفاده کرده که کاملاً محاوره است و در زبان مقصد مورد استفاده قرار می‌گیرد و آن را به جای «ماذا تظن بی» به کار برده است.

۴۶. هل فی الرجم و الرياضه كفايه؟ كل الكفايه، اعتقد ذلك من كل قلبك (Mahfouz, 1965, p. 324): رژیم و ورزش فایده‌ای دارد؟ حتماً فایده دارد، خیالت کاملاً راحت باشد (Mahfouz, 2004, p. 26).

اسلوب همانند سازی در این عبارت با جایگزینی «خیالت کاملاً راحت باشد» به جای «اعتقد ذلك من كل قلبك» دیده می‌شود.

۴۷. و لنقل ان الانسان لم يخلق ليكتظ بالاطعمه (Mahfouz, 1965, p. 325): باید گفت انسان را برای شکم چرانی نیافریده‌اند (Mahfouz, 2004, p. 27).

در این نمونه، همان‌طور که می‌بینیم، پاره‌گفتهٔ «لیکتظ بالاطعمه» با «شکم چرانی» همانندسازی شده‌است.

۴۸. ستملى المدینه غدا بسمك موسى و لن تجد موضعا للقدم (Mahfouz, 1965, p. 325): فردا شهر پر از ماهی موسی می‌شود آن قدر که نتوانی قدم از قدم برداری (Mahfouz, 2004, p. 30).

عبارت «قدم از قدم برداشتن» از اصطلاحات رایج در زبان فارسی است که مترجم آن را به جای «و لن تجد موضعا للقدم» به کار برده‌است.

۴۹. و ما أضيئنا نحن العقلاء بين الاثنين، نحن الذين نعیش فی السماجه المجسمه (Mahfouz, 1965, p. 326): و ما عاقلان بین این دو گیر کرده‌ایم، ما که در گند و کثافت زندگی می‌کنیم (Mahfouz, 2004, p. 26).

در این نمونه، مترجم پاره‌گفتهٔ «نعیش فی السماجه المجسمه» را به «در گند و کثافت زندگی می‌کنیم» معادل‌سازی کرده‌است.

۵۰. و حنینی الی الویسکی یشتد بصوره ملحوظه (Mahfouz, 1965, p. 326): دلم برای ویسکی پرپر می‌زند (Mahfouz, 2004, p. 31).

«دلم پرپر می‌زند» اصطلاحی است که در زبان مقصد بسیار به کار می‌رود و مترجم آن را به جای پاره‌گفتهٔ «حنینی یشتد» آورده‌است.

۵۱. و من أدرانا (Mahfouz, 1965, p. 326): کی به دادمان می‌رسد (Mahfouz, 2004, p. 31).

در این نمونه، گونه‌ای همانندسازی مشاهده می‌شود و آن، جایگزینی «کی به دادمان می‌رسد» به جای پاره‌گفتهٔ «و من أدرانا» است.

۶. بحث و نتیجه گیری

به باور والینسکی (Waliński, 2015) گاهی برای ترجمه، نیازمند ترجمه‌ای معنادار از واژه‌های رایج در زبان هستیم. درک این تغییرات نظام‌مند مابین ساختارهای زبانی، یک جنبه اساسی در ترجمه متن‌ها به شمار می‌آید. بنابراین، برای مقابله با ناسازگاری‌های بین زبان مبدا و مقصد، وینی و داربلنه، طبقه‌بندی جدیدی را ارائه نموده‌اند؛ ترجمه مستقیم، که نقل قول واژه به واژه از زبان مبدا به زبان مقصد است و مشتمل بر قرض‌گیری، گرت‌برداری و ترجمه تحت‌اللفظی است که مترجم در این اثر، از این سه روش بسیار کم استفاده کرده‌است. روش دوم، ترجمه غیر مستقیم است که به بیان دیگر به شرح و تفصیل و خلاصه‌محتویات متن اصلی می‌پردازد که شامل جابه‌جایی، تغییر بیان، تعادل و همانندسازی است. بررسی ترجمه در این پژوهش نشان داد که مترجم از این روش، بیشترین بهره را برده‌است تا بتواند به بازآفرینی هنرمندانه مواد متنی زبان مبدا (SL) در زبان مقصد (TL) بپردازد. از میان این چهار روش، اقتباس بیشترین بسامد را داشت. با توجه به اینکه اقتباس، ایجاد موقعیت معادل زبان مبدا در زبان مقصد است، بهترین و رایج‌ترین روش در انتقال فرهنگ و جریان‌های اجتماعی به شمار می‌رود. مترجم با جایگزینی درست اصطلاح‌ها، ضرب‌المثل‌ها، عبارت‌های کنایی و صنایع ادبی دیگر، به بازآفرینی مواد متنی «الشحاذ» پرداخته‌است. هر چند لازمه ترجمه متن ادبی، هم بازآفرینی مواد متنی زبان مبدا در زبان مقصد با توجه به جنبه‌های زیبایی‌شناختی و صنعت‌های ادبی است.

فهرست منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵). تاریخ ترجمه از عربی به فارسی: ۱. ترجمه‌های قرآنی. تهران: انتشارات سروش.
- باغجری، کمال و علی بشیری (۱۳۹۴). «تحلیل روایی رمان الشحاذ (گدا) اثر نجیب محفوظ». مجله زبان و ادبیات عربی. شماره ۱۲. صص ۵۱-۸۰
- جوان‌فرد، مهشید (۱۳۹۳). بررسی و تحلیل هنجارهای ترجمه در تبدیل‌های ترجمه‌ای نظریات کتفورد و وینی و داربلنه، مطالعه موردی: قلعه حیوانات. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه بیرجند.
- حقانی، نادر (۱۳۸۶). نظرها و نظریه‌های ترجمه. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- خزاعی فر، علی (۱۳۷۰). «تکنیک‌های هفتگانه ترجمه». مترجم، شماره ۳. صص ۲۳-۲۸.
- رشیدی، ناصر و شهین فرزانه (۱۳۸۹). «ارزیابی و مقایسه ترجمه‌های فارسی رمان انگلیسی شاهزاده و گدا، اثر مارک تواین بر اساس الگوی گارسس (۱۹۹۴)». سال ۲. شماره ۳. زبان پژوهی. صص ۵۷-۱۰۵.
- کتفورد، جی. سی (۱۳۷۰). یک نظریه‌ی ترجمه از دیدگاه زبان‌شناسی. رساله‌ای در زبان‌شناسی کاربردی. ترجمه احمد صدارتی. تهران: نشر نی.

- گنتزler، ادوین، (۱۳۹۳). نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر. ترجمهٔ علی صلح جو. ج ۲. تهران: نشر هرمس.
- ماندی، جرمی (۱۳۹۱). معرفی مطالعات ترجمه نظریه‌ها و کاربردها. ترجمهٔ علی بهرامی و زینب تاجیک. تهران: راهنما.
- محفوظ، نجیب (۱۹۸۸). المؤلفات الكاملة. المجلد الثالث، بیروت: مکتبه لبنان.
- محفوظ، نجیب (۱۳۸۳). گدا. ترجمه محمد دهقانی. تهران: انتشارات نیلوفر.

References

- Azarnoush, A. (1996). *A history of translation from Arabic in to Persian*. Tehran: Soroush [in Persian].
- Baghjari, K., & Bashiri, A. (2016). The narrative analysis of the novella Al-Shahaz (beggar) of Najib Safavi's work. *Arabic Language and Literature*. 12, 51-80 [in Persian].
- Catford, J. C. (1991). *Linguistic theory of translation: an essay in applied linguistics*. Translated by Ahmad Sedarati. Tehran: Ney [in Persian].
- Edwin, G. (1993). *Contemporary translation theories*. translated by Ali Solhjo. Tehran: Hermes [in Persian].
- Gentzler, E. (2015). *Theories of translation in the present age*. Translated by Ali Solh Jou. Tehran: Hermes Publishing [in Persian].
- Haghani, N. (2007). *Translation theories, compilation*. Tehran: Amir Kabir [in Persian].
- Javanfard, M. (2014). *Analysis of the norms of translation in translational shifts of Catford and Vinay and Darbelnets' theories. case study: animal farm* (Master's thesis). University of Birjand, Birjand, Iran [in Persian].
- Khazaeefar, A. (1992). Seventh translation techniques. *Translator*, 3, 23-28 [in Persian].
- Mahfouz, N. (1965). *Complete component*. Beirut: Lebanon publishing [in Arabic].
- Mahfouz, N. (2004). *The Beggar*. translated by Mohammad Dehghan, Tehran: Nilufar [in Persian].
- Merkle, P. D. (1996). Jean-Paul Vinay and Jean Darbelnet. In C. Juan & M. J. Hamel. *Comparative Stylistics of French and English* (pp. 243-246). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.
- Munday, J. (2012). *Introducing translation studies: theories and applications*. translated by Ali Bahrami & zeinab tajik. Tehran: Rahnama [in Persian].
- Ni, L. (2009). *For ' translation and theories'*. Harbin: Department of Culture and Education. HLJ Province School of Administration.
- Paul Vinay, J., & Darbelnet, J. (1995). *Comparative stylistics of French and English*. Translated by Juan C. Sager & Marie-Josée Hamel. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Paul Vinay, J., & Darbelnet, J. (1958). *Stylistique comparée du français et de l'anglais: Méthode de traduction*. Paris: Didier.
- Pym, A. (2014). *Vinay and Darbelnet and the politics of translation solutions*. Spain: Universitat Rovira i Virgili.
- Rashidi, N., & Farzaneh, S. (2010). Evaluation and comparison of Persian translations of the English novel Prince and the beggar, Mark Twain's work based on the Garss pattern (1994). *Zabanpazuhi*, 2 (3), 57-88 [in Persian].
- Tadeusz Waliński, J. (2015). *Translation procedures*. Poland: University of Łódź.

Analysis of Translation of the Novel “Alshehaz” Based on the Theoretical Model of Vinay and Darbelnet

**Shahryar Niazi¹
Atiyeh Yousefi^{2*}
Mohammad Amirifar³**

Received: 22/12/2016

Accepted: 03/07/2017

Abstract

In the early years of the twentieth century, new areas of linguistics were introduced and attention was focused on description of different languages based on scientific and unbiased criteria. In the middle of this century, two Canadians named John Paul Vinay and Jean Darbelnet began to describe the methods used by translators in translating texts from French to English and vice versa based on linguistic patterns and from that time on their methods have been the theoretical basis of various studies in the field of translation studies.

This paper is an attempt to extract comparative examples from the translation of the book “Alshehaz” written by Najib Mahfuz and translated by Mohammad Dehghani under the title of “Geda”, considering the techniques proposed in Vinay and Darbelnet method (direct and indirect translation), and finally presents a summary of the techniques employed in this translation. The results show that the translator often used indirect translation method providing an eloquent translation in Persian and also chose equalisation among the different techniques of this method and presented a successful translation. This method includes borrowing, literal translation, adaptation, calque, transposition, modulation and equivalence.

The study results show that Vinay and Darbelnet have developed a new method to counter incompatibilities between source and target languages. Direct translation that is the word-by-word quotes from the source language to target language, include: borrowing, calque and literal translation which the translator had used less in this work.

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Tehran; shniazi@ut.ac.ir

² Master of Arts' students, Department of Arabic Translation Studies, University of Tehran (Corresponding author); a.usefi313@ut.ac.ir

³ PhD of Arabic Language and Literature, University of Tarbiat Modares; mohammad.amirifar@modares.ac.ir

The second method is indirect translation, which pays attention to describing, detailing and summarizing the content of the original text, which includes: transposition, modulation, equivalence and adaptation. This study shows that the translator has benefited from this method in order to be able to recreate artistically material of the source language in the target language. Of these four, techniques adaptation has the highest frequency. And given that adaptation is the creation of the source language equivalent position in the target language, is the best and most commonly used one for conveying culture and social processes.

By translating the correct terms, phrases and other literary devices, the translator has attempted to retrieve the material in “Alshehaz”, translator generally used indirect translation methods for presenting a clear translation in Persian, and among the various techniques of this method, he employs adaptation.

Keywords: Translation Techniques, Vinay and Darbelnet, Ashahhaz, Geda.

تحلیل انتقادی استعاره عشق در ترانه‌های فارسی: رهیافتی پیکره‌ای^۱

آتوسا رستم بیک تفرشی^۲
محمدعارف امیری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۱/۲۷

چکیده

پژوهش حاضر به تحلیل گفتمان استعاره مفهومی عشق، بر پایه رویکرد پیکره‌ای تحلیل انتقادی استعاره (Charteris-Black, 2004) در ترانه‌های فارسی، با مضامین عاشقانه و اجتماعی می‌پردازد. بر این مبنای، این مقاله می‌کوشد تا دریابد استعاره‌های مفهومی عشق در گفتمان ترانه‌های عاشقانه و اجتماعی چگونه طبقه‌بندی می‌شوند و مفهوم‌سازی استعاری عشق در گفتمان‌های عاشقانه و اجتماعی نیز چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. حجم نمونه، مشتمل بر ۱۵۰ ترانه است (۷۵ ترانه در هر ژانر) که با روش‌های پیکره‌ای و رایانه‌ای، از پیکره ترانه‌های فارسی معاصر - که شامل ۱۰۰۰ ترانه (۱۷۷۳۷۷ واژه) است، (Amiri, 2016) انتخاب شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در ۲۱۹ مورد کاربرد استعاری عشق، استعاره‌های هستی‌شناختی (۱۱۹ مورد)، ساختاری (۹۸

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.15079.1320

^۲ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان‌شناسی، هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده

مسئول)؛ A.Rostambeik@ihcs.ac.ir

^۳ دانشجوی دکتر، زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ M.Amiri@ihcs.ac.ir

مورد) و جهتی (۲ مورد) به ترتیب بیشترین تا کمترین رخداد را داشته‌اند. همچنین دو کلید مفهومی *عشق وحدت است* و *عشق نیرو است* شناسایی گردیدند. میزان رخداد انواع استعاره‌های مفهومی عشق، در ترانه‌های عاشقانه در کلید استعاری *عشق وحدت است*، در تمامی موارد بیشتر از ترانه‌های اجتماعی به دست آمد. در کلید مفهومی *عشق نیرو است*، رخداد استعاره‌های مفهومی [عشق انگیزه / عذاب / درمانگر است] در ترانه‌های اجتماعی بیشتر از ترانه‌های عاشقانه بود. یافته‌های به دست آمده از آزمون آماری یومان ویتنی بر داده‌های پژوهش، نشان داد که تفاوت رخداد استعاره‌های عشق سوزاننده، انگیزه و سفر گیاه است و نیز کلید استعاری *عشق وحدت است*، در دو گفتمان در سطح $P < 0.05$ معنادار است؛ به گونه‌ای که در ترانه‌های عاشقانه، مفهوم سازی عشق با توجه به روابط فردی صورت گرفته است، در حالی که در ترانه‌های اجتماعی مفهوم سازی عشق، متأثر از جنبه‌های اجتماعی بوده است.

واژه‌های کلیدی: استعاره عشق، ترانه‌های فارسی، تحلیل انتقادی، تحلیل پیکره‌ای

۱. مقدمه

عشق از دیدگاه انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی، همواره از مفاهیم انتزاعی بحث‌برانگیز بوده است. به باور کتونن (Ketonen, 1984; quoted from Harpela, 2015, p. 29) عشق بیشترین موضوعی است که در ادبیات جهان به آن پرداخته شده است. وی معتقدست عشق در واقع، معنایی باستانی دارد و به نظر می‌رسد این مفهوم نقشی اساسی در شکل‌دهی به نوع بشر بر عهده داشته است. علاوه بر این، پروتاسی (Protasi, 2008) بر این باور است که عشق در واقع اروس^۱ است. او اروس را به مثابه وابستگی پرشور و احساسی تعبیر می‌کند که نسبت به یک فرد داریم و آن را به صورتی زیبا، مطلوب و ارزشمند می‌بینیم. عشق در فرهنگ معین نیز به صورت «به شدت دوست داشتن، شیفتگی و لذت» معنا شده است. در مدخل عشق به عشق افلاطونی و «عشق بدون گرایش جنسی» اشاره شده است. از دیدگاه زبان‌شناسی نیز مفهوم سازی عشق در حوزه عواطف و روابط انسانی از جنبه شناختی به ویژه در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است. به باور کووچش (Kövecses, 1995/2007, p. 2-9) عشق همراه با مواردی مانند شادی، غم، خشم و ترس، یکی از عواطف بنیادی بشر است. اگرچه، ممکن است طبقه‌بندی‌های یکسانی از عواطف بنیادی در تمامی

¹ eros

زبان‌ها و فرهنگ‌ها یافت شود. به نظر می‌رسد که دست‌کم تفاوت‌های کوچکی بین این طبقه‌بندی‌ها وجود داشته باشد. با وجود این تفاوت‌های احتمالی، می‌توان این‌گونه فرض کرد که برخی طبقه‌بندی‌های عواطف همان چیزی است که افراد متعلق به پیشینه فرهنگی و زبانی گوناگون در آن اشتراک دارند. کووچس (Kövecses, 1995/2007) معتقدست استعاره‌های مفهومی و نقش آن‌ها در مفاهیم عاطفی می‌توانند فرهنگ‌ویژه باشند. این امر می‌تواند این پرسش را ایجاد کند که آیا این استعاره‌های مفهومی اند که مدل اجتماعی مربوط به عواطف را شکل می‌دهند و یا این استعاره‌ها فقط بازتاب‌دهنده آن‌ها هستند. او خود نگاهی بینابین به این موضوع دارد و هر دو صورت را ممکن می‌داند. در پژوهش حاضر، مفهوم‌سازی عشق در ترانه‌های فارسی تحلیل می‌شود.

در پیوند با ترانه، همانند شعر و هنر نمی‌توان تعریف جامعی ارائه کرد. داد (Dad, 1996, p. 69) در مدخل ترانه، تعریف‌هایی از این دست را ارائه داده‌است. به باور وی، ترانه در لغت، به معنای تر و تازه و جوان خوش‌صورت و دارنده زیبایی است و در ادبیات، هر سروده کوتاهی است که با یکی از لحن‌های موسیقی هماهنگ باشد. در فرهنگ‌نامه ادب فارسی، ترانه شعری غنائی دانسته شده‌است که به بلندی و کوتاهی مصراع‌های آن چندان توجه نمی‌شود. شمیسا (Shamisa, 2007) می‌نویسد «ترانه، امروزه مترادف با تصنیف، آواز و سرود و نغمه و به‌طور کلی، اشعار ملحون به کار می‌رود.» (Shamisa, 2007, p. 13). ترانه‌ها از جنبه زبانی با زبان رسمی تفاوت دارند و در گستره ادب عامه مورد بررسی قرار می‌گیرند. رضی و عبداللهیان (Razi & Abdollahian, 2013) ترانه‌ها را بر پایه مفهوم به هفت دسته ترانه‌های عاشقانه، سیاسی، اجتماعی، ملی-میهنی (سرودها)، مذهبی، وصف طبیعت و سرور و شادی تقسیم‌بندی کرده‌اند. پژوهش حاضر، بر دو ژانر عاشقانه و اجتماعی تمرکز دارد. به باور آن‌ها، در ترانه عاشقانه، تکیه اصلی مفهوم ترانه‌ها بر عشق است، درحالی‌که ترانه‌سرایان در ترانه‌های اجتماعی با نگاهی همراه با احساس و عاطفه به مسائل و مشکلات اجتماعی، خواهان زندگی بهتر برای افراد جامعه‌اند. به این ترتیب، نوع مفهوم‌سازی عشق در بین ترانه‌های اجتماعی و عاشقانه و گفتمان‌های همسو با آن‌ها با توجه به ایدئولوژی و هدف‌هایی که تولیدکنندگان این متون نسبت به هم داشته‌اند، می‌تواند بسیار بااهمیت باشد.

عناصری که در هر یک از کاربردهای استعاری عشق وجود دارد و نگاشتی که از حوزه‌های متفاوت مبدأ بر حوزه مقصد عشق صورت گرفته‌است، می‌تواند موجب برجستگی آن ویژگی شود. همین امر می‌تواند توجیه ایدئولوژیکی داشته باشد که با توجه به نیت‌ها و مقصد‌های تولیدکننده آن متفاوت باشد. در پژوهش حاضر، مفهوم‌سازی استعاری عشق از دیدگاه تحلیل

گفتمان انتقادی و با رویکردی پیکره‌بنیاد در پیکره‌ ترانه‌های فارسی موسیقی پاپ (Amiri, 2016) در دو ژانر اجتماعی و عاشقانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس نگارندگان بر آنند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند که «استعاره‌های مفهومی عشق در گفتمان‌های عاشقانه و اجتماعی چگونه طبقه‌بندی می‌شود؟». همچنین «مفهوم‌سازی استعاری عشق در ترانه‌های عاشقانه و اجتماعی چه تفاوت‌هایی را نشان می‌دهند؟» به این ترتیب، فرضیه‌های پژوهش از این قرارند: نخست اینکه، «استعاره‌های مفهومی عشق در هر دو گفتمان به انواع استعاره‌های ساختاری^۱، هستی‌شناختی^۲ و جهت‌ی^۳ قابل دسته‌بندی است.». دوم آنکه، «شیوه‌های مفهوم‌سازی عشق در استعاره‌های ساختاری، هستی‌شناختی و جهت‌ی در ترانه‌های اجتماعی و عاشقانه به لحاظ کمی و کیفی تفاوت معناداری دارند.». به گونه‌ای که در ترانه‌های عاشقانه مفهوم‌سازی عشق با توجه به روابط فردی صورت می‌گیرد، در حالی که در ترانه‌های اجتماعی این مفهوم از روابط عاشق-معشوق فراتر می‌رود و جنبه اجتماعی به خود می‌گیرد.

۱.۱. چارچوب نظری

به باور لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) شناخت حوزه‌های مفهومی ذهنی، مبنایی استعاری دارد و نظام مفهومی، فرآورده کنش مفهوم‌سازی استعاری است. این نظام مفهومی، نقش اصلی در تبیین واقعیت‌های روزمره زندگی دارد. از آنجا که این نظام، ساختاری استعاری دارد، شیوه‌اندیشیدن، تجربه اندوختن و عمل کردن بشر نیز زیربنای استعاری دارد (Afrashi, 2016, p. 66). استعاره از دیدگاه لیکاف و جانسون، فقط ابزاری برای تصویرسازی‌های شاعرانه و گونه‌ای آرایه ادبی نیست (Lakoff & Johnson, 1980, p. 3) بلکه جوهره اصلی استعاره، تجربه و فهم یک پدیده، به وسیله پدیده دیگری است (همان، ۵). لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) معتقدند از آنجا که مفاهیم و کنش‌های ما به صورتی استعاری سازمان یافته‌اند؛ در نتیجه، زبان ما نیز به شیوه‌ای استعاری شکل گرفته است (همان، ۵-۷).

استعاره‌های مفهومی سازوکارهای ذهنی‌اند و همگی آن‌ها باز نمود زبانی نمی‌یابند. بلکه در فرهنگ، هنر، آداب و رسوم و نمادها نیز ظاهر می‌شوند (Kovecses, 2010, p. 63). کووچس (Kovecses, 2010) نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون را این گونه ارائه کرده است: (۱) استعاره، خاصیتی است مربوط به مفاهیم و نه واژه‌ها؛ (۲) نقش استعاره، فهم بهتر مفاهیمی ویژه است

¹ structural

² ontological

³ orientational

و نه صرفاً آفرینش‌های ادبی و زیبایی‌شناختی؛ (۳) استعاره‌ها، اغلب بر مبنای شباهت به وجود نیامده‌اند (۴) استعاره، در زندگی روزمره و بدون زحمت، به وسیلهٔ افراد عادی به کار می‌روند و نه فقط توسط افرادی با استعداد‌های ویژه؛ و (۵) استعاره، به جای آنکه نوعی آرایه ادبی اضافی باشد، نوعی فرایند گریزناپذیرِ تفکر و استدلالِ بشر است. (همان، X)

لیکاف، الگوهای ثابتی مانند [عشق سفر است] را نام‌نگاشت می‌نامد که در واقع باز نمود زیبایی‌شناختی استعاره است. وی، نگاشت را مجموعه‌ای از تناظرهای موجود بین دو طرف استعاره می‌داند (Afrashi, 2016, p. 67-68). نام‌نگاشت [عشق سفر است] از حوزه مقصد عشق، حوزه مبدأ سفر و نگاشت مفاهیم حوزه سفر بر مفاهیم حوزه عشق تشکیل شده است.

استعاره‌های مفهومی، با توجه به نقش شناختی که بر عهده دارند، در سه طبقه ساختاری، هستی‌شناختی و جهت‌ی قرار می‌گیرند (Lakoff & Johnson, 1980, p. 61). این طبقه‌بندی تا اندازه‌ای با تقسیم‌بندی سه گانهٔ ملموس، جان‌بخش و تشخیص‌بخش مونتگومری و همکاران (Montgomery et al., 2007) که در پیوند با رویکرد سنتی به استعاره است؛ سازگاری دارد. استعاره ساختاری، سخنگویان زبان را قادر می‌سازد تا با استفاده از ساختار مفهومی حوزه مبدأ در پیوند با مفاهیم حوزه مقصد، شناختی به دست آورند. نقش شناختی استعاره‌های هستی‌شناختی، ایجاد یک مبنای هستی‌شناسانهٔ جدید برای یک مفهوم است و استعاره‌های جهت‌ی بر پایهٔ جهت‌های اصلی، به عنوان حوزه مبدأ شکل می‌گیرند و با مفاهیمی که نشان‌دهندهٔ جهت و موقعیت مکانی‌اند، ارتباط می‌یابند (Afrashi, 2016, p. 78-82).

تحلیل انتقادی استعاره، رویکردی به تحلیل استعاره است که هدف آن همانند تحلیل گفتمان انتقادی، کشف هدف‌ها و نیت‌های پنهانی (و احتمالاً ناخودآگاه) کاربران زبان است. روش‌شناسی تحلیل استعاره مفهومی با گردآوری نمونه‌هایی از استعاره‌های زبانی آغاز می‌شود که این نمونه‌ها در گروه استعاره‌های مفهومی، طبقه‌بندی می‌شوند. سپس، الگوهای ادراک یا تفکری که باورها و کنش‌های مردم را بنا می‌سازند و آن الگوها را محدود و تعریف می‌کنند، پیشنهاد می‌شوند (Cameron & Low, 1999, p. 80). در واقع، این مرحله‌ها، شباهت بسیاری با الگوی پیشنهادی فرکلاف (Fairclough, 1995, p. 6) دارند که سه مرحلهٔ شناسایی^۱، تعبیر^۲ و تبیین^۳ را در بر می‌گیرد.

¹ identification

² interpretation

³ explanation

چارتریس بلک (Charteris-Black, 2004) سه مفهوم را معرفی کرده است: کلید مفهومی، گزاره‌ای است که با نشان دادن ارتباط مجموعه‌ای از استعاره‌های مفهومی تنش معنایی آن‌ها را رفع می‌کند؛ استعاره مفهومی، گزاره‌ای است که با نشان دادن ارتباط مجموعه‌ای از استعاره‌ها تنش معنایی^۱ آن‌ها را رفع می‌کند؛ استعاره، نوعی بازنمایی زبانی است که از تغییر کاربرد یک واژه یا عبارت از بافت یا حوزه خاصی که انتظار می‌رود در آن ظاهر شود به بافت یا حوزه‌ای دور از انتظار است، حاصل می‌شود که خود موجب تنش معنایی (گسترش معنایی) می‌شود. نمونه‌هایی که بر پایه این تعریف کاربردی استعاری دارند به عنوان کلیدواژه در پیکره پژوهش، جستجو شدند و از جنبه کمی اندازه‌گیری شدند. در مرحله دوم، که مرحله کیفی است، بافت رخداد کلیدواژه در پیکره بررسی شد تا مشخص شود کاربرد کلیدواژه استعاری بوده است یا تحت‌اللفظی. مرحله تعبیر، شامل ایجاد ارتباط بین استعاره‌ها و عوامل شناختی و کاربردشناختی تعیین‌کننده آن‌ها بود که به شناسایی استعاره‌های مفهومی منجر شد. در مرحله تعبیر به این مسئله توجه شد که انتخاب استعاره تا چه اندازه در ساخت بازنمایی‌های مهم اجتماعی فعال است. به بیانی، تبیین استعاره‌ها شناسایی ساز و کارهایی اجتماعی است که در تولید استعاره دخالت داشته‌اند و نیز نقش آن‌ها در اقناع^۲ را در بر می‌گیرد. شناسایی کارکرد گفتمانی استعاره‌ها این امکان را فراهم می‌آورد که انگیزه ایدئولوژیک و بلاغی مفهوم‌سازی استعاری را مشخص کنیم (Charteris-Black, 2004, p. 34-40). از استعاره، معمولاً برای اقناع استفاده می‌شود. زیرا استعاره دنیا را به شیوه‌ای جدید نمایش می‌دهد و بینش تازه‌ای را پیش‌رویمان قرار می‌دهد. از استعاره، هم برای ایجاد یک چارچوب مفهومی، برای بازنمایی ایده‌های جدید و هم از واژه‌های جدید برای پر کردن خلأهای واژگانی استفاده می‌شود (همان، ۷-۸).

پژوهش حاضر به واکاوی استعاره در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی و پیکره‌ای می‌پردازد. نظریه استعاره مفهومی که در سال‌های اخیر، بسیار رواج یافته (Kovecses, 2010, p. vii)، مبنای شناسایی استعاره قرار می‌گیرد. زبان‌شناسی شناختی که بر ساختمان عصبی انسان و چگونگی تأثیر آن بر زبان و شناخت متمرکز است (Lakoff & Johnson, 1999) در دوره‌ای طولانی، نقش شرایط فرهنگی-اجتماعی شناخت یا ارتباط آن با گفتمان را نادیده گرفته بود. لی (Li, 2016) معتقد است با تحلیل انتقادی استعاره نیت‌های ضمنی گوینده و مناسبت‌های پنهانی قدرت را می‌توان کشف کرد. از سوی دیگر، تحلیل گفتمان انتقادی، اصولاً گرایش به بررسی مسائل

¹ semantic tension

² persuasion

اجتماعی (Van Dijk, 1993, p. 252) دارد و در پی کشف ایدئولوژی‌های پنهان شده در گفتمان است. بر پایه روش تحلیل گفتمان انتقادی، هر کنش گفتمانی توانایی آن را دارد که به شیوه‌ای آگاهانه مقاصدی داشته باشد که بازتاب‌دهنده جایگاه اجتماعی نسبی تولیدکننده متن و دریافت‌کننده آن است. گرایش به تلفیق این دو حوزه سبب شده است که زبان‌شناسی شناختی به عامل‌های تأثیرگذار اجتماعی-فرهنگی در کاربرد زبان و پیوندهای آن با گفتمان بیشتر توجه نشان دهد. همچنین تحلیل گفتمان انتقادی با بهره‌گیری از یافته‌های به‌دست‌آمده از پژوهش‌های زبان‌شناسی شناختی، خود را با روش‌شناسی موجود در زبان‌شناسی شناختی همسو ساخته است. نتیجه تلفیق این دو حوزه پژوهشی، سبب به وجود آمدن حوزه‌ای به نام «تحلیل انتقادی استعاره» شده است.

۲. روش پژوهش

این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی و پیکره‌بنیاد است. جامعه آماری پژوهش، شامل ۱۰۰۰ ترانه فارسی (۱۷۳۳۷۷ واژه) موسیقی مردم‌پسند (پاپ) بود که متعلق به سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۹۵ بودند (Amiri, 2016). متن ترانه‌های مورد بررسی از منابع چاپی و الکترونیکی استخراج شده است. انتخاب ترانه‌ها، بر مبنای نمونه‌گیری هدفمند انجام شده است. به گونه‌ای که از میان نمونه‌های دردسترس، ترانه‌هایی در کتاب‌ها یا تارنما‌های مرتبط با موسیقی، گردآوری شدند که از جمله ترانه‌های ماندگار و یا پرمخاطب معرفی شده بودند. با توجه به اینکه کلیدواژه عشق که در حوزه مقصد کاربردهای استعاری این مفهوم قرار دارد، مورد جستجو قرار گرفت. سپس، فهرست واژه‌نمایی تهیه شد و هم‌آیندها و بافت زبانی موارد رخداد واژه عشق بررسی شد. در این میان، حدود ۹۰ ترانه اجتماعی و ۲۲۰ ترانه عاشقانه استخراج شدند. سپس با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی در هر ژانر ۷۵ ترانه انتخاب شدند^۱. در پایان، استعاره‌های عشق در دو ژانر اجتماعی و عاشقانه با یک‌دیگر در چارچوب رهیافت تحلیل گفتمان انتقادی مقایسه شدند. در این راستا، طبقه‌بندی استعاره در چارچوب الگوی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980, p. 61) در

^۱ نام‌های ترانه‌سرایان از این قرارند: اردلان سرفراز، افشین مقدم، افشین یداللهی، ایرج جنتی عطایی، پاکسیما، روزبه بمانی، زویا زاکاریان، تورج نگهبان، شهیار قنبری، مریم حیدرزاده، مسعود فردمنش، هما میرافشار، لیلا کسری، اهورا ایمان، یغما گلروبی، احمد شاملو، حیدر رقابی، رها اعتمادی، سیمین بهبهانی، فاطمه اختصاری، سید مهدی موسوی، پرویز خطیبی، فرامرز اصلانی، محسن یگانه، محمد نوری، مهدی اخوان لنگرودی، مینا اسدی، نیلوفر لاری پور، هیلا صدیقی، ناصر رستگار نژاد، بیژن سمندر، ژاکلین، سعید دبیری، جهانبخش پازوکی، مسعود امینی، منصور تهرانی، مونا برزویی، مهین آبادانی، مهرزاد امیرخانی و همایون هوشیار نژاد.

سه دسته ساختاری، هستی‌شناختی و جهتی انجام شد. به منظور تحلیل گفتمان انتقادی استعاره، به روش پیکره‌ای از الگوی چارتریس بلک (Charteris-Black, 2004) بهره گرفته شده‌است.

۳. پیشینه پژوهش

در پیوند با چگونگی مفهوم‌سازی عشق و کاربرد استعاری آن از دیدگاه شناختی، پژوهش‌های گوناگونی در داخل و خارج از ایران انجام شده‌است. در ادامه، آثاری که به بررسی متن‌های ادبی پرداخته‌اند، مرور می‌شود. پوراابراهیم و غیاثیان (Pour Ebrahim & Ghiasian, 2013) بر پایه نظریه استعاره شناختی، به بررسی خلاقیت‌های شعری حافظ، در مفهوم‌سازی عشق پرداخته‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند که در شعرهای حافظ، برای مفهوم‌سازی عشق از مفاهیمی مانند آتش، سفر، مستی به‌عنوان حوزه مبدأ استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد کاربرد خلاقانه مفهوم‌سازی استعاری، جان‌پنداری، استعاره‌های تصویری و مجاز مفهومی منجر به تمایز زبان شعر از زبان عادی می‌شود. قوام و هاشمی (Ghavam & Hashemi, 2014) به بررسی استعاره‌های هستی‌شناختی عشق در آثار احمد غزالی پرداخته‌اند. آن‌ها بر مبنای تقسیم‌بندی لیکاف و جانسون درباره استعاره‌های هستی‌شناختی (Lakoff & Johnson, 2003, p. 25)، قلمروهای حسی این مفاهیم را بر اساس هستومندها، به دو دسته اصلی جان‌دار و بی‌جان تقسیم کرده‌اند. طبقه جان‌دار به سه دسته گیاه، حیوان و انسان تقسیم می‌شوند. در گروه بی‌جان ظرف و غیر ظرف قرار می‌گیرند که هر کدام خود به دو دسته طبیعی و غیرطبیعی تقسیم می‌شوند. آن‌ها به این نتیجه دست یافتند که دریافت غزالی از عشق، دریافتی زیبایی‌شناسانه نیست، بلکه نوعی تجربه زاهدانه است که برخاسته از نسبت عبد و معبود است. بر پایه این دریافت، خداوند همچون سلطانی قاهر و قادر است. زرقانی و همکاران (Zarghani et al., 2015) به بررسی دگرگونی استعاره عشق از سنایی تا مولانا پرداخته‌اند. در غزلیات سنایی ۲۲ کلان استعاره؛ در شعرهای عطار، ۲۵ کلان استعاره و در سروده‌های مولانا، ۲۲ کلان استعاره با مرکزیت عشق ایجاد شده‌است. فاروقی هندوالان و حسینی (Faroughi & Hosseini, 2014) به بررسی استعاره‌های هستی‌شناختی در کارآواهای خراسان جنوبی در دو بخش انسان به‌مثابه حوزه مبدأ و غیر انسان به‌مثابه حوزه مبدأ پرداخته‌اند. با بررسی ترانه‌ها به ۵ نگاهت مفهومی دست یافته‌اند. نخست، درخت زرشک انسان است. دوم، زعفران انسان است. سوم، عاشق/معشوق پرنده هستند. چهارم، گل انسان است و پنجم، غم/مهر درخت هستند. پوراابراهیم و همکاران (Pour Ebrahim et al., 2017) با رویکردی تطبیقی استعاره مفهومی عشق را در زبان شعر و زبان روزمره بررسی کرده‌اند. تحلیل داده‌های این پژوهش بر اساس رویکرد کوچش (Kovecses, 2010) انجام شده‌است. یافته‌های این بررسی‌ها نشان داده‌است که در هر دو

گونه زبانی از استعاره‌های عشق و نگاشت‌های اصلی میان مفهوم مقصد عشق و مفاهیم حوزه مبدأ، به شیوه یکسانی استفاده شده است. شریفی مقدم و همکاران (Sharifi moghadam et al., 2018) استعاره‌های مفهومی شادی و غم را در سروده‌های پروین اعتصامی بررسی و مقایسه نموده‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان داده است فراوانی استعاره‌های مفهومی غم و نیز گستره و تنوع معنایی در آن‌ها به صورت چشمگیری بیشتر از حوزه مقابل یعنی شادی بوده است. همچنین شباهت بین دو حوزه احساس، علاوه بر استفاده مشترک از استعاره‌های هستی‌شناسانه و نیز استعاره‌های جهت‌ی، در حوزه‌های مبدأ مشترک شامل زمان، مکان و سلامتی نیز شباهت‌های چشمگیری داشته‌اند. کووچس (Kovecses, 2010) به مفهوم‌سازی عشق پرداخته است و عناصر استعاره مفهومی [عشق سفر است] را به شرح زیر معرفی کرده است:

جدول ۱: عناصر استعاره مفهومی عشق

حوزه مبدأ: سفر	حوزه مقصد: عشق
مسافرین	عاشق و معشوق
مرکب	خود رابطه عاشقانه
سفر	آنچه در رابطه اتفاق می‌افتد
مسافت طی شده	پیشرفت در رابطه
موانع پیش رو	دشواری‌هایی که عاشق و معشوق تجربه می‌کنند
تصمیم‌گیری در مورد انتخاب مسیر	انتخاب اینکه چه باید انجام شود
مقصد سفر	هدف رابطه

لوپز (López, 2010) به بررسی استعاره عشق در سروده‌های پابلو نرودا^۱ پرداخته و برای استعاره عشق در آثار وی انگاره‌ای ارائه داده است. وی در این انگاره فرهنگی به این نکته اشاره کرده است که عشق، زیرمجموعه‌ای از انگاره کلی تر عواطف انسان است. این انگاره، خود متأثر از برداشت غربی از عشق، رابطه عاشقانه، هوس، جنسیت و سایر طرح‌واره‌هایی است که در ادراک غرب از انگاره عشق وجود دارند. استعاره‌های عشق به کاررفته در آثار نرودا در استعاره‌های عشق وحدت است، عشق نیرو است، عشق زمان است و عشق یک موجود زنده است، مشاهده می‌شود. ترن (Tran, 2011) استعاره‌های عشق را از دیدگاه سنتی و معاصر در انگلیسی و ویتنامی بررسی و مقایسه کرده است. از دیدگاه سنتی، عشق یک موجود زنده است (عشق چرخه زندگی است؛ زندگی چرخه عشق است؛ زندگی روزمره عشق)، عشق پدیده‌ای طبیعی است (عشق خورشید

¹ Pablo Neruda

است؛ عشق ماه/ستاره است؛ عشق شعله/آتش است) و از منظر معاصر [عشق سفر است] (بیان‌های استعاری: عشاق مسافری هستند؛ شروع؛ در مسیر عشق بودن؛ پایان)، [عشق بهشت (آسمان heaven) است]، [عشق سناریوی سه‌وجهی است] و [عشق نبرد است] را شناسایی کرده‌است. گاولین (Gavelin, 2016) به بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در ترانه‌های ماریا کری^۱ (ترانه‌سرا و خواننده) پرداخته‌است. وی در این زمینه، مواردی را گزارش کرده‌است که شامل عشق پرستار، عذاب، هوا برای تنفس، دستگاه، گیاه، جنگ، جادو، جنون، بازی، نیروی جسمی، وحدت، صبر، یک شیء پنهان‌شده، رؤیا، یک حیوان در بند و سفر است، هستند. از این میان «عشق سفر و شیء است»، پربسامدترین استعاره‌های مفهومی بوده‌اند. هارپلا (Harpela, 2015) به بررسی استعاره‌های مفهومی عشق در ترانه‌های کایلی مینوگ^۲ (ترانه‌سرا و خواننده) پرداخته‌است. وی استعاره‌های مفهومی این ترانه‌ها را در سه دسته استعاره‌های ساختاری، جهت‌ی و هستی‌شناختی طبقه‌بندی کرده‌است. استعاره‌های جهت‌ی شامل بالا و پایین، این‌جا و آن‌جا هستند. استعاره‌های ساختاری عشق سفر، موسیقی، خلسه، جنون، جادو، مذهب، نزدیک شدن، وحدت، نور و فام‌داری را در بر می‌گیرند. استعاره‌های هستی‌شناختی مشتمل بر عشق خوردنی، گیاه، مایع (دون ظرف)، ساختمان، بازی، منبع گرما و یک شیء نجومی است، هستند.

در برخی پژوهش‌ها، از نظریه استعاره مفهومی به همراه تحلیل گفتمان انتقادی و پیکره‌ای نیز استفاده شده‌است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. رضاپور (Rezapour, 2010) به معرفی و نقد کتاب رویکردهای پیکره‌ای به تحلیل انتقادی استعاره پرداخته‌است. آئینه‌وند (Ayineh Vand, 2012) برای بررسی انتقادی-شناختی پدیده استعاره در گفتمان سیاسی ایران از نظریه معاصر استعاره (Lakoff & Johnso, 1980) و رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی بهره گرفته‌است. گلشائی و همکاران (Golshaie et al., 2014) دو فرض «استعاره مفهومی یعنی زبان استعاری جایگاهی فرعی نسبت به استعاره‌های مفهومی ذهنی دارد» و «استعاره‌های زبانی متعارف نظام‌مند هستند» را با استفاده از روش پیکره‌بنیاد مورد ارزیابی قرار داده‌اند. به این منظور، از پیکره‌ای پنجاه میلیون واژه‌ای استفاده کرده‌اند که به‌طور تصادفی از پیکره همشهری نمونه‌گیری شده بود. همچنین در تحلیل از نرم‌افزار آنت‌کنک^۳ بهره گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان داد که فرض اول تأیید نمی‌شود، اما فرض دوم به صورت نسبی تأیید می‌شود. گو (Guo, 2013) با اشاره به اینکه تحلیل گفتمان انتقادی معمولاً از این نظر که به جنبه‌های شناختی گفتمان نمی‌پردازد مورد انتقاد قرار

¹ Mariah Carey

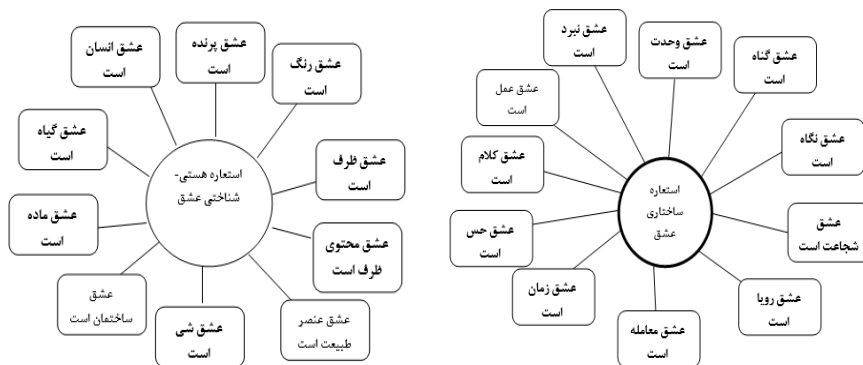
² Kylie Minogue

³ AntConc

می‌گیرد، به بررسی استعاره از منظر تحلیل گفتمان می‌پردازد. وی معتقد است که استعاره، نقش حیاتی در برساخت واقعیت اجتماعی دارد و بخش مهمی از ایدئولوژی به شمار می‌رود. بنابراین استعاره را می‌توان هم از جنبه کارکرد شناختی و هم بر پایه کارکرد کاربردشناختی و ایدئولوژیک‌اش مورد بررسی قرار داد.

۴. یافته‌ها

با استخراج و تحلیل داده‌ها، موارد کاربرد استعاری عشق در ۱۵۰ ترانه در سه دسته استعاره‌های ساختاری، هستی‌شناختی و جهت‌طبقه‌بندی شدند. به‌طور کلی، در استعاره‌های مفهومی ساختاری دو کلید مفهومی «عشق وحدت است» و «عشق نیرو است»، شناسایی شدند. «عشق وحدت است» سه استعاره مفهومی [عشق سفر است]، [عشق مالکیت است] و [عشق امتزاج است] را در بر می‌گیرد. استعاره جهت‌ی، دو نام‌نگاشت [عشق بالا است] و [عشق حرکت رو به بالا است] را در بر می‌گیرد و فقط دو مورد رخ داد داشته‌است، مانند: «وقتی خیابون از سقوط عشق و آزادی پره». مفهوم‌سازی عشق در دو دسته استعاره‌های ساختاری و هستی‌شناختی و نیز در دو کلید مفهومی عشق نیرو است و عشق سفر است، در شکل‌های (۱) تا (۴) به تصویر درآمده‌است، در ادامه در پیوند با هر یک از شکل‌ها، نمونه‌ای ارائه می‌شود.



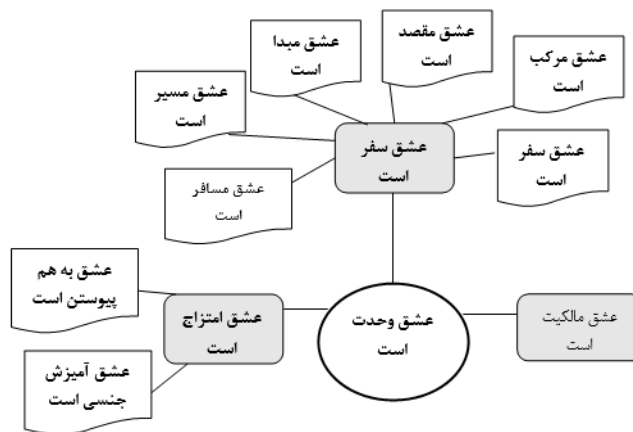
شکل ۱: انگاره استعاره‌های مفهومی ساختاری عشق هستی‌شناختی عشق

شکل ۲: انگاره استعاره‌های مفهومی

بر پایه شکل (۱)، نمونه‌هایی از استعاره‌های ساختاری عشق مشتمل بر این موارد هستند: [عشق نبرد است] (ارابه سردار عشق)؛ [عشق کلام است] (من قصه گوی عشقم)؛ [عشق حس است] (این هیجان عشق نیست)؛ [عشق زمان است] (بی تو فصل عشقم هم‌رنگ پاییزه)؛ [عشق معامله است]

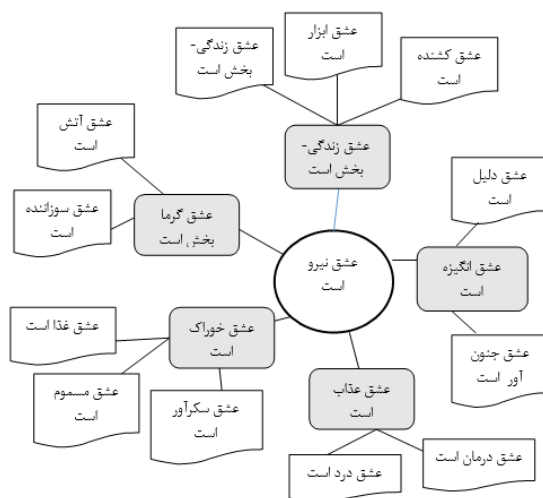
چه سودی بردم از عشق تو ای ناخونده مهمون)؛ [عشق رؤیا است] (منو برب به خواب عشق)؛ [عشق نگاه است] (عشق یعنی نگاه، یعنی دو چشم) و [عشق گناه است] (من توبه کردم از عشق). در شکل (۲)، نمونه‌هایی از استعاره‌های هستی‌شناختی از این قرارند: [عشق گیاه است] (عاقبت عشق از تو گل کرد)؛ [عشق انسان است] (از سر بلند عشق بر سر دار بگو)؛ [عشق پرنده است] (من پرنده زمینی شده عشق)؛ [عشق ماده است] (آخه عشق یه عاشق با ندیدن کم نمی‌شه)؛ [عشق ساختمان است] (بسازم کلبه عشقی میان باغ فرداها)؛ [عشق شی است] (تو رفتی آینه عشق من شکست)؛ [عشق یک عنصر طبیعت است] (توی دریای عشقت باز یه گوشه‌ای می‌مونم)؛ [عشق محتوی ظرف است] (خالی‌ام از عشق و خاموشم)؛ [عشق ظرف است] (واسه عشقای تو خالی ساده مردن واسه چی) و [عشق رنگ است] (بیا و رنگ عشق بزن).

کلید مفهومی «عشق وحدت است» مشتمل بر سه استعاره مفهومی است: [عشق سفر است] (راه سفر عاشق از گردنه بندان پر)؛ [عشق مالکیت است] (هنوز عشق منی مثل همیشه) و [عشق امتزاج است] (واسه عشق بازی موجا قامتیم یه بستر نرم) (نگاه کنید به شکل ۳).



شکل ۳: انگاره کلید مفهومی عشق وحدت است

همچنین، کلید مفهومی «عشق نیرو است»، پنج استعاره مفهومی به شرح زیر را در بر می‌گیرد [عشق زندگی بخش است] (فقط به عشق تو زنده‌ام)؛ [عشق گرمابخش است] (از آن عشقی که در ما شعله می‌زد)؛ [عشق خوراک است] (من مست می‌عشقم)؛ [عشق انگیزه است] (به عشق دیدن یه هم وطن / تو به عشق من نجاتی پرچم بالا نمیره)؛ [عشق درد است] (همین که عشق تو عین عذاب) (نگاه کنید به شکل ۴).



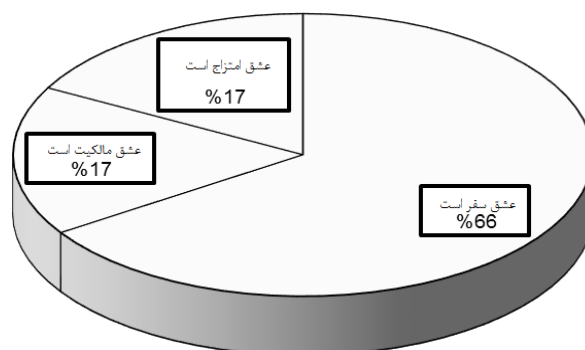
شکل ۴: انگاره کلید مفهومی عشق نیرو است

به منظور مقایسه و تحلیل چگونگی مفهوم سازی عشق در دو ژانر عاشقانه و اجتماعی پراکنده گی انواع استعاره ها در جدول های زیر به نمایش در آمده اند.

جدول ۲: استعاره های مفهومی ساختاری عشق

عاشقانه	اجتماعی	نام نگاشت	ردیف	استعاره مفهومی	ردیف	کلید مفهومی
۵	۰	عشق سفر است	۱	عشق سفر است	۱	عشق وحدت است
۱	۲	عشق مرکب است	۲			
۲	۰	عشق مقصد است	۳			
۱	۰	عشق مبدأ است	۴			
۶	۴	عشق مسیر است	۵			
۲	۰	عشق مسافر است	۶			
۵	۱	عشق مالکیت است	۷	عشق مالکیت است	۲	عشق وحدت است
۱	۲	به هم پیوستن است	۸	عشق امتزاج است	۳	
۳	۰	آمیزش جنسی است	۹			

کلید مفهومی عشق وحدت است سه استعاره مفهومی و در مجموع ۹ نام نگاشت را شامل می شود که ۳۵ مورد رخ داد داشته است. در هر دو ژانر [عشق مسیر است] پربسامدترین بوده است. [عشق سفر است] و [عشق مالکیت است] با فراوانی ۵ مورد در ترانه های عاشقانه در مقایسه با ترانه های اجتماعی رخ داد بالایی داشته اند.

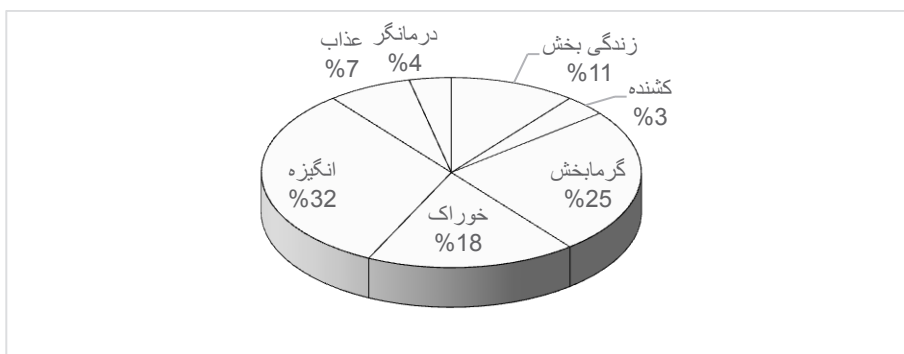


شکل ۵: درصد رخداد انواع استعاره مفهومی در کلید مفهومی عشق وحدت است

همان‌طور که در شکل (۵) مشاهده می‌شود، در کلید مفهومی «عشق وحدت است»، ۶۶ درصد به استعاره مفهومی [عشق سفر است] تعلق دارد. همچنین کلید مفهومی «عشق به هم پیوستن و مالکیت است»، ۱۷ درصد استعاره‌ها را در بر داشته‌اند. کلید مفهومی «عشق نیرو است»، ۱۱ نام‌نگاشت با ۲۸ مورد رخداد را شامل می‌شود. در ترانه‌های عاشقانه [عشق سوزاننده است] و در ترانه‌های اجتماعی [عشق دلیل است] پربسامدترین نام‌نگاشت‌ها بودند (نگاه کنید به جدول ۲). در ادامه (شکل ۶) درصد رخداد هر یک از استعاره‌های مفهومی نشان داده شده‌است.

جدول ۳: استعاره‌های مفهومی ساختاری عشق

عاشقانه	اجتماعی	نام‌نگاشت	شماره	استعاره مفهومی	شماره	کلید مفهومی
۲	۱	عشق زندگی بخش است	۱۰	عشق زندگی بخش است	۴	عشق نیرو است
۱	۰	عشق کشنده است	۱۱			
۲	۰	عشق آتش است	۱۲	عشق گرمابخش است	۵	
۴	۱	عشق سوزاننده است	۱۳			
۲	۰	عشق غذا است	۱۴	عشق خوراک است	۶	
۱	۱	عشق مسموم است	۱۵			
۰	۱	عشق سکرآور است	۱۶			
۱	۰	عشق جنون‌آور است	۱۷	عشق انگیزه است	۷	
۰	۸	عشق دلیل است	۱۸			
۰	۲	عشق عذاب است	۱۹	عشق درد است	۸	
۰	۱	عشق مرهم است	۲۰			



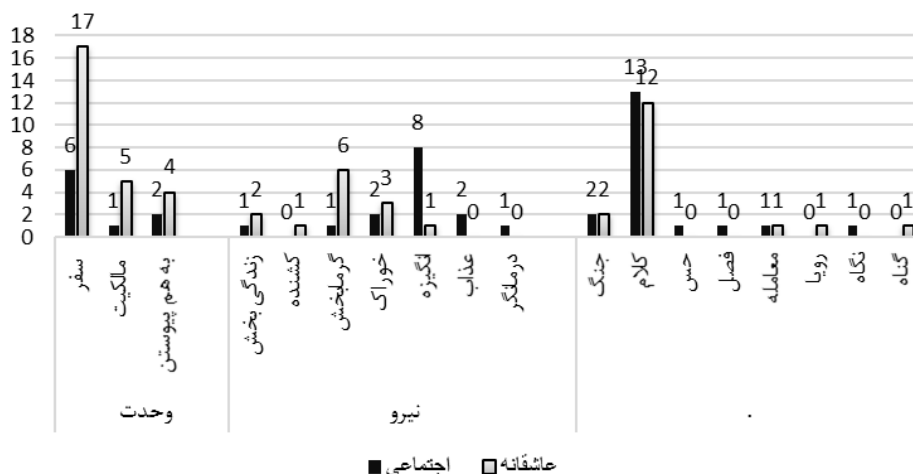
شکل ۶: درصد رخداد انواع استعاره مفهومی در کلید مفهومی عشق نیرو است

همان‌طور که شکل (۶) نشان می‌دهد در کلید مفهومی «عشق نیرو است»، ۳۲ درصد استعاره‌ها به [عشق انگیزه است] تعلق دارد. پس از آن، سوزاننده بودن عشق با ۲۵ درصد، رخداد به نسبت، بیشتری دارد. [عشق کشنده است] و [عشق درمانگر است] نیز فقط یک مورد رخداد داشته‌اند. علاوه بر این، ۸ استعاره مفهومی ساختاری دیگر در پیکره مورد بررسی شناسایی شدند (جدول ۳): [عشق نبرد است]، [عشق کلام است]، [عشق حس است]، [عشق زمان است]، [عشق معامله است]، [عشق رؤیا است]، [عشق نگاه است]، [عشق گناه است]. در هر دو ژانر، استعاره مفهومی [عشق کلام است] پربسامدترین بوده است (ژانر اجتماعی: ۱۳ مورد؛ ژانر عاشقانه: ۱۲ مورد).

جدول ۴: استعاره‌های مفهومی ساختاری عشق

عاشقانه	اجتماعی	نام‌نگاشت	ردیف	استعاره مفهومی ساختاری	ردیف
۲	۰	عشق دام است	۲۱	عشق نبرد است	۹
۰	۱	عشق لشگر است	۲۲		
۰	۱	عشق شجاعت است	۲۳		
۳	۳	عشق افسانه است	۲۴	عشق کلام است	۱۰
۰	۳	عشق ترانه است	۲۵		
۷	۶	عشق سخن است	۲۶		
۱	۰	عشق سرود است	۲۷		
۱	۰	عشق نوشته است	۲۸		
۰	۱	عشق واژه است	۲۹		
۰	۱	عشق حس است	۳۰	عشق حس است	۱۱
۰	۱	عشق هیجان است	۳۱		
۰	۱	عشق فصل است	۳۲	عشق زمان است	۱۲
۱	۱	عشق دادوستد است	۳۳	عشق معامله است	۱۳
۱	۰	عشق خواب است	۳۴	عشق رؤیا است	۱۴
۰	۱	عشق چشم است	۳۵	عشق نگاه است	۱۵
۱	۰	عشق گناه است	۳۶	عشق گناه است	۱۶

به این ترتیب، ۱۶ استعاره مفهومی ساختاری و ۳۶ نام‌نگاشت با ۱۰۰ مورد رخداد مورد تحلیل قرار گرفتند. پراکندگی گونه‌های مختلف استعاره‌های ساختاری در شکل (۷)، نشان داده شده‌است.



شکل ۷: توزیع استعاره‌های ساختاری در ترانه‌های اجتماعی و عاشقانه

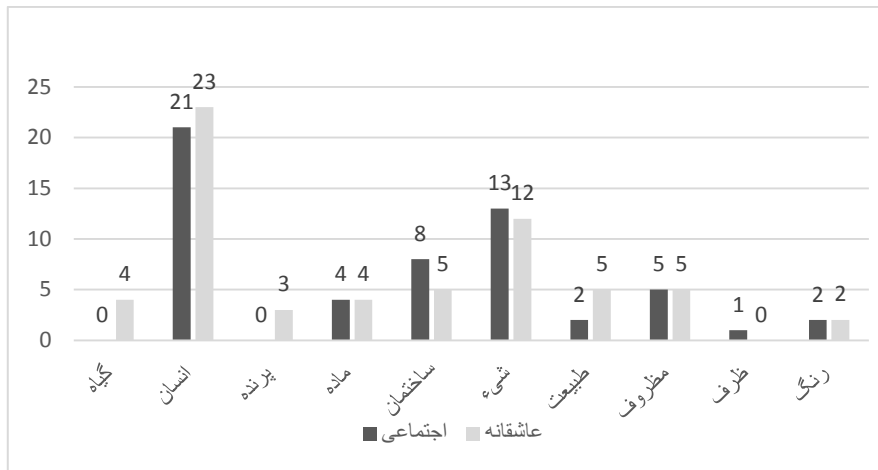
همان‌طور که در شکل (۷) مشاهده می‌شود، هر سه استعاره مفهومی مرتبط با کلید مفهومی «عشق وحدت است»، در ترانه‌های عاشقانه رخداد بیشتری داشته‌است. به‌ویژه استعاره «عشق سفر است»، بیشترین رخداد را داشته‌است. در استعاره «عشق نیرو است»، زندگی بخش بودن، کشنده بودن، خوراک بودن و سوزاننده بودن در ترانه‌های عاشقانه رخداد بیشتری در مقایسه با ترانه‌های اجتماعی داشته‌اند. برعکس، عشق انگیزه، عذاب و درمانگر است، در ترانه‌های اجتماعی رخداد بیشتری داشته‌اند. عشق کلام است در هر ژانر ترانه، فراوانی بالایی داشته‌است. عشق فصل است، حس است و نگاه است فقط در ترانه‌های اجتماعی رخداد داشته‌است. عشق رؤیا است و عشق گناه است نیز فقط در ترانه‌های عاشقانه، مشاهده شدند.

استعاره‌های هستی‌شناختی، در پیکره مورد بررسی ۱۰ استعاره مفهومی را در بر می‌گیرد: عشق گیاه است، عشق انسان است، عشق پرنده است، عشق ماده است، عشق ساختمان است، عشق شیء است، عشق یک عنصر طبیعت است، عشق محتوی ظرف است، عشق ظرف است و عشق رنگ است. به‌طور کلی، در این گونه استعاره‌های هستی‌شناختی، ۲۵ نام‌نگاشت طبقه‌بندی شد که ۱۱۹ مورد رخداد داشته‌اند (نگاه کنید به جدول (۵)).

جدول ۵: استعاره‌های هستی‌شناختی

عاشقانه	اجتماعی	نام‌نگاشت	شماره	استعاره هستی‌شناختی	شماره
۱	۰	عشق گل است	۱	عشق گیاه است	۱
۳	۰	عشق گیاه است	۲		
۱	۰	عشق چهره دارد	۳	عشق انسان است	۲
۱۹	۱۸	عشق انسان است	۴		
۳	۳	عشق معشوق است	۵		
۳	۰	عشق پرنده است	۶	عشق پرنده است	۳
۴	۴	عشق ماده است	۷	عشق ماده است	۴
۲	۴	عشق ساختمان است	۸	عشق ساختمان است	۵
۰	۱	عشق دنیا است	۹		
۱	۰	عشق پناهگاه است	۱۰		
۲	۳	عشق مکان مقدس است	۱۱		
۱	۰	عشق ابزار است	۱۲	عشق شیء است	۶
۲	۱	عشق آینه است	۱۳		
۶	۴	عشق شیء است	۱۴		
۳	۲	عشق شیء باارزش است	۱۵		
۰	۴	عشق شیء نورانی است	۱۶		
۰	۲	عشق شیء نجومی است	۱۷		
۱	۰	عشق آتشفشان است	۱۸	عشق یک عنصر طبیعت است	۷
۱	۰	عشق دریا است	۱۹		
۱	۰	عشق آسمان است	۲۰		
۲	۱	عشق چشمه است	۲۱		
۰	۱	عشق هوا است	۲۲		
۵	۵	عشق مظروف است	۲۳	عشق محتوی ظرف است	۸
۰	۱	عشق ظرف است	۲۴	عشق ظرف است	۹
۲	۲	عشق رنگ است	۲۵	عشق رنگ است	۱۰

پراکندگی گونه‌های مختلف استعاره‌های هستی‌شناختی در دو ژانر ترانه‌های اجتماعی و عاشقانه در شکل (۸) نشان داده شده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، استعاره [عشق انسان است] در هر دو ژانر پربسامدترین بوده است. سپس، استعاره [عشق شیء است] در هر دو ژانر از بسامد بالایی برخوردار بوده است.



شکل ۸: توزیع استعاره‌های هستی‌شناختی در ترانه‌های اجتماعی و عاشقانه

همان‌طور که در شکل (۸) مشاهده می‌شود، استعاره [عشق گیاه است] و [عشق پرنده است] فقط در ترانه‌های عاشقانه رخ داد داشته‌است. [عشق ساختمان است] در ترانه‌های اجتماعی در مقایسه با عاشقانه فراوانی چشمگیری دارد.

[عشق بالا / پایین است] فقط استعاره‌ی جهت‌ی به‌دست‌آمده از تحلیل داده‌ها بود که دو نام‌نگاشت [عشق بالا است] و [عشق حرکت رو به بالا است] را در بر داشت که در جدول (۶) نشان داده شده‌است.

جدول ۶: استعاره‌های مفهومی جهت‌ی

استعاره جهت‌ی	ردیف	نام‌نگاشت	اجتماعی	عاشقانه
عشق بالا/پایین است	۱	عشق بالا است	۱	۰
	۲	عشق حرکت رو به بالا است	۰	۱

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، استعاره‌های عشق در پیکره‌ی ترانه‌های فارسی موسیقی پاپ در دو ژانر اجتماعی و عاشقانه از دیدگاه تحلیل گفتمان انتقادی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت. به‌طور کلی، تعداد ۲۱۹ کاربرد استعاری در مفهوم‌سازی عشق به‌کار رفته بودند. در این میان، استعاره‌های هستی‌شناختی با تعداد ۱۱۹ مورد (۵۶ نمونه در ترانه‌های اجتماعی و ۶۳ نمونه در ترانه‌های عاشقانه)، بیشترین کاربرد را در مفهوم‌سازی عشق در ترانه‌های فارسی داشته‌اند. پس از آن، به

ترتیب استعاره‌های ساختاری با مجموع ۹۸ مورد (۴۲ نمونه در ترانه‌های اجتماعی و ۵۶ نمونه در ترانه‌های عاشقانه) و استعاره‌های جهت‌ی با ۲ مورد (هر ژانر یک نمونه) به کار رفته‌اند. [عشق کلام است] ۲۵ درصد استعاره‌های ساختاری را شامل می‌شود و پربسامدترین در این مقوله است. بعد از آن [عشق سفر است] (۲۳ درصد) از فراوانی بالایی برخوردار بوده است. در استعاره‌های هستی‌شناختی [عشق انسان است] ۳۷ درصد کل استعاره‌ها را در بر می‌گیرد. سپس، [عشق شیء است] (۲۱ درصد) از فراوانی نسبتاً بالایی برخوردار است. [عشق ظرف است] کم-رخدادترین استعاره در این مقوله بوده است.

استعاره‌های موجود در کلید مفهومی عشق وحدت است، ۲۱/۸ درصد از مجموع استعاره‌های مفهومی ترانه‌های عاشقانه و ۹ درصد از استعاره‌های مفهومی موجود در ترانه‌های اجتماعی را در بر داشته است. میزان رخداد انواع استعاره‌های مفهومی عشق در ترانه‌های عاشقانه در کلید استعاری عشق وحدت است در تمامی موارد بیشتر از ترانه‌های اجتماعی بود. باید توجه نمود که کارکرد گفتمانی ترانه‌های عاشقانه در راستای بازنمایی روابط عاطفی بینافردی است. به نظر می‌رسد این نوع مفهوم‌سازی در ترانه‌های عاشقانه در راستای برآوردن هدف‌های گفتمانی تولیدکنندگان متن است. این اهداف مواردی مانند قانع ساختن معشوق خود، برای محکم ساختن و یا آغاز رابطه را شامل می‌شوند.

[عشق مالکیت است] در ترانه‌های اجتماعی فقط یک مورد و در ترانه‌های عاشقانه پنج مورد رخداد داشته است که می‌تواند نشانه‌ای از تأکید بر روح جمعی در ترانه‌های اجتماعی باشد. استعاره مفهومی [عشق امتزاج است] عناصر به هم پیوستن و آمیزش جنسی را از حوزه مبدأ امتزاج بر حوزه مقصد عشق نگاشت کرده است. در ترانه‌های عاشقانه، نمونه‌هایی از نگاشت هر دو این مفاهیم بر حوزه مقصد مشاهده شد، اما در ترانه‌های اجتماعی [عشق آمیزش جنسی است] مشاهده نگردید.

کلید مفهومی عشق نیرو است، خود در بردارنده چند استعاره مفهومی ساختاری است که برای هر یک نام‌نگاشت‌هایی در پیکره مورد بررسی یافت شد. از میان موارد مورد بررسی، [عشق نوشیدنی سکر آور است]، [عشق درد است]، [عشق درمانگر است] و [عشق دلیل است] در متن ترانه‌های عاشقانه در پیکره مورد بررسی مشاهده نشد. در عین حال، در ترانه‌های اجتماعی [عشق غذا است] و [عشق جنون آور است] مشاهده نمی‌شود. آنچه در این میان از جنبه آماری بسیار چشمگیر است، فراوانی استعاره [عشق دلیل است] در ترانه‌های اجتماعی و عدم رخداد آن در ترانه‌های عاشقانه است.

کاربرد استعاره مفهومی [عشق انگیزه است] در ترانه‌های اجتماعی، به مراتب بیشتر از ترانه‌های عاشقانه است. ترانه‌های اجتماعی اغلب مفاهیمی مانند وطن‌پرستی، اعتراض به شرایط اجتماعی، گرایش به ایجاد تغییر، نوع دوستی و موارد مشابه را در بر می‌گیرد. انگیزه به وقوع پیوستن کنش‌های اجتماعی همسو با ایدئولوژی این گونه مخاطب‌ها از ترانه‌ها، به صورت عشق بازنمایی می‌شود. به بیانی، در ترانه‌های اجتماعی عشق از رابطه مبتنی بر تمایل‌های شخصی و رابطه عاشقانه بین دو فرد فراتر می‌رود و بیش از هر چیز به مثابه انگیزه و نیرو برای یک کنش اجتماعی تعبیر می‌شود. در ترانه‌های عاشقانه، اما عشق آن چیزی است که دو فرد را به یک‌دیگر نزدیک می‌کند و در این تعبیر از عشق حس مالکیت، وجود دارد. این نزدیکی، می‌تواند روحی باشد یا جسمی. در پژوهش حاضر، نکته‌ای که در مفهوم‌سازی عشق در ترانه‌های اجتماعی در مقابل ترانه‌های عاشقانه بسیار قابل توجه است، نسبت کاربرد بیشتر استعاره مفهومی [عشق عذاب است] و [عشق درمانگر است] در این ترانه‌ها است. به نظر می‌رسد، تولیدکنندگان این متن‌ها با استفاده از این نوع تقابل معنایی، سعی در قانع ساختن مخاطب در همراهی با ایدئولوژی‌های مورد نظر خود دارند. به این صورت که با تأکید بر سختی‌ها و رنج، به دشواری‌های کنش‌های مورد نظر خود اشاره دارند. آن‌ها در ادامه، همین کنش‌ها را درمانگری برای شرایطی می‌دانند که از آن رضایت ندارند. به این ترتیب، سعی در طبیعی جلوه دادن مخاطره‌هایی دارند که فرد در راه رسیدن به هدف ایدئولوژیک خود ممکن است با آن مواجه شود. به بیانی، رسیدن به مقصود خود درمان‌بخش این شکنجه‌ها است.

کاربرد استعاره‌های مفهومی که حوزه مبدأ آن‌ها گرمابخش، کشنده و زندگی‌بخش است در ترانه‌های عاشقانه بیشتر از ترانه‌های اجتماعی مشاهده می‌شود. استعاره مفهومی [عشق کشنده است] در بازنمایی شرایط عاشق در وضعیت جدایی به کار رفته است و استعاره مفهومی [عشق زندگی‌بخش است] در بازنمایی رسیدن به معشوق. این نوع مفهوم‌سازی ارادی از عشق در ترانه‌های عاشقانه کارکردهای گفتمانی مانند برانگیختن حس همدردی مخاطب ترانه برای قانع ساختن وی به ماندن در رابطه، نقد و نکوهش عشق و ابراز پشیمانی از آن داشته است. از سوی دیگر با برجسته‌سازی خاصیت زندگی‌بخشی مفهوم عشق و دست‌یازی به گفتمان امید، آینده‌ای روشن را برای روابط عاشقانه مجسم کرده است.

همچنین کاربرد بیشتر استعاره‌های مفهومی که حوزه مبدأ آن‌ها حس، جدایی و نگاه است در ترانه‌های اجتماعی نمایانگر تفاوت مفهوم‌سازی عشق در این گفتمان است. مفهوم‌سازی عشق، به-مثابه کلام (قصه، سخن، واژه، ترانه، نوشته و افسانه) در هر دو ژانر، رخداد نسبتاً یکسان و در عین حال بالایی دارد. در استعاره [عشق جنگ است]، مفهوم‌سازی عشق به مثابه دام در ترانه عاشقانه و

لشگر در ترانه‌های اجتماعی رخداد داشته‌است. این نوع بازنمایی از عشق در ترانه‌های عاشقانه، نقش اثرپذیر عاشق را نشان می‌دهد. عشق دامی است که توسط دیگری گسترده شده‌است و عاشق در آن گرفتار می‌شود. از سوی دیگر، بازنمایی عشق در ترانه‌های اجتماعی بیانگر پویا نبودن عاشق و آمادگی وی برای مبارزه است. مفهوم‌سازی عشق به عنوان گیاه در ترانه‌های عاشقانه علاوه بر قابلیت رشد و شکوفایی، به ماهیت شکننده و نیازمند به توجه و مراقبت عشق میان دو نفر اشاره دارد. این در حالی است که در ترانه‌های اجتماعی، مفهوم عشق به عنوان ساختمان فراوانی پشمگیری دارد که عشق را به صورت بنایی محکم و امن بازنمایی می‌کند که می‌توان در آن پناه گرفت. جایی که در آن احساس آرامش و امنیت حاکم است.

مفهوم‌سازی عشق به مثابه آتش، سفر و مستی که در ترانه‌های پاپ فارسی شناسایی شد، با یافته‌های پژوهش پوراابراهیم و غیاثیان (Pour Ebrahim & Ghiasian, 2013) همسو است. عناصر استعاره عشق سفر است، در ترانه‌های فارسی با آنچه کووچش (Kövecses, 2010) ارائه داده است، شباهت بسیاری دارد. هر چند در پژوهش وی، تصمیم‌گیری در مورد انتخاب مسیر از جمله مواردی بود که از حوزه مبدأ به حوزه مقصد عشق نگاشت می‌شود که در ترانه‌های فارسی نمونه‌ای از آن مشاهده نشد. از سوی دیگر، «مبدأ» نیز به عنوان یکی از عناصر حوزه مبدأ سفر در ترانه‌های فارسی به کار رفته‌است. لویز (López, 2010) [عشق وحدت/نیرو/زمان و موجود زنده است] را در آثار پابلو نرودا شناسایی کرده‌است که به مفهوم‌سازی عشق در ترانه‌های موسیقی پاپ فارسی شباهت دارد. همچنین، به طرح‌واره‌های هوس و جنسیت در برداشت غربی به عشق، اشاره کرده است. در پیکره مورد بررسی نمونه‌ای از عشق هوس است، مشاهده نشد. یافته‌های پژوهش حاضر با ترن (Tran, 2011) نیز همسو است، اما نمونه‌ای از عشق یک سناریوی سه‌بعدی است مشاهده نشد. در هارپلا (Harpela, 2015) به استعاره «عشق خلسه است»، اشاره شده است که نمونه‌ای از آن در پیکره مورد بررسی مشاهده نشد.

به منظور محاسبه معناداری تفاوت رخداد انواع استعاره‌های مفهومی، در ترانه‌های اجتماعی و عاشقانه از نرم‌افزار تحلیل آماری اس. پی. اس. اس^۱ استفاده گردید. در ادامه مواردی که آزمون آماری تفاوت معناداری را نشان می‌داد، در جدول (۴) ارائه شده‌است:

¹ SPSS

جدول ۷: یافته‌های تحلیل آماری معناداری تفاوت‌ها بین دو ژانر

3	The distribution of suzanandeh is the same across categories of genre.	Independent-Samples Mann-Whitney U Test	.044	Reject the null hypothesis.
5	The distribution of angizeh is the same across categories of genre.	Independent-Samples Mann-Whitney U Test	.011	Reject the null hypothesis.
8	The distribution of vahdat is the same across categories of genre.	Independent-Samples Mann-Whitney U Test	.000	Reject the null hypothesis.
18	The distribution of safar is the same across categories of genre.	Independent-Samples Mann-Whitney U Test	.002	Reject the null hypothesis.
21	The distribution of giyah is the same across categories of genre.	Independent-Samples Mann-Whitney U Test	.039	Reject the null hypothesis.

همان‌گونه که در جدول (۷) مشاهده می‌شود، تفاوت رخ‌داد استعاره‌های عشق سوزاننده، انگیزه، سفر و گیاه است، در سطح $P < 0.05$ معنادار است. همچنین تفاوت این دو ژانر، در کلید استعاری عشق وحدت است، نیز معنادار است. به این ترتیب، فرضیه اول و دوم پژوهش مبنی بر تقسیم‌بندی استعاره‌های عشق به انواع ساختاری، هستی‌شناختی و جهت‌ی در هر دو ژانر و وجود تفاوت‌های کمی و کیفی معنی‌دار بین آنها تأیید می‌شوند.

فهرست منابع

- افراشی، آریتا (۱۳۹۵). *مبانی معناسازی شناختی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- امیری، محمد عارف (۱۳۹۵). *تحلیل گفتمان پیکره‌یار ترانه‌های فارسی: رهیافتی انتقادی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- آیین‌وند، بهزاد (۱۳۹۰). *بررسی انتقادی-شناختی پدیده استعاره در گفتمان سیاسی ایران*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.
- پورابراهیم، شیرین، بلقیس روشن و مهدیه عابدی (۱۳۹۶). «استعاره‌های مفهومی عشق در زبان شعر و زبان روزمره (رویکرد تطبیقی)». *شعر پژوهی*. شماره ۳۲. صص ۴۹-۶۶.
- پورابراهیم، شیرین و مریم‌سادات غیائیان (۱۳۹۲). «بررسی خلاقیت‌های شعری حافظ در مفهوم‌سازی عشق»، *نقد ادبی*. سال ۶. شماره ۲۳. صص ۵۹-۸۲.
- داد، سیما. (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. ج ۲. تهران: مروارید.
- رضاپور، ابراهیم (۱۳۸۹). *رویکردهای پیکره‌ای به تحلیل انتقادی استعاره، چارتریس-بلک، انتشارات پالگرو مک‌میلان*، ۲۷۲ صفحه. *زبان و زبان‌شناسی*. دوره ۶. شماره ۱۲. صص ۱۷۳-۱۷۹.

- رضی، احمد؛ فائقه عبدالهیان. (۱۳۹۲). «ترانه‌سرایی در ایران پس از پیروزی انقلاب». *پژوهش‌نامه ادب غنائی*. دوره ۱۱. شماره ۲۰. صص ۱۰۳-۱۲۰.
- زرقانی، سید مهدی، محمدجواد مهدوی و مریم آیاد (۱۳۹۳). «تطور استعاره عشق از سنایی تا مولانا». *ادبیات عرفانی*. دوره ۶. شماره ۱۱. صص ۴۳-۷۹.
- شریفی مقدم، آزاده، مریم آزادی‌خواه و وحیده ابوالحسنی زاده (۱۳۹۶). «مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در اشعار پروین اعتصامی». *زبان‌پژوهی*. زیر چاپ.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). *سیر رباعی در شعر فارسی*. تهران: علم.
- فاروقی هندوآلان، جلیل اله و سیده ناهید حسینی (۱۳۹۳). «بررسی استعاره هستی‌شناختی در کارآواهای خراسان جنوبی». *زبان و ادبیات فارسی*. سال ۲۲. شماره ۷۶. صص ۷۱-۸۸.
- گلشائی، رامین، ارسلان گلفام، سید مصطفی عاصی و فردوس آفاگل‌زاده (۱۳۹۳). «ارزیابی پیکره‌بنیاد مفروضات نظریه استعاره مفهومی: بررسی موردی استعاره «بحث به مثابه جنگ» در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. دوره ۵. شماره ۱ (پیاپی ۱۷). صص ۲۲۳-۲۴۷.
- هاشمی، زهره؛ قوام، ابوالقاسم (۱۳۹۲). «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریه استعاره شناختی». *ادب پژوهشی*. شماره ۲۶. صص ۴۹-۷۱.

References

- Afrashi, A. (2016). *Introducing cognitive semantics*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [in Persian].
- Amiri, M. A. (2016). *A corpus-assisted discourse analysis of Persian lyrics: a critical approach* (Master's thesis). Institute for Humanities and Cultural studies, Tehran, Iran [in Persian].
- Ayineh Vand, B. (2012). *Critical-cognitive study of metaphor in Iran's political discourse* (Master's thesis). University of Isfahan, Isfahan, Iran [in Persian].
- Cameron, L., & Low, G. (1999). *Researching and applying metaphor*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Charteris-Black, J. (2004). *Corpus approaches to critical metaphor analysis*. Berlin: Springer.
- Charteris-black, J. (2010). *Corpus approaches to critical metaphor analysis*. New York: Palgrave MacMillan. Translated by Ebrahim Rezapour. *Language and Linguistics*, 6 (12), 173-179 [in Persian].
- Dad, S. (1996). *A dictionary of literary terms*. Tehran: Morvarid [in Persian].
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis. The critical study of language*. London and New York: Longman.
- Faroughi, J., & Hosseini, N. (2014). A study of the ontological metaphors in the songs of southern Khorasan. *Persian language and literature*, 22 (76), 71-88 [in Persian].
- Gavelin, E. (2016). *Conceptual metaphors: a diachronic study of LOVE metaphors in Mariah Carey's song lyrics*. [Online]:
<<http://E.Gavelin-2016-diva-portal.org>>
- Ghavam, A., & Hashemi, Z. (2014). Ghazzali's viewpoint on love based on cognitive metaphor theory. *Journal of Adab Pazhuhi*, 7(26), 49-71 [in Persian].
- Golshaie, R., Golfam, A., Assi, S., & Aghagolzadeh, F. (2014). A corpus-based evaluation of conceptual metaphor theory's assumptions: the case of "ARGUMENT IS WAR" metaphor in Persian. *Language Related Research*, 5(17), 223-247 [in Persian].

- Guo, S. (2013). Metaphor studies from the perspective of critical discourse analysis: a case study of business acquisition. *Theory and Practice in Language Studies*, 3(3), 475.
- Harpela, J. (2015). *Metaphors of love in the lyrics of Kylie Minogue* (M.A. thesis). University of Oulu, Oulu, Finland.
- Ketonen, O. (1984). Rakkauten käsitteestä. In E. Saarinen, L. Alanen, & I. Niiniluoto (Eds.), *Rakkauten filosofia* (pp. 9-17). Porvoo, Helsinki and Juva: Werner Söderström.
- Kövecses, Z. (1995/2007). *Language and emotion concepts*. In Series A: General and Theoretical Paper No. 350. [Online]:
 <<http://www.linse.uni-due.de/laud-downloadliste/articles/language-and-emotion-concepts.html>>
- Kovecses, Z. (2010). *Metaphor: a practical introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1999). *Philosophy in the flesh, the embodied mind and its challenges to Western thought*. New York: Basic Books
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by* (2nd ed.). Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by* (first ed.). Chicago: University of Chicago Press.
- Li, W. (2016). Rethinking critical metaphor analysis. *International Journal of English Linguistics*, 6 (2), 92- 98.
- López, M. D. L. Á. N. (2010). *An approach to Pablo Neruda's love metaphors through cognitive poetics* (PhD thesis), University of Edinburgh, Edinburgh, Scotland, United Kingdom.
- Montgomery, M., Durant, A., Fabb, N., Furniss, T., & Mills, S. (2007). *Ways of reading: Advanced reading skills for students of English literature*. London: Routledge.
- Pour Ebrahim, S., & Ghiasian, M. (2013). An analysis of poetic creativity of Hafiz in conceptualization of LOVE. *Literary Criticism*, 6 (23), 59-82 [in Persian].
- Pour Ebrahim, S., Roshan, B., & Abedi, M. (2017). LOVE conceptual metaphors in Persian poetic and ordinary language (a comparative approach). *Poetry Studies*, 9 (2), 49-66 [in Persian].
- Protasi, S. (2008). A necessary conflict: Eros and Philia in a love relationship. *Nordicum-Mediterraneum*, 3 (1), 68-97.
- Razi, A., & Abdollahian, F. (2013) Songwriting in Iran after the victory of the Islamic revolution. *Journal of Lyrical Literature Researches*, 11 (20), 103-120 [in Persian].
- Shamisa, S. (2007). *Ruba'i in Persian poetry*. Tehran: Elm [in Persian].
- Sharifi Moghadam, A., Azadikhah, M., & Abolhasani, V. (2018). Comparison between sadness and happiness conceptual metaphors in the songs of Parvin Etesami. *Zabanpazhuhi*, 11 (30), 4. Online Published [in Persian].
- Tran, T. T. T. (2011). *The semantics of metaphors of love in English and Vietnamese songs* (PhD thesis), University of Danang, Da Nang, Vietnam.
- Van Dijk, T. A. (1993). Principles of critical discourse analysis. *Discourse & Society*, 4 (2), 249-283.
- Zarghani, S. M., Mahdavi, M. J., & Ayad, M. (2015). Transformation of metaphor of love from Sanai to Rumi. *Adabiat Erfani*, 6 (11), 43-80 [in Persian].

Critical Analysis of Love Metaphor in Persian Lyrics: a Corpus-Based Approach

Atoosa Rostambeik Tafreshi¹
Mohammad Aref Amiri²

Received: 29/04/2017
Accepted: 16/04/2018

Abstract

This article is aimed at investigating different representations of “Love” in Persian Lyrics of Pop songs through identifying, classifying, and analyzing the conceptual metaphors of “Love”. “Love” as an abstract concept has always been an interesting subject in anthropological, sociological, and psychological studies mostly focusing on defining “love” in the best way. Protasi (2008) believes that Love can be considered as Eros which is defined as passionate love for someone. In Moein Encyclopedic Dictionary, “Love” is defined as “loving someone passionately, great attraction, and pleasure”. “Platonic Love” is another term mentioned under the same entry which is considered “loving someone without any physical attraction”. From a linguistic point of view, different ways of conceptualizing “Love” have been studied in the domain of emotions and human relations in recent years. According to Kövecses (2007, p. 2-9) basic emotions category includes love, joy, sadness, anger, and fear in most languages and cultures although there may be some minor differences among them. Conceptual metaphors and their roles in the category of concepts of emotions can be culture specific. Therefore, it is important to find out whether these conceptual metaphors form social models of emotions, or social models are just represented through these metaphors. Kövecses believes that both happen in languages.

1. Theoretical framework

In this research corpus-based critical metaphor analysis has been applied as the theoretical framework. The theory of conceptual metaphor which has received so much attention in recent years is used to identify the metaphors. Cognitive linguistics which is focused on human neural system and how it affects language and cognition has not paid that much attention to the role of socio-cultural factors and how they are related to discourse until recent years. Lee (2016) believes that by critical metaphor analysis, the speaker’s implicit intentions and the hidden power relations can be revealed. On the other hand, critical discourse analysis deals with

¹ Assistant Professor of Linguistics, Institute for humanities and cultural studies (Corresponding author); A.Rostambeik@ihcs.ac.ir

² PhD student of Linguistics, Institute for humanities and cultural studies; M.Amiri@ihcs.ac.ir

social problems, and aims at discovering the ideologies in the discourse. In this research the corpus-based critical metaphor analysis is based on the methodology introduced by Charteris-Black (2004). Metaphor analysis typically proceeds by collecting linguistic metaphors, generalizing from them to the conceptual metaphors and then using the results to suggest understandings or thought patterns which construct or constrain people's beliefs and actions (Cameron & Low, 1999, p. 80). These stages are a lot similar to three phases introduced in Fairclough (1995, p. 6) including identification, interpretation and explanation. Charteris-Black (2004) introduced three terms: conceptual key is a statement which resolves the semantic tension of a set of conceptual metaphors by showing their relationships; conceptual metaphor is a statement that resolves the semantic tension of a set of metaphors by showing their relationships, and metaphor which is a linguistic representation resulted from a change in the usage of a word or phrase from an expected context or domain to another unexpected domain or context, a change that creates semantic tension. Those instances that have metaphoric usage according to this framework are searched as keywords in the corpus and analyzed quantitatively. In the second phase which is qualitative, the context of the keywords is checked in the corpus to find out whether the keywords have a metaphoric or literal usage. In the next phase, it is tried to connect metaphors to the cognitive and pragmatic factors related to their usage.

2. Methodology

This research is a corpus-based discourse study, and aims at the critical analysis of love metaphor in the corpus of Persian lyrics in love and social Pop songs according to "Corpus Approach to Critical Metaphor" (Charteris-Black, 2004) in order to find out the significant differences between the metaphoric representations of love in these two genres. So, the method is a descriptive-analytic one. The analysis is based on the conceptual metaphors which were classified as structural, ontological and orientational metaphors. The research hypotheses are as follows: Conceptual metaphors of love in both genres can be classified into structural, ontological and orientational categories. The ways of conceptualization of love in structural, ontological and orientational metaphors show quantitative and qualitative significant differences in love and social lyrics.

3. Results and discussions

The sample consists of 150 lyrics (75 lyrics in each genre) which have been selected using corpus and computational methods from the corpus of contemporary Persian pop Lyrics consisting of 1000 lyrics (177377 words) (Amiri, 1395). 219 metaphors were analyzed. Findings show that ontological (N: 119), structural (N: 98) and orientational (N: 2) had the most and the least frequencies. Two conceptual keys, LOVE IS UNITY, and LOVE IS FORCE were identified. The occurrence of all metaphors of LOVE IS UNITY in love lyrics is higher than social lyrics and in LOVE IS FORCE conceptual key LOVE IS MOTIVE/ HEALER/ TORTURE is higher than in love lyrics. Statistical analysis shows that the difference between two genres in the LOVE IS UNITY conceptual key and LOVE IS BURNING/ CAUSE/ JUERNEY/ PLANT conceptual metaphors is significant ($P < 0.05$).

Keywords: love metaphor, Persian lyrics, critical analysis, corpus analysis

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

چارچوب‌های نحوی و کارکردهای کلامی تقابل واژگانی در زبان فارسی^۱

ماندانا کلاهدوز محمدی^۲

علی رضاقلی فامیان^۳

فردوس آقاگل زاده^۴

آزیتا افراشی^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۲۳

چکیده

در انگاره نظری جونز (Jones, 2002)، کارکردهای کلامی گوناگونی برای تقابل واژگانی در نظر گرفته شده و پژوهش در زبان‌های مختلف و از جمله زبان فارسی نمایان‌گر آن است که با وجود برخی تفاوت‌ها، بیشتر زبان‌ها در پیاده‌سازی الگوهای کلامی تقابل از الگوهای کم و بیش مشابهی بهره می‌گیرند.

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.16087.1359

^۲ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد

تهران؛ mandana.mohammadi@gmail.com

^۳ دکترای تخصصی، دانشیار گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

(نویسنده مسئول)؛ famianali@pnu.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی، استاد گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس؛

aghagholz@modares.ac.ir

^۵ دکترای تخصصی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

a.afraشي@ihcs.ac.ir

پیکره پژوهش، مشتمل بر ۴۰۰۰ جمله فارسی است که جفت‌واژه‌های متقابل دارند. این جمله‌ها از متن‌های نوشتاری، گفتاری و همچنین متن‌های موجود در فضای مجازی استخراج شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که کارکرد کلامی هم‌پایه، بیشترین سهم را در میان کارکردهای کلامی دارد و کارکردهای کلامی منفی ساز، انتقالی، اصطلاحی، کمکی و تفضیلی در جایگاه‌های بعدی قرار دارند. همچنین مشخص شد که میان برخی چارچوب‌های نحوی و کارکردهای کلامی نوعی ارتباط معنی‌دار وجود دارد، برای نمونه، چارچوب نحوی *X* و *Y* در الگوی کلامی هم‌پایه از بسامد بسیار بالایی برخوردار است. از سوی دیگر، مشخص شد که میان ماهیت معنایی برخی جفت‌واژه‌ها با بسامد آن‌ها در برخی ژانرها ارتباط وجود دارد. برای مثال، در پیکره مطالعه حاضر مشاهده شد که جفت‌واژه متقابل «واقعی-مجازی» صرفاً در متون مجازی به کار رفته است. این گونه یافته‌ها، به پژوهشگران زبان‌شناسی پیکره‌ای، کمک می‌کنند تا بتوانند با تکیه بر برخی جفت‌واژه‌های متقابل، ژانر پیکره‌های مختلف را پیش‌بینی کنند.

واژه‌های کلیدی: تقابل، چارچوب نحوی، کارکرد کلامی، زبان‌شناسی پیکره

۱. مقدمه

هرجا زبان طبیعی وجود دارد، تقابل نیز هست. بر این مبنا، در بررسی تقابل در زبان طبیعی باید هم جنبه‌های واژگانی را در نظر گرفت و هم به معیارهای معناشناختی توجه کرد. تقابل، رابطه معنایی منحصر به فردی است که در آن دو صورت‌واژه با هم در تقابلند، درحالی که جنبه‌های مشترکی نیز با یک‌دیگر دارند. این جفت‌واژه‌های متقابل همان واژه‌هایی هستند که از ابتدای کودکی آموخته‌ایم آن‌ها را به هم ارتباط دهیم و در گفتار روزمره خود نیز از آن‌ها بهره می‌گیریم. جفت‌واژه‌های متقابل، سال‌هاست توجه زبان‌شناسان حوزه معناشناسی واژگانی را به سوی خود کشانده‌اند. پژوهشگران بسیاری از جمله لاینز (Lyons, 1997)، کروز (Cruse, 1986)، مورفی (Murphy, 2003) به طبقه‌بندی انواع تقابل واژگانی و ویژگی‌های معنایی آن‌ها پرداخته‌اند و گام‌های نیز برای صوری‌سازی این رابطه معنایی از دیدگاه زبان‌شناسی ریاضی برداشته شده است (Safavi & Ramezankhani, 2019). برخی نیز، به نقش کارکردهای کلامی تقابل در سازماندهی گفتمان اشاره کرده‌اند (Muehleisen & Isono, 2009, p. 2186). متینجر (Mettinger, 1994) و سپس جونز (Jones, 2002) به بررسی کارکردهای کلامی جفت‌واژه‌های متقابل در پیکره

نوشتاری زبان انگلیسی پرداخته‌اند. جونز (Jones, 2002) در پژوهش خود به معرفی و طبقه‌بندی گونه‌های مختلف تقابل واژگانی پرداخت. به دنبال آن، اثر وی معیاری برای بررسی نقش تقابل در اکتساب در چارچوب نحوی زبان محاوره‌ای انگلیسی، در زبان نوشتار زبان سوئدی شد. در سال ۲۰۰۲ و پس از آنکه جونز چارچوب نظری خود را ارائه داد تا به امروز، پژوهش‌های بسیاری در پیوند با تقابل در سراسر دنیا و به زبان‌های گوناگون انجام شده‌است. این در حالی است که تا آنجائیکه نگارندگان آگاهی دارند، پژوهشی در این چارچوب نظری و به صورت در زمانی در ارتباط با ژانرهای نوشتاری و گفتاری انجام نشده‌است. به این منظور، پژوهش حاضر می‌کوشد تا از جنبه نظری و روش‌شناسی از سه حوزه نحو، معناشناسی و تحلیل کلام بهره گیرد. بر این مبنا، پژوهش حاضر بر آن است تا بر پایه رهیافتی پیکره-بنیاد، پس از شناسایی جفت‌واژه‌های متقابل در بافت طبیعی زبان، کارکرد کلامی آن‌ها را رده‌بندی کرده و سپس چارچوب نحوی آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. پژوهش حاضر از دیدگاه روش‌شناسی و همچنین نظری، کاربردهای گوناگونی دارد. از جمله اینکه، رویکردی پیکره-بنیاد و گفتمانی به جنبه هم‌نشینی تقابل معنایی دارد. همچنین، به نوعی بر بینابانی بودن چارچوب پیشنهادی جونز (Jones, 2002) دلالت می‌کند. در این راستا، پس از مرور پژوهش‌های انجام گرفته در این زمینه، بر آنیم به چهار پرسش پاسخ می‌دهیم. نخست اینکه «در جفت‌واژه‌های متقابل زبان فارسی، انواع کارکردهای کلامی چه سهمی را به خود اختصاص می‌دهند؟». دوم، «مابین چارچوب‌های نحوی و کارکردهای کلامی، تقابل واژگانی چه ارتباطی وجود دارد؟». سوم، «پرسامدترین جفت‌واژه‌های متن‌های فضای مجازی و متن‌های فضای غیرمجازی کدام اند؟» و در نهایت، «چه ارتباطی مابین ماهیت معنایی جفت‌واژه‌های متقابل با نوع ژانر (مجازی یا غیر مجازی) وجود دارد؟».

۲. پیشینه پژوهش

تقابل، تمایز میان دو واژه است، به گونه‌ای که مفهوم یکی از واژه‌ها در نقطه مقابل مفهوم واژه دیگر قرار گرفته باشد (Safavi, 2011, p. 118). صفوی (Safavi, 2011) انواع تقابل‌های معنایی مانند «بالا/ پایین»، «خرید/ فروش»، «زیر/ رو»، «خام/ پخته»، «چپ/ راست» و موارد مشابه را با برچسب واژه‌های متضاد مشخص نمود. هر چند، وی معتقدست تقابل معنایی گونه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد که باید از یک‌دیگر بازشناخته شوند و با نام‌های مشخصی طبقه‌بندی شوند. در این راستا، با وجود پژوهش‌های گسترده‌ای در پیوند با مبانی معناشناختی تقابل و تلاش برای تفکیک گونه‌های مختلف آن، چارچوب نحوی و کارکرد کلامی این رابطه واژگانی در بافت طبیعی زبان چندان مورد توجه قرار نگرفته‌است. همچنین، تاکنون پژوهشی در زمینه چارچوب نحوی

ساخت‌های متقابل در زبان فارسی انجام نشده‌است. در ادامه، برخی از پژوهش‌های ایرانی و غیرایرانی انجام شده در این چارچوب معرفی می‌شوند.

هسو (Hsu, 2008) در پایان‌نامه خود، با رویکردی پیکره‌بنیاد به بررسی باهم‌آیی تقابل واژگانی^۱ و کارکرد آن در متن زبان چینی ماندترین پرداخت. در تحلیل وی که براساس چارچوب نظری پیشنهادی جونز (Jones, 2002) انجام شد، فقط دو کارکرد، تقابل انتقالی و منفی‌ساز شناسایی نشدند. این امر خود نشان‌دهنده آن است که چارچوب پیشنهادی جونز (Jones, 2002) به صورت بینابانی می‌تواند در توصیف چگونگی باهم‌آیی تقابل واژگانی و کارکرد آن در متن مفید باشد. بنابراین، اختلاف بینابانی در پیوند با کارکرد جفت‌واژه‌های متقابل را می‌توان به ویژگی‌های ساختاری یک زبان ویژه نسبت داد.

مورفی و همکاران (Murphy et al., 2009) به منظور امکان‌مقایسه یافته‌های خود با جونز (Jones, 2002)، معادل سوئدی ۵۶ جفت‌واژه مورد مطالعه جونز را در پیکره سوئدی اسپراکبانکن^۲ بررسی کردند. پیکره مورد اشاره، مشتمل بر بیش از ۱۹ میلیون واژه برگرفته از رمان‌ها، روزنامه‌ها، مجله‌ها و مطلب‌های اینترنتی منتشرشده در فاصله سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۶ بود. در این مطالعه، ۴۳۶۶ جمله با جفت‌واژه‌های متقابل مورد نظر پژوهشگران شناسایی شدند که از این میان ۸۲٪ با صفت‌ها، ۱۰٪ با فعل‌ها، ۶٪ با اسم‌ها و ۲٪ با قیدها در ارتباط بودند. در این پیکره سوئدی نیز تقابل کمکی و تقابل هم‌پایه دو کارکرد کلامی رایج به شمار می‌آمدند.

موهلسن و ایسونو (Muehleisen & Isono, 2009) تقابل صفت‌ها در گفتمان زبان ژاپنی را مورد بررسی قرار دادند. بر پایه یافته‌های این پژوهش، هر چند فراوانی کارکردهای کلامی در زبان ژاپنی با زبان‌هایی مانند انگلیسی و سوئدی تفاوت داشت، اما کارکردهای کلامی که برای انگلیسی و سوئدی مشخص شده بودند، در ارتباط با زبان ژاپنی نیز به کار گرفته می‌شدند. گاوو و ژنگ (Gao & Zheng, 2014) در مقاله خود به بررسی تقابل واژگانی در متن‌های انگلیسی پرداختند. به باور آنها، تقابل واژگانی ما را قادر می‌سازد تا به صورت مختصر به بیان نقطه مقابل یک اندیشه و شیوه تفکر پردازیم.

کاستیک (Kostic, 2015) در مقاله خود به بررسی وجهه متنی^۳ تقابل، براساس یک پژوهش پیکره‌بنیاد پرداخت. مقاله وی در پی پاسخگویی به این پرسش بود که آیا می‌توان با استفاده از الگوهای تقابلی وجهه متنی تقابل که همان چارچوب‌های نحوی هست را پیش‌بینی کرد یا نه. او

¹ co-occurrences

² Språkbanken

³ Textual profile

در پژوهش خود به بررسی سه چارچوب نحوی پر بسامد «between X and Y»، «X or Y» و «both X and Y» می پردازد. یافته‌های این مقاله، نشان داد که می‌توان با استفاده از ساختارهای نحوی - واژگانی و جهت متنی تقابل را به تصویر کشید. هسو (Hsu, 2017) در مقاله خود، با رویکردی پیکره-بنیاد پراکندگی کارکرد ساختار ساخت واژی جفت‌واژه‌های متقابل در زبان چینی را مورد بررسی قرار داد. او در این پژوهش، به بررسی ۱۳ جفت‌واژه متقابل در زبان چینی پرداخت. براساس یافته‌های وی، اجزاء کلام و ویژگی‌های معناشناختی آن‌ها نقش بااهمیتی در الگوی توزیعی باهم‌آیی جفت‌واژه‌های متقابل در زبان چینی دارند.

در پیوند با موضوع مقاله حاضر، فقط یک پژوهش در زبان فارسی انجام شده است. در این پژوهش، تعداد ۱۰۰۰ جمله با جفت‌واژه‌های متقابل، از میان ۱۶ متن مکتوب فارسی گردآوری شده و کارکرد کلامی جفت‌واژه‌ها شناسایی و طبقه‌بندی شده‌اند (Reza Gholi Famian, 2014). یافته‌های این پژوهش، نشان داد مقوله صفت، فراوانی بیشتری در ایجاد جفت‌واژه‌های متقابل دارد. از سوی دیگر، بر پایه داده‌های آماری مربوط به نقش کلامی تقابل، معلوم شد که برخلاف سه زبان انگلیسی، سوئدی و ژاپنی که کارکرد کمکی در آن‌ها پربسامدترین کارکرد کلامی به شمار می‌آید، این جایگاه در زبان فارسی به کارکرد هم‌پایه اختصاص دارد.

۳. چارچوب نظری پژوهش

جونز (Jones, 2002) در مطالعه‌ای پیکره بنیاد، به بررسی کارکرد کلامی تقابل واژگانی در زبان انگلیسی پرداخت. وی در این پژوهش، ۳۰۰۰ جمله استخراج شده از متن‌های روزنامه ایندپندنت^۱ را از جنبه کارکرد کلامی جفت‌واژه‌های متقابل، مشتمل بر اسم‌ها، فعل‌ها، صفت‌ها و قیدها مورد بررسی قرار داد. واحد مورد مطالعه جونز، جمله بود. او در این مطالعه، ۵۶ جفت‌واژه متقابل زبان انگلیسی را شناسایی کرد. جونز (Jones, 2002) چند نوع چارچوب نحوی پربسامد انگلیسی که تقابل در آن‌ها رخ می‌داد، را معرفی کرد و طبقه‌بندی‌ای از کارکرد کلامی واژه‌های متقابل ارائه داد. در ادامه، ۷ طبقه اصلی پژوهش جونز و چارچوب‌های نحوی رایج در آن‌ها به همراه نمونه‌هایی از پیکره انگلیسی آورده می‌شوند:

الف) تقابل هم‌پایه^۲

یکی از پربسامدترین انواع تقابل در پیکره مورد مطالعه جونز (Jones, 2002) تقابل هم‌پایه است که در آن تمایز میان دو عنصر متقابل، خنثی می‌شود و نوعی برابری در بین آن‌ها به وجود می‌آید.

¹ Independent

² Coordinated

باید اشاره نمود که خنثی‌سازی، اغلب با استفاده از یک عنصر هم‌پایه‌ساز مانند «و» امکان‌پذیر می‌شود. بنابراین چارچوب نحوی این جمله نیز به صورت «*X and Y*» بیان می‌شود.

1. He took success and failure in his stride (Jones, 2002, p. 64).

ترجمهٔ جملهٔ بالا به این مفهوم اشاره دارد که فردی دل به دریا می‌زند و شکست و موفقیت برای او هیچ تفاوتی ندارد. در واقع، ساختار نحوی جمله شرایطی را فراهم کرده‌است که دو اسم متقابل «شکست» و «پیروزی» در یک سطح به کار رفته و در اصطلاح «هم‌پایه» به شمار آیند.

ب) تقابل تفضیلی^۱

در این نوع تقابل، یک عضو از جفت‌واژه متقابل با عضو دیگر مقایسه می‌شود. برای نمونه، در جملهٔ زیر تقابلی تفضیلی میان «fail» و «succeed» وجود دارد. چارچوب نحوی این جمله نیز به صورت «*X than Y*» بیان می‌شود.

2. The question is perhaps easier to answer for the long term than the short (Jones, 2002, p. 35).

ترجمهٔ این مثال را می‌توان این‌گونه ارائه داد که «پیدا کردن پاسخی برای این پرسش در درازمدت بسیار راحت‌تر از کوتاه‌مدت است». همان‌گونه که از ترجمهٔ این نمونه روشن است، در میان دو قید متقابل «درازمدت» و «کوتاه‌مدت» تقابلی تفضیلی وجود دارد.

پ) تقابل انتقالی^۲

منظور از تقابل انتقالی، آن است که در جفت‌واژه متقابل، شاهد جابجایی یا تغییر از یک مکان یا حالت به مکان یا حالتی دیگر هستیم که در بیشتر موارد با فعل‌هایی مانند شدن، گردیدن و گشتن همراه است. در نمونهٔ زیر، تقابل میان جفت‌واژه *legal* و *illegal* از نوع انتقالی است، زیرا وضعیت تجارت از قانونی به غیر قانونی تغییر کرده‌است. چارچوب نحوی این جمله نیز به صورت «*X to Y*» بیان می‌شود که حرف اضافه «to»، خود به گونه‌ای تأییدکنندهٔ تقابل انتقالی است.

3. How easy to slip from the legal to the illegal trade, especially when the law is so patchy (Jones, 2002, p. 35).

ت) تقابل منفی^۳

در تقابل منفی، یکی از عنصرهای تقابل، با عنصر منفی‌ساز همراه می‌شود تا مفهوم عنصر دیگر، تقویت شود. در نمونهٔ زیر، تقابل میان جفت‌واژه «peace» و «war» از گونهٔ منفی‌ساز است، زیرا

¹ comparative

² transitional

³ negated

عنصر منفی ساز «not» افزوده شده است. چارچوب نحوی این جمله نیز به صورت «X, not Y» بیان می‌شود. ترجمه این نمونه را می‌توان این گونه ارائه داد که «وی اذعان داشت تلاش ما در جهت تسهیل برقراری مجدد صلح است نه جنگ» که در آن میان دو اسم متقابل «صلح» و «جنگ» تقابلی تفضیلی وجود دارد.

4. We are striving to facilitate the re-establishment of peace, not war, he added (Jones, 2002, p. 35).

ث) تقابل کمکی^۱

در انگاره نظری جونز (Jones, 2002)، تقابل کمکی یکی از پربسامدترین کارکرد کلامی واژه‌های متقابل در ژانر نوشتاری زبان انگلیسی است. در این کارکرد، در یک جمله، شاهد دو تقابل هستیم، به طوری که، یک جفت واژه متقابل به معرفی تقابلی دیگر در جمله کمک می‌کند. برای نمونه، در جمله زیر، دو صفت متقابل «lucky» و «unlucky» شرایطی را فراهم کرده‌اند که میان دو واژه «Mrs Thatcher» و «Mr Heath» تقابلی اساسی مطرح شود. چارچوب نحوی این جمله نیز به صورت «X ; Y» بیان می‌شود.

5. Mrs Thatcher has been a lucky prime minister; Mr Heath was an unlucky one (Jones, 2002, p. 39).

ترجمه این مثال را می‌توان این گونه بیان کرد که «خانم تاجر رئیس جمهور خوش یمنی بود؛ آقای هیث، رئیس جمهور بدیمنی بود». همان‌طور از ترجمه نمونه روشن است، دو صفت متقابل «خوش یمن» و «بدیمن» شرایطی را فراهم کرده‌اند که میان دو واژه «خانم تاجر» و «آقای هیث» تقابلی اساسی وجود دارد.

ج) تقابل اصطلاحی^۲

در تقابل اصطلاحی یک جفت واژه متقابل «hot/cold» در قالب اصطلاح، ضرب‌المثل یا پاره‌گفته - ای کلیشه‌ای ارائه می‌شود. مانند نمونه زیر که مفهوم «blow hot and cold» داشتن اراده راسخ در انجام کارها است.

6. It was not permissible to blow hot and cold (Jones, 2002, p. 38).

یا در نمونه دیگر که جفت واژه متقابل «come/go» در قالب اصطلاح بیان می‌شود و مفهوم «آن چیزی که آسان به دست آید، آسان از دست می‌رود» را می‌رساند.

7. Easy come, easy go (Jones, 2002, p. 93)

¹ ancillary

² idiom

۴. روش‌شناسی پژوهش

به منظور پاسخ به پرسش‌های پژوهش، نگارندگان کوشیدند تا با الهام از طبقه‌بندی جونز (Jones, 2002) کارکرد کلامی تقابل واژگانی را در ۴۰۰۰ جمله زبان فارسی ارزیابی کنند. جدول (۱) ژانر داده‌ها، پیکره‌ای که جمله‌ها از آن استخراج شده و فراوانی در واحد جمله را نشان می‌دهد. ابتدا داده‌های پژوهش شناسایی و استخراج شدند. سپس داده‌های مورد نظر تایپ شدند و به صورت دستی مورد بررسی قرار گرفتند. در این راستا، هر جفت‌واژه‌ای که ویژگی تقابل در آن وجود داشت و در یک جمله به کار رفته بود- از جمله اسم، فعل، صفت، قید یا ضمیر- به عنوان داده پژوهش استخراج شد. این فرایند خود مشتمل بر سه بخش بود. در بخش نخست، اقسام کلمه جفت‌واژه تشخیص داده می‌شد. در بخش دوم، نوع تقابل شناسایی می‌شد. بخش سوم، مشتمل بر نوع چارچوب نحوی بود. به این ترتیب، ۴۰۰۰ جمله دارنده شرایط - جمله‌هایی که هر یک دارای یک جفت‌واژه متقابل هستند، از میان گونه‌های نوشتاری و گفتاری زبان فارسی استخراج گردید. سپس داده‌ها رمزگذاری شدند و با نرم‌افزار «IBM -SPSS» نسخه ۲۰ تحلیل شدند تا فراوانی هر یک از گونه‌های نوشتاری و گفتاری مورد بررسی قرار گیرد. در پایان، به منظور سهولت در مقایسه نمودار فراوانی خوشه‌ای برای متغیرهای اقسام کلمه، گونه‌های مختلف تقابل و چارچوب‌های نحوی آن‌ها به نمایش درآمده است.

جدول ۱: ژانر، نوع پیکره و فراوانی داده‌ها

نوع ژانر	نوع پیکره ای	فراوانی در واحد جمله	بازه ی زمانی مورد مطالعه
نوشتاری	متون مکتوب داستانی	۱۰۰۰	دهه چهارم تا نود شمسی
	متون مطبوعاتی	۱۰۰۰	دهه چهارم تا نود شمسی
	فضای مجازی	۵۰۰	دهه نود شمسی
گفتاری	تلویزیون	۱۰۰۰	دهه چهارم تا نود شمسی
	رادیو	۵۰۰	دهه چهارم تا نود شمسی
	مجموع	۴۰۰۰	

۵. یافته‌های پژوهش

در این بخش، ابتدا نمونه‌هایی از جفت‌واژه‌های متقابل استخراج شده و چارچوب‌های نحوی آن‌ها را مرور می‌کنیم. سپس تحلیل آماری مربوط به داده‌ها ارائه می‌شود.

۵.۱. مرور چند نمونه از پیکره

در ادامه، چند نمونه از جفت‌واژه‌های متقابل شناسایی شده در پیکره را مرور می‌کنیم.

۵. ۱. ۱. تقابل هم‌پایه

شمار قابل توجهی از جفت‌واژه‌ها در رده کارکرد کلامی هم‌پایه قرار می‌گیرند. در این زمینه، اغلب چارچوب نحوی «X و Y» الگویی پربسامد در این نوع تقابل به شمار می‌آید. در بسیاری موارد، در تقابل هم‌پایه از حرف ربط «و» برای هم‌پایگی استفاده شده‌است. مثال (۸) نمونه‌ای از نوع تقابل است.

۸. بابا و مامان کجا هستن؟ هنوز نیومدن^۱.

همچنین در مواردی از این گونه تقابل، قیدهایی مانند «یکی»، «همه»، «هم» در چارچوب نحوی جمله به کار گرفته می‌شوند. نمونه (۹) نمونه‌ای از این چارچوب نحوی است که در آن قید «همه» بر هم‌پایگی دو اسم (زنان و مردان) تأکید می‌کند.

۹. همه زنان و مردان، زمانی طولانی یا مادران خود زندگی می‌کنند؛ مسابقه این هفته درباره مقام مادر و زن است^۲.

۱۰. خوب یا بد همینم که هستم^۳.

البته در این نوع تقابل، شاهد چارچوب‌های نحوی دیگری نیز هستیم. برای نمونه، عناصر متقابل در مثال (۱۰) با حرف ربط «یا» به هم پیوسته‌اند که چارچوب نحوی آن نیز به صورت «X یا Y» است.

۵. ۱. ۲. تقابل منفی‌ساز

تقابل منفی‌ساز، دومین کارکرد کلامی پربسامد در پیکره پژوهش حاضر است. بر اساس این تقابل، جفت‌واژه متقابل، با استفاده از سازه‌های منفی‌سازی مانند «نا»، «غیر»، «عدم»، «بی» و موارد مشابه ساخته می‌شود و هر دو واژه در یک جمله به کار می‌روند. در این کارکرد کلامی نیز چارچوب نحوی «X و Y» الگویی پربسامد به شمار می‌آید و در آن صورت منفی، فعل‌ها نیز با تکواژ منفی‌ساز «ن-» ساخته می‌شود، مانند «نیست» در برابر «است»، یا «نمی‌خواستم» در برابر «می‌خواستم». مثال‌های (۱۱) و (۱۲) نمونه‌هایی از تقابل منفی هستند که با تکواژ منفی‌ساز «ن-» ساخته شده‌اند و به ترتیب دارای چارچوب‌های نحوی متفاوت «X با Y»، «X یا Y»، «Y X»، «X و Y» هستند.

۱۱. چون بعضیا تو کمان دیگه. فکر می‌کنن هستن ولی بودنشون با نبودنشون فرقی نمی‌کنه^۴.

^۱ متن گفتاری (برگرفته از فیلم چهار خواهر)، دهه ۱۳۴۰

^۲ متن نوشتاری (برگرفته از روزنامه اطلاعات)، دهه ۱۳۷۰

^۳ متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی)، دهه ۱۳۹۰

^۴ متن گفتاری (برگرفته از مجموعه تلویزیونی کما)، دهه ۱۳۸۰

۱۲. از اونجایی هم که شما خیلی خوب همیشه راه فرار رو واسه من باز می کنید گفتم بگم یا نگم!

۵. ۱. ۳. تقابل انتقالی

کارکرد کلامی پربسامد دیگر در پیکره مقاله، تقابل انتقالی است. این نوع تقابل، اغلب با فعل‌هایی مانند گشتن، گردیدن و شدن همراه است و چارچوب نحوی غالب آن «X تا Y» است. در نمونه (۱۳) تبدیل روحیه «امید» به «ناامید» خود نوعی تقابل انتقالی با چارچوب نحوی «X که Y» است. در نمونه (۱۴) یک وضعیت (زشت شدن یکی) منجر به وضعیتی دیگر (خوشگل شدن) می‌شود و چارچوب نحوی «X تا Y» شکل می‌گیرد.

۱۳. امید‌هایی که ناامید شد شمار جان باختگان ایرانی فاجعه منا به ۴۶۵ نفر رسید.^۱

۱۴. زشت شد تا من خوشگل شم.^۲

۵. ۱. ۴. تقابل اصطلاحی

در گونه‌های گفتاری و نوشتاری پیکره پژوهش، جفت‌واژه‌های متقابلی مشاهده شدند که در قالب یک اصطلاح به کار رفته بودند. در ادامه، به نمونه‌هایی از آن‌ها در گونه‌های نوشتاری و سپس در گونه‌های گفتاری اشاره می‌شود. همچنین باید اشاره نمود که چارچوب نحوی ویژه‌ای به سبب ماهیت اصطلاحی تقابل‌ها، برای آن‌ها در نظر گرفته نشد.

۱۵. مجبورم بعضی از حماقت‌هایی را که گاه و بیگاه نسبت به تو می‌کردم اعتراف کنم.^۳

۱۶. شما مرد با تجربه‌ای هستید و سرد و گرم را چشیده‌اید و احتیاج نیست.^۴

۵. ۱. ۵. تقابل تفضیلی

در تقابل تفضیلی، جفت‌واژه‌های متقابل با پسوند تفضیلی «تر» همراه می‌شوند و چارچوب نحوی تقریباً پربسامد در این کارکرد کلامی «X تر Y تر» است. برپایه این چهارچوب، حرف ربطی مابین دو جفت‌واژه متقابل به کار نمی‌رود، اما چارچوب نحوی به صورت «هرچه X تر Y تر» است. در

^۱ متن گفتاری (برگرفته از مجموعه تلویزیونی شام ایرانی)، دهه ۱۳۹۰

^۲ متن گفتاری (برگرفته از اخبار تلویزیون)، دهه ۱۳۹۰

^۳ متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی)، دهه ۱۳۹۰

^۴ متن نوشتاری (برگرفته از رمان بازی سرنوشت)، دهه ۱۳۹۰

^۵ متن نوشتاری (برگرفته از رمان هنگامه)، دهه ۱۳۷۰

برخی موارد، بین دو جفت‌واژه متقابل قید تکرار مشاهده می‌شود. در نمونه (۱۸) بین دو جفت‌واژه قید تکرار «باز» به کار گرفته شده و چارچوب نحوی به صورت «Xتر باز Yتر» است. در مثال (۱۹) نیز چارچوب نحوی به صورت «Xتر اما Yتر» است که بین دو جفت‌واژه حرف ربط «اما» مشاهده می‌شود.

۱۷. هر چه بیشتر فکر می‌کنم کمتر به نتیجه می‌رسم.^۱

۱۸. هر چه درصد گوشت سوسیس و کالباس بیشتر باشه باز میزان استفاده ازش کمتره.^۲

۱۹. ما ساختمان‌های بلندتر داریم اما طبع کوتاهتر.^۳

۵. ۱. ۶. تقابل کمکی

در تقابل کمکی چارچوب نحوی «X Y» بسامد بیشتری نسبت به چارچوب‌هایی دارند که یک بار بسامد دارند. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در تقابل کمکی یک جفت‌واژه متقابل به ایجاد تقابل میان دو واژه یا پاره‌گفته دیگر در جمله کمک می‌کند. در ادامه، به نمونه‌هایی از آن در گونه‌های نوشتاری، سپس در گونه‌های گفتاری اشاره می‌شود. چارچوب نحوی در این تقابل در نمونه (۲۰) به صورت «Y X» است و هیچ حرف ربطی به کار گرفته نشده است. هر چند در مثال (۲۱) چارچوب نحوی به صورت «Y و X» است و از حرف ربط «و» استفاده شده است.

۲۰. سوال از شما پاسخ از ما.^۴

۲۱. ما انقلابی را انجام دادیم که بدخواه هیچکس نبود و در عوض خیرخواه همه کس بود.^۵

۶. یافته‌های آماری

بر پایه یافته‌های آماری پژوهش حاضر، از مجموع ۴۰۰۰ جفت‌واژه متقابل مورد بررسی، در پیکره مطالعه حاضر، ۱۴۳۲ جفت‌واژه در پیوند با مقوله اسم، ۹۲۶ جفت‌واژه در ارتباط با مقوله فعل، ۸۰۰ جفت‌واژه مربوط به مقوله صفت، ۵۰۱ جفت‌واژه در پیوند با مقوله قید، ۸۹ جفت‌واژه مربوط به مقوله ضمیر و ۲۵۲ جفت‌واژه در ارتباط با مقوله اصطلاحی بودند. در پیوند با کارکرد کلامی تقابل نیز از مجموع ۴۰۰۰ جفت‌واژه متقابل، ۱۸۴۳ جفت‌واژه متقابل کارکرد کلامی همپایه، ۷۴۵

^۱ متن نوشتاری (برگرفته از رمان هنگامه)، دهه ۱۳۷۰

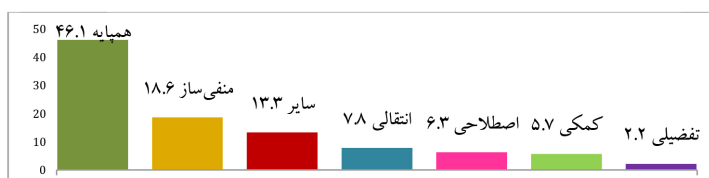
^۲ متن گفتاری (برگرفته از برنامه رادیویی)، دهه ۱۳۹۰

^۳ متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی)، دهه ۱۳۹۰

^۴ متن گفتاری (برگرفته از برنامه رادیوخانه و خانواده)، دهه ۱۳۹۰

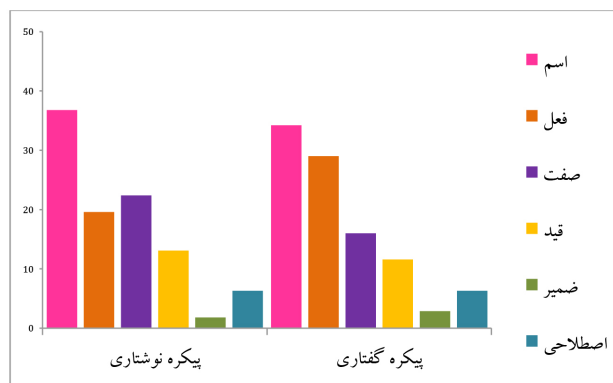
^۵ متن نوشتاری (برگرفته از روزنامه اطلاعات)، دهه ۱۳۶۰

جفت‌واژه متقابل کارکرد منفی ساز، ۵۳۳ جفت‌واژه کارکرد سایر، ۳۱۳ جفت‌واژه کارکرد انتقالی، ۲۵۳ جفت‌واژه کارکرد اصطلاحی، ۲۲۶ جفت‌واژه کارکرد کمکی و ۸۷ جفت‌واژه نیز کارکرد تفضیلی داشتند. درصد فراوانی هر مقوله به صورت جداگانه در شکل (۱) آورده شده است.



شکل ۱: درصد فراوانی کارکرد کلامی تقابلی در پیکره

شناسایی و استخراج داده‌ها نشان می‌دهد از بین ۴۰۰۰ جمله، در مجموع، ۳۷۱۲ جفت‌واژه متقابل بدون در نظر گرفتن موارد اصطلاحی (۲۸۸) به کار رفته‌اند. در این میان، ۲۲۶۴ جفت‌واژه متقابل، مربوط به گونه نوشتاری و ۱۴۴۸ جفت‌واژه متقابل مربوط به گونه گفتاری است. شکل (۲) سهم هر یک از مقوله‌های چهارگانه صفت، اسم، فعل، قید و اصطلاحی را در شکل‌گیری و کاربرد جفت‌واژه‌های تقابلی نشان می‌دهد. لازم به اشاره است که در مقاله حاضر هنگام تعیین اجزای کلام، مقوله اصطلاحی به صورت یک کل منسجم در نظر گرفته شد و اجزاء کلام تک تک واژگان مورد بررسی قرار نگرفت. مانند نمونه‌های (۳۰) تا (۳۵) بخش تقابلی اصطلاحی.



شکل ۲: درصد فراوانی تقابلی به تفکیک مقوله‌های واژگانی در ژانرهای گفتاری و نوشتاری

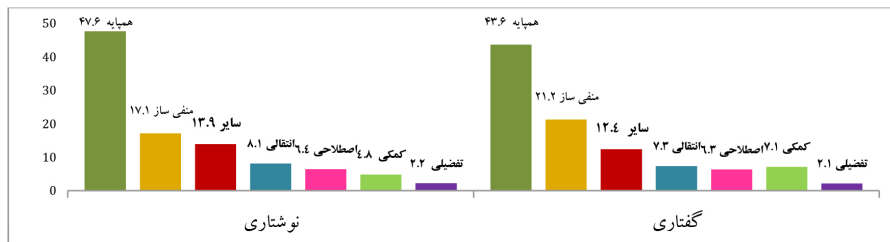
یافته‌های پژوهش نشان داد از این میان، مقوله اسم با ۳۶/۸ درصد در گونه نوشتاری و با ۳۴/۲ درصد در گونه گفتاری، رتبه نخست را داشته است و مقوله‌های دیگر در رتبه‌های دوم به بعد قرار گرفته‌اند. همچنین مقوله اصطلاحی در ژانرهای گفتاری و نوشتاری فراوانی یکسان داشته است. علاوه بر این، به کارگیری ضمیر در ژانر گفتاری بیشتر از ژانر نوشتاری هست که خود به برقراری

ارتباط بهتر میان گوینده و شنونده منجر می‌شود. نکته مهم دیگر، ترتیب فراوانی مقوله‌های واژگانی در ژانرهای گفتاری و نوشتاری است. بر این اساس، با توجه به نمودار (۳) می‌توان دریافت، فراوانی مقولات اسم و فعل در ژانر نوشتاری بیش از مقوله صفت است. هر چند در ژانر گفتاری مقوله صفت از مقوله فعل پیشی گرفته است که این خود نشان‌دهنده گذارا و ناپایدار بودن گفتار و پایداری نوشتار نسبت به آن است.

جدول ۲: فراوانی چارچوب‌های نحوی پربسامد در گونه نوشتاری و گفتاری کارکرد کلامی تقابل

چارچوب نحوی	نوع تقابل	فراوانی	مثال
Y و X	همپایه	۱۳۰۷	خیلی وقت‌ها ما پدر و مادرها فکر می‌کنیم که بچه باید تنبیه بشه. (متن گفتاری (برگرفته از برنامه رادیویی خانه و خانواده) دهه ۱۳۹۰)
	منفی ساز	۱۰۴	که ما اعجل رو در معنای فلانی اعجلش رسیده یا نرسیده به کار می‌بریم. (متن گفتاری (برگرفته از سخنرانی بازنمایی زمان) دهه ۱۳۹۰)
Y یا X	همپایه	۱۷۵	از آنجا می‌توان به آسانی وارد یا خارج شد. (متن نوشتاری (برگرفته از رمان هنگامه) دهه ۱۳۷۰)
	منفی ساز	۳۲	وضعیت یک فرد از نظر ابتلا یا عدم ابتلا به ایدز نباید ملاک استخدام قرار گیرد. (متن نوشتاری (برگرفته از روزنامه جام جم) دهه ۱۳۸۰)
Y، X	همپایه	۱۰۴	گفتیم هرچه باشه فامیلیم دخترعمو، پسرعوییم. (متن گفتاری (برگرفته از مجموعه تلویزیونی آئینه) دهه ۱۳۶۰)
	منفی ساز	۹۷	دشمن با ما به شکل امروزه برخورد نمی‌کند، او قبلاً نقشه‌ها راطح می‌کند (متن نوشتاری (برگرفته از روزنامه) دهه ۱۳۹۰)
Y X	همپایه	۵۱	پولش دادن بدش اومد نوشتن دادن خوشش اومد. (متن گفتاری (برگرفته از مجموعه تلویزیونی مسافران مهتاب) دهه ۱۳۶۰)
	منفی ساز	۵۵	امشب اعتراف می‌کنم آغوش تو تکرار ندارد تریاک دارد. (متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی) دهه ۱۳۹۰)
Y نه X	کمکی	۱۵	جدا از ملاک‌هایی مثل دماغ باعمل یا بدون عمل، میزان تحصیلات و محل زندگی چیزهای مهم تری هم ملاک شروع به رابطه باید باشه. (متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی) دهه ۱۳۹۰)
	منفی ساز	۳۹	اسم این گروه رو باید بذاریم بی‌حالا نه باحالا والا. (متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی) دهه ۱۳۹۰)
X ولی Y	منفی ساز	۳۰	قدیما خیلی باحال بود ولی ما نبودیم (متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی) دهه ۱۳۹۰)
	منفی ساز	۲۳	شعر که می‌خونه مثل ایکه آواز میخونه اما آواز نمیخونه (متن نوشتاری (برگرفته از رمان سنگ صبور) دهه ۱۳۴۰)
X تا Y	انتقالی	۱۸	صبح تا شب تلاش میکنه تا محتاج دیگران نباشه. (متن نوشتاری (برگرفته از فضای مجازی) دهه ۱۳۹۰)
	انتقالی	۱۳	باید پدر رو درک کرد تو این شرایط ترافیک از صبح تا شب بیرون هستن. (متن گفتاری (برگرفته از برنامه رادیویی خانه و خانواده) دهه ۱۳۹۰)
چه X چه Y	منفی ساز	۱۱	این بیداری اسلامی که مشاهده می‌کنید، چه بگوئیم چه نگوئیم.... (متن نوشتاری (برگرفته از منشور هنر و هنرمندان: فرازهایی از سخنان رهبر انقلاب) دهه ۱۳۹۰)
	انتقالی	۸	هنگامه چرخید و سعی کرد با لبخند چهره غمگین خود را خوشحال نشان دهد. (متن نوشتاری (برگرفته از رمان هنگامه) دهه ۱۳۷۰)
X تر Y تر	تفضیلی	۸	سن کمتر از ۲۲ زیادت از ۳۵ سال نباشد. (متن نوشتاری (برگرفته از روزنامه اطلاعات) دهه ۱۳۵۰)
		۲۰۹۰	مجموع

در پژوهش حاضر، با بررسی فراوانی چارچوب‌های نحوی پربسامد گونه نوشتاری و گفتاری کارکرد کلامی تقابلی، یافته‌هایی به دست آمد. به طور کلی، بسامد چارچوب‌های نحوی‌ای که فقط یک بار در پیکره پژوهش به کار گرفته شده‌اند، بیشتر از چارچوب‌های نحوی تکرار شونده‌ای بود که در جدول (۳) به آن‌ها اشاره شده‌است. با توجه به یافته‌های آمار توصیفی، از مجموع ۴۰۰۰ چارچوب نحوی مورد مطالعه، حدود ۴۷٪ به چارچوب‌های نحوی یک بار بسامد، ۳۴٪ به چارچوب‌های نحوی پربسامد گونه نوشتاری و ۱۸٪ به چارچوب‌های نحوی پربسامد گونه گفتاری تعلق داشتند. در این راستا، توانایی بالقوه زبان در ساخت ساختارهای جدید، میزان ۴۷٪، به دست آمد. همان گونه که در جدول (۳) مشاهده می‌شود، استفاده ژانر گفتاری از چارچوب‌های نحوی غالب بسیار کمتر است. این امر، خود نشان‌دهنده گذرا بودن و پایدار نبودن گفتار است که در نتیجه، از چارچوب‌های نحوی جدیدی بهره می‌گیرد.



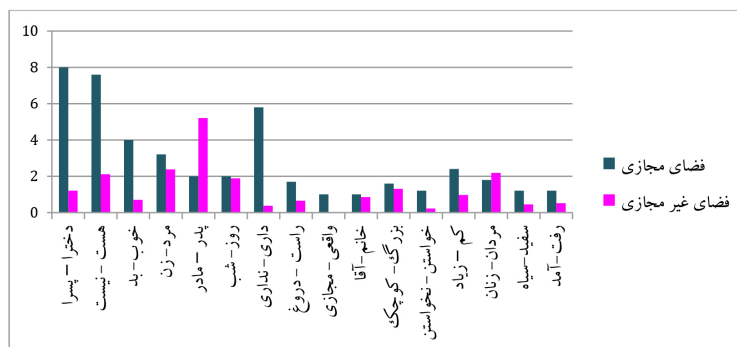
شکل ۳: فراوانی انواع کارکرد کلامی تقابلی در ژانر گفتاری و نوشتاری

شکل (۴)، نسبت فراوانی هفت کارکرد کلامی تقابلی را ژانرهای گفتاری و نوشتاری نشان می‌دهد که در آن بیش از نیمی از جفت‌واژه‌های متقابل اصولاً هم‌پایه سازند یا در ساخت منفی ساز به کار می‌روند. لازم به اشاره است که تقابلی همپایه در ژانر نوشتاری بیش از ژانر گفتاری است و برعکس تقابلی منفی ساز در ژانر گفتاری به نسبت بیش از نوشتاری است.

همچنین باید توجه نمود که در پژوهش حاضر، فقط ۵۰۰ جمله از فضای مجازی استخراج شده و مابقی ۳۵۰۰ جمله، مربوط به متن‌هایی، غیر از فضای مجازی بودند. سپس برای مقایسه جفت‌واژه‌های پربسامد از فرایند درصدگیری بهره گرفته شد. جدول (۳) و نمودار (۴) جفت‌واژه‌های پربسامد فضای مجازی و فراوانی آن‌ها را در متن‌هایی غیر از فضای مجازی نشان می‌دهند.

جدول ۳: جفت‌واژه‌های پرسامد متن‌های فضای مجازی و غیر فضای مجازی

جفت‌واژه‌های پرسامد	پسامد جفت‌واژه‌های متقابل فضای مجازی	درصد جفت‌واژه‌های متقابل فضای مجازی	پسامد جفت‌واژه‌های متقابل فضای مجازی	درصد جفت‌واژه‌های متقابل فضای مجازی
دختر - پسرا	۴۰	۸	۴۲	۱/۲
هست - نیست	۳۸	۷/۶	۷۴	۲/۱۱
خوب - بد	۲۰	۴	۲۶	۰/۷
مرد - زن	۱۶	۳/۲	۸۳	۲/۳۷
پدر - مادر	۱۰	۲	۱۸۲	۵/۲
روز - شب	۱۰	۲	۶۶	۱/۸۸
داری - نداری	۲۹	۵/۸	۱۳	۰/۳۷
راست - دروغ	۹	۱/۷	۲۳	۰/۶۵
واقعی - مجازی	۵	۱	۰	۰
خانم - آقا	۵	۱	۳۰	۰/۸۵
بزرگ - کوچک	۸	۱/۶	۴۶	۱/۳۱
خواستن - نخواستن	۶	۱/۲	۸	۰/۲۲
کم - زیاد	۱۲	۲/۴	۳۴	۰/۹۷
مردان - زنان	۹	۱/۷۹	۷۷	۲/۱۹
سفید - سیاه	۶	۱/۲	۱۶	۰/۴۵
رفت - آمد	۶	۱/۲	۱۸	۰/۵۱
مجموع	۲۲۹	۴۵/۸۰	۷۳۸	۲۱/۰۸



شکل ۴: جفت‌واژه‌های پرسامد متن‌های فضای مجازی و غیر فضای مجازی

باتوجه به جدول (۳) و شکل (۴)، فراوانی بیشتر جفت‌واژه‌های متن‌های فضای مجازی، بیشتر از متن‌های غیر از فضای مجازی است. اگر چه در مواردی مانند جفت‌واژه‌های «پدر-مادر» و «مردان- زنان» فراوانی جفت‌واژه‌ها در متن‌هایی غیر از فضای مجازی بیشتر است. هر چند این موضوع تا اندازه‌ای در ارتباط با نوع بیناکنش‌های فضای مجازی است. نکته مهم در پیوند با تفاوت میان جفت‌واژه‌های متن‌های فضای مجازی و غیر از فضای مجازی این است که فراوانی جفت‌واژه «واقعی - مجازی» در متن‌های فضای مجازی بیشتر از فراوانی این جفت‌واژه در متن‌های غیر از فضای مجازی است.

۷. بحث و نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ابتدا انگاره نظری جونز (Jones, 2002) در تشخیص کارکرد کلامی و چارچوب نحوی تقابل واژگانی، معرفی شد. سپس، پیکره‌ای از گونه‌های نوشتاری و گفتاری زبان فارسی تهیه شد. به دنبال آن جفت‌واژه‌های متقابل و چارچوب‌های نحوی در ۴۰۰۰ جمله از پیکره پژوهش‌شناسایی شد. اکنون با تکیه بر یافته‌های پژوهش به پرسش‌های پژوهش پاسخ می‌دهیم.

در پاسخ به پرسش نخست می‌توان ادعا نمود که کارکرد هم‌پایه، پربسامدترین نوع کارکرد کلامی به شمار می‌آید و کارکرد تفضیلی نیز کم‌بسامدترین گونه است. این ادعا، با یافته‌های پژوهش رضا قلی فامیان (Reza Gholi Famian, 2014) همخوانی دارد، هر چند وی در اثر خود، فقط متن‌های نوشتاری را مورد بررسی قرار داده بود. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که زبان فارسی ترتیب مشخصی را برای بهره‌گیری از کارکردهای کلامی تقابل دنبال می‌کند که به صورت هم‌پایه، منفی‌ساز، سایر، انتقالی، اصطلاحی، کمکی و تفضیلی است.

در پیوند با پرسش دوم و ارتباط میان چارچوب‌های نحوی و کارکردهای کلامی تقابل واژگانی با تکیه بر داده‌های جدول (۲) و نمودار (۴) می‌توان برخی شباهت‌ها را شناسایی نمود. برای نمونه، چارچوب نحوی «هم‌پایه X و Y» در دو ژانر گفتاری و نوشتاری بیشترین میزان را در بر گرفته است. این کارکرد کلامی هم‌پایه در دو ژانر گفتاری و نوشتاری نیز به کار می‌رود. در پیوند با بهره‌گیری از کارکرد کلامی تفضیلی دو ژانر گفتاری و نوشتاری کمترین میزان را به خود اختصاص داده‌اند که این امر با توجه به تنها چارچوب نحوی پربسامد «تفضیلی X تر Y تر» در دو ژانر گفتاری و نوشتاری ملموس‌تر خواهد بود. همچنین با توجه به اینکه کارکردهای کلامی هم‌پایه و منفی‌ساز در دو ژانر گفتاری و نوشتاری بیشترین درصد را به خود اختصاص داده‌اند با نگاهی به چارچوب‌های نحوی این دو کارکرد کلامی در جدول (۲) می‌توان دریافت که این دو کارکرد کلامی برخلاف کارکردهای دیگر از چارچوب‌های نحوی پربسامد نیز بهره می‌گیرند.

در پاسخ به پرسش‌های سوم و چهارم با توجه به جدول (۳) و نمودار (۴) فراوانی جفت‌واژه‌هایی مانند «دختر-پسر»، «هست-نیست»، «خوب-بد»، «مرد-زن»، «داری-نداری»، «کم-زیاد» در فضای مجازی بیشتر از متن‌هایی غیر از فضای مجازی به دست آمد. به کارگیری جفت‌واژه «واقعی-مجازی» منحصرأ به فضای مجازی اختصاص داشت و به نوعی تأییدکننده تقابل آن با فضایی غیر از فضای مجازی است. بر این مبنای می‌توان ادعا کرد ماهیت جفت‌واژه‌های متقابل بسته به نوع بافت متغییر است، به گونه‌ای که در یک ژانر روزنامه‌ای، شاهد جفت‌واژه‌های پربسامد مانند «پیروزی-شکست» هستیم. این در حالی است که در ژانر رادیویی فراوانی جفت‌واژه‌هایی مانند «این-اون» بیشتر از ژانرهای دیگر است.

در پایان، نگارندگان بر این نکته تأکید می‌کنند که مطالعه حاضر، پژوهشی مقدماتی در چارچوب کارکرد کلامی تقابل واژگانی به شمار می‌آید. بی‌تردید تمرکز بر پیکره‌های بزرگ‌تر و متنوع‌تر می‌تواند تصویری جامع‌تر از کارکرد کلامی تقابل و پیوند آن با حوزه نحو ارائه دهد.

فهرست منابع

- رضاقلی‌فامیان، علی (۱۳۹۳). «رویکردی کلامی به تقابل واژگانی در زبان فارسی». *زبان و زبان‌شناسی*. دوره ۱۰. شماره ۱۹. صص ۵۵-۷۴.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰). *درآمدی بر معناشناسی*. تهران: سوره مهر.
- صفوی، کورش و رمضان‌خانی، مریم (۱۳۹۷). «صوری‌سازی رابطه مفهومی تقابل معنایی در سطح واژه از دیدگاه زبان‌شناسی ریاضی». *زبان‌پژوهی*. دوره ۱۰. شماره ۲۹. صص ۱۹۳-۲۱۷.

References

- Cruse, D.A. (1986). *Lexical semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gao, C. & Zheng Q. (2014). A linguistic study of antonymy in English texts. *Journal of Language Teaching and Research*, 5 (1), 234-238.
- Hsu, C. C. (2008). *A corpus-based approach to antonym co-occurrences in Mandarin Chinese* (PhD thesis). National Taiwan Normal University, Taipei City, Taiwan.
- Hsu, C. C. (2017). A corpus-based study on the functional distribution of different morphostructural antonyms in Chinese. *Language Sciences*, 59, 36-45
- Jones, S. (2002). *Antonymy: a corpus-based approach*. London: Routledge.
- Jones, S. (2006). Antonym co-occurrence in spoken English. *Text and Talk*, 26 (2), 191-216.
- Kostić, N. (2015) Antonym sequence in written discourse: a corpus-based study, *Language Sciences*, 47, 18-31.
- Lyons, J. (1977). *Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mettinger, A. (1994). *Aspects of semantic opposition in English*. Oxford: Clarendon Press Oxford.
- Muehleisen, V., & Isono, M. (2009). Antonymous adjectives in Japanese discourse. *Journal of Pragmatics*, 41, 2185-2203.
- Murphy, M. L (2003). *Semantic relations and the lexicon: antonyms, synonyms, and other semantic relations*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Murphy, M. L., Paradis, C., Willners, C., Jones, S. (2009). Discourse functions of antonymy: a cross-linguistic investigation of Swedish and English. *Journal of Pragmatics*. 41 (11), 2159-2184.
- Reza Gholi Famian, A. (2014). Discourse function of lexical antonymy in Persian language. *Language and Linguistics*. 10 (19), 55-74 [in Persian].
- Safavi, K. (2011). *An introduction to semantics*. Tehran: Sure-ye Mehr [in Persian].
- Safavi, K. & Ramezankhani, M. (2019). Formalizing the sense relation of words' opposition from logical point of view, a mathematical linguistics approach, *Zabanpazhuhi*, 10 (29), 193-217 [in Persian].

Syntactic Frameworks and Discourse Functions of Lexical Antonymy in Persian Language

Mandana Kolahdooz Mohammadi¹

Ali Reza Gholi Famian²

Ferdows Aghagolzadeh³

Azita Afrashi⁴

Received: 12/07/2017

Accepted: 13/06/2018

Abstract

Antonymy is a unique semantic relation between two lexical forms that are opposite while at the same time they share some basic similarities. Antonyms have attracted attention of linguists interested in lexical semantics. A number of linguists such as Lyons (1977), Cruse (1986) and Murphey (2003) have examined lexical and semantic characteristics of antonyms. Some other scholars have paid attention to discourse functions of antonymy among whom Jones (2002) have provided the most clear-cut theoretical framework. Jones used a test set of 56 word pairs that were well-known, conventional antonyms. They were not balanced across word class, morphological complexity, word length or frequency ranking, but were selected to be representative of the antonym relation. He extracted all instances of these antonyms co-occurring in sentences from a British newspaper corpus of 280 million words. Jones limited the analysis to a sample of 3000 sentences. Approximately every 30th sentence was extracted from the corpus. He then adjusted it so that no more than 60% of the sentences involved adjectival antonymous pairs, in order to ensure that there were sufficient noun, verb, and adverb pairs within the sample. Next, the discourse function of each antonymous pair was identified. One of the categories introduced in Jones (2002) was *ancillary* function in which an antonym pair is used to create or highlight a secondary contrast within sentence/discourse. The second major antonym function is *coordinated* antonymy, in which the distinction between the two opposite is neutralized. *Comparative* antonymy involves measuring one antonym against the other. The *distinguished* function calls attention to the inherent distinction between the members of the antonym pair. *Transitional* antonymy expresses a movement or change from one location, activity or state to

¹ Department of Linguistics, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran; mandana.mohammadi@gmail.com

² Associate Professor, Department of Linguistics and Foreign Languages, Payame Noor University (Corresponding author); famianali@pnu.ac.ir

³ Professor, Department of Linguistics, Tarbiat Modares University; aghagolz@modares.ac.ir.

⁴ Associate Professor, Department of Linguistics, Institute for Humanities and Cultural Studies; a.afrashi@ihcs.ac.ir

another. The negated antonymy function emphasizes one member of the antonym pair by using it with the negation of the other member. Jones's last category is idiomatic category, in which any instance of antonym co-occurrence would be recognized as a familiar idiom.

The previous studies conducted on some languages including Persian revealed that in spite of some differences across languages, almost all of them follow quite the same patterns in implementing different discourse functions. The present study enjoys theoretical as well as methodological concepts from syntax, semantics and discourse analysis to recognize Persian antonyms and identify their discourse function and then the relevant syntactic framework. Here, we attempt to answer the following four questions;

1. What is the share of each discourse function in Persian antonyms?
2. What is the relationship between grammatical framework and discourse function of antonyms?
3. What are the most frequent antonyms in Persian (non)virtual texts?
4. What is the semantic nature of antonyms as far as the kind of genre is concerned?

To shed light on the questions, a corpus of 4000 Persian sentences which contained antonyms was selected. They were extracted from written, verbal and virtual genres. The criterion was that each antonym whether noun, verb, adjective, adverb or pronoun had to occur in a single sentence. Next, the part of speech, discourse function and grammatical framework of each antonym were identified.

The findings indicate that in Persian the coordinated discourse function is the most frequent function and other functions, i.e. negated, transitional, idioms, ancillary, and comparative follow that. It is also revealed that there is a significant relationship between some syntactic frameworks and discourse functions. For example, the syntactic framework of "X and Y" is significantly frequent in coordinated discourse function. Likewise, it is shown that there exists a relationship between the semantic nature of some antonymous pairs and their frequency in some genres. For instance, the antonymous pair 'real-virtual' is used just in virtual corpus. These kinds of findings help corpus linguistics researchers predict the type of corpus with an eye to some antonymous pairs.

To be specific, it should be mentioned that out of 4000 antonyms, 1432 antonyms are nouns, 926 items are verbs, 800 ones are adjectives, 501 cases are adverbs, 89 antonyms are pronouns and finally, 252 antonyms form idiomatic expressions. As far as the discourse function is concerned, 1843 antonyms are coordinated, 533 items are labelled 'extra', 313 cases transitional, 253 antonyms are idiomatic, 226 items are ancillary and 87 ones are comparatives. Hence, the coordinated discourse function ranks the highest one and the negated, transitional, idiomatic, ancillary and comparatives are followed respectively. It is also shown that there is some relationship between specific discourse functions and grammatical frameworks. For example, the syntactic framework X and Y is frequent in coordinated discourse function. Likewise, it is revealed that there is a connection between some antonyms and the genre they appear. As one example, we may refer to the antonyms 'vaaqe'i (real) against 'majaazi' (virtual) which appear just in Persian virtual genre. Studies like this would help corpus linguists predict the genre of texts based on the existing antonyms.

Keyword: Antonymy, Syntactic Framework, Discourse Function, Corpus Linguistics.

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

تحلیل انتقال زبانی دانش‌آموزان لک‌زبان در یادگیری و کاربرد زبان فارسی^۱

علی ستاری^۲
محمد رضا احمدخانی^۳
بهمن زندی^۴
مهدی سبزواری^۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۰۸

چکیده

این پژوهش، به تجزیه و تحلیل انتقال زبانی در بین دانش‌آموزان لک‌زبان سطح دبستان و دوره نخست متوسطه در شهرستان کوه‌دشت پرداخته‌است. زبان‌آموزان در هنگام یادگیری زبان دوم، نظام زبانی خاص خود را بنا می‌کنند که زبان میانی یا زبان زبان‌آموزان نامیده می‌شود. زبان‌آموزان زبان دوم، در هنگام فرایند یادگیری، عناصری را از زبان نخست به زبان دوم و برعکس انتقال

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.13606.1274

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، مدرس آموزش و پرورش و دانشگاه (نویسنده مسئول)؛

allisattari53@gmail.com

^۳ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌شناسی، هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران؛

ahmadvkhani@pnu.ac.ir

^۴ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استاد گروه زبان‌شناسی، هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران؛ zandi@pnu.ac.ir

^۵ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استادیار گروه زبان‌شناسی، هیئت علمی دانشگاه پیام نور شهریار؛

m.sabzevari@tpnu.shahryar.ir

می‌دهند. عوامل شناختی، بین‌زبانی و درون‌زبانی بر انتقال زبانی تأثیر می‌نهند. روش انجام پژوهش، کیفی بوده و داده‌های پژوهش با مصاحبه و ثبت‌گفتار دانش‌آموزها و بر پایه انشاء یا تکلیف‌های نوشتاری آنها گردآوری شده‌اند. تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش، نمایانگر گونه‌ها و فراوانی انتقال‌های زبانی بر ساخته زبان‌آموزان بوده است که مشتمل بر انتقال عناصر مربوط به نظام خط، انتقال عناصر واجی، انتقال مستقیم عناصر واژگانی - معنایی، انتقال عناصر صرفی - نحوی و انتقال مفهومی - شناختی بودند. در انتقال این عناصر، زبان‌آموزان از راهبردهای ترجمه قرضی، آمیزش قرضی، قیاس‌های اشتباه، تعمیم بیش از اندازه و ساده‌سازی بهره برده‌اند. در این مقاله، نشان داده شده است که انتقال‌های زبانی که فراوانی بالاتری داشتند، دربرگیرنده ترجمه قرضی بودند. همچنین، بر پایه یافته‌های پژوهش، به موازات تسلط هر چه بیشتر زبان‌آموز بر زبان مقصد، از میزان انتقال‌های زبانی کاسته شده است.

واژه‌های کلیدی: انتقال زبانی، تعمیم کلی، ساده‌سازی، ترجمه قرضی، لکی

۱. مقدمه

نظریه انتقال زبانی، اهمیت ویژه‌ای در زبان‌شناسی کاربردی دارد، چرا که درک ماهیت انتقال زبانی در فرایند یادگیری زبان دوم بسیار تأثیرگذار است. بر این مبنای، انجام پژوهش حاضر، از دیدگاه زبان‌شناسی و در پیوند با آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبان‌ها اهمیت بسیاری دارد. «انتقال» مشتمل بر تأثیرگذاری ناشی از شباهت‌ها و تفاوت‌های بین زبان مقصد و هرگونه زبانی است که پیش‌تر آموخته شده است. الیس (Ellis, 2008) تعریفی کاربردی از «انتقال زبانی» ارائه می‌دهد که در برگیرنده انتقال دو طرفه است: «انتقال زبانی به هر نوع داده زبان‌آموز اشاره می‌کند که در آن نشان داده شود که یک همبستگی مهم بین برخی ویژگی‌های زبان مقصد و هر زبان دیگری که از پیش آموخته شده وجود دارد.» (Ellis, 2008, p. 351)

در ابتدا، نگرش‌های منفی نسبت به انتقال زبانی وجود داشت. پدیده انتقال زبانی، اغلب نشان‌دهنده آشفتگی، تنگ‌نظری، نبود شفافیت ذهنی و درست‌نیاندیشیدن بوده است (2008, p. 2). Jarvis & Pavlenko). این نگرش‌ها، در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ به چالش کشیده شدند (Fries, 1953; Lado, 1957; Weinreich, 1945) و بحث انتقال زبانی مبنای علمی یافت. این فرایند، به عنوان یک ویژگی اجتناب‌ناپذیر یادگیری و کاربرد زبان نگریسته شد و کشف آن به عنوان یک

پدیده زبانی، زبانی-روانشناختی و زبانی-اجتماعی توجیه علمی پیدا کرد. از دهه ۱۹۵۰ برخی دیگر از پژوهشگران به صورت گسترده به بررسی پدیده انتقال زبانی پرداختند (Kellerman, 1989; Odlin, 1989, p. 27). به باور اودلین (Odlin, 1989, p. 27) انتقال و تأثیر بین‌زبانی^۱ نمایانگر نوعی حرکت، به شیوه ساختگی است. انتقال زبانی، بر تمام زیرنظام‌های زبانی از جمله کاربردشناسی، معانی و بیان، معناشناسی، نحو، صرف، واج‌شناسی و آواشناسی تأثیر می‌گذارد. پژوهش در مورد انتقال، بیشتر ماهیت اکتشافی داشته و پژوهشگران تمایل داشته‌اند یک رویکرد بهم‌پیوسته یا زنجیره‌ای^۲ را دنبال کنند. در دوره جدید، انتقال زبانی بر پایه سه ویژگی، از آثار پیشین متمایز می‌شود. این ویژگی‌ها از این قرارند: (۱) انتقال دیگر پدیده‌ای نیست که برای تأیید یا تأیید نکردن آن معیار اصولی وجود نداشته باشد. (۲) به تداخل زبانی برخلاف گذشته، به عنوان یک متغیر پس‌زمینه، میانجی یا مداخله‌ای نگریسته نمی‌شود. (۳) در دوره جدید، پژوهش انتقال زبانی یا تأثیر بین‌زبانی انتقال، یک ایده مبهم نیست که دربرگیرنده روشی نظری نباشد. پژوهش‌هایی که در داخل ایران به انتقال زبانی در زبان لکی پرداخته باشند، بسیار اندک هستند. به طور کلی، پژوهشگران اندکی به بررسی انتقال زبانی و فرهنگی و به‌ویژه به بررسی خطاهای زبانی و انتقال زبانی در زبان لکی پرداخته‌اند. در ادامه، به آثاری در این زمینه اشاره می‌شود. دوستی‌زاده (Doustizade, 2008) در مقاله خود، به بررسی اهمیت انتقال فرهنگ در کسب مهارت‌های زبانی پرداخته‌است. به باور وی، بر اساس نظریه‌های ارتباط بین‌فرهنگی، کسب مهارت‌های زبانی به روش‌های جدید آموزش زبان‌های خارجی وابسته است. بر پایه این نگرش، استفاده از فرهنگ مقصد، نه تنها ابزاری برای یادگیری زبان است، بلکه اصل آموزش، بر پایه انتقال اطلاعات فرهنگی بنا می‌شود. از دیدگاه وی، کسب مهارت زبانی فقط در پرتوی شناخت فرهنگ‌ها پدیدار شده و سبب می‌شود زبان‌آموز در ارتباط مستقیم با سخنگویان زبان مقصد، کنش و واکنش مناسبی داشته باشد. میردهقان (Mirdehghan, 2011) می‌نویسد در یادگیری زبان خارجی، زبان‌آموزان، با استفاده از دانش زبان اول خود، قواعد موقتی ایجاد می‌کنند. این فرایند، زمانی رخ می‌دهد که قاعده‌سازی به یادگیری زبان‌آموزان کمک کند و یا اینکه زبان‌آموزان به اندازه کافی به زبان خارجی مسلط شده باشند تا بتوانند فرایند انتقال را به انجام رسانند. بر این مبنا، بزرگسالان نمی‌توانند زبان خارجی را همانند زبان اول^۳ خود، بیاموزند. آن‌ها اغلب بخشی از زبان خارجی را بر پایه انواع معانی که پیش‌تر در زبان اول آموخته‌اند، فرا می‌گیرند.

¹ crosslinguistic influence

² concatenative

³ L1

علوی‌مقدم و خیرآبادی (Alavi Moghadam & KheirAbadi, 2012) بیان کرده‌اند که باسوادى در ساده‌ترین تعریف خود، به معنای کسب مهارت‌های خواندن و نوشتن به زبان رسمی است. بر این مبنای بیشتر دانش‌آموزان برای تسلط بر دو مهارت یادشده تلاش می‌کنند. با این وجود، آموزش زبان فارسی به عنوان زبان رسمی، برای دانش‌آموزان ایرانی ساکن در منطقه‌های غیرفارسی‌زبان، نسبت به نواحی فارسی‌زبان محدودیت‌هایی دارد. در فرایند زبان‌آموزی، بروز خطا پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است. بر این مبنای تحلیل خطا، راهی است برای شناسایی نیازهای آموزشی برای بهبود کیفیت مواد آموزشی و شیوه‌های آموزش. منظور از تحلیل خطا، مطابقت جمله‌های تولیدشده در گفتار یا نوشتار زبان‌آموزان با جمله‌های گویشوران بومی، از جنبه سازگاری یا ناسازگاری با قواعد زبان مورد بررسی است.

ستاری (Sattari, 2012) خطاهای دستوری در انشاء و آزمون‌های نوشتاری دانش‌آموزان ایرانی انگلیسی‌آموز را در سطح مبتدی بررسی کرده است. وی به این نتیجه دست یافته است که زبان‌آموزان از آن‌چه در دسترس دارند، استفاده می‌کنند تا ارتباط برقرار کنند. راهبردهایی که آن‌ها به کار می‌برند، جنبه‌هایی از فرایند یادگیری و نظام زبانی زبان‌آموز یا زبان میانی او را آشکار می‌کنند. او نشان داده است که منشاء بسیاری از خطاهای زبانی در سطح ابتدایی به زبان مادری مربوط است. ستاری (Sattari, 2012) در مقاله دیگری به تجزیه و تحلیل خطاهای واژگانی دانش‌آموزان لک زبان دبستانی در یادگیری زبان فارسی پرداخته است. وی در پژوهش خود، به بررسی برون‌داد یا پیکره پاره‌گفتارهای زبان‌آموزان پرداخته و نشان داده است که زبان‌آموزندگان زبان دوم نظام‌مند است. همچنین پژوهش او نشان داد که خطاها اشتباه‌های اتفاقی نیستند، بلکه نشان‌دهنده رفتاری قاعده‌مند هستند. در این سطح، پربسامدترین خطاها مربوط به انتقال از زبان مادری به زبان مقصد هستند. علاوه بر این، عوامل دیگری نیز بر تولید صورت‌های زبانی انحرافی و خطاها تأثیرگذارند، از جمله عوامل اجتماعی-زبانی و جنبه‌های معرفت‌شناختی^۱. بخشی از شناخت انسان در اثر تجربه او از محیط ایجاد می‌شود. منشاء برخی از خطاهای زبانی این دانش‌آموزان، مربوط به شناخت آن‌ها از جهان پیرامونشان بوده است. زبان‌آموز با توجه به شناختی که از محیط خودش دارد، اسم‌هایی را برای اشاره به یک حیوان یا شیء مورد نظر خلق کرده که در اثر تجربه و تصویرسازی‌های ذهنی ایجاد شده‌اند. بنابراین، محیطی را که شخص در آن زندگی می‌کند و شناخت او از جهان اطرافش بر یادگیری او تأثیر زیادی می‌گذارد. زرکوب و همکاران (Zarkoub et al., 2013) خطاهای زبان‌آموزان در ترجمه «که» به عربی را بررسی کرده‌اند. آن‌ها بر این باورند که بروز خطا در روند یادگیری زبان دوم طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. با این وجود،

¹ epistemologic

نکته مهم آن است که این خطاها باید بررسی و اصلاح شوند تا روی دادن آنها در یادگیری زبان به کمترین میزان رسانده شود. به باور آنها، تحلیل خطا در آموزش زبان منجر به آسان شدن یادگیری زبان خارجی و افزایش سطح آموزش می شود. همچنین تحلیل خطاها سبب می شود تا بسیاری از خطاها، هنگام برگرداندن برخی ساختارها به زبان دوم کاهش یابند.

۱.۱. بیان مسئله

موضوع این پژوهش «تحلیل انتقال زبانی دانش آموزان لک زبان در یادگیری و کاربرد زبان فارسی» است. این موضوع در برگیرنده جامعه مورد مطالعه (گوشوران لک زبان)، متغیرها، توصیف شرایط موجود یا تحلیل توصیفی داده ها است. متغیرهای پژوهش حاضر، مشتمل بر انتقال زبانی، تحلیل انتقال، زبان لکی به عنوان زبان اول و زبان فارسی به عنوان زبان دوم، یادگیری و کاربرد زبان فارسی هستند. در این مقاله، به دنبال بررسی عوامل و گونه های مختلف انتقال زبانی از زبان اول به زبان دوم و برعکس هستیم. نگارندگان با مشاهده کاربرد زبان فارسی به وسیله افراد گوناگون - از جمله افراد تحصیل کرده و عادی - لک زبان و مشاهده خطاهای زبانی آنها در موقعیت های مختلف بر آن شدند تا به بررسی این موضوع بپردازند.

۲.۱. پرسش ها و فرضیه های پژوهش

این پژوهش در پی پاسخگویی به پرسش هایی است. نخست اینکه، «چه رابطه ای بین الگوهای فکری و انتقال زبانی وجود دارد؟». دوم آنکه، «آیا انتقال زبانی در حوزه های آوایی و دستوری بیشتر از حوزه های اجتماعی و کاربرد شناختی است؟» و در نهایت، «چه رابطه ای میان تسلط بر زبان دوم و انتقال زبانی از زبان اول به زبان دوم وجود دارد؟». بر این مبنا فرضیه های پژوهش، از این قرارند: نخست، «الگوهای فکری و جهان بینی ها از زبان اول به زبان دوم انتقال پیدا می کنند». دوم، «انتقال زبانی در حوزه های آوایی و دستوری بیشتر از حوزه های اجتماعی و کاربردشناختی است». سوم، «با افزایش تسلط بر زبان دوم از میزان انتقال زبانی از زبان اول به زبان دوم کاسته می شود.»

۳.۱. هدف های پژوهش

هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی نقش زبان میانی^۱ یا زبان زبان آموزان^۲ لک زبان در یادگیری و کاربرد زبان فارسی است. در این راستا، برآنیم تا دریابیم که این زبان آموزان هنگام خلق زبان

^۱ interlanguage

^۲ Learner's language

میانی خود، چه عناصری را از زبان خود به زبان مقصد انتقال می‌دهند. زبان میانی به مراحل میانی مابین زبان مادری و زبان مقصد اشاره می‌کند. زبان زبان‌آموز، زبان شفاهی یا نوشتاری است که به وسیله زبان‌آموزان تولید می‌شود. نقش زبان میانی ارائه داده‌های لازم برای مطالعه یادگیری زبان دوم است. هدف این مقاله، توصیف و تبیین توانش زبانی زبان‌آموزان و چگونگی رشد آن در طول زمان است. زیرا توانش را فقط با بررسی نوعی کنش می‌توان آزمود.

۲. مبانی نظری پژوهش

فرایندهای بررسی زبان آموز و تأثیر زبان مادری بر آن، بر پایه دیدگاه‌های نظری جدیدتری پی گرفته می‌شوند. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که تأثیر زبانی یک‌سویه و فقط از جانب زبان مادری نیست، بلکه می‌تواند از طرف زبان مقصد نیز باشد. در رویکردهای جدید به انتقال زبانی از واژه پوششی تأثیر بین‌زبانی استفاده می‌شود. در این بخش، گونه‌های مختلف انتقال زبانی از دیدگاه‌های نظری جدید معرفی می‌شوند.

۲.۱. انواع انتقال زبانی

روان‌شناسی رفتارگرا نشان داده‌است که اصل انتقال بر یادگیری تأثیرگذار است. انتقال مشتمل بر دو گونه یادگیری است و سبب می‌شود یادگیری گونه نخست بر گونه دوم تأثیر گذارد. این تأثیر خود بر دو گونه مثبت و منفی است.

۲.۱.۱. انتقال مثبت و منفی

انتقال مثبت زمانی رخ می‌دهد که یادگیری اول مشابه یادگیری دوم است. در این حالت، فرایند تسهیل صورت می‌گیرد. به این معنا که زبان آموز در یادگیری زبان دوم با هیچ دشواری مواجه نخواهد شد. زیرا آن‌چه را که او در موقعیت زبان اول یاد گرفته است، به طور مثبت به موقعیت زبان دوم انتقال یافته‌است. انتقال منفی، مشکل‌ساز است و منجر به تداخل می‌شود. این نوع انتقال زمانی رخ می‌دهد که یادگیری اول با یادگیری دوم تفاوت داشته باشد و این تفاوت مانع یادگیری شود. بنابراین برای غلبه بر تداخل زبانی، زمان بیشتر و کنش‌های اضافی مورد نیاز است. از دیدگاه هادسن (Hudson, 2000, p. 196) دانش پیشین بر اکتساب دانش بعدی تأثیر می‌گذارد. انتقال می‌تواند مثبت یا منفی باشد. انتقال منفی زمانی است که مقوله‌های زبان دوم یا خارجی بسیار شبیه مقوله‌های زبان اول هستند. از دیدگاه او مقوله‌های زبان اول و زبان دوم به سه روش با هم تفاوت دارند:

الف) مقوله‌های زبان اول ممکن است در زبان دوم وجود نداشته باشند. این مقوله‌ها مشکلی برای یادگیری زبان دوم ایجاد نمی‌کنند.

ب) مقوله‌های زبان دوم ممکن است نباشند، یعنی در زبان اول وجود نداشته باشند. این مقوله‌ها مشکلاتی را برای یادگیری ایجاد می‌کنند.

ج) مقوله‌های زبان اول ممکن است در زبان دوم دوباره تعبیر شوند. این مقوله‌ها برخی اوقات مشابه و در برخی موارد متفاوت هستند و ممکن است مشکلات همیشگی انتقال را بوجود آورند. مقوله‌های دوباره تعبیر شده باعث انتقال منفی یا تداخل می‌شوند.

۲.۱.۲. انتقال دوسویه

پاولنکو و جارویس (Pavlenko & Jarvis, 2002)، نخستین افرادی بودند که انتقال دو طرفه را معرفی کردند. در تولید شفاهی و نوشتاری یک کاربر زبان دوم، تأثیر بینابانی می‌تواند به طور همزمان در دو جهت عمل کند، یعنی از زبان اول به زبان دوم و برعکس. دوطرفه بودن به تبادل دوطرفه میان دو نظام زبانی یادگیرنده زبان دوم اشاره می‌کند. انتقال دوطرفه از چهارچوب چند-توانشی^۱ بهره می‌برد، یعنی یک گوینده-شنونده خاص با یک نظام زبانی خاص. در درون این چهارچوب می‌توان تأثیر بینابانی دوطرفه را به عنوان یک فرایند پیچیده مورد بحث قرار داد (همان، ۱۹۲).

۲.۱.۳. انتقال مفهومی

کامینز (Cummins, 2005) پس از معرفی فرضیه وابستگی متقابل^۲ با توجه به موقعیت اجتماعی-زبانی، پنج نوع انتقال را ممکن می‌داند. این پنج نوع انتقال مشتمل بر (۱) انتقال عناصر مفهومی (۲) انتقال راهبردهای فراشناختی و فرازبانی (۳) انتقال جنبه‌های کاربردی زبان (۴) انتقال عناصر خاص زبانی (۵) انتقال آگاهی واجی هستند. انتقال مفهومی از این قرار است که برخی تأثیرگذاری‌های بینابانی خاصی که در کاربرد زبان فرد محقق می‌شوند از دانش مفهومی و الگوهای فکری او به عنوان گویشور زبان دیگر، نشأت می‌گیرند. به باور کامینز (Cummins, 2005) انتقال مفهومی مربوط به فهرست مفهومی فرد است (همان، ۵۲). انتقال، مفهوم‌سازی ناشی از الگوهای مفهومی‌سازی است. انتقال مفهومی ناشی از ماهیت فهرست مفهومی ذخیره شده فرد است، در حالی که انتقال مفهومی‌سازی طی پردازش دانش رخ می‌دهد. برای روشن ساختن تفاوت این دو

¹ multicompetence

² interdependence hypothesis

گونه انتقال، کامینز (Cummins, 2005) آشپزخانه‌های امریکا و فنلاند را با هم مقایسه می‌کند. از دیدگاه وی، تفاوت در پخت غذا در این دو مکان به تفاوت در فهرست مواد لازم برای غذا مربوط است. در آشپزخانه امریکایی‌ها، روغن شیرینی‌پزی مشاهده می‌شود، اما در آشپزخانه فنلاندی‌ها، کره گیاهی برای پختن غذا استفاده می‌شود. انتقال مفهومی به دلیل تفاوت در فهرست‌های مفهومی کاربران زبان دوم و یا تفاوت در چگونگی پردازش دانش مفهومی رخ می‌دهد (همان، ۵۳).

۲.۲. عوامل انتقال

پژوهشگران مختلف عوامل گوناگونی را در پیوند با انتقال زبانی ارائه می‌کنند. پژوهشگرانی مانند کورد (Corder, 1983) برآند تا انتقال زبانی را کاملاً از دیدگاه ارتباط توضیح دهند. از این دیدگاه، انتقال یا یک پدیده کنشی است یا به عنوان یک محصول کنش تکراری آموخته می‌شود. رینگبوم (Ringbom, 1992) نیز ادعا کرد که یک رابطه بین انتقال در ارتباط و یادگیری وجود دارد. انتقال می‌تواند در نتیجه تفاوت‌ها و شباهت‌های بین دو زبان رخ دهد. میجر و کیم (Major & Kim, 1996) نشان دادند که برای انگلیسی‌آموزان کره‌ای، یادگیری صداهای متفاوت مانند /Z/ راحت‌تر بوده تا صدای مشابه‌ای مانند /dʒ/. برخی نیز بر این باورند که انتقال همراه با عامل‌های دیگری عمل می‌کند. عوامل اجتماعی-زبانی، نشان‌داری، پیش‌نمونی، فاصله زبانی و عوامل رشد زبانی بر انتقال تأثیر می‌گذارند.

جانسن و جانسن (Johnson & Johnson, 1999, p. 355) به نقل از گس و سلینگر (Gass & Selinker, 1993) می‌نویسند که یادگیری زبان دوم تحت تأثیر دو فرایند وابسته به هم است: (۱) تشکیل مجموعه‌ای از دانش توسط زبان‌آموزان که در آن فرضیه‌هایی را آزمایش می‌کنند که بر اساس داده‌های موجود زبان دوم شکل گرفته‌اند. (۲) استفاده زبان‌آموز از دانش زبان اول و سایر زبان‌هایی که برای او شناخته شده هستند. گویشوران زبان میانی در عمل ارتباط، در تولید و درک زبان دوم و نیز یادگیری زبان دوم به انتقال روی می‌آورند.

انتقال‌پذیری^۱ در تمام سطح‌های واجی، صرفی، نحوی و معنایی رخ می‌دهد. این پدیده به سه عامل اصلی بستگی دارد:

الف. معیار زبانی: یک تأثیر مهم بر انتقال‌پذیری صورت‌های دستوری مربوط به ویژگی‌های جهانی بودن و رده‌شناسی زبانی است. اگر صورت زبانی نشان‌دار باشد احتمال بیشتری وجود دارد که منتقل شود.

¹ transferability

ب. معیار روانشناختی - زبانی: اگر زبان آموزان، زبان اول و دوم را نزدیک به هم تشخیص دهند، احتمال بیشتری وجود دارد که عناصر زبان اول را به زبان دوم انتقال دهند (Ringbom, 1987).

پ. معیارهای اجتماعی - روانشناختی: بسیاری از این عوامل مسئول انتقال هستند. همگرایی و واگرایی^۱ که در نظریه سازگاری^۲ مطرح است و نیز نیاز گوینده به نشان دادن هویت خود ممکن است بر توسل گوینده به مشخصه‌های زبان اول در زبان دوم و یا خودداری از آن را متأثر سازد.

شدت انتقال، همچنین به مرحله رشد زبان میانی بستگی دارد. در زبان میانی لهستانی - انگلیسی انتقال منفی در مراحل اولیه فرایند یادگیری انگلیسی رخ نمی‌دهد. سپس هر چه پربسامدتر می‌شود و در سطح پیشرفته کاهش می‌یابد. انتقال، زمانی کاهش می‌یابد که ساختارهای زبان کاملاً تثبیت می‌شوند و در مقابل نفوذ زبان اول مقاوم می‌شوند. سن یک عامل دیگر است که بر بسامد رخداد انتقال تاثیر می‌گذارد. بسامد رخداد انتقال، در کودکان بویژه پیش از بلوغ کمتر است. ساختارهایی که به طور عمیق در نظام زبان اول ریشه کرده‌اند، احتمال بیشتری دارد که به زبان میانی انتقال یابند. پیلار و لچ (Pilar & Lach, 2010) که انتقال واژگانی را بررسی کرده‌اند، پنج عامل را در فرایند انتقال واژگانی تأثیرگذار می‌دانند. این عامل‌ها، مشتمل بر (۱) تسلط بر زبان دوم (۲) پیش زمینه زبان اول (۳) جنسیت (۴) انگیزه (۵) بافت یادگیری هستند. به باور وی، نیاز به برقراری ارتباط با نبود دانش واژگانی زبان دوم پیوند می‌خورد. به منظور از بین بردن این مشکل، فراگیران زبان دوم از زبان اول خود کمک می‌گیرند و واژه‌های زبان اول را به زبان دوم وارد می‌کنند.

۳.۲. انتقال زبانی و رده‌شناسی

پرسش این است که آیا زبان آموزان از شباهت‌های بین زبان اول و دوم سود می‌برند؟ برخی پژوهشگران ادعا کرده‌اند که زبان آموزان با زبان مادری متفاوت با سرعت‌های متفاوتی پیشرفت می‌کنند و حتی مسیرهای متفاوتی را پشت سر می‌گذارند. یادگیری از جمله یادگیری زبان بر پایه دانش پیشین است. دانش زبان مقصد به مراحل یادگیری بستگی دارد و با پیشرفت یادگیری افزایش می‌یابد. رینگبوم (Ringbom, 2007, p. 10) می‌نویسد اگر زبانی که شخص یاد می‌گیرد به زبان اولش نزدیک باشد، دانش پیشین بسیار سودمند خواهد بود. اما اگر دو زبان از هم دور

^۱ هلمز (Holmes, 2008, p. 242) همگرایی و واگرایی را این گونه توصیف می‌کند: «زمانیکه مردم با هم گفت‌وگو می‌کنند، اغلب گفتارشان به همدیگر شبیه‌تر می‌شود. به بیان دیگر، گفتار هر فرد به گفتار مخاطب گرایش پیدا می‌کند. در واگرایی، افراد تلاش می‌کنند که فاصله خود را با مخاطب حفظ کنند. برای نمونه، گروه‌های قومی اقلیت که می‌خواهند ویژگی‌های فرهنگی خود را حفظ کنند، اغلب گونه زبانی خود را به کار می‌برند.»

^۲ accommodation

باشند، دانش پیشین نامرتبط خواهد بود. بنابراین زبان‌آموزان به دنبال شباهت‌ها هستند نه تفاوت‌ها. آن‌ها در پی یافتن راه‌هایی هستند که یادگیری خود را آسان کنند. یکی از این راه‌ها، استفاده از شباهت‌های درون‌زبانی است. وی نشان داده‌است که گویشوران سوئدی، بسیاری از جنبه‌های زبان انگلیسی را با وسعت بیشتری از گویشوران فنلاندی یاد می‌گیرند. وی این تفاوت‌ها را به این واقعیت نسبت می‌دهد که سوئدی و انگلیسی از نظر رده شناسی به همدیگر نزدیک‌تر هستند. گویشوران زبان‌های رومی^۱ و ژرمنی^۲ درک بیشتری از واژگان زبان انگلیسی دارند تا گویشوران زبان‌های غیر هند و اروپایی. رینگبوم (Ringbom, 1987) نشان داد که گویشوران سوئدی عموماً با زبان انگلیسی راحت‌ترند تا گویشوران فنلاندی.

آرابسکی (Arabski, 2006, p. 12) پس از معرفی انتقال زبانی و انواع مثبت و منفی آن، به بررسی موقعیت‌هایی می‌پردازد که در آن انتقال رخ می‌دهد. دو مورد از این موقعیت‌ها مشتمل بر برخورد زبانی^۳ و برخورد گویشی^۴ هستند. در سه موقعیت، زیرنظام‌های زبانی با هم برخورد می‌کنند که شامل (۱) یادگیری زبان خارجی (۲) برخورد زبانی (۳) برخورد گویشی هستند. به باور وی، زمانی که دو زبان از نظر وراثتی به هم نزدیکتر باشند، انتقال بیشتری رخ می‌دهد. برای نمونه، انتقال بیشتری بین لهستانی و روسی رخ می‌دهد تا بین لهستانی و انگلیسی. در این جا، منظور انتقال مثبت است که نقش تسهیل‌کنندگی در یادگیری زبان دوم دارد.

۳. روش انجام پژوهش

روش نمونه‌گیری در این پژوهش به صورت خوشه‌ای انجام شده‌است. به این معنی که هشت مدرسه از مدرسه‌های ابتدایی و متوسطه شهرستان کوه‌دشت انتخاب شده و داده‌ها از دانش‌آموزان این مدرسه‌ها گردآوری شده‌اند. به این منظور، از شیوه مصاحبه شفاهی با ۶۲ نفر از دانش‌آموزان لک زبان پسر (۳۴ نفر) و دختر (۲۸ نفر) دبستانی و متوسطه اول استفاده شده‌است. سپس گفتار آن‌ها با دستگاه‌های ضبط گفتار، ضبط شده‌است. گردآوری داده‌ها بر پایه مصاحبه‌های شفاهی دانش‌آموزان در کلاس درس انجام شده‌است. هنگامی که دانش‌آموزان سرگرم گفت‌وگو بوده‌اند عمل ضبط کردن صورت گرفته و سعی شده که موقعیت گفتگو تا اندازه‌ای ممکن طبیعی باشد. برخی از پرسش‌های مصاحبه از پیش طراحی شده و برخی نیز از کتاب درسی فارسی دانش‌آموزان گرفته شده بودند. میزان داده‌های گفتاری ده ساعت بوده که از دانش‌آموزان ۶ تا ۱۴ ساله ۱۶

¹ Roman

² Germanic

³ language contact

⁴ dialect contact

کلاس گردآوری شده‌اند. ابزار مورد استفاده برای ضبط گفتار، تبلت بوده‌است. برای رعایت تناقض مشاهده‌گر^۱ این وسیله به شیوه‌ای عادی روی یک میز قرار می‌گرفت. اما برخی دانش‌آموزان زمانی متوجه می‌شدند که صدایشان ضبط می‌شود، از صحبت کردن پرهیز می‌کردند. برای گردآوری داده‌های نوشتاری، موضوع‌های انشاء به تعداد ۱۰۲ نفر دانش‌آموز پسر (۵۲ نفر) و دختر (۵۰ نفر) دبستانی و متوسطه اول ارائه شد.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

در این بخش، تحلیل داده‌های گردآوری شده ارائه می‌گردد. برای پی بردن به منشأ انتقال زبانی، باید نخست داده‌های گردآوری شده در توصیف کرده و سپس به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخت. توصیف داده‌ها شامل مقایسه گفته‌های فردی زبان‌آموز با صورت بازسازی شده آن‌ها در زبان مقصد است. در این بخش، صورت‌های زبانی دارای عناصر انتقال زبانی از درون پیکره گفتاری و نوشتاری استخراج و دسته‌بندی شده‌اند. در پایان، صورت بازسازی شده^۲ آن‌ها ارائه شده‌است. در پژوهش حاضر، طبقه‌بندی انواع انتقال زبانی بر اساس سطح‌های زبانی صورت گرفته‌است. به این معنا که پس از گردآوری داده‌ها، انواع انتقال بر اساس سطح‌های زبانی در جدول‌هایی طبقه‌بندی شده‌اند. پس از توصیف داده‌ها، باید به تبیین یا دلایل وقوع آن‌ها پرداخت. در این بخش، برآنیم تا دریابیم که منشأ انتقال چیست و چرا این پدیده در فرایند یادگیری زبان دوم رخ می‌دهد. در پژوهش حاضر، با توجه به داده‌های به‌دست آمده انواع انتقال به صورت زیر توصیف و تبیین شده‌اند:

۴.۱. انتقال عناصر مربوط به نظام خط^۳

در داده‌های به‌دست آمده از تمرین‌های مهارت نوشتاری و انشاء دانش‌آموزان، موارد بسیاری از انتقال مربوط به نظام خط است. با توجه به داده‌های موجود خط‌های املائی را می‌توان به عوامل زیر نسبت داد:

تلفظ رایج واژه در زبان مادری: واژه‌های انتقال‌یافته آن‌هایی هستند که به‌همین صورت در زبان مادری زبان‌آموز تلفظ می‌شوند. در این جا انتقال پیشرو^۴ ($L1 > L2$) یا انتقال از زبان اول به زبان دوم صورت گرفته‌است. بر اساس داده‌های پژوهش، گونه‌ای عربی‌زدایی در نوشتار فارسی‌آموزان لک

¹ observer paradox

² reconstructed forms

³ orthographic system

⁴ forward transfer

زبان مشاهده می‌شود که فرایندی رایج در زبان لکی است. به این معنا که واژه‌های قرضی عربی در این زبان تلفظ لکی می‌یابند. برای نمونه، *بوالعجب* عربی پس از ورود به لکی به *بلاجوی* [belawdʒowi] تبدیل شده‌است. در جدول (۱) برخی واژه‌های عربی لکی شده، مشاهده می‌شود. در واقع، یک فرایند ساده‌سازی صورت گرفته و زبان‌آموز صورت‌های زبانی را که سازگار با نظام زبانی زبان مادری خود هستند را به زبان مقصد انتقال داده‌است.

جدول ۱: عربی‌زدایی در زبان لکی

گونه عربی	گونه لکی
طبیعت	تبیّت [tæbiyæt]
نعمت	نمت [nemæt]
قطع	قت [Gæt]
رعایت	رایت [rayæt]

مسائل شناختی: دانش‌آموزان، به‌ویژه در سطح‌های پائین یادگیری، از نظام نوشتاری زبانی که در حال یادگیری آن هستند، دانش کافی ندارند. برای نمونه، دانش‌آموز واژه «سانتریفیوژ» را از رسانه‌ها شنیده، آگاهی ناقصی از آن پیدا کرده و در نوشته خود صورت نادرست «ساتنی فیوژ» را به کار برده‌است.

عدم ارائه آواهای خاص به وسیله خط زبان فارسی: خط فارسی قادر به نشان دادن همه آواهای زبان لکی نیست. برای نمونه، واژه‌های /e:/، /u:/، /ø/، /ɔ/ و نیز همخوان‌های /ʰ/، /ɣ/، /w/ و /ʕG/

انتقال درون‌زبانی: یعنی انتقال از زبان دوم به زبان اول یا انتقال پسرو^۵ (L2>L1). برای نمونه، دانش‌آموز واژه «طعریف» را با استفاده از راهبرد تصحیح افراطی و به قیاس با «طعم» تولید کرده است.

^۱ [e] = [نیم افراشته، پیشین، نیم‌بسته، گرد، کشیده]

^۲ [ɪ] = [واک‌دار، کامی، خیشومی]

^۳ [w] = [واک‌دار، دولبی، نیمه انسدادی]

^۴ [G] = [بی‌واک، ملازی، انسدادی]

^۵ backward transfer

۴. ۲. انتقال عناصر واجی

یکی از موارد آشکار تداخل زبان مادری، در حوزه تلفظ است. زبان آموزان در ابتدا آوای زبان دوم را از جنبه نظام واجی زبان اول ادراک می‌کنند. در ابتدا زبان آموزان دانش زبانی محدودی از زبان مقصد دارند، از جمله در وزن، تکیه و آهنگ و در آوای گفتاری منفرد. دانش آموزان گرایش دارند ویژگی‌های تلفظی زبان مادری خود را به نظام زبانی زبان مقصد انتقال دهند. عامل اصلی این گونه انتقال، زبان مادری است. ممکن است واج‌هایی در زبان مادری وجود داشته باشند و زبان آموز هنگام به کار بردن زبان دوم آن‌ها را انتقال دهد. این گونه انتقال به دلیل تفاوت نظام آوایی دو زبان است.

در این بخش با مقایسه واج‌های متفاوت زبان‌های لکی و فارسی می‌توان به بخشی از عوامل انتقال زبانی در این دو زبان پی برد. زمانیکه همخوان‌های زبان لکی را با زبان فارسی روبه‌رو می‌کنیم، پی می‌بریم که واج‌هایی در لکی هستند که در فارسی معادلی ندارند. همچنین در فارسی همخوان‌هایی هستند که در لکی وجود ندارند. علاوه بر این برخی همخوان‌هایی در هر دو زبان وجود دارند اما به گونه‌های متفاوت.

۴. ۲. ۱. همخوان‌های متفاوت در دو زبان لکی و فارسی

برخی واج‌ها در زبان لکی وجود دارند که در زبان فارسی مشاهده نمی‌شوند. هر چند در زبان لکی همخوان‌های /w/، /G/، /η/ و /t/ وجود دارند، اما در زبان فارسی مشاهده نمی‌شوند. فارسی آموز لک زبان ممکن است در مقام تولید، این واج‌ها را به زبان فارسی انتقال دهد. برای نمونه، /l/ در فارسی کناری-لثوی است در حالی که در لکی یا پس-لثوی است، مانند واژه لازم [hazem] یا پس کامی یا کامی است، مانند واژه لوله [tūtæ] (= لوله). یکی دیگر از موارد اختلاف، واج /ʃ/ است. در زبان لکی واج /ʃ/ وجود ندارد و گویشور لک زبان هنگام بهره‌گیری از زبان فارسی، به جای آن از واج /x/ استفاده می‌کند. در مثال‌های جدول زیر، لک زبان فارسی آموز واج‌های /x/، /G/ و /t/ را به زبان مقصد انتقال داده است.

جدول ۲: انتقال عناصر واجی

صورت تولیدشده	صورت بازسازی شده
چراخ [čerax]	چراغ [čerax]
قرمه [Germeze]	قرمز [qermeze]
ولله [væla]	ولله [væla]
قذا [qæza]	غذا [yæza]

اما باید توجه داشت که انتقال بین‌زبانی تنها عامل تأثیرگذار نیست. انتقال ممکن است عامل درون-زبانی نیز داشته باشد. دانش‌آموز فارسی‌آموز، واژه‌های «رغیب» و «عراغ» را به قیاس با «غریب» ساخته‌است. در زبان لکی واژه «رقیب» وجود ندارد و واژه «عراق» در این زبان [erax?] تلفظ می‌شود. در واژه‌های «داق»، «سراق» و «قلیظ»، زبان‌آموز واج /q/ فارسی را به واژه‌های اشاره‌شده تعمیم داده‌است. زیرا این سه واژه در زبان لکی [dax]، سوراخ [surax] و خلیظ [xeliz] هستند.

۴.۲.۲. واژه‌های متفاوت در دو زبان لکی و فارسی

در زبان لکی واژه‌های /ü/، /Ø/ و /ē/ وجود دارند اما در زبان فارسی مشاهده نمی‌شوند. لک‌زبان‌ها در هنگام کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان دوم ممکن است آن‌ها را انتقال دهند. واژه‌های زبان‌های لکی و فارسی در جدول (۳) مقایسه شده‌اند.

جدول ۳: مقایسه واژه‌های گونه لکی و فارسی

واژه فارسی	واژه لکی
A	A
E	E
O	O
U	U
I	I
ā	ā
•	سرخ /Ø/: /Sør/
•	موش /ü /mūš/
•	گیس /ē/ : /gēs/

۴.۳.۴. انتقال عناصر واژگانی - معنایی

بر اساس داده‌های به‌دست آمده در این پژوهش انواع انتقال عناصر واژگانی - معنایی در گفتار و نوشتار زبان‌آموزان مشتمل بر انتقال مستقیم عناصر واژگانی - معنایی، ترجمه قرضی^۱، آمیزش قرضی^۲، تعمیم کلی^۳ و انتقال مفاهیم شناختی هستند.

۴.۳.۴.۱. انتقال مستقیم عناصر واژگانی - معنایی

انتقال واژگانی، در واقع رایج‌ترین نوع انتقال است. زبان‌آموز هنگام کاربرد زبان دوم چه به صورت نوشتاری و چه گفتاری، زمانی که برای یک مفهوم در زبان مقصد، واژه مورد نظر را نداند،

¹ loan translation

² loan blending

³ overgeneralization

ممکن است از زبان مادری بهره برند. در پژوهش حاضر، فراگیران زبان دوم در موارد بسیاری برای بیان مقصود خود به شیوه مستقیم واژه‌های زبان خود را به زبان مقصد انتقال داده‌اند. به این معنا که واژه زبان اول را به جای واژه زبان دوم به کار برده‌اند. موارد زیر نمونه‌هایی از این گونه انتقال هستند:

۱. دس دم [das dam] (= دست و صورت)

۲. دار [dar] (= درخت)

۳. هن [hen] (= چیز)

۴. عاموزا [amuza] (= دختر عمو / پسر عمو)

در مورد نمونه (۴) مسئله حوزه‌های معنایی مطرح است که معمولاً در زبان‌های مختلف همپوشانی ندارند. این نبود همپوشانی در هنگام یادگیری دو زبان، دشواری‌هایی را برای زبان آموزان ایجاد می‌کند. یک نمونه از این نبود همپوشانی، همنشینی عرضی^۱ است. این حالت، زمانی رخ می‌دهد که در زبان مقصد دو واژه وجود دارند که فقط یک واژه در زبان مادری زبان‌آموز برابر با آن وجود دارد. در نتیجه، زبان‌آموز ممکن است این واژه را در زبان مقصد به دو مفهوم به کار ببرد. در جدول (۴) مواردی از این گونه انتقال را می‌توان مشاهده کرد.

جدول ۴: انتقال زبانی ناشی از نبود هم‌پوشانی حوزه‌های معنایی

گونه فارسی	گونه لکی
عمه/خاله	میمی [mimi]
پسر عمو/دختر عمو	عاموزا [amuza]
تو/شما	تو [twe]

در زبان لکی «میمی» هم به معنی عمه است و هم خاله و «عاموزا» هم به معنی پسرعمو است و هم دخترعمو. این به معنای آن است که در زبان لکی برای مفاهیم اشاره شده، فقط یک واژه وجود دارد. همچنین در این زبان برای اشاره به دوم شخص مفرد فقط از ضمیر «تو» استفاده می‌شود، اما در زبان فارسی از «تو» و «شما» استفاده می‌شود. در بسیاری موارد، مشاهده شده‌است که یک لک‌زبان در برخورد با فارسی‌زبان، ضمیر «تو» را به کار برده و باعث رنجش مخاطب شده‌است.

¹ crossassociation

۲.۳.۴. ترجمه قرضی

در ترجمه قرضی، جزء به جزء یک پاره گفته یا کلمه از زبان قرض‌دهنده به زبان قرض‌گیرنده ترجمه می‌شود. مواد اولیه که برای این نوسازی به کار گرفته می‌شود در زبان بومی موجود است، اما الگوی ترکیب از زبان دیگری گرفته می‌شود. به همین دلیل این گونه واژه‌ها یا پاره‌گفته‌ها را ترجمه قرضی می‌نامیم.

افراد مورد مطالعه در پژوهش حاضر با بسامد بالایی از ترجمه قرضی استفاده کرده‌اند. در پیکره پژوهش نیز تعداد بسیاری از انتقال واژگانی مربوط به این پدیده بوده است. در جدول (۵) برخی از آن‌ها ارائه شده است.

جدول ۵: انتقال زبانی ناشی از ترجمه قرضی

صورت تولید شده	لکی	صورت بازسازی شده
اگر چای بخوری خشک میشی.	ار چای بری حوشک مویی [ær çay bæri hweškæ movi]	اگر چای بخوری لاغر میشی.
یه پسری داره اذان میده.	کوره دره اذونه مه [kwere dere æzonæ me]	یک پسر داره اذان میگه.
هی بچه نمیاره.	هر آیل نماره [hær ayl nemare]	اصلاً بچه دار نمیشه.
سر سومین بار که میگه.	سر سمن گل که موشه [sær sēmēn gel ke muše]	سومین بار که میگه.
شاید چای شد قد پامون.	شاید چای بیر قه پامون [šayæd çay biyær Ge pamon]	شاید چای ریخت رو پامون.

در نمونه‌های بالا مشاهده می‌شود که زبان‌آموز برای بیانِ نیتِ خود به ترجمه قرضی روی آورده است. زبان‌آموز جمله‌های زبان اول را تکواژ به تکواژ به زبان مقصد ترجمه کرده است. در واقع، ساخت‌ها و مفاهیم زبان مادری را به زبان مقصد انتقال داده و سبب ایجاد ساخت‌های نادرست شده است. در فرایند ترجمه قرضی، زبان‌آموز یک رشته راهبردهای ارتباطی را به کار می‌گیرد تا منظور خود را بیان کند.

۳.۳.۴. آمیزش قرضی

در آمیزش قرضی، قسمتی از واژه یا عبارت از زبان خارجی و بقیه از زبان بومی گرفته می‌شود. برای نمونه، واژه «drewland» در زبان لهستانی ترکیبی است از تکواژ لهستانی «drew» و واژه

«land» انگلیسی. در جدول (۶) مثال‌هایی از آمیزش قرضی که لک زبانان فارسی آموز ساخته‌اند، ارائه شده‌است.

جدول ۶: انتقال زبانی ناشی از آمیزش قرضی

اسم (لکی) + واژه بست فارسی	واژه بست لکی	فارسی
قور + ش	قوره [Gore]	قبرش
کر + ه	کورَه [kweræ]	پسره
سور + ش	سوره [sØre]	قرمزش

۴. ۳. ۴. تعمیم کلی

در یادگیری زبان دوم به تعمیم کلی با عنوان یک فرایند اشاره می‌شود که هنگام یادگیری در درون زبان دوم رخ می‌دهد. به این معنا که تعمیم یک قاعده یا مقوله در زبان دوم بدون توجه به زبان اول و فراتر از اختیارات قانونی است.

فراگیران زبان دوم ممکن است از فرایندهای تعمیم بیش از حد و انتقال زبانی در برداشتی از نظام زبان مقصد بهره برند. با استفاده از شواهد درون‌زبانی، ممکن است ویژگی‌های خاصی از نظام زبان مقصد را بر اساس هرگونه یادگیری ناقص که پیش‌تر رخ داده تعمیم بدهند. برخی از راهبردهای ارتباطی از جمله تفسیر و ابداع واژه که فراگیرندگان زمانیکه از زبان میانی در حال تکامل استفاده می‌کنند، به منظور رساندن پیام خود به کار می‌برند، نشان‌دهنده فرایند تعمیم کلی است.

جدول ۷: انتقال زبانی ناشی از تعمیم کلی

صورت تولید شده	صورت بازسازی شده
هنر انجام می‌دهند.	نقاشی می‌کشد.
هنر می‌کشد.	نقاشی می‌کشد.
فرش می‌دوزه.	فرش می‌بافد.
پهلان (یک بازی محلی) انجام می‌دهم.	پُلَن (= یک بازی محلی) می‌کند.

در مثال‌های جدول (۷) زبان آموز فعل‌های «انجام دادن»، «کشیدن» و «دوختن» را به طور نادرست تعمیم داده‌است. در این جا انتقال پس‌رو یا انتقال از زبان دوم به زبان اول ($L2 > L1$) رخ داده‌است. در واقع، انتقال از زبان مقصد (زبان فارسی) به نظام زبانی زبان آموز صورت گرفته‌است.

۴.۳.۵. انتقال مفاهیم شناختی-فرهنگی

تأثیرگذاری زبان اول بر زبان دوم، فقط به پدیده‌های صوری زبان و انتقال عناصر زبان اول محدود نمی‌شود. بلکه مسأله اساسی‌تر، انتقال فرایندهای شناختی مانند قضاوت منطقی، تحلیل و برداشت است که می‌تواند به زبان دوم انتقال یابد. الگوهای فکری در دو جامعه زبانی با هم تفاوت دارند. در جوامع زبانی گوناگون، مردم مفاهیم متفاوتی را از تجربه پدیده‌های اساساً یکسان سازمان می‌دهند. تفاوت‌های بین‌زبانی، سخن‌گویان را توانمند می‌سازند که تجربه‌ها را به روش‌های متفاوت مفهوم‌سازی کنند. گویشوران بومی یک نظام زبانی، مفهومی را برای زبان اولشان آموخته‌اند. تلاش برای استفاده از این اصول سازمانی زیرساختی، هنگام یادگیری سایر زبان‌ها به ویژه در مراحل ابتدایی امری طبیعی است.

فراگیرندگان زبان دوم پیش‌تر آموخته‌اند که چگونه جهان و فرهنگشان از راه زبان بازنمایی می‌شود، اما برای ارتباط دادن زبان جدید به دانش پیشین برجسب‌های نو نیاز دارند. برای زبان آموزان امری طبیعی است که ویژگی‌های معنایی وابسته به زبان اول و محتوای مفهومی را با واژه‌های زبان دوم توصیف کنند. آن‌ها در هنگام یادگیری زبان دوم تمایل ندارند نظام مفهومی وابسته به زبان اول خود را تغییر دهند. بر اساس نظریه شناختی، انتقال به این دلیل رخ می‌دهد که گوینده به اشتباه یک رویه را بر اساس زبان اول فعال کرده و به دلیل اینکه یادگیرندگان اطلاعات لازم در رویه زبان دوم را ندارند، این اشتباه‌ها رخ می‌دهند (McLaughlin, 1991).

آنچه انتقال پیدا می‌کند، عناصر فرهنگی است و ساختارهای زبانی بخشی از آن هستند. نمونه‌های زیر، نشانگر انتقال فرهنگی هستند. در زبان لکی، مفاهیمی به نام غذای شام، ناهار و صبحانه وجود نداشته و این‌ها واژه‌های قرض گرفته شده از زبان فارسی هستند. در این زبان، برای اشاره به وعده‌های غذا از «چای» و «نان» استفاده می‌شده است. به کسی که دچار مصیبت یا مشکل بزرگی می‌شود، «نون بریا» [non berya] می‌گویند. به این معنا که مشکل یا مصیبت بزرگ برابر است با نان نداشتن.

۵. چای و نون: شام/ناهار/صبحانه

ع. نافه برونی [nafa boruni]^۱: زمانی که دختر متولد می‌شد ناف او را به نیت نشان کردن برای یک پسر انجام می‌دادند.

۷. اگر مهره قدت باشه دیگه هرچه بخای بهت می‌دن (فلانی مهره مار دارد).

در فرهنگ لکی برای خوش شانس و کوری چشم بد از مهره‌های مختلف، بویژه مهره آبی استفاده می‌شود.

^۱ در زبان لکی این اصطلاح نافه برانه [nafæ beronæ] است.

۸. اگر دختر آوردی یک سُرْمونک [sormawenek] بزار.

۹. مادر یک سُرْمونک گذاشته قد دار.

در زبان لکی «سُرْمونک» یعنی سرمه‌دان و زمانی که مادر دختر به دنیا می‌آورد، برای او سرمه‌دان درست می‌کرد.

نمونه‌های (۱۰) تا (۱۱) نشان می‌دهند که تحت تأثیر آموزش و رسانه‌ها، در ذهن دانش آموز طرح‌واره‌های ذهنی ساخته شده‌است و شناخت او از مسائل روز را به شیوه‌ای ناکامل شکل داده‌اند.

۱۰. خواهرم نماز نمی‌خواند خداوند مهربان از او بدش می‌آید.

۱۱. با ترول (ترور) کردن دانشمندان هسته‌ای می‌خواهند که دیگران چیزی بنام سانتی فیوژ نسازند.

۱۲. در زمینه ساخت سانت فیوژ (سانتریفیوژ) و تجهیزات (تجهیزات) پتروشیمی خودکفا بوده‌ایم.

در نمونه‌های (۱۳) تا (۱۵) انتقال به دلیل دانش محدود دانش آموز از پدیده‌ها و مقوله‌ها رخ داده‌است. دانش آموز پایه اول دبستان ساکن روستای منطقه کوهستانی تصور می‌کند که شتر مانند شیر شکاری است و در کوهستان زندگی می‌کند. در زبان لکی واژه بادکنک وجود ندارد، به این دلیل هنگام که از او خواسته می‌شود که با بادکنک جمله بسازد به جای آن بادبادک را به کار می‌برد.

۱۳. شتر شکاری است.

۱۴. شتر توی کوآ است.

۱۵. بادکنک (جمله سازی): امین بادبادک دستشه.

۴.۴. انتقال عناصر صرفی - نحوی

در داده‌های این پژوهش، موارد زیادی از انتقال عناصر صرفی - نحوی مشاهده شده که باعث ایجاد خطاهای زبانی شده‌اند. برخی از این خطاها عبارتند از: ترتیب متفاوت واژه^۱، کاربرد نادرست حرف اضافه، حذف حرف ربط، حذف و اضافه کردن «را» نشانه مفعول.

۴.۴.۱. ترتیب متفاوت واژه

زبان‌های فارسی و لکی از نظر ترتیب واژه با هم تفاوت‌هایی دارند. از نظر رده‌شناسی زبان نیز می‌توان گفت که زبان لکی دارای فعل مرکب گسسته است (بخش اسمی + مفعول + فعل). در مثال‌های جدول (۸) مشاهده می‌شود که مفعول بین دو بخش فعل مرکب قرار گرفته و بخش اسمی

¹ word order

فعل مرکب از بخش فعلی جدا شده‌است. این تفاوت‌ها بر کنش زبانی دانش‌آموزان فارسی‌آموز لک‌زبان تأثیر گذاشته‌اند. البته همهٔ دشواری‌ها پیامد این تفاوت‌ها نیست، بلکه متأثر از زبان میانی زبان‌آموز نیز می‌تواند باشد. در نمونه‌های زیر، زبان‌آموزان واژه به واژه از زبان مادری به زبان مقصد ترجمه کرده‌اند و باعث برهم خوردن ترتیب جمله شده‌اند.

جدول ۸: انتقال زبانی ناشی از تفاوت ترتیب واژه در دو زبان

صورت تولید شده	لکی	صورت بازسازی شده
سلام به معلم کردم.	[selam mələməm kerd]	به معلم سلام کردم.
پسر نگاه به مادرش نکرد.	[korə ser day nəkerde]	پسر به مادرش نگاه نکرد.
خانواده بسیار تأثیر بر زندگی ما دارد.	[xonəvadə ferə təsirær zendægi imə dere]	خانواده بسیار بر زندگی ما تأثیر دارد.
میره کمک بهشون بکنه.	[maču komako beke]	میره بهشون کمک بکنه.
می‌ریم نگاه خرگوشا می‌کنیم.	[mačim ser xargušetə makeim]	می‌ریم به خرگوشا نگاه می‌کنیم.
خیانت به هیچ کس نکنیم.	[xeyanætær kəs nəkeim]	به هیچ کس خیانت نکنیم.

در مثال‌های جدول بالا، گروه‌های اسمی و یا حرف اضافه‌ای بین دو بخش فعل قرار گرفته‌اند. در واقع، لک‌زبان فارسی‌آموز برای بیان مقصود خود به زبان فارسی از ترتیب واژهٔ لکی نسخه‌برداری کرده‌است.

۴. ۲. کاربرد نادرست حروف اضافه

مثال‌های ارائه‌شده در جدول (۹) مواردی هستند که در آن‌ها زبان‌آموز چه به صورت گفتاری و چه نوشتاری حروف اضافه را به درستی به کار نبرده‌است.

جدول ۹: انتقال زبانی ناشی از کاربرد نادرست حرف اضافه

صورت تولید شده	لکی	صورت بازسازی شده
او را در داخل نیاورد.	اوه (!) نوم ناورده. [ow-e nom nawerde]	او را داخل نیاورد.
به کوچکترهای خود بخواهد برایش توضیح دهد.	ا کوچرتل وژ بته ارون توضیح دته. [e gwejarterale wež bete aron tozi dete]	از کوچکترهای خود بخواهد برایش توضیح دهد.
تیر می‌رود و بر یک درخت گردو می‌خورد.	تیر مچو منگه او داری. [tir maču maŋhey-ær dar gerdue]	تیر می‌رود و بر یک درخت گردو می‌خورد.

علت خطاهای بسیار، دانش ناکافی زبان آموز از زبان مقصد است. این امر خود دربرگیرنده عوامل دیگری است که تأثیرپذیری از زبان مادری یکی از این موارد است. در نمونه‌های بالا، لک زبان فارسی آموز حروف اضافه لکی را به فارسی ترجمه کرده است. همان‌طور که در جدول بالا، مشاهده می‌شود زبان آموز بار دیگر از راهبرد ترجمه قرضی استفاده کرده است. این خود، نشان می‌دهد که راهبرد ارتباطی ترجمه قرضی در یادگیری زبان از اهمیت زیادی برخوردار است. اگرچه کاربرد این راهبرد باعث تولید صورت‌های غیر فارسی شده است، اما به‌طور کلی در کمک کردن به زبان آموز برای بیان مقصود خود کمک‌کننده (مثبت) بوده است.

۴. ۴. ۳. حذف حرف ربط

۱۶. از خانه بیرون می‌روم Ø به معلم سلام می‌کنم (و).
۱۷. او برای Ø دندان‌هایش سالم بمانند مسواک می‌زند (اینکه).
۱۸. او می‌کشد و می‌کشد Ø رگ‌های بدن او پاره می‌شود (تا).

در مثال (۱۶) حرف ربط «و» حذف شده است. فارسی آموز لک زبان در مثال (۱۷) بخش دوم حرف ربط منظور «برای اینکه» را در نظر نگرفته است. در مثال (۱۸) زبان آموز حرف ربط منظور «تا» را حذف کرده است. حروف ربط با این معانی در زبان لکی نیز وجود دارند، بنابراین عامل این کم‌کوشی‌ها و اجتناب‌ها باید مربوط به مسائل روان‌شناختی و دانش ناکافی زبان آموزان باشد.

۴. ۴. ۴. حذف «را» نشانه مفعول

لکی، زبانی پیش‌اضافه‌ای است. تعدادی از پیش‌اضافه‌های آن عبارت‌اند از: [e] (=از، در، به)، [æra] (=برای)، [æ] (=به، با) و اگر [?æ gærd] (=با، به همراه). در این زبان نشانه مفعول صریح معادل «را» وجود ندارد و به جای آن نشانه معرفه [æ] به کار می‌رود. به نظر می‌رسد که دلیل تولید پاره‌گفتارهای نادرست زیر نیز همین باشد. در مثال‌های (۱۹) تا (۲۲) جمله‌های تولیدشده توسط لک زبان فارسی آموز و معادل لکی آن‌ها به صورت آوانویسی ارائه شده است.

۱۹. این کارا Ø خدا خیلی دوست دارد (را). [?e karelə xweda xeHe dus dere].

۲۰. باید این کارا Ø انجام دهیم (را). [bayæd ?e karelə ænʃom deIm].

۲۱. و گلدان‌ها Ø آب میدهم (را). [gweldonelə awæ meIm].

۲۲. گرگی آمده بود کوچولو Ø خورده بود (را). [gwerge hæty gwejeræ hwardyte].

۴. ۴. ۵. اضافه کردن «را» نشانهٔ مفعول

به نظر می‌رسد که عامل این نوع انتقال و تولید صورت‌های نادرست تعمیم کلی باشد. به این معنا که زبان‌آموز یاد گرفته که نشانهٔ مفعول صریح در فارسی «را» است و سپس آن را به طور نابه‌جا به کار برده است. در این جا انتقال زبانی پس‌رو یا انتقال از زبان مقصد به سوی زبان مبدا صورت گرفته است ($L2 > L1$).

۲۳. اگر در زندگی خود ایثار و شجاعت را داشته باشی.

۲۴. این دو تا را با هم ازدواج کنند.

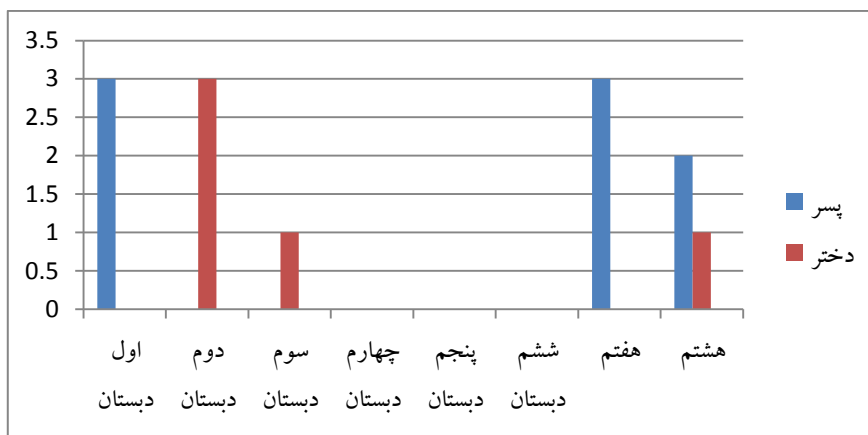
۲۵. دعا کنم درسم را خوب بشود.

۵. بررسی فرضیه‌های پژوهش

فرضیهٔ نخست: الگوهای فکری و جهان‌بینی‌ها از زبان اول به زبان دوم انتقال پیدا می‌کنند. در بخش توصیف انتقال زبانی اشاره شد که بخشی از منابع انتقال زبانی مربوط به عوامل شناختی-فرهنگی است. تعداد عناصر انتقال یافته شناختی-فرهنگی در جدول (۱۰) و شکل (۱) نشان داده شده است. بنابراین فرضیه نخست تأیید می‌شود. به این معنا که یکی از عوامل انتقال زبانی مربوط به انتقال الگوهای فکری و جهان‌بینی‌ها است.

جدول ۱۰: انتقال مفاهیم شناختی-فرهنگی

پایه	تعداد انتقال (پسرها)	تعداد انتقال (دخترها)	مجموع انتقال
اول دبستان	۳	۰	۳
دوم دبستان	۰	۳	۳
سوم دبستان	۰	۱	۱
چهارم دبستان	۰	۰	۰
پنجم دبستان	۰	۰	۰
ششم دبستان	۰	۰	۰
متوسطه اول (هفتم)	۳	۰	۳
متوسطه اول (هشتم)	۲	۱	۳



شکل ۱: انتقال مفاهیم شناختی-فرهنگی

فرضیه دوم: انتقال زبانی در حوزه‌های آوایی و دستوری بیشتر از حوزه‌های اجتماعی و کاربردشناختی است.

بر اساس جدول (۱۱)، در پژوهش حاضر تعداد موارد انتقال آوایی و دستوری (صرفی-نحوی) ۲۷۲ مورد و شناختی-فرهنگی ۱۳ مورد بوده است. بنابراین فرضیه دوم نیز تأیید می‌شود. به این معنا که انتقال زبانی در حوزه‌های آوایی و دستوری بیشتر از حوزه‌های اجتماعی و کاربردشناختی است.

جدول ۱۱: انواع انتقال زبانی و تعداد آن‌ها بر اساس پایه و جنسیت

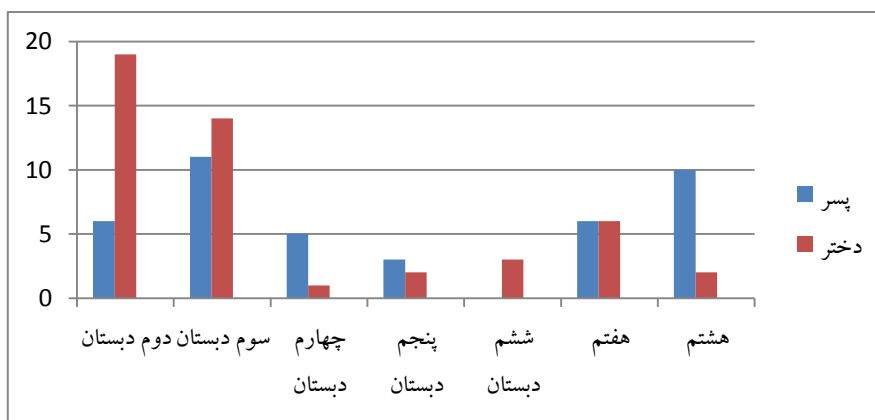
متوسطه اول		دبستان		نوع انتقال
تعداد انتقال (پسرها)	تعداد انتقال (دخترها)	تعداد انتقال (پسرها)	تعداد انتقال (دخترها)	
۱۶	۸	۲۵	۳۹	املاء
۵	۲	۹	۲۲	واج
۱۰	۲	۲۷	۱۹	واژه
۱۴	۳	۱۶	۲۲	ترجمه فرضی
۶	۰	۱۱	۷	آمیزش فرضی
۸	۸	۷	۱۲	تکرار
۱	۳	۵	۹	ابداع واژه
۳	۱۰	۶	۹	تعمیم کلی
۵	۱	۳	۴	شناختی
۶	۴	۵	۱۳	ترتیب واژه
۷	۶	۲۱	۲۱	مطابقت
۴	۱	۵	۱۳	مقوله نادرست
۵	۲	۱۲	۱۱	حذف فعل
۱	۴	۶	۱۱	کاربرد نادرست حرف اضافه
۱	۱	۷	۶	حذف حرف اضافه
۱	۱	۵	۲	حذف یا کاربرد نادرست حرف اضافه
۳	۲	۳	۱۰	حذف و اضافه کردن «را»
۵	۶	۴	۱۳	تداخل «ی» با «ای»
۱۰۱	۶۴	۱۷۷	۲۴۳	جمع هر ستون
۱۶۵		۴۲۰		جمع کل

فرضیه سوم: با افزایش تسلط بر زبان دوم از میزان انتقال زبانی از زبان اول به زبان دوم کاسته می‌شود.

جدول (۱۱) و شکل (۲) که مربوط به انتقال عناصر نظام نوشتاری است، به‌طور کلی نشان می‌دهند که از پایه اول تا ششم انتقال عناصر مربوط به نظام نوشتار (املاء) کاهش یافته‌است. همچنین انتقال زبانی در دانش‌آموزان مقطع ابتدایی بیشتر از دانش‌آموزان مقطع متوسطه اول بوده‌است. البته باید گفت که این روند همیشه کاهشی نبوده‌است. برای نمونه، در مورد مقطع متوسطه اول (پایه هفتم) تعداد خطاها دوباره افزایش یافته‌است و به تعداد ۱۰ مورد رسیده‌است. اما در انتهای هر مقطع این روند کاهشی و منظم بوده‌است. برای نمونه، از دوم دبستان تا ششم دبستان تعداد مجموع خطاها در هر سطح روند کاهشی یکنواختی داشته‌است. اما دوباره در مقطع بعد خطاها افزایش یافته‌است. پس این فرضیه، در مورد خطاهای مربوط به نظام نوشتار (املا) تأیید نمی‌شود، زیرا در این زمینه روند ثابتی وجود ندارد.

جدول ۱۲: انتقال عناصر مربوط به نظام نوشتار

پایه	تعداد انتقال (پسرها)	تعداد انتقال (دخترها)	مجموع انتقال
دوم دبستان	۶	۱۹	۲۵
سوم دبستان	۱۱	۱۴	۲۵
چهارم دبستان	۵	۱	۶
پنجم دبستان	۳	۲	۵
ششم دبستان	۰	۳	۳
متوسطه اول (پایه هفتم)	۶	۶	۱۲
متوسطه اول (پایه هشتم)	۱۰	۲	۱۲

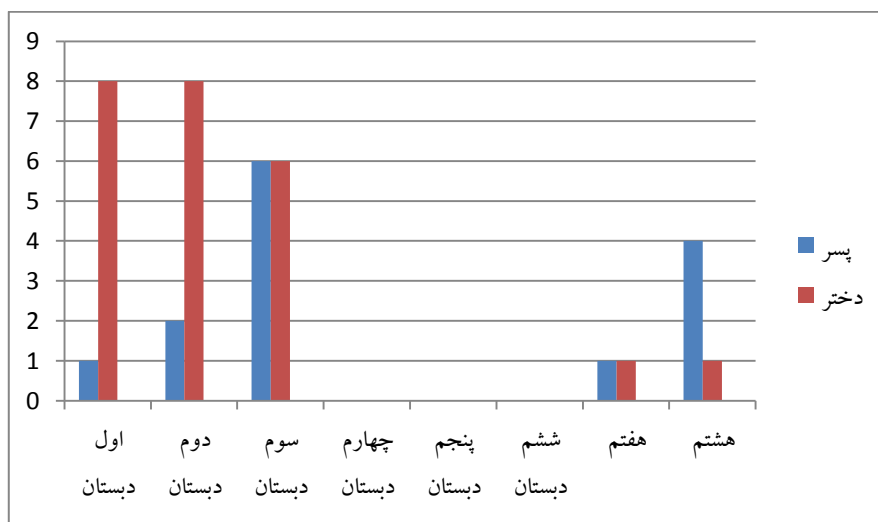


شکل ۲: انتقال عناصر مربوط به نظام نوشتار

یافته‌های جدول (۱۲) نشان می‌دهد که فرضیه دوم در ارتباط با انتقال عناصر واجی تأیید می‌شود. زیرا با افزایش پایه تحصیلی یا افزایش تسلط بر زبان مقصد تعداد موارد انتقال کاهش می‌یابد.

جدول ۱۳: انتقال عناصر مربوط به انتقال عناصر واجی

پایه	تعداد انتقال (پسرها)	تعداد انتقال (دخترها)	مجموع انتقال
اول دبستان	۱	۸	۹
دوم دبستان	۲	۸	۱۰
سوم دبستان	۶	۶	۱۲
چهارم دبستان	۰	۰	۰
پنجم دبستان	۰	۰	۰
ششم دبستان	۰	۰	۰
متوسطه اول (پایه هفتم)	۱	۱	۲
متوسطه اول (پایه هشتم)	۴	۱	۵



شکل ۳: انتقال عناصر مربوط به عناصر واجی

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با تجزیه و تحلیل داده‌ها معلوم شد که زبان‌آموزان عناصر مربوط به نظام خط، عناصر واجی، واژگانی-معنایی، صرفی-نحوی و مفهومی-شناختی را به زبان مقصد انتقال می‌دهند. در انتقال این عناصر زبان‌آموزان از راهبردهای ترجمه قرضی، آمیزش قرضی، قیاس‌های اشتباه، بسط بیش از حد و ساده‌سازی، بهره‌برده‌اند. در این پژوهش، نشان داده شد که انتقال زبانی بستگی به عوامل زیادی از جمله مسائل شناختی، تفاوت‌های املائی، واجی، معنایی و نحوی بین دو زبان دارد. همچنین نشان داده شد که انتقال زبانی در حوزه‌های آوایی و دستوری بیشتر از حوزه‌های اجتماعی و کاربردشناختی است. یافته‌های آماری نشان دادند که انتقال زبانی در دانش‌آموزان مقطع ابتدائی بیشتر از دانش‌آموزان مقطع اول متوسطه است. البته باید گفت که این روند در مورد خطاهای املایی کاهش نیافته است. برای نمونه، در مورد پایه دوم متوسطه اول پسرها تعداد خطاها دوباره افزایش یافته است. اما در انتهای هر مقطع این روند کاهش، منظم بوده است. برای نمونه، از دوم دبستان تا ششم دبستان تعداد مجموع خطاها در هر سطح روند کاهش یکنواختی داشته است. اما در مقطع اول متوسطه، دوباره تعداد خطاها افزایش یافته است. یافته‌های به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهند که فرضیه دوم در ارتباط با انتقال عناصر واجی تأیید می‌شود. زیرا با افزایش پایه تحصیلی یا افزایش تسلط بر زبان مقصد تعداد موارد انتقال کاهش می‌یابد.

فهرست منابع

- دوستی‌زاده، محمدرضا (۱۳۸۷). «اهمیت انتقال فرهنگ در کسب مهارت‌های زبانی». *پژوهش زبان‌های خارجی*. شماره ۴۶. صص ۶۷-۸۴.
- زرکوب، منصوره، منیژه یوحنایی و لیلا رئیسی (۱۳۹۲). «بررسی خطاهای زبان‌آموزان در ترجمه «که» به عربی». *زبان پژوهی*. دوره ۵. شماره ۹۰۱. صص ۸۷-۱۱۸.
- ستاری، علی (۱۳۹۳). «تحلیل خطاهای واژگانی لک‌زبانان در یادگیری و کاربرد زبان فارسی». *مجموعه مقالات نهمین همایش زبان‌شناسی*. به کوشش محمد دبیرمقدم. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی. صص ۶۵۱-۶۷۰.
- علوی مقدم، سید بهنام و معصومه خیرآبادی (۱۳۹۱). «تحلیل اشکالات نوشتاری دانش‌آموزان ایرانی غیرفارسی‌زبان». *مجله رشد*. شماره ۵. سال ۱۳. صص ۱۲۴-۱۴۰.
- میردهقان، مهین‌ناز (۱۳۹۰). «تحلیلی بر تداخل زبان فارسی در یادگیری زبان انگلیسی توسط زبان‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی شهرستان رشت». *رشد آموزش زبان خارجی*. دوره ۲۵. شماره ۳. صص ۱۰-۴.

References

- Alavi Moghadam, S. B., & KheirAbadi, M. (2012). An analysis of written problems of non-Persian Iranian students. *Roshd*, 5 (13), 124-140 [In Persian].
- Arabski, J. (2006). *Cross-linguistic influences in the second language lexicon*. Toronto: Multilingual Matters Ltd.
- Corder, S. P. (1983). A role for the mother tongue. In S. Gass & L. Selinker (Eds.), *Language Transfer in Language Learning* (pp. 85-97). Rowley, Ma: Newbery House.
- Cummins, J. (2005). Teaching for cross-language transfer in dual language education: possibilities and pitfalls. *TESOL Symposium on Dual Language Education: Teaching and Learning in Two Languages in the EFL Setting*. Istanbul: Bogazici University.
- Doustizade, M. R. (2008). The importance of culture in acquiring language skills. *Foreign Language Research*, 46, 67-84 [In Persian].
- Ellis, R. (2008). *The study of second language*. Oxford: Oxford University Press.
- Fries, C. (1945). *Teaching and learning English as a foreign language*. Michigan: University of Michigan Press.
- Gass, S., & Selinker L. (1983). *Language transfer in language learning*. Rowley, Ma: Newbery House.
- Gass, S., & Selinker L. (1993). *Language transfer in language learning*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Holmes, J. (2008). *An introduction to sociolinguistics* (3rd ed.). Harlow: Pearson Education Ltd.
- Hudson, G. (2000). *Essential introductory linguistics*. Oxford: Blackwell.
- Jarvis, S., & Pavlenko, A. (2008). *Crosslinguistic influence in language and cognition*. New York: Routledge.
- Johnson, K., & Helen, J. (1999). *Encyclopedic dictionary of applied linguistics*. Oxford: BlackWell Publishers.
- Kellerman, E. (1989). The imperfect conditional. In K. Hyltenstam & L. Ober (Eds.), *Bilingualism across The Lifespan: Aspects of Acquisition, Maturity and Loss* (pp. 87-115). Cambridge: Cambridge University Press.
- Lado, R. (1957). *Linguistics across cultures*. Ann Arber, MI: University of Michigan press.
- McLaughlin, B. (1991). *Theories of second language learning*. London: Edward Arnold.
- Major, R., & Kim, E. (1996). The similarity differential rate hypothesis. *Language Learning*, 46, 465-96.
- Mirdehghan, M. (2011). An analysis of Persian language interference in learning English by junior high school students in Rasht city. *Foreign Language. Roshd*, 25 (3), 4-10 [In Persian].
- Odlin, T. (1989). *Language transfer: crosslinguistic influence in Language learning*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Pavlenko, A., & Jarvis, S. (2002). Bidirectional transfer. *Applied Linguistics*, 23 (2), 190-214.
- Pilar, M., & L Lach, A. (2010). An overview of variables affecting lexical transfer in writing: a review study. *International Journal of Linguistics*, 2 (1), 1-17.
- Ringbom, H. (1987). *The role of the first language in foreign language learning*. Clevedon: Multilingual Matters Ltd.
- Ringbom, H. (1992). On L1 transfer in L2 comprehension and production. *Language Learning*, 42, 85-112.
- Ringbom, H. (2007). *Crosslinguistic similarity in foreign language learning*. Clevedon, England & Buffalo: Multilingual Matters Ltd.
- Sattari, A. (2012). An analysis of grammatical errors in Iranian students' English writings. *The Iranian EFL Journal*, 8 (21), 2143-157 [In Persian].
- Sattari, A. (2014). An analysis of Lak students lexical errors in learning and using Persian. In M. Dabirmoghadam (Ed.), *Proceedings of the Ninth Iranian Conference on Linguistics* (Vol.1. pp. 651-670). Tehran: Alame Tabatabaee University.
- Weinreich, M. (1953). *Languages in contact*. New York: Linguistic Circle of New York.
- Zarkoub, M., Yuhanaee, M., & Raisi, L. (2013). An analysis of language learners in translating "Ke(=which)" into Arabic. *Zabanpajouhi*, 5 (901), 87-118 [In Persian].

An Analysis of Lak Students' Language Transfer in Learning and Using Persian

Ali Sattari¹
Mohammad Reza Ahmadkhani²
Bahman Zandi³
Mehdi Sabzevari⁴

Received: 14/02/2017

Accepted: 29/12/2018

Abstract

The subject of this research is devoted to the analysis of the Lak students' language transfer in learning and using Persian. This subject expresses the subjects under study, variables, description of the situation; that is the descriptive analysis of the data. In this research the variables are: language transfer, Laki language as the first language (L1), Persian language as the second language (L2), learning and the use of Persian language. In the present study the researcher is looking for causes and types of language transfer from L1 into L2 and vice versa. The researcher has observed the use of Persian by educated and common Lak speakers in different situations, and has decided to investigate this subject.

The general purpose of the present study is to analyze interlanguage of Lak learners in acquiring and using Persian. The researcher intends to discover the elements that these learners transfer from their L1 into the L2 in the course of making their interlanguage. Interlanguage refers to the middle phases between L1 and L2. Learner language is oral or written language that is produced by learners. The role of interlanguage is providing data to study L2 learning. The purpose of this research is to describe and explain language learners' competence and development, and its growth over time. Competence can be analyzed only through a kind of performance.

Transfer is a term used in applied linguistics to refer to a process in foreign language learning whereby learners carry over what they already know about their first language to their performance in their new language.

¹ PhD in General Linguistics, Ministry of Education and University Instructor (corresponding author); allisattari53@gmail.com

² Assistant Professor of Linguistics, Payam-e Noor University, Tehran; ahmadkhani@pnu.ac.ir

³ Professor of Linguistics, Payam-e Noor University, Tehran; zandi@pnu.ac.ir

⁴ Assistance Professor of Linguistics, Payam-e Noor University, Tehran; m.sabzevari@tpnu.shahryar.ir

Crosslinguistic influence (CLI) or - the influence of a person's knowledge of one language on that person's knowledge or use of another language - is a phenomenon that has been of interest to laypeople and scholars alike since antiquity and most likely ever since language evolved. Transfer phenomena often came to signify sloppiness, narrow-mindedness, and lack of mental clarity and sound thinking (Jarvis & Pavlenko, 2008, p. 1-2). These views were challenged in the 1940s and 1950s (Lado, 1957; Fries, 1940; Weinreich, 1953). Discussion of language transfer moved to a scholarly footing, legitimizing it as an unavoidable feature of language learning and use and exploring it as a linguistic, psycholinguistic, and sociolinguistic phenomenon.

Since the 1950s, a number of additional books have dealt extensively with transfer, including, in chronological order, Vildomec (1963), Gass and Selinker (1983), Kellerman and Sharwood Smith (1986), Ringbom (1987), Dechert and Raupach (1989), Gass and Selinker (1992), Sjöholm (1995), Jarvis (1998), Hufeisen, and Jessner (2001, 2003), Alonso (2002), Cenoz, Hufeisen, and Jessner (2003), Cook (2003), Arabski (2006), and Ringbom (2007).

Language transfer affects all linguistic subsystems including pragmatics and rhetoric, semantics, syntax, morphology, phonology, phonetics, and orthography. Research on transfer, has had a discovery nature, and researchers have tended to follow a concatenative approach. According to Jarvis and Pavlenko (2008, p. 4-8), the new era of research characterizes four features about language transfer:

Jarvis and Pavlenko (2002) are among those who introduced bidirectional transfer. In the oral and written production of a user of L2, crosslinguistic influence can function in both directions simultaneously, from L1 to L2 and from L2 to L1. Bidirectionality refers to a two-way interaction between two linguistic systems of an L2 user. Bidirectional transfer enjoys a multicompetence framework that is a specific speaker-hearer with a unique linguistic system. Within this framework bidirectional crosslinguistic can be discussed and understood as a complex process which may affect not only additionally learned languages but also L1 competence.

Conceptual transfer can be characterized as the hypothesis that certain instances of crosslinguistic influence in a person's use of one language originate from the conceptual knowledge and patterns of thought that the person has acquired as a speaker of another language.

Different researchers consider different causes for language transfer. Researchers like Corder (1983) are trying to explain transfer on the basis of communication. From this view point, transfer is either a performative phenomenon or a product of it.

Ringbom (1992) also claimed that there is a relationship between transfer and learning. Transfer can occur as a result of differences and similarities between two languages. Major and Kim (1996) showed that Korean English learners learned /z/ sound better than the similar sound /dʒ/. Some others believe that transfer works along with other causes. Sociolinguistics, markedness, prototypes, language distance, and factors of language development affect language transfer.

In their revised position on transfer, Gass and Selinker (1993) state that it is not incompatible to think of L2 acquisition as being affected by two interrelated processes: first, the learner's build-up of a body of knowledge in which he or she tests hypotheses formed on the basis of the available L2 data and second, the learner's utilization of the knowledge of L1 and other languages known to him or her (Johnson & Johnson, 1999, p. 355).

Learners, consciously or not, do not look for differences; they look for similarities wherever they can find them. In their search for ways of facilitating their learning task, they make use of intralingual similarities, which are perceived from what they have already learned of the TL. Ringbom, (2007, p. 10) has shown that Swedish speakers learn many aspects of English vaster than those of Finish learners of English. He attributes these differences to the fact that Swedish and English are typologically closer. Speakers of Roman and Germanic languages have better understanding of English vocabulary than speakers of non-Indo-European languages.

Keywords: Language Transfer, Overgeneralization, Simplification, Loan translation, Laki

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

تحلیل نشانه‌شناختی گفتمان در سوره «نبأ» بر اساس الگوی تنشی^۱

روح‌الله نصیری^۲
مهدی مطیع^۳
مهناز امیری^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۵

چکیده

ساختار الگوی تنشی از دو محور عمودی (فشرده‌گی) و افقی (گسترده‌گی) تشکیل شده‌است. هر محور، نیز یک سطح برونه‌ای و یک سطح درونه‌ای دارد. دو فرا ارزش کیفی (فشرده) و کمی (گسترده)، سطح برونه‌ای محورها را تشکیل می‌دهند و ارزش‌ها در درون این محورها شکل می‌گیرند. همبستگی بین محورها نیز سبب تولید معنا می‌شود. از آنجائی که برگفتمان نوسانی سوره «نبأ» نیز رابطه گستره‌ای و فشاره‌ای حاکم است، این سوره قابلیت آن را دارد که به روش الگوی نشانه‌شناسی تنشی مورد بررسی قرار گیرد. در این سوره با گفتمانی زنده

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2017.15225.1328

^۲ دکترای تخصصی زبان و ادبیات عربی، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، هیأت علمی دانشگاه اصفهان؛ (نویسنده مسئول)، r.nasiri@fgn.ui.ac.ir

^۳ دکترای تخصصی علوم قرآن و حدیث، دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده ادبیات، هیأت علمی دانشگاه اصفهان؛ m.motia@ltr.ui.ac.ir

^۴ دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان؛ m.amiri@ltr.ui.ac.ir

مواجه هستیم که از نگاه گفته‌اب، معناهای سیال و تأویل پذیری دارد. در این مقاله، طرح‌واره‌های رابطه تنشی در گفتمان سوره نبأ بررسی می‌شود تا هدف ارزشی گفتمان، در این سوره مشخص گردد. از آنجائی که جهت گستره و فشاره، در فرآیند گفتمانی سوره نبأ متغیر بود، در این سوره با سه نوع الگوی تنشی افزایشی، صعودی و نزولی از انواع چهارگانه هم‌پیوندی فشاره و گستره، مواجه شدیم. در مقاله به صورت گسترده، این سه نوع هم‌پیوندی در فضای تنشی سوره نبأ تبیین شده‌است.

واژه‌های کلیدی: سوره نبأ، ضرب آهنگ، گفتمان، نشانه‌شناسی تنشی

۱. مقدمه

از شاخصه‌های متن‌های مقدس، در بر داشتن لایه‌های متنی و وجوه معانی آن‌هاست. این لایه‌ها در متن‌های مقدس، با هم در تعامل بوده و رابطه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری میان آن‌ها برقرار است. از این رو، مفاهیم در این گونه متن‌ها اغلب، چندوجهی و تأویل‌پذیر هستند. امروزه روش نشانه‌شناسی، بر پایه روابط میان ساختارهای معنادار و نظام‌های نشانه‌ای - که شبکه تودرتویی از روابط معنادار را در بر می‌گیرد، به تحلیل و تأویل متن‌ها می‌پردازد. هر متنی که برای مخاطب، معنا تولید کند، مشتمل بر نشانه‌هایی است. بر این مبنا، یکی از روش‌های تحلیل متن، بررسی نشانه‌های آن است (Chandler, 2008, p. 17). مفسران در گستره تاریخ، قرآن را به شکل‌های گوناگونی تفسیر کرده‌اند. هر چند، معمولاً، تفسیر قرآن از جنبه نشانه‌شناختی مورد توجه قرار نگرفته‌است. این در حالی است که نشانه‌شناس، همواره در پی تفسیر نظام معنایی ارزشمند و با اهمیت است. نشانه‌شناسی، متن را به صورت یک مجموعه منظم می‌بیند که روابط میان اجزای آن نشان‌دار است. نخستین و اساسی‌ترین گام در پژوهش‌های نشانه‌شناختی، برگزیدن رویکردی متناسب با موضوع پژوهش از میان رویکردهای گوناگون حوزه نشانه‌شناسی است. زیرا «ما با حوزه گسترده‌ای از نشانه‌شناسی یا معناکاوی روبه‌رو هستیم که نظریه‌ها و موضوع‌های بسیار متنوعی در آن وجود دارد، و بسته به موضوع، زاویه دید و هدف بررسی، از روش‌های مختلفی با مدیریتی هدفمند استفاده می‌شود» (Sasani, 2010, p. 88). این به آن سبب است که «نشانه‌شناسی چنان در روش‌ها و اهداف خود ناهمگن است که نمی‌توان آن را رشته‌ای واحد به شمار آورد» (Makaryk, 2009, p. 323). این مقاله، در پی تحلیل نشانه‌شناختی تنشی سوره نبأ است. زیرا نظام و ساختار کلی سوره، روابط بین دال‌های آن و همچنین گفتمان سوره، از بعد شناختی و عاطفی، معنادار

هستند. سوره نبأ با پرسش «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» آغاز می‌شود که این پرسش نمایانگر یک رخداد مهم است. سپس در آیه‌های بعدی دلالت‌ها و نشانه‌هایی آورده می‌شود که با پرسش آغازین در ارتباط است. گفتمان مطرح‌شده در طول سوره از جنبه دلالت‌مندی و عاطفی نشان‌دار است و خواننده را به سوی درک هدف مطلوب و ارزشی سوق می‌دهد. در این مقاله با به کارگیری روش نشانه‌شناختی تنشی گفتمان، در پی پاسخگویی به دو پرسش هستیم. نخست اینکه، «رابطه تنشی در گفتمان آیه‌های سوره نبأ چه الگویی دارد؟» دوم آنکه، «جریان‌های کمی و کیفی در این آیه‌ها، چه هدف ارزشی را تولید می‌کنند؟».

۱.۱. پیشینه پژوهش

در پیوند با نشانه، نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان، آثار گوناگونی وجود دارد که اشاره به همه آن‌ها از حوصله مقاله حاضر خارج است. از این رو، در ادامه برخی آثار در حوزه نشانه‌شناسی تنشی گفتمان معرفی خواهند شد. در پایان‌نامه «سیماء العواطف فی قصیده أراک عصى الدمع» اثر عمی لینه (Linde, 2008)، قصیده مورد نظر از جنبه نشانه‌شناسی تنشی و تولید معنا واکاوی و بررسی شده است. در مقاله «المنحنى العاطفى للذات الحریة الأسیرة قصیده یا سایلنی» اثر عبداللطیف حنی (Hanna, 2015)، عواطف و ارزش‌های مطرح در قصیده از جنبه نشانه‌شناختی بررسی شده است. همچنین، در این زمینه می‌توان به مقاله «مطالعة فرایند تنشی گفتمان ادبی» (Shaieri, 2005b)، اثر «تحلیل نشانه معناشناختی شعر «آرش کمانگیر» و «عقاب» تحول کارکرد تقابلی زبان به فرآیند تنشی» (Davoudi Moghdam, 2013)، مقاله «از کرامت جاهلی تا کرامت قرآنی؛ نشانه‌شناسی فرآیندهای گفتمانی کرامت در قرآن با الگوی تنشی» (Mostafavi et al., 2013) و اثر «تحلیل فرآیندهای گفتمانی در سوره «قارعه»، با تکیه بر نشانه‌شناسی تنشی» (Pakatchi et al., 2015)، اشاره کرد. وجود آثار گوناگون در پیوند با نشانه‌شناسی تنشی آثار ادبی و تحلیل گفتمانی متن‌های مذهبی، امکان بهره‌گیری از ساز و کارهای نشانه‌شناسی تنشی در واکاوی سوره‌های قرآن را فراهم می‌آورد. نگارندگان با جستجو در منابع پیشین، نوشتار مستقلی با موضوع تحلیل نشانه‌شناختی گفتمان در سوره نبأ مبتنی بر الگوی تنشی، نیافتند. از این رو، مقاله حاضر، به واکاوی این مهم می‌پردازد.

۲. الگوی تنشی گفتمان

یکی از مهم‌ترین طرح‌واره‌های فرآیندی هوشمند در حوزه گفتمان، طرح‌واره «فرآیند تنشی»^۱ است. بر مبنای این طرح‌واره، بین عناصر نشانه-معنایی، رابطه‌ای به وجود می‌آید که معنا از

¹ dimension tensive-process tensif

کم‌رنگ‌ترین تا پررنگ‌ترین شکل آن در افت و خیز است (Shaieri, 2005b, p. 137). طرح‌واره تنشی دو محور «فشاره»^۱ و «گستره»^۲ دارد که فشاره، همان بُعد عاطفی و گستره بعد شناختی است و فرایند تنشی، در تعامل بین فشاره و گستره، شکل می‌گیرد (Shaieri, 2008, p. 9). این دو محور را که دارای خاصیت رشد درجه‌ای هستند، می‌توان همچون بردارهای دلالت‌پردازی به شکل یک دستگاه مختصات نشان داد. بُعد فشاره، بردار عمودی (y) و بعد گستره، بردار افقی (x) این دستگاه مختصات است. فضای درونی که این دو بردار ساخته‌اند، محل به‌هم‌پیوستن هم‌پیوندی فشاره - گستره، درون - بیرون، محتوا - بیان، است. در فضای تنشی، نشانه - معنایی شکل می‌گیرد و دلالت مفصل‌بندی می‌شود (Fontanille, 2006, p. 38-39; quoted from Mostafavi et al., 2013). هر محور دارای یک سطح برونه‌ای و یک سطح درونه‌ای است. سطح برونه‌ای محورها، در برگیرنده دو فرا ارزش کیفی (فشرده) و کمی (گسترده) است و آنچه درون این محورها به دست می‌آید، همان ارزش‌ها هستند. برای اینکه چنین محوری معنادار شود، باید بین درجه‌ای از محور کیفی و محور کمی همبستگی ایجاد شود (Shaieri, 2000, p. 456). در صورتی که هر یک از بردارها از صفر آغاز شده و تا سطحی بیشینه امتداد یابند، فشاره و گستره نیز در طیفی از کمینه تا بیشینه تعریف می‌شوند. فشاره در سویه بیشینه‌اش شورمند^۳ (قوی) و در سویه کمینه‌اش خموده^۴ (ضعیف) است. گستره در سویه بیشینه‌اش منتشر^۵ (کثیر، پرشمار) و در سویه کمینه‌اش متمرکز^۶ (قلیل، کم شمار) است. با در نظر گرفتن وجه نام‌گذاری الگوی تنشی، فشاره بر تنش (تیدگی، کشش) میان قوی ↔ ضعیف (شورمند ↔ خموده) و گستره بر تنش میان کثیر ↔ قلیل (منتشر ↔ متمرکز) استوار است (Pakatchi et al., 2015, p. 44-45). فرایند تنشی، سیالیت معنا را در بر دارد و جریان‌های کمی و کیفی همسو و ناهمسو را می‌آفریند. این جریان‌ها باعث تولید ارزش‌های متعالی می‌شود (Pakatchi et al., 2015, 5; quoted from fontanille, 1999, p. 671)

۲.۱. دو گونه هم‌پیوندی، چهار الگوی تنشی

بر اساس جهت‌تغییر گستره و فشاره، دو گونه هم‌پیوندی از یک‌دیگر متمایز می‌شوند. در صورتی که روند گستره و فشاره هم‌جهت باشد، یعنی هر دو در جهت افزایش یا در جهت کاهش باشند،

¹ intense

² extensive

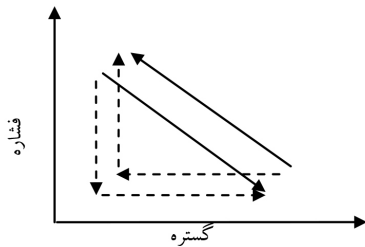
³ tonic (tonique)

⁴ atony (atone)

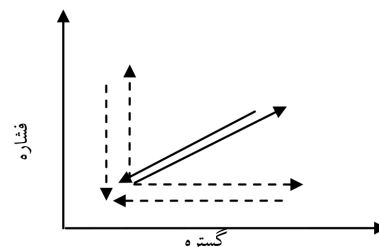
⁵ diffused (diffuse)

⁶ concentrated (concentre)

هم پیوندی مستقیم (همسو) ^۱ شکل می گیرد. چنانچه روند دو بعد در دو جهت مخالف باشد، یعنی گستره کاهشی و فشاره افزایشی باشد و یا برعکس، هم پیوندی معکوس (ناهمسو) ^۲ شکل می گیرد. به این ترتیب، در فضای تنشی، چهار گونه هم پیوندی فشاره گستره در نظر گرفته می شود (Pakatchi et al., 2015, p. 45; quoted from fontanille, 2006, p. 40-30)



شکل ۲: فرآیند هم پیوندی معکوس (ناهمسو)



شکل ۱: فرآیند هم پیوندی مستقیم (همسو)

الف) الگوی تنشی افزایشی: در این طرح‌واره، فشار بر محور کیفی یا عاطفی افزایشی است و همچنین گستره محور کمی یا شناختی نیز روبه‌رشد است. ب) الگوی تنشی کاهشی: در این الگو هم فشاره و هم گستره، روند کاهشی دارند. پ) الگوی تنشی صعودی: در این الگو، فشاره عاطفی روند افزایشی داشته، اما فضای گستره‌ای و شناختی روند کاهشی دارد. ت) الگوی تنشی نزولی: در این طرح‌واره فضای شناختی یا گستره‌ای روند افزایشی و فشاره عاطفی روند کاهشی دارد (Shaieri, 2005b, p. 195). در نظام تنشی فشاره‌ای، در صورتی که فضای تنشی بسیار پر انرژی و قدرتمند باشد، سوگیری تنشی مبتنی بر قوی بودن درونۀ عاطفی است (Nabi Yayan, & Shaieri, 2018, p. 33).

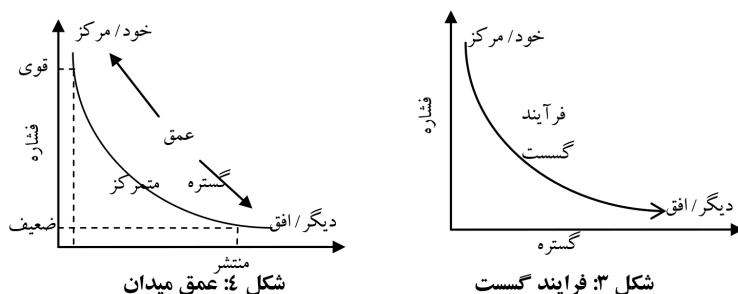
نخستین کنش در عملیات گفتمان، «موضع‌گیری» است که به لحظه قبل از تولید گفتمان برمی‌گردد. موضع جسم شناسا پیش از آنکه شروع به تولید نشانه‌ای کند و موضع «خود حاضر در اینجا و اکنون» گرچه از لحاظ نشانه‌ای خالی است، به عنوان منبع معنا و ظرفیت معناسازی کاملاً اشباع است (Pakatchi et al., 2015, p. 50). موضع‌گیری سوژه که در مرکز ارجاع گفتمان قرار گرفته است، بر دو بعد اساسی حس آگاهی، یعنی گستره و فشاره، مبتنی است. فشاره یا نیروی

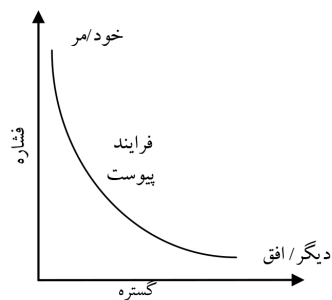
¹ direct correlation
² inverse correlation
³ amplification
⁴ attenuation
⁵ ascendance

موضع‌گیری گفتمانی، به التفات و گستره آن به دریافت و فهم باز می‌گردد. التفات در چهره فشاره‌ای عمل می‌کند. بنابراین سوژه به سمت آن چیزهایی روی می‌کند که در درونش یک فشاره و نیروی حس آگاه بر می‌انگیزند. دریافت نیز در وجه گستره‌ای عمل می‌کند. در نتیجه سوژه فاصله‌ها، مواضع، کمیت‌ها و ظرفیت‌ها را در بر می‌گیرد (Pakatchi et al., 2015, p. 51). بنابراین، چهره فشاره‌ای گفتمان نشانه، موضع چیزی التفاتی و چهره گستره‌ای آن معرف موضع‌گیری دریافتی در عملیات گفتمان است. موضع‌گیری التفاتی، گفتمان احساسی-عاطفی و موضع‌گیری دریافتی، گفتمان شناختی را شکل می‌دهد.

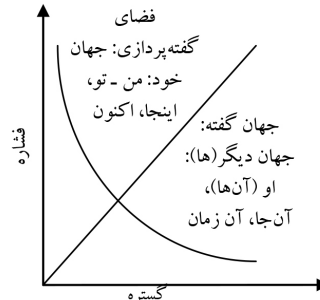
از دیدگاه تنشی، در فرآیند گسست، گفتمان خودش را از جهانی که یک سر حضور بیان نشده است (فضای گفته پرداززی)، از مرکز تراکم فشاره‌ها و انرژی‌ها جدا می‌کند. به دنبال آن، گستره افزایش و فشاره کاهش پیدا می‌کند، فضاها را جدید کشف می‌شوند و کنشگران دیگری به صحنه می‌آیند. به این ترتیب، گسست با گسترده شدن و افزودن تعریف می‌شود. در فرآیند پیوست، عملیات گفتمان در جهت بازگشت به موضع اصلی‌اش پیش می‌رود. پیوست به فشاره اولویت می‌دهد و گستره را وا می‌نهد، چرا که به نزدیک‌ترین مرکز ارجاع باز می‌گردد. پیوست عملیات گفتمان را از نو متمرکز می‌کند (Pakatchi et al., 2015, p. 52; quoted from fontanille, 2006, p. 58). «به این ترتیب فضای گفته‌پرداززی به عنوان مرکز ارجاع عملیات گفتمان، محل بیشترین فشاره و محدودترین گستره است. بدون عمل گسست، مرکز فقط می‌تواند خودش را به عنوان یک فشاره عاطفی و خود ادراکی محض و بدون هیچ گستره‌ای احساس کند، اما افق‌های میدان که مرزها و حدود جهان گفته را مشخص می‌کنند، محل کمترین فشاره و بیشترین گستره هستند، به عبارتی دیگر، عمق میدان به عنوان تنش یا کشش میان مرکز و افق‌ها، با گستره نسبت مستقیم و با فشاره نسبت معکوس دارد. توسعه گستره عمق میدان را گسترش و تضییق گستره عمق میدان را کاهش می‌دهد.» (Pakatchi et al., 2015, p. 53).

شکل‌های زیر، عملیات گفتمان در فضای تنشی را باز می‌نمایند:





شکل ۶: فرایند پیوست



شکل ۵: فضای گفته پردازی و جهان گفته

«یکی از مباحث مهم در گفتمان عاطفی بحث ضرب آهنگ است. ضرب آهنگ تعیین کننده نوع حضور گونه‌های حسی-ادراکی است» (Shaieri, 2014, p. 101). در بیشتر موارد، آهنگ گفتار را عنصر یا جنبه‌ای نمودی نیز همراهی می‌کند. در واقع، آهنگ گفتار که خود تجلی بخش فضای عاطفی حاکم بر گفتمان است، می‌تواند دارای نمودهای متفاوتی باشد. استمرار، تکرار، تجدید، تراکم، درازا، تداوم، کوتاهی یا بلندی، همه و همه عناصری هستند که همراه آهنگ گفتار هستند. پس آهنگ و نمود گفتار را می‌توان صورت‌هایی دانست که بر جریان عاطفی گفتمان دلالت دارند و تعیین کننده سازه یک گونه عاطفی در گفتمان هستند (همان، ۱۵۳).

۳. الگوهای تنشی و فرآیند گفتمانی سوره «نبأ»

گفتمان در سوره «نبأ» نوسان دارد و رابطه گستره‌ای و فشاره‌ای بر آن حاکم است. در این سوره، با گفتمانی زنده مواجه هستیم که از نگاه خواننده (گفته‌یاب) معنایی سیال آفریده می‌شود. فرایند تنشی سوره نیز سیالیت معنا دارد و جریان‌های عاطفی و گستره‌ای (شناختی) همسو و ناهمسو بر آن حاکم است. این خود، سبب سیالیت ارزش و تولید ارزش متعالی می‌شود. در ادامه، زنجیره‌های مختلف در گفتمان سوره نبأ از بعد طرح‌واره‌های تنشی واکاوی می‌شوند.

۳. ۱. هشدار به منکران معاد؛ الگوی تنشی آیه‌های ۱ تا ۵

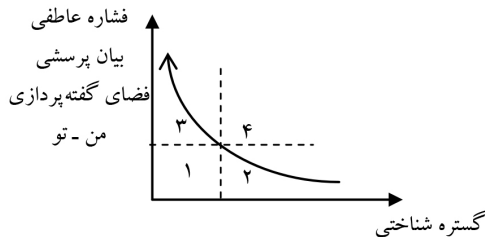
«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۲) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵)»^۱

^۱ درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ (۱) از آن خبر بزرگ (۲) که درباره آن با هم اختلاف دارند (۳) نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست (۴) باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست (۵).

وقتی پیامبر اسلام سخن از برانگیخته شدن دوباره و قیامت مطرح کرد، مؤمن و کافر در صدق و کذب آن با هم به مجادله پرداختند. آیه‌های یک تا پنج سوره نبأ، با حالت پرسشی ذهن مخاطب را به چالش کشانده‌اند. این آیه‌ها، سطح هیجان درباره «نبأ عظیم» را بالا برده و انتظار در پیگیری سخن را افزایش داده‌اند. گفته‌یاب در این آیه‌ها، در نقش تماشاگر صحنه است. او در حالت ابهام به سر می‌برد و برای او روشن نیست که «نبأ عظیم» چیست؟ بیان پرسشی در متن، صحنه گفت‌وگوی گفته‌پرداز (من) با گفته‌یاب (تو) را به تصویر کشیده‌است.

آیه چهارم و پنجم فرآیند گفتمان، بدون گسترش جهان گفته‌ای «نبأ عظیم» و به اجمال گذاشتن آن، و به بیانی تداوم پیوست آیه یکم سوره نبأ است. هر چند انفصال (گسست) به فضای جهان گفته‌ای، بسیار کوتاه و لحظه‌ای رخ می‌دهد، اما فرایند گفتمان به سرعت به مرکز عملیات گفتمان (جایگاه «خود» گفته‌پرداز) باز گشته‌است. همان‌گونه که در پاسخ به پرسش «عَمَّ يَسْأَلُونَ»، پاره گفته «عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» آمده‌است، این پاره گفته، پاسخ به استفهامی است که خود خدای بلندمرتبه بیان کرده بود. عظمت آن خبر، نیز از توصیفی که برایش به کار رفته، روشن است. منظور از «خبر عظیم»، خبر برانگیخته شدن و قیامت است، که قرآن عظیم در سوره‌های مکی و به ویژه در سوره‌هایی که در ابتدای بعثت نازل شده، نهایت سعی خود را در اثبات آن دارد. سیاق آیه‌های این سوره تأییدی بر این ادعا است. زیرا در این آیه‌ها جز به مسأله قیامت، و صفت‌های یوم الفصل، و استدلال بر حقیقت و واقعیت آن، به موضوع دیگری پرداخته نشده‌است (Mousavi Hamedani, 1995, v. 20 p. 257) اما آیه‌هایی که پس از «نبأ عظیم» آمده – آیه‌های سوم تا پنجم سوره نبأ – تداوم پیوست به فضای گفته‌پردازی را نشان می‌دهد. فرآیند گفتمان، هنوز بر «نبأ عظیم» متمرکز است و به جای گسترش جهان گفته‌ای و تبیین آن، از موضع گفته‌پرداز و گفته‌یاب در مورد آن سخن می‌گوید. توقف در مرکز عملیات گفتمان، و طولانی‌تر شدن مدت زمان حضور در فضای گفته‌پردازی، به معنای تداوم حضور در فضای تعاملی گفته‌پرداز (من – تو) با گفته‌یاب، یعنی محل حداکثر انرژی و فشار است. بنابراین در فرآیند پیوستی آیه چهارم و پنجم و تداوم حضور در مرکز عملیات گفتمان فشاره افزایش می‌یابد. در حالی که گستره متمرکز و منحصر بر «نبأ عظیم» باقی مانده‌است. همچنین در آیه‌های «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» آوا و صوت معنادار و هشداردهنده‌ای است که با معنا و مضمون سوره همخوانی دارد. حرف «سین» در این آیه‌ها دارای صفیر و تولیدکننده صوت و هشداردهنده است. از سوی دیگر، حرف «ثاء» به سبب صفت نفث و بیرون دادن هوا از دهان، با معنای بیرون آمدن انسان‌ها از قبر و پراکنده شدن آن‌ها مناسب است (Biglari, 1991, p. 175). همچنین تمامی حروف در این جا – به

جز سه حرف «کاف»، «سین» و «ثاء» - از جمله حروف مجهوره هستند (Hagbin, 2001, p. 91). «جهر»، به معنای صدای بلند، واضح و آشکار است (Al-Farahidi, 1990, p. 389). از این رو، در کنار هم آمدن مجموعه‌ای از حروف مجهوره در این دو آیه، طنینی از صدای سوت مانند و بلندی را تداعی می‌کند که این صوت نیز با معنای آیه مناسبت دارد. همچنین تکرار واژه‌ها در این آیه‌ها، تأکید لفظی است تا معناها در ذهن‌ها جای گیر شوند و شک و تردید را از میان ببرد. موسیقی این حروف، احساس تشویش و نگرانی به انسان می‌دهد (Seyyedi & Abdi, 2005, p. 66) بر این مبنای آیه‌های (۱-۳) سطح فشارهای «نبا عظیم» را در ابتدای سخن نشان می‌دهند و آیه‌های (۴-۵) سطح ارتقاء یافته فشاره، پس از فرایند گفتمان در آیه‌های (۱-۵) هستند. فشاره در فشرده‌ترین فرآیند گفتمانی، اوج یافته و تأثیر عاطفی - هیجانی بسیار قوی ایجاد کرده و کنجکاوای درباره سخن را افزایش داده‌است. الگوی تنشی گفتمان، در آیه‌های ۱ تا ۵ به صورت صعودی است و نمودار آن به شکل زیر است:



شکل ۷: الگوی تنشی آیه‌های ۱ تا ۵

۳. ۲. الگوی تنشی آیه‌های ۱۶ تا ۱۶

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۷) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۸) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (۱۲) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا (۱۴) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (۱۵) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۶).^۱

^۱ آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم؟ (۶) و کوه‌ها را [چون] میخ‌هایی [نگذاشتیم]؟ (۷) و شما را جفت آفریدیم. (۸) و خواب شما را [مایه] آسایش گردانیدیم. (۹) و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. (۱۰) و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم. (۱۱) و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم. (۱۲) و چراغی فروزان گذاردیم. (۱۳) و از ابرهای متراکم، آبی ریزان فرود آوردیم، (۱۴) تا بدان دانه و گیاه برویانیم، (۱۵) و باغ‌های درهم پیچیده و انبوه. (۱۶) آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم؟ (۶) و کوه‌ها را [چون] میخ‌هایی [نگذاشتیم]؟ (۷) و شما را جفت آفریدیم. (۸) و خواب شما

در این آیه‌ها، گوشه‌ای از این نظام حکیمانه عالم هستی و مواهب حساب شده آن که نقش مؤثری در زندگی انسان‌ها دارد، بیان شده‌است. این امر، از یک سو دلیل روشنی بر قدرت خدا بر همه چیز است که هدف آن تجدید حیات مردگان است. از سویی دیگر، نشان می‌دهد که نظام حکیمانه نمی‌تواند عبث و بیهوده باشد. این آیه‌ها از دو جنبه می‌توانند استدلالی برای مسأله معاد به شمار روند یکی برهان قدرت و دیگری برهان حکمت (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 15).

در فرآیند گفتمانی، آیه‌های ۶ تا ۱۶، گفته‌پرداز با خطاب قرار دادن انسان‌ها، برای آشکار کردن حضور «خود»، لب به سخن گشوده‌است. اگر این آیه‌ها وجود نداشتند و بلافاصله پس از «نبأ عظیم» آیه‌های ۱۷-۲۰ «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا...» (۱۷-۲۰) و آیه ۳۸ «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸) ...» می‌آمد، سخن بلافاصله به سمت جهان گفته‌ای کشانده می‌شد. در نتیجه، حضور گفته‌پرداز پوشیده‌تر می‌ماند. در متن آیه ششم «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» فضای گفت‌وگویی، بین گفته‌پرداز (من) و گفته‌یاب (تو) تصویر کشیده شده‌است. آیه‌های ۶ تا ۱۶ با بیان نظم حاکم بر آفرینش، هدف‌دار بودن خلقت و دلیل وقوع قیامت را بیان می‌کند. بر این مبنا، گفته‌پرداز، هم برای اثبات حضور خود و هم برای اثبات وقوع قیامت، فضای گفته‌پردازی را با فضای جهان گفته‌ای پیوند می‌دهد. در این آیه‌ها، خداوند (گفته‌پرداز) علاوه بر بیان حضور خود و پیوست به مرکز عملیات گفتمان و حضور خود در فضای گفته‌پردازی، به سمت فضای جهان گفته‌ای نیز آمده‌است. دلیل این امر آن است که بتواند با بیان نظم حاکم بر جهان خلقت و وقوع قیامت را اثبات کند.

گفتمان سوره در این آیه‌ها، از یک سو، به سوی گسترش فضای گفته‌پردازی (من-تو) و از سوی دیگر به سمت فضای جهان گفته‌ای سیر کرده‌است و هم‌زمان هر دو بعد با هم از الگوی تنشی افزایشی پیروی می‌کند. با بالا رفتن فشار عاطفی، ابژه‌های منتشر شده در این آیه‌ها مشتمل بر (زمین، کوه، زوجین (انسان‌ها)، نوم، لیل، نهار، هفت آسمان، چراغ بسیار افروخته، ابرهای متراکم، آبی ریزان، دانه و گیاه، باغ‌های درهم پیچیده و پر درخت) هستند. همان‌گونه که مکارم شیرازی (Makarem Shirazi, 1995) می‌نویسد، در این آیه‌های یازده گانه به دوازده نعمت مهم، با تعبیراتی آمیخته با لطف و محبت، و همراه با استدلال و تحریک عواطف، اشاره شده‌است. زیرا اگر در کنار استدلال‌های عقلی (گستره شناختی)، احساس و نشاط روحی (فشار عاطفی) نباشد،

را [مایه] آسایش گردانیدیم. (۹) و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. (۱۰) و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم. (۱۱) و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم. (۱۲) و چراغی فروزان گذاردیم. (۱۳) و از ابرهای متراکم، آبی ریزان فرود آوردیم، (۱۴) تا بدان دانه و گیاه برویانیم، (۱۵) و باغ‌های درهم‌پیچیده و انبوه (۱۶).

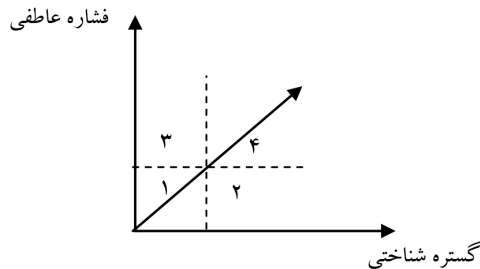
کارآیی آن اندک است (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 16). این آیه‌ها با اشاره به نظم حاکم بر آفرینش و هدف‌دار خواندن خلقت، فضاسازی می‌کنند تا امکان وقوع قیامت را برای مخاطب بیان کنند.

حرف‌های «الف»، «جیم»، «عین»، «لام»، «میم»، «نون» و «واو» که همگی از حروف مجهوره هستند، در اغلب آیه‌های ۶ تا ۱۶ سوره نبأ تکرار شده و سبب اتصال زنجیروار واژه‌های این آیه‌ها با هم شده‌است. این هماهنگی و همبستگی حروف و واژه‌ها، موسیقی قوی، بر طنین و هیجان‌انگیزی برای این آیه‌ها تولید کرده‌است. تکرار شدن حرف «جیم» در این آیه‌ها که از حروف شجری است و دارای صفت‌های جهر - شدت، اصمات و قفله، است (Khaleghian, 2010, p. 206). سبب تولید موسیقی شدید، قوی، سرشار از حرارت و وقار شده‌است (Abbas, 1998, p. 105). همچنین نکره آمدن بسیاری از واژه‌ها، نشانه عظمت و بزرگی آفرینش خداوند است. صنعت سجع در واژه‌هایی مانند (مِهَاداً - أُوْتَاداً - زُوجاً وَ سُبَاتاً - لِبَاساً - مَعَاشاً - شِدَاداً وَ هَاجاً نَبَاجاً - أَلْفَافاً) و مراعات نظیر در واژه‌هایی مانند (و الْأَرْضَ - الْجِبَالَ - اللَّيْلَ - النَّهَارَ - سِرَاجاً وَ هَاجاً - مَاءً - حَبّاً وَ نَبَاتاً - جَنَّاتٍ) و طباق صنعت‌هایی هستند که در این آیه‌ها به کار رفته‌است. همگی این موارد، بر آهنگ درونی واژه‌ها در بیان مفاهیم ارزشمند تأثیر گذاشته‌است. واژه «المعصرات» نیز با موسیقایی خود، فشردگی و تراکم را بیان می‌کند. زیرا حرف «میم» دارای مخرج شفوی بوده و در برخورد با «عین» - که مخرج حلقی دارد، به سبب بعد مخارج، موسیقی شدیدی به واژه می‌دهد. این موسیقی بر شدت معنای برگرفته از واژه دلالت می‌کند. واژه «معصرات» جمع «معصر» از ماده «عصر» به معنی فشار گرفته شده‌است. همچنین واژه «معصرات» اسم فاعل است که اشاره به «ابره‌های باران‌زا» دارد، گویی خودش را می‌فشارد تا آب از درونش فرو ریزد (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 26). همچنین، حرف «صاد» با صفت‌های «اصمات»، «اطباق»، «استعلاء»، و حرف «راء» مفتوحه که صفت تفخیم را همراه با مد در بر دارد، بر این فشردگی و تراکم می‌افزاید (Khaleghian, 2010, p. 206). همچنین حرف «صاد» که مشتمل بر صفت‌هایی مانند خلوص، پاکی و زلالی است (Abbas, 1998, p. 151)، به صورت ضمنی با معنای واژه مناسب دارد و بر آن تأکید می‌کند. همچنین واژه «ثَجَّاج» از ماده «ثَجَّج» (بر وزن حج) به معنی فرو ریختن آب به صورت پی‌درپی و فراوان اشاره دارد. همچنین، با توجه به اینکه «ثَجَّاج» صیغه مبالغه است، کثرت و فزونی بیشتری را بیان می‌کند. با توجه به این موارد، به طور کلی معنی آیه از این قرار است که ما از ابره‌های باران‌زا آبی فراوان و پی‌درپی فرو فرستادیم. نکته مهم، پیوند این آیه‌ها با مسأله «معاد» است (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 26). در این آیه‌ها،

گفته‌پرداز با سیر در گفتمان، افزایش هیجان و عاطفه با بیان و استدلال، در پی اثبات قدرت خود و نظم حاکم بر جهان خلقت است. در این حالت، ما هم با افزایش فشار بر روی محور عاطفی و هم با رشد فضای گستره‌ای بر روی محور کمی یا شناختی مواجه‌ایم. بر این مبنای هر دو محور حرکتی رو به رشد و افزایشی مشاهده می‌شود. در واقع، هر چه بر روی میزان قدرت فشارها افزوده می‌شود، به همان میزان بر قدرت گستره‌ها نیز افزوده می‌گردد. در این حالت، هیجان‌ها و شناخت پا به پای یک‌دیگر پیش می‌روند و رشد فشارها با رشد گستره‌ها همراه می‌شود (Shaieri, 2005a, p. 199).

در این آیه‌ها، علاوه بر افزایش فشار عاطفی، گستره نیز افزایش یافته و تمرکز گستره‌ای به سوی انتشار کامل کشیده شده‌است و سبب افزایش شناخت و فهم نعمت‌ها می‌شود. این آیه‌ها، ساختار افزایشی دارند و در یازده آیه بالا، به موهبت‌های الهی و ارکان زندگی انسان، یعنی «نور»، «ظلمت»، «حرارت»، «آب»، «خاک» و «گیاهان» اشاره شده‌است. بیان این نظام دقیق، از یک سو دلیل روشن قدرت خداوند بر همه چیز است. بنابراین جایی برای این سخن باقی نمی‌ماند که چگونه ممکن است خداوند بار دیگر مردگان را به زندگی و حیات بازگرداند. همان‌گونه که در پاسخ منکران معاد در آیه هشتاد و یک سوره «یس» می‌فرماید: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده قادر نیست همانند آن را بیافریند» (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 28-29).

همچنان که اشاره شد، آفرینش الهی هدفمند است. این هدف، نمی‌تواند زندگی چندروزه دنیا باشد، بلکه حکمت خداوند ایجاب می‌کند که هدفی والاتر برای آن باشد. به بیان دیگر، «نشأة اولی» یادآوری است برای «نشأة آخره» و منزلگاهی است برای سیر طولانی بشر. این مفهوم در آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون بیان می‌شود: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟! از سوی دیگر، مسأله خواب و بیداری خود نمونه‌ای از مرگ و زندگی دوباره است. همچنین مسأله زنده شدن زمین‌های مرده بر اثر نزول باران که صحنه معاد را همه سال در برابر چشمان انسان‌ها جلوه‌گر می‌کند. همه این موارد اشاراتی هستند پرمعنا به مسأله رستاخیز و زندگی پس از مرگ. در آیه ۹ سوره فاطر بعد از اشاره به زندگی دوباره زمین‌های مرده با نزول باران آمده‌است: كَذَلِكَ التُّسْوُرُ: «رستاخیز نیز چنین است» (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 28-29). با توجه به آنچه گفته شد، روشن است که فرآیند گفتمانی و الگوی تنشی این آیه‌ها ساختار افزایشی دارند. بر این مبنای ارزش گفتمانی این آیه‌ها از این قرار است که نظم حاکم بر آفرینش و هدفدار بودن خلقت دلیل بر وقوع قیامت است. در شکل زیر، الگوی تنشی ۶ تا ۱۶ نمایش داده شده‌است:



شکل ۸: الگوی تنشی آیه‌های ۶ تا ۱۶

۳.۳. الگوی تنشی آیه‌های ۱۷ تا ۲۰

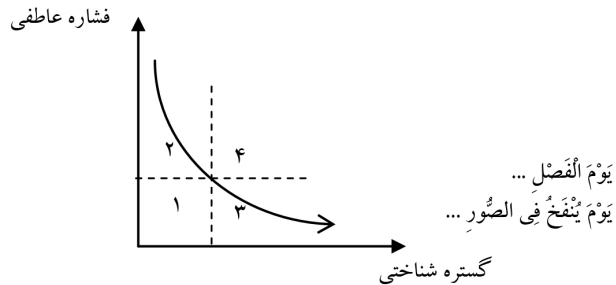
«إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۷) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۸) وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹). وَ سِيرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰)»^۱

نشانه‌های وقوع قیامت: احساس فشرده شدن و هیجان بالا درباره «نبا عظیم» راهی برای گشودگی و آزاد شدن می‌جوید. «نبا عظیم» که در آیه دوم سوره نبا با فشاره بالا مورد پرسش و ابهام است، راهی به سوی آزاد شدن و گشودگی می‌جوید و به انتظار تبیین و پاسخ است. آیه‌های ۱۷ تا ۲۰ پاسخ آن ابهام و گشودگی آن در پی فشرده‌گی است. گفتمان «يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا، يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا، وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۱۹) وَ سِيرَتِ الْجِبَالِ فَكَانَتْ سَرَابًا» مشتمل بر ابژه نبا عظیم است. این پاره‌گفته، ابژه مورد اشاره را که در گفتمان آیه‌های (۱ تا ۵) فشاره‌اش افزایش یافته، به پدیده‌های منتشر و گسترده «يوم الفصل» که گستره زمانی است، «المیقات»، «آن‌جا - مکان»، «فتأتون افواجا» (آن‌ها)، «السما» (آسمان)، «الجبال» (کوه‌ها) و سایر نشانه‌ها پیوند داده‌است. این گونه از یک سو «نبا عظیم» تبیین شده و گستره‌اش را افزوده و از سوی دیگر از انرژی و فشاره‌اش کاسته‌است. به این ترتیب، گفتمان این آیه‌ها بر الگوی تنشی نزولی مبتنی است.

«نبا» به گفته‌ی راغب اصفهانی (Raqib Isfahani, 1991) به معنی خبری است که «مهم» و سودمند باشد و انسان نسبت به آن «علم» یا «ظن غالب» پیدا کند (Raqib Isfahani, 1991, p. 788). همچنین درباره میقات در آیه «إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» چنین آمده‌است: «میقات» به معنای

^۱ قطعاً و عددگاه [ما با شما] روز داوری است: (۱۷) روزی که در «صور» دمیده شود، و گروه گروه بیایید (۱۸) و آسمان، گشوده و درهایی [پدید] شود (۱۹) و کوه‌ها را روان کنند، و [چون] سرابی گردند (۲۰).

آخرین لحظه از مدتی است که برای رخ دادن امری از امور معین شده‌است (Tabarsi, 1981, v. 26, P. 235). با نگرستن در آیه «إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» می‌توان به مفاهیمی دست یافت. در این آیه پس از اشاره به نشانه‌های قدرت خداوند در زمین و آسمان آمده، با توجه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسأله «معاد» بود، و با توجه به نشان‌دار بودن دو واژه نبأ و میقات، روی هم رفته، تفسیر اول یعنی معاد و رستاخیز تأیید می‌شود. این شرح نشان می‌دهد که گستره شناختی در این آیه‌ها از الگوی صعودی و گفتمان آن‌ها از الگوی تنشی نزولی پیروی می‌کند.



سیر گفتمان از گفته پردازی به جهان گفته‌ای

شکل ۹: الگوی تنشی آیه‌های ۱۷ تا ۲۰

۳. ۴. الگوی تنشی آیه‌های ۲۱ تا ۲۸

جهنم کمینگاه طغیانگران و متجاوزان عذاب‌ها و شکنجه‌های جهنم
 إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) لِلطَّٰغِيْنَ مَآبًا (۲۲) لَا يَبْتَئِنَ فِيهَا أَحْقَابًا (۲۳) لَا يَذُوقُونَ
 فِيهَا بُرْدًا وَلَا شَرَابًا (۲۴) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا (۲۵) جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ
 حِسَابًا (۲۷) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸).^۱

در این آیه‌ها نیز خداوند به عنوان صاحب سخن، وارد فضای گفته‌ای شده و با ایجاد فشار عاطفی از یک سو و ایجاد گستره شناختی از سوی دیگر، ویژگی‌های دوزخ و عذاب‌ها و شکنجه‌های آن را بیان کرده‌است. فضای موسیقایی این واژه‌ها، بر هیجان و در نتیجه بر فشار عاطفی آیه‌ها افزوده است. صنعت سجع، مانند (مِرْصَادًا - مَآبًا - أَحْقَابًا - بُرْدًا وَلَا شَرَابًا - حَمِيمًا وَغَسَاقًا - جَزَاءً وَفَاقًا -

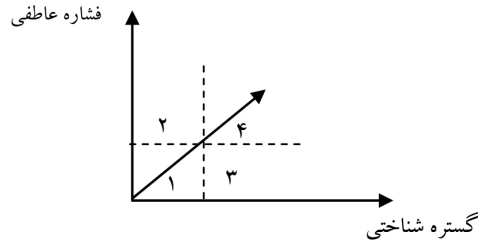
^۱ [آری،] جهنم [از دیرباز] کمینگاهی بوده، (۲۱) [که] برای سرکشان، بازگشتگاهی است. (۲۲) روزگاری دراز در آن درنگ کنند. (۲۳) در آن‌جا نه خنکی چشند و نه شربتی، (۲۴) جز آب جوشان و چرکابه‌ای. (۲۵) کیفی مناسب [با] جرم آنها]. (۲۶) آنان بودند که به [روز] حساب امید نداشتند (۲۷) و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند (۲۸).

حساباً - کِذَّاباً) در تولید ضرب‌آهنگ آوایی نقش دارند. همچنین ترکیب حرفی «با» که در انتهای پنج آیه به کار رفته، فضای هیجانی و تنش آلودی را فراخوانش می‌کند. زیرا صدای انفجاری «باء» که پیامد فشرده شدن شدید لب‌ها به هم و جدا شدن سریع آن‌ها از هم است، گستره‌ای از معناهای شکاف، تخریب، پریشانی و شدت را به همراه دارد (Abbas, 1998, p. 101). این در حالی است که ختم شدن این واژه‌ها به الف ممدود که از حرف‌های مجهور است، فضایی از تلنگر و یادآوری و مورد ندا واقع شدن را تداعی می‌کند (Jamal, n.d., p. 719) همچنین نکره آمدن واژه‌های پایانی آیه‌ها و مختوم شدن آن‌ها به الف مدی، بلندا و بزرگی عذاب جهنم را تداعی و تأیید می‌کند.

«گاهی واژگان با موسیقای خود تصویر نمایی می‌کنند و قبل از یافتن معنای کلمه موسیقای کلمه ما را به آن معنا رهنمون می‌کند. کلمه «غَسَّاقاً» صیغهٔ مبالغه غاسق از فعل غسق به معنی «روان شد و ریخت و به معنی چرک و خون و عرق و سایر کثافات است که از بدن دوزخیان جریان دارد. این کلمه با «غین» حلقی و «سین» مشدد و دارای ضمیر و «قاف» که دارای قفله و تکان است، سبب آهنگ و موسیقی می‌شود که حالت تهوعی را به تصویر می‌کشد که به نوشندگان این شراب دست می‌دهد و نزدیک است آنان را خفه کند» (Khaleghian, 2010, p. 207). همچنین «موسیقی کلمه «طاغین» که با طاء مشدد که از حروف بسیار قوی و دارای صفات جهر، شدت، استعلاء، و اصمات و اطباق است و اصلاً صفت ضعیفی ندارد به علاوه از مخرج قوی نطعی به همراه کشش و مد نیز بهره‌مند است و برخورد آن به «غین» حلقی که از صفات قوی جهر و اصمات برخوردار است بر شدت معنا و مدلول خود دلالت می‌کند» (همان، ۲۰۸). همان‌گونه که در این آیه‌ها روشن است، هر چه بر وسعت گستره‌ها افزوده می‌شود، فشارهای عاطفی نیز در اوج قرار گرفته و بر انرژی عاطفی و تنشی آن‌ها افزوده می‌شود. در این آیه‌ها، جهنم با ابژه‌هایی مانند مِرْصَاداً - مَأْبَأً - أَحْقَاباً - بَرْدَأً وَ لَا شَرَاباً - حَمِيماً وَ غَسَّاقاً - جَزَاءً وَ فِاقاً - حِسَاباً - كِذَّاباً، پیوند داده شده است. هر چه ابژه‌ها گسترده‌تر شده، با ایجاد آهنگ موسیقایی بار عاطفی نیز بالا رفته و به این ترتیب، گفته‌پرداز فشار عاطفی را با گسترهٔ شناختی پیوند داده است، تا جایگاه جهنم را توصیف کند. در این صورت‌بندی گفتمانی که ابژه منتشر بعد عاطفی نیز یافته‌اند، از الگوی تنشی افزایشی پیروی می‌کنند.

تعبیر به «إِنَّ» برای تأکید است و «کانوا» استمرار در ماضی را بیان می‌کند و «حساباً» به صورت نکره بعد از نفی آمده و معنی عموم را می‌دهد. همه این موارد، بیانگر این واقعیت است که آن‌ها هرگز انتظار و ترسی از حساب و کتاب نداشتند و طبیعی است که چنین افرادی، سرانجام گرفتار

این عذاب‌های سخت و دردناک خواهند شد (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 42). الگوی تنشی آییه‌های ۲۱ تا ۲۸ به شکل نمودار زیر است:



شکل ۱۰: الگوی تنشی آییه‌های ۲۱-۲۸

۳.۵. الگوی تنشی آییه‌های ۲۹ تا ۳۰

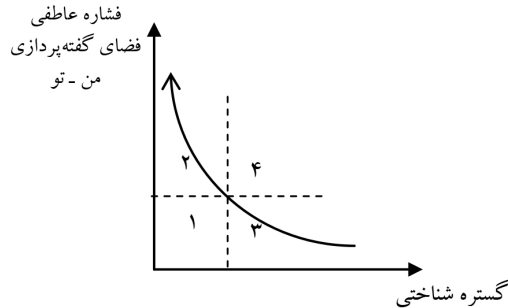
و كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۰).^۱

در این دو آیه، به سبب بازگشت از فضای گفته‌ای و پیوست به فضای گفته‌پردازی و سیر از وضعیت ایزه‌ای تر (او- آن‌ها) به سوی وضعیت سوژه‌ای تر (من- تو)، فشاره عاطفی گفتمان افزایش می‌یابد. بنابراین، فرایند تنشی گفتمان در این دو آیه سیر صعودی دارد.

فرایند گفتمان بدون گسترش جهان گفته‌ای، به سرعت به مرکز عملیات گفتمان به جایگاه «خود» گفته‌پرداز بازگشته‌است و گفته‌یاب را به فضای گفت و گو با گفته‌پرداز بر می‌گرداند. همچنین با پیوست به مرکز عملیات گفتمان، تداوم پیوست جهان گفته با توفقی کوتاه روبه‌رو می‌شود. الگوی تنشی این آیه‌ها، به سمت فضای گفته‌پردازی (من- تو) ارجاع داده می‌شود. آنچه روشن است، فضای (من- تو- ضمیر مخاطب) گفته‌پردازی است و حضور مؤثر گفته‌پرداز و گفت و گوی او با گفته‌یاب است. به این ترتیب، الگوی تنشی این آیه از الگوی تنشی صعودی پیروی می‌کند. همان‌گونه که مکارم شیرازی (Makarem Shirazi, 1995) اشاره کرده‌است در این آیه، خداوند لحن سخن را تغییر داده‌است. خداوند این لحن سخن، را از «غیبت» به «خطاب» تبدیل نموده، آن‌ها را خطاب قرار داده، و با جمله تهدیدآمیز و خشم آلود و تکان‌دهنده‌ای می‌فرماید: «پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی‌افزایم!» (فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا) (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 44). حرف «فای تفریع» که در ابتدای این آیه آمده، پیامد

^۱ و حال آنکه هر چیزی را برشمرده [به صورت] کتابی در آورده‌ایم. (۲۹) پس بچشید که جز عذاب، هرگز [چیزی] بر شما نمی‌افزاییم (۳۰).

مطلب قبل دانسته شده است. بر اساس این آیه، عذاب کفار، گسترده تعبیر شده و آن‌ها از این امید، ناامید کند که روزی از شقاوت نجات یافته به راحتی برسند. همچنین التفاتی که از غیبت «إِنَّهُمْ» به خطاب «نَزِيدُكُمْ» به کار رفته، این نکته را می‌رساند که خدای تعالی ایشان را حاضر فرض کرد تا توییح و سرکوبشان بدون واسطه انجام شود. بنابراین، منظور از جمله «فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا»، آن است که آن‌چه می‌چشید عذابی است، پس از عذابی که پیش‌تر چشیده بودید. پس آن عذاب، عذابی است بعد از عذاب، و عذابی است روی عذاب. بر این مبنا، هم‌چنان عذاب‌ها دوچندان می‌شود، و عذابی به عذابتان افزوده می‌گردد. پس از اینکه به آرزوی خود برسید مأیوس باشید، و این آیه خالی از این ظهور نیست که مراد از جمله «لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا» خلود در آتش است (Mousavi Hamedani, 1995, v. 20 p. 274). در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است: «هَذِهِ الْآيَةُ أَشَدُّ مَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى أَهْلِ النَّارِ» این آیه شدیدترین آیه‌ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمده است! (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 45). با توجه به آن‌چه گفته شد، روشن می‌شود چگونه در این دو آیه فشاره عاطفی گفتمان افزایش یافته و فرایند تنشی آن سیر صعودی یافته است. شکل زیر، نیز بیانگر الگوی تنشی و فشاره عاطفی در دو آیه ۲۹ و ۳۰ است:



سیر گفتمان از جهان گفته‌ای به گفته‌پردازی

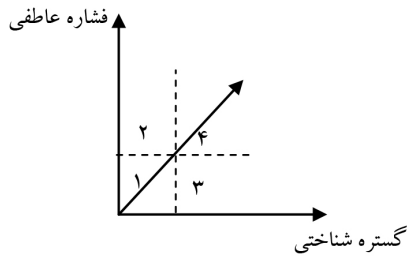
شکل ۱۱: الگوی تنشی آیه‌های ۲۹-۳۰

۳.۶. الگوی تنشی آیه‌های ۳۱ تا ۳۶

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (۳۳) وَكَأْسًا دِهَاقًا (۳۴)
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا (۳۵) جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۶).^۱

^۱ مسلماً پرهیزگاران را رستگاری است (۳۱) باغچه‌ها و تاکستان‌ها (۳۲) و دخترانی همسال با سینه‌های برجسته، (۳۳) و پیاله‌های لب‌لب. (۳۴) در آن‌جا نه بیهوده‌ای شنوند، و نه [یکدیگر را] تکذیب [کنند]. (۳۵) [این است] پاداشی از پروردگار تو، عطایی از روی حساب (۳۶).

در این آیه‌ها، باید بررسی کرد که مفهوم اشاره‌شده، چگونه در سطح گفتمان و بیان صورت‌بندی و شکل یافته‌اند. در این شکل‌گیری گفتمانی، ابژه‌های انتشار یافته به صورت هماهنگ، بعد سوژه‌ای عاطفی نیز یافته‌اند و از الگوی تنشی افزایشی پیروی می‌کنند. به دلیل کنشی که بین خداوند و انسان‌ها قرار دارد، بعد عاطفی همزمان با بعد شناختی روند افزایشی می‌گیرد. از سوی دیگر، بعد گستره نیز با تبیین سرنوشت نهایی، پرهیزکاران را به سوی ابژه‌هایی مانند «مَفَازاً»، «أَعْنَاباً» و «كَوَاعِبَ أَتْرَاباً»، «كَأَسَا دِهَاقاً»، «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا كِذَاباً»، «جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً»، سوق داده و بعد شناختی نیز به سوی انتشار و تفصیل جهت یافته‌است. حرکت‌های پی‌درپی فتحه و تنوین نصب که تقریباً در پایان تمامی واژه‌های این آیه‌ها، نمایان شده، اصلی‌ترین عامل فشاره عاطفی است که الگوی تنشی آیه‌ها را با شیب تندی صعودی کرده‌است. اگر این آیه‌ها، را پی‌درپی و بدون درنگ بخوانیم، حرکت‌های پی‌درپی فتحه، ضرب آهنگ خاصی ایجاد می‌کند که سرشار از کامیابی، شور و شادی است. در این جا، لازم است دربارهٔ دلالت معنایی فتحه توضیحی داده شود. «آواشناسان فتحه را حرکتی چابک و چالاک اما کسره و ضمه را حرکتی سنگین می‌دانند. آن‌ها معتقدند کلام مفتوح با تحرک و جنبش و پویایی خود به صورت دلنشین و پسندیده جلوه می‌کند. این در حالی است که کلمات مکسور تداعی گر کرنش، فروتنی و تسلیم هستند و کلمات مضموم انقباض و در لاک خود فرو رفتن را تداعی می‌کنند. فتحه نشان از وفور نعمت و فراوانی است چرا که وقتی شخصی گنگ بخوهد از فراوانی و وفور نعمت صحبت کند لبها و دستهای خود را از هم باز می‌کند و فتحه نیز همین حکم را دارد» (Qazal, 2009, p. 68). واژه «مَفَاز» اسم مکان یا مصدر میمی از ماده «فوز» به معنای رسیدن به خیر و نیکی توام با سلامت، است. همچنین معنای نجات و پیروزی که لازمه معنای واژه مورد اشاره آمده‌است. با توجه به اینکه «مَفَاز» به صورت نکره آمده، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 47-48). در آیه ۳۶، به نعمت معنوی دیگری اشاره می‌شود که از همه بالاتر است. این آیه بیانگر آن است که «این جزائی است از سوی پروردگارت، و عطیه‌ای است کافی» (جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَاباً). تعبیر به «رب» (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و واژه «عطاء»، همگی بیانگر لطف سرشتری است که در این پاداش‌ها نهفته است (Makarem Shirazi, 1995, v. 26, p. 51) همان‌گونه که در این آیه‌ها روشن است، هر چه بر وسعت گستره‌ها افزوده می‌شود، فشاره‌های عاطفی آن‌ها نیز افزایش می‌یابد و بر انرژی عاطفی و تنشی آن‌ها افزوده می‌شود. از این رو، معلوم می‌شود که بین این آیه‌ها هماهنگی فشاره و گستره وجود دارد که هم پیوندی مستقیم افزایشی است. الگوی تنشی آیه‌های ۳۱ تا ۳۶ به شکل نمودار زیر است:



شکل ۱۲: الگوی تنشی آیة‌های ۳۱ تا ۳۶

۳.۷. الگوی تنشی آیة ۳۷

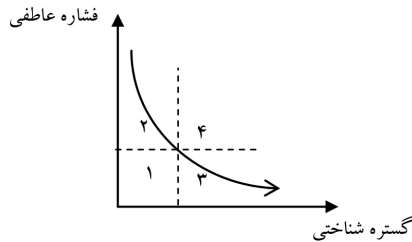
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۷).^۱

گفتمان این آیه، به سوی گسترش فضای جهان گفته‌ای و افق‌های شناختی و تکثر ابژه‌ها پیش رفته‌است. می‌توان گفت که سیر گفتمان از الگوی نزولی (سیر از منطقه ۲ به منطقه ۳) پیروی می‌کند. «رب» را به ابژه آسمان و زمین پیوند داده‌است. همان‌گونه که در تفسیر المیزان آمده، این آیه واژه «ربک» را که در آیة قبل بود بیان و تفسیر می‌کند. همچنین آیة مورد اشاره، این مطلب را بیان می‌کند که ربوبیت خدای تعالی، جهان‌شمول است و همه چیز را شامل است. آن پروردگاری که رسول خدا (ص) پروردگار خود دانسته و او را می‌خواند پروردگار اختصاصی نیست، بلکه پروردگار همه موجودات است. اینکه مشرکان می‌گویند برای هر طایفه‌ای از موجودات پروردگاری جداگانه است و خدا پروردگار آن ارباب و یا پروردگار آسمان است، سخن درستی نیست. توصیف پروردگار، به صفت‌های رحمان با در نظر گرفتن اینکه این واژه صیغه مبالغه است، اشاره به گستردگی رحمت او دارد و اینکه رحمت خدا نشانه ربوبیت اوست (Mousavi

(Hamedani, 1995, v. 20 p. 275-276)

در این آیه، با وجود پدیده‌های گسترده و انتشار یافته مانند آسمان‌ها، زمین و آنچه از آفرینش‌ها که بین آسمان و زمین است، از فشاره موجود در آیة قبل کاسته شده و بر گستره شناختی گفتمان در این آیه افزوده شده‌است. ارزش به‌دست آمده در این آیه‌ها، بر اساس الگوی تنشی، حکومت و فرمانروایی خداوند در قیامت است. الگوی تنشی این آیه دارای سیر نزولی است، که در شکل زیر ترسیم شده‌است:

^۱ پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، بخشایشگری که کس را یارای خطاب با او نیست. (۳۷).



سیر گفتمان از گفته پردازای به جهان گفته‌ای

شکل ۱۳: الگوی تنشی آیه ۳۷

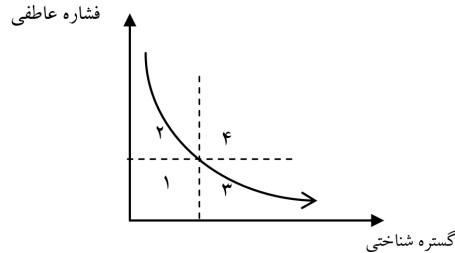
۳.۸. الگوی تنشی آیه‌های ۳۸ تا ۳۹

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۳۸)
ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْسًا (۳۹).^۱

این آیه‌ها، تصویری کلی از معاد و رستاخیز را نشان می‌دهد که از چشم انداز گسترده‌ای برخوردار است. بر پایه واکاوی میدان عملیات گفتمان، این آیه‌ها بازگشت به گسست گفتمانی آیه دوم و جهان گفته‌ای «نبأ عظیم» (قیامت) است. در این جا، حضور حس آگاه گفته‌پرداز (خود) پنهان و حضور «دیگرها»، ابژه‌های دیگر مانند «یوم» و «الیوم الحق» (گستره زمانی)، «الروح»، «الملائکه»، «یتکلمون» (آن‌ها)، روشن است. این آیه از یک سو، دوباره «نبأ عظیم» را تبیین کرده و گستره‌اش را افزوده و از سویی دیگر از فشاره و انرژی‌اش کاسته شده‌است. این آیه‌ها، در ادامه آیه‌های (۱۷-۲۰)، انتظار تداوم گسست گفته‌ای و تفصیل بیشتر جهان رستاخیز (قیامت) را برای گفته‌یاب پدید می‌آورد. همان‌گونه که علامه بیان کرده‌است در آیه «ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ»، واژه «ذلك» اشاره دارد به «یوم الفصل». این واژه در سوره نبأ آورده شد و در لابه‌لای آیه‌ها توصیف شد. این جمله در حقیقت پایان کلام بوده و در پیوند با به ابتدای سوره و پاره گفته‌های پس از آن است و آیه ۳۹ که می‌فرماید: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْسًا...» بیانگر تفریع بیشتری در مقایسه با بیان پیشین است (Mousavi Hamedani, 1995, v. 20 p. 284) در گفتمان این آیه‌ها، تصویر کلی رستاخیز که در گسست زمانی (یوم، یوم الحق) بیان شده‌است، به سمت فضای جهان گفته‌ای بازگشت داده و الگوی تنشی نزولی را بیان می‌کند. حضور ابژه‌های دیگر (آن‌ها) در گفتمان این آیه نیز روشن است. گفتمان این آیه، بازگشت به جهان گفته‌ای به شمار می‌آید. همچنین الگوی تنشی این آیه‌ها

^۱ روزی که «روح» و فرشتگان به صف می‌ایستند، و [مردم] سخن نگویند، مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد، و سخن راست گوید (۳۸). آن [روز]، روز حق است پس هر که خواهد، راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بجوید. (۳۹).

صحنه‌ای از روز قیامت را به تصویر می‌کشاند. الگوی تنشی این آیه‌ها که در شکل زیر نیز ترسیم شده است، مبتنی بر الگوی نزولی است.



سیر گفتمان از گفته‌پردازی به جهان‌گفته‌ای

شکل ۱۴: الگوی تنشی آیه‌های ۳۸ تا ۳۹

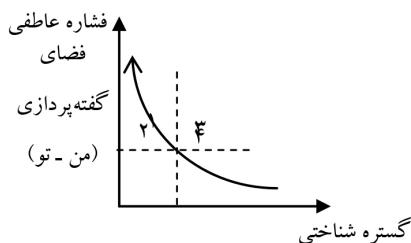
۳.۹. الگوی تنشی آیه ۴۰

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا (۴۰).^۱

آن‌چه در این آیه برجسته و آشکار است، فضای من - تو گفته‌پردازی و به تصویر کشیدن حضور مؤثر گفته‌پرداز و گفت‌وگوی او با گفته‌یاب است. در این آیه‌ها، حضور گفته‌یاب روشن است. همچنین وجود ضمیر مخاطب در این آیه که انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده است، بازگشت به فضای گفته‌پردازی را نشان می‌دهد. الگوی تنشی این گفتمان، به سمت فضای تعاملی گفته‌پردازی (من - تو) جهت یافته است. این امر سبب افزایش فشاره عاطفی شده و الگوی تنشی رو به بالایی را نشان می‌دهد. با دقت در حروف آیه روشن است که همگی حروف آن به جز چهار حرف «کاف»، «راء»، «تاء» و «هاء» جزء حروف مجهوره هستند. باید توجه نمود که حروف مجهوره در جایگاه خود قوی و محکم هستند. در آواشناسی حروف مجهوره را همان حروف واک‌دار به جز حرف همزه - گویند که با لرزش تار آوا تولید می‌شود (Hagbin, 2001, p. 92)، مجموعه حروف مجهوره در این آیه، فضای موسیقایی پرطنینی ایجاد کرده است. آوای شدید این حروف، فضای تشش‌آلود و ناامنی را تداعی می‌کند که با معنای آیه مناسبت دارد. همچنین نکره آمدن واژه عذاب و تمنای مطرح شده در پایان آیه، نمایانگر هولناکی ماجرا است. آن‌چه گفته شد، فشار عاطفی آیه را افزایش داده و الگوی تنشی آن را صعودی کرده است. ارزش نهایی به‌دست آمده در

^۱ ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم: روزی که آدمی آنچه را با دست خویش پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید: «کاش من خاک بودم.» (۴۰).

این آیه‌ها، بر اساس الگوی تنشی، هشدار به همه مردم و اتمام حجت با آن‌ها و تبیین موقعیت کافران در روز قیامت است. در شکل زیر الگوی تنشی آیه نشان داده شده است:



شکل ۱۵: الگوی تنشی آیه ۴۰

۴. نتیجه‌گیری

آیه‌های (۱-۵) سوره‌ نبأ، با حالت پرسشی ذهن مخاطب را به چالش کشانده و سطح هیجان را درباره «نبأ عظیم» افزایش داده‌اند. در این آیه‌ها، گفته‌یاب در پایین‌ترین سطح گستره‌شناختی و افزایشی‌ترین حالت فشاره عاطفی قرار دارد. فرایند گفتمان در جایگاه «خود» گفته‌پرداز قرار دارد. مخاطب پریشان و نگران است و فقط در صورتی از این آویختگی نجات خواهد یافت که با گسترش جهان‌گفته‌ای «نبأ عظیم» موازنه‌ای بین محور عاطفی و شناختی برقرار شود. گفته‌پرداز به صورت هدفمند، مخاطب را در چنین حالتی قرار داده تا ذهن پرسشگر و کنجکاو آماده فهم دلالت‌ها و نشانه‌های معنای کانونی شود. آیه‌های (۳-۵) استمرار پیوست به فضای گفته‌پردازی را نشان می‌دهد. توقف در مرکز عملیات گفتمان، به معنی تداوم حضور در فضای تعاملی گفته‌پرداز با گفته‌یاب است. هنوز عملیات گفتمان فشاره افزایشی است، در حالی که گستره متمرکز و منحصر بر «نبأ عظیم» باقی مانده است. در این بخش از سوره، حروف «سین»، «ثاء» و حروف مجهور و همچنین تکرار واژه‌های ضرب‌آهنگ خاصی تولید کرده که در افزایش فشاره و بالا رفتن سطح هیجان نقش دارد. الگوی تنشی گفتمان در آیه‌های (۱-۵) سیر روبه‌افزایشی دارد. در آیه‌های (۶-۱۶) فضای گفته‌پردازی با فضای جهان‌گفته‌ای پیوند می‌خورد. در این آیه‌ها، خداوند (گفته‌پرداز) علاوه بر بیان حضور خود و پیوست به مرکز عملیات گفتمان به سمت فضای جهان‌گفته‌ای نیز آمده است تا بتواند با بیان نظم حاکم بر جهان خلقت هدف ارزشی نهایی را اثبات کند. الگوی تنشی این آیه‌های افزایشی است که نمایانگر افزایش همسوی فشاره و گستره است. در تمامی آیه‌های ۶ تا ۱۶ به جز آیه ۱۲ حرف «جیم» به کار رفته است. توالی و تکرار «جیم» موسیقی شدید و پرطنینی به این آیه‌ها بخشیده است که در افزایشی ماندن فشاره آن‌ها نقش دارد. در این آیه‌ها،

علاوه بر افزایش فشار بر روی محور عاطفی گستره شناختی نیز افزایش یافته و تمرکز گستره‌ای به سوی انتشار کامل کشیده شده است و موجب افزایش شناخت و فهم نعمت‌ها می‌شود. ابژه نأ عظیم که در گفتمان آیه‌های (۱ تا ۵) فشاره‌اش افزایش یافته بود، راهی به سوی آزاد شدن و گشودگی می‌جوید. از این رو در آیه‌ها (۱۷-۲۰) با پدیده‌های منتشر و گسترده «یوم الفصل» که گستره زمانی است، «المیقات»، «آن‌جا- مکان»، «فتأتون افواجا» «آن‌ها»، «السماء» (آسمان)، «الجبال» (کوه‌ها) پیوند یافته است. با این پیوند از یک سو «نأ عظیم» تبیین شده و گستره‌اش افزایش یافته و از سوی دیگر از انرژی و فشاره‌اش نیز کاسته است. به این ترتیب، گفتمان در آیه‌های (۱۷-۲۰) بر الگوی تنشی نزولی مبتنی است. در آیه‌های (۲۱-۲۸) خداوند به عنوان گفته‌پرداز وارد فضای گفته‌ای شده و با ایجاد فشاره عاطفی از یک سو و ایجاد گستره شناختی از سوی دیگر نشانه‌های دوزخ را بیان کرده است. فضای موسیقایی این واژه‌ها، بر هیجان و در نتیجه بر فشار عاطفی آن‌ها افزوده است. در این آیه‌ها، هر چه ابژه‌ها گسترده تر شده با ایجاد آهنگ موسیقایی بار عاطفی نیز بالاتر رفته و به این ترتیب گفته‌پرداز فشاره عاطفی را با گستره شناختی پیوند داده است تا جایگاه جهنم را توصیف کند. الگوی تنشی این آیه‌ها، دارای طرح‌واره افزایشی است. در دو آیه (۲۹-۳۰) به دلیل بازگشت از فضای گفته‌ای و پیوست به فضای گفته‌پردازی و سیر از وضعیت ابژه‌ای تر (او- آن‌ها) به سوی وضعیت سوژه‌ای تر (من- تو)، فشاره عاطفی گفتمان افزایش یافته و فرایند تنشی آن صعودی می‌شود. در آیه‌های (۳۱-۳۶) به دلیل کنشی که بین خداوند و انسان‌ها قرار دارد، شکل‌گیری گفتمانی ابژه‌های منتشر به صورت هماهنگ، بعد سوژه‌ای عاطفی نیز یافته‌اند و از الگوی تنشی افزایشی پیروی می‌کنند. در این آیه‌ها، بعد گستره با تبیین سرنوشت نهایی پرهیزکاران به سوی ابژه‌های توفیق‌گسیل یافته است. آیه ۳۷، نیز به سوی گسترش فضای جهان گفته‌ای و افق‌های شناختی و تکثر ابژه‌ها پیش رفته است و سیر گفتمان از الگوی تنشی نزولی پیروی می‌کند. دو آیه ۳۸ و ۳۹ بازگشت به گسست گفتمانی آیه دوم و جهان گفته‌ای «نأ عظیم» (قیامت) است. در این دو آیه حضور حس آگاه گفته‌پرداز (خود) پنهان و حضور «دیگرها»، ابژه‌های دیگر مانند «یوم» و «الیوم الحق» (گستره زمانی)، «الروح»، «الملائکه»، «یتکلمون» (آن‌ها)، آشکار است. در گفتمان این آیه‌ها، تصویر کلی رستاخیز که در گسست زمانی (یوم، یوم الحق) بیان شده است، به سمت فضای جهان گفته‌ای بازگشت داده و الگوی تنشی نزولی را بیان می‌کند. در آیه ۴۰، الگوی تنشی گفتمان به سمت فضای تعاملی گفته‌پردازی (من- تو) جهت یافته است که سبب افزایش فشاره عاطفی شده و الگوی تنشی صعودی را نشان می‌دهد. آنچه در این آیه برجسته و روشن است فضای من- تو گفته‌پردازی و به تصویر کشیدن حضور مؤثر گفته‌پرداز و

گفت‌وگویی او با گفته‌یاب است. در سوره‌ی نبأ، دلالت‌های قیامت در حوزه دلالتی محسوس یعنی ابعاد فشاره‌ای (عاطفی، درونی) با جنبه‌های معقول و گستره‌ای (شناختی، بیرونی) تعامل پیدا کرده و بر اساس الگوی تنشی، ارزش نهایی فرآورده‌ی این تعامل، هشدار دادن درباره رخداد قیامت است.

فهرست منابع

- بیگلری، حسن (۱۳۷۰). سر البیان فی علم القرآن. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- پاکتچی، احمد، حمیدرضا شعیری و هادی رهنما (۱۳۹۴). «تحلیل فرآیندهای گفتمانی در سوره «فارعة»»، با تکیه بر نشانه‌شناسی تنشی». *جستارهای زبانی*. دوره ۶. شماره ۴ (پیاپی ۲۵). صص ۳۹-۶۸.
- جمال، عادل سلیمان (بی تا). *جمهره مقالات الأستاذ محمود محمد شاکر*، المجلدان. القاهرة: مكتبة زوهيالخانجي.
- چند لر، دانیل (۱۳۸۷). *مبانی نشانه‌شناسی*. ج ۳. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- حقیقین، فریده (۱۳۸۰). «دیرینه مطالعات آواشناختی واج‌شناختی در جهان اسلام». *زیباشناخت*. شماره ۴. صص ۸۱-۱۱۴.
- حنی، عبد اللطیف (۲۰۱۵). «المنحني العاطفي للذات الحربية الأسيرة قصيدة یا ساپلني». *مجلة الذکرة*. شماره ۵. صص ۱۲۴-۱۴۴.
- خالقیان، ام البنین (۱۳۸۹)، «موسیقیای جزء ۳۰ و نمود آن در چهار ترجمه قرآن». *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*. سال ۷. شماره ۲. صص ۱۸۳-۲۱۳.
- داوودی مقدم، فریده (۱۳۹۲). «تحلیل نشانه-معناشناختی شعر «آرش کمانگیر» و «عقاب» تحول کارکرد تقابلی زبان به فرایند تنشی». *جستارهای زبانی*. دوره ۴. شماره ۱. صص ۱۰۵-۱۲۴.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*. دمشق: الدار الشامیة.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۹). *معناکاوی، به سوی نشانه‌شناسی اجتماعی*. تهران: نشر علم.
- سیدی، سید حسین و زهرا عبدی (۱۳۸۴). «تحلیل موسیقایی آیات قرآن، جزء ۳۰»، *پژوهشنامه علوم انسانی*. شماره ۴۷ و ۴۸. صص ۵۹-۷۴.
- شعیری حمید رضا (۱۳۸۷)، «ویژگی‌های نشانه - معنا شناختی تأخیر کنشی بررسی مست و هوشیار پروین اعتصامی»، به کوشش علیرضا نیکویی. مجموعه مقالات الکترونیکی چهارمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. گیلان: دانشگاه گیلان. صص ۱-۱۳.
- شعیری، حمید رضا (۱۳۷۹). «فرا ارزش و رابطه آن با تنش و معنا در «ندای آغاز» سهراب سپهری»، مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، به کوشش ابراهیم کاظمی و محمد دبیرمقدم. تهران: شرکت آرویج ایرانیان. صص ۴۴۹-۴۶۰.

شعیری، حمید رضا (۱۳۸۴ الف). «بررسی بنیادین ادراک حسی در تولید معنا» پژوهشنامه علوم انسانی. شماره (۴۵-۴۶). صص ۱۳۱-۱۴۶.

شعیری، حمید رضا (۱۳۸۴ ب). «مطالعه فرایند تنشی گفتمان ادبی». پژوهش های زبان های خارجی. شماره ۲۵. صص ۱۸۷-۲۰۴.

شعیری، حمید رضا (۱۳۹۲). تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناسی گفتمان. تهران: سمت. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ترجمه حسین نوری، محمد مفتاح و رضا ستوده. ج ۱. تهران: انتشارات فراهانی.

عباس، حسن (۱۹۹۸). خصائص حروف العربیة ومعانیها. دمشق: اتحاد الكتاب العرب. غزال، أحمد الأخضر (۱۴۳۱). «الحركات والسكون فی لغتنا العربیة: المعانی والدلالات». اللسان العربی. مجلة دوریة. المجلد العاشر. صص ۶۶-۷۱.

الفراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). کتاب العین. ط ۲. قم: انتشارات هجرت. قرآن کریم (۱۳۸۴). ترجمه مهدی محی الدین الهی قمشه ای. قم: مؤسسه الهادی لینه، عمی (۲۰۰۸). سیماء العواطف فی قصیده أراک عصی الدمع (رسالة ماجستير) جامعة مولود معمري. مصطفوی، حسن سادات، حمیدرضا شعیری و هادی رهنما. (۱۳۹۲). «از کرامت جاهلی تا کرامت قرآنی؛ نشانه شناسی فرآیندهای گفتمانی کرامت در قرآن با الگوی تنشی». پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن. سال ۱. شماره ۲. صص ۲۴-۴۲.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیة. مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۸). دانشنامه نظریه های ادبی معاصر. ج ۳. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: انتشارات آگه.

موسوی همدانی، محمد باقر (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان. ج ۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.

نبی ثیان، پانته آ، حمیدرضا شعیری (۱۳۹۶). «تحلیل روایی فرآیند تشخیص در چارچوب نشانه-معناشناسی گفتمانی: مطالعه موردی دسته گل اثر چوبک». زبان پژوهی. سال ۹. شماره ۲۵. صص ۲۵-۵۸.

References

- Abbas, H. (1998). *Characteristics of Arabic letters and their meanings*. Damascus, Syria: Ittihad al-Kitab al-Arab [in Arabic].
- Al-Farahidi, Kh. (1990). *The book Al-Ayn*. Qom: Hejrat [in Arabic].
- Biglari, H. (1991). *The secret of expression in the science of the Quran*. Tehran: Ketabkhaneh Sanayee [in Persian].
- Chandler, D. (2008). *Semiotics: The basics*. Translated by Mehdi Parsa. Tehran, Iran: Soureh [in Persian].
- Davoudi Moghdam, F. (2013). The semiotics analysis of "Arash Kamangir" and "Oghab" poems: the transformation of mutual of language function to tensional process. *Language Related Research*, 4(1), 105-124 [in Persian].

- Fontanille, J. (2006) *The semiotics of discourse*. translated by Heidi Bostic. New York: Peter Lang.
- Hagbhin, F. (2001). History of phonetics and phonology in Islam. *Zibashenakht*, 4(1), 81-114 [in Persian].
- Hanna, A. (2015). The emotional curve of the poem “for the captive war” by Ya Sayelni. *Journal of Memory*, 5, 124-144 [in Arabic].
- Jamal, A. S. (n.d.). *A collection of essays of professor Mahmoud Mohammed Shaker*. Vol 1 & 2. Cairo: Al-Khanji Library [in Arabic].
- Khaleghian, O. (2010). The music 30th part of the Quran and its representation in four translations. *Tahqiqat-e Ulum-e Quran & Hadith*, 7 (2), 183-213 [in Persian].
- Lindea, A. (2008). *Semiotics of emotions in the poem “see you tear sticks”* (Master’s thesis). The Mouloud Mammeri University of Tizi-Ouzou, Tizi-Ouzou, Algeria [in Arabic].
- Makarem Shirazi, N. (1995). *Tafsir Nemooneh*. Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyah [in Persian].
- Makaryk, I. R. (2009). *Encyclopedia of contemporary literary theory: Approaches, scholars, terms*. Translated by Mehran Mohajer & Mohammad Nabavi. Tehran, Iran: Agah [in Persian].
- Mostafavi, S. H., Shaiery, H., & Rahnama, H. (2013). Tensive semiotics of “Kiramah” (dignity) in the Quranic discourse. *Journal of Qur'anic Interpretation and Language*, 1 (2), 24-42 [in Persian].
- Mousavi Hamedani, M. B (1995). *Translation of Al-Mizan's interpretation* (5th ed). Qom, Iran: Islamic Publication for the Society of Teachers [in Persian].
- Nabi Yayan, P, Shaiery, H (2018). *The validity analysis of the diagnostic process in the framework of the symbol-discourse semantics: a case study of the flower bouquet of Chubak's effects*. *Zabanpazuhi*, 9 (25), 25- 58 [in Persian].
- Pakatchi, A., Shaiery, H., & Rahnama, H. (2015). Tensive semiotics of discourse in Surat Al-Qāriah; A new approach in semiotics of the Qurānic discourse. *Language Related Research*, 6 (4), 39-68 [in Persian].
- Qazal, A. A. (2009). Harakat and sukun in our Arabic language: Meanings and implications. *Arabic Language Journal*, 10, 66-71 [in Arabic].
- Raqib Isfahani, H. (1991). *Almofradat fi Gharib el-Quran*. Damascus, Syria: Al-Dar al-Shamiyah [in Arabic].
- Sasani, F. (2010). *Semantics: towards sociological semiotics*. Tehran: Elm [In Persian].
- Seyyedi, S. H., & Abdi, Z. (2005). Musical analysis of Quranic verses, 30th part. *Journal of Human Sciences*, 47-48, 59-74 [in Persian].
- Shaiery, H. (2000). Hypervalue and its relationship with tension and meaning in Sohrab Sepehri’s *Nedaye Aghaz*. In S. E. Kazemi & M. Dabir Moghaddam (Eds.), *The collection of papers of Allameh Tabataba’i University* (pp. 449-460). Tehran: Iranian Arvij Co [in Persian].
- Shaiery, H. (2005a). A study of the tense process of literary discourse. *Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji*, 25, 187-204 [in Persian].
- Shaiery, H. (2005b). An examination of the basic role of perception in meaning production. *Journal of Human Sciences*, 45-46, 131-146 [in Persian].
- Shaiery, H. (2008). Semio-semantic features of acting delay: a case study of Parvin Etesami’ Mast o Hoshyar. Fourth Literary Research Conference (pp. 1-13). Gilan: Gilan University [in Persian].
- Shaiery, H. (2014). *Semio-semantic analysis of discourse*. Tehran, Iran: SAMT [in Persian].
- Tabarsi, F. (1981). *Majma' al-Bayan, the Quran interpretation*. Translated by Hossein Nouri, Mohammad Mofateh, Reza Soutoude. Tehran: Farahani [in Persian].
- The Holy Quran. (2005). Translated by Mehdi Mohyeddin Elahi Qomshehei. Qom: Al-Hadi Institute [in Persian & Arabic].

The Semiotic Analysis of Discourse in Surah “Naba” Based on the Tension Pattern

Roohallah Nasiri¹
Mehdi Motia²
Mahnaz Amiri³

Received: 31/05/2017

Accepted: 06/09/2017

1. Introduction

There are text layers and different meanings religious scriptures. These layers are interacting in sacred texts, and have mutual causal relationship with each other; hence the meanings in such texts are often multidimensional and interpretable. Nowadays, semiotic knowledge deals with the analysis and interpretation of texts, and the relationships between meaningful structures and sign systems that make up a network of meaningful relationships. This article seeks to provide a semiotic analysis of Surah Naba, because the system and general structure of the Surah and the relations between its signs and the discourse of Surah are meaningful and significant from a cognitive and emotional point of view. In this paper, using the semiotic method of discourse tension, we are trying to answer two important questions: First, what is the pattern of tension relationship in the discourse of the verses of Surah Naba? Second, what is the value goal of quantitative and qualitative flows in these verses?

2. Theoretical Framework

One of the most important intelligent process schemas in the field of discourse is the dimension tensive-process tensif. Based on this tensif, there is a relationship between the elements of the semantic sign, in which meaning fluctuates from the smallest to the most significant one (Shaieri, 2005, p. 137).

Dimension tensive-process tensif has two axes, “Intensite” and “Extensite”. Intensite is the emotional dimension and the Extensite is the cognitive dimension, and the tensive process is formed in the interaction between the intensite and extensite

¹ Assistant Professor, Arabic Language and Literature Department, University of Isfahan (Corresponding author); r.nasiri@fgn.ui.ac.ir

² Associate Professor, Quranic Sciences and Hadith Department, University of Isfahan; m.motia@ltr.ui.ac.ir

³ PhD candidate of Quranic Sciences and Hadith Department, University of Isfahan; r.nasiri@modares.ac.ir

(Shaieri, 2008, p. 9). These two axes have a degree of growth and can be depicted as a vibrational vector in the form of a coordinate system. The intensive dimension is the vertical vector (y) and the extensive dimension is the horizontal vector (x) of this coordinate system, and the internal space that these two vectors make is the point of conjugation of the intensive-extensive, internal-external, and content-expression. The tensive space in which the semantic sign is formed and the signification is articulated (Mostafavi et al., 2013, p. 30-31; quoted from Fontanille, 2006, p. 38-39).

Each axis has an outer surface and an inner surface. The outer surfaces of the axes are comprised of qualitative (intensive) and quantitative (extensive) hypervalue, and what is within these axes is the same values. For such an axis to be meaningful, there should be a correlation between the degree of quality and the axis of reference (Shaieri, 2000, p. 456).

As each vector extends from zero and to the maximum level, the pressure and range are also defined in a range from the minimum to the maximum. "Intensive in its maximum is tonic and in its minimum is atony. Extensive at its maximum is diffused and in its minimum is concentrated. Considering the naming of the tensive pattern, the intensive is based on mid-strong ↔ weak tension, and the extensive is based on the tension between large and small." (Pakatchi, Shaieri and Rahnamaa, 2015, p. 44-45). The tensive process involves the fluidity of meaning and creates quantitative and qualitative cohesive flows that create higher values (Fonti, 1999, p. 671).

3. Method

Since an intensive and extensive relationship governs the fluctuating discourse of "Naba" Surah, this Surah has the potential to be investigated by the method of the cognitive tensive pattern. In this article, the schematics of the tension relation in the Surah Naba discourse is examined to determine the value of the discourse in this Surah.

4. Results and Discussion

The discourse in Surah "Naba" is fluctuating, and an intensive and extensive relationship governs the fluctuating discourse of "Naba" Surah. In this Surah, we are faced with a live discourse which, in the eyes of the reader, is called the fluid meaning. The Surah tensive process also has meaning fluidity, and cognitive flows are dominant, leading to the fluidity of value and the transcendental value. In addition, various chains in the Surah of Naba discourse are discussed and explained.

When the Prophet Muhammad spoke about resurrection, the believers and disbelievers began to argue over to truth and falsehood. The verses one to five of Surah of Naba challenged the minds of the audience with the state of affairs and increased the level of excitement about "great prophecy" and increased the expectation of pursuing the speech. The narrator in the verses is in the role of spectator of the scene.

The discourse in verses 6 to 16, on the one hand, has progressed towards the expansion of the spatial context (I-you) and, on the other hand, to the space of the discursive world. Simultaneously, both dimensions follow the incremental tensive pattern. By raising the emotional stress, the objects mentioned in these verses are earth, mountains, couples (humans), nomads, nights, days, seven heavens, highly lit lights, dense clouds, flowing water, seeds and plants, sophisticated gardens filled with trees.

The feeling of compaction and excitement about the “great prophecy” is the way to open up and release. The “great prophecy” with great intensite in the second verse of the Surah seeks a way to liberation and openness and awaits explanation and response. Verses 17 to 20 are the answers to that ambiguity and its openness is sought after.

In verses 21 to 28, God has also entered as the speaker, and by creating emotional intensite, on the one hand, and cognitive extensite, on the other hand, has defined the characteristics of hell, torture and punishments. The musical atmosphere of this phrase is full of excitement and consequently has led to increase of emotional pressure.

In verses 29 and 30, due to return of discursive space and connection to space of conversation and transfer from the more objective status (he-them) to the subjective status (I-you), emotional intensite increases.

In verses 31 to 36, the discursive formation of distributed objects in a coordinated way have found an emotional dimension and follow an increasing tensive pattern. But the discourse of verse 37 has advanced to the expansion of the discursive world space, and the cognitive horizons and the plurality of objects. The two verses 38 and 39 represent a general vision of Resurrection and dooms day, which has a vast outlook. What is highlighted in the last verse of this Surah is I - you narrative space and depicting the effective presence of the narrator and his conversation with the narrator.

5. Conclusion

The verses (1-5) of the Surah challenged the minds of the audience with a state of mind and increased the level of excitement about the “great prophecy”. The verses (3-5) show the continuity of the attachment to the interlacing space. But in the verses (6-16), the interweaving space is linked with the atmosphere of the world.

In all verses 6-16, except the 12th verse, letter /dʒ/ (j) has been used. The sequence and repetition of words starting with /dʒ/ (j) has given a violent music to these verses, which contributes to the increase in their intensity. Discourse in the verses (17-20) is based on the pattern of descending tension. In verses (21-28), God has entered into the narrative space as a narrator, and has expressed the signs of hell by creating emotional intensite on the one hand and cognitive extensite on the other. In two verses (29-30), due to the transfer from the more objective status (he-them) to the subjective status (I-you), emotional intensite increases. However, the two verses 38 and 39 said, “great prophecy” (resurrection) is back to the discourse breaking of the second verse and the world. In verse 40, the pattern of discourse tension is directed toward the interactive environment (I-you), which increases emotional intensite and shows an upward tensive pattern.

Keywords: Surah Naba, Couplet, Discourse, Tensive Semiotics

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال دهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در اشعار پروین اعتصامی^۱

آزاده شریفی مقدم^۲
مریم آزادیخواه^۳
وحیده ابوالحسنی زاده^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۹

چکیده

مقاله حاضر، به بررسی و مقایسه استعاره‌های مفهومی شادی و غم در سروده‌های شاعر معاصر، پروین اعتصامی (۱۳۲۰-۱۲۸۵) می‌پردازد. هدف از این پژوهش، مشخص نمودن حوزه‌های مبدأ به کاررفته در استعاره‌های مفهومی مورد اشاره، تنوع و فراوانی آن‌ها و میزان جهان‌شمول بودن این مفاهیم در پیکره مورد نظر بوده است. به این منظور، پس از مطالعه دیوان پروین اعتصامی، بیت‌هایی که دربرگیرنده مفهوم استعاری غم و شادی بودند، استخراج گردید. از میان ۳۳۲

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.15235.1330

^۲ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، دانشیار گروه زبان‌های خارجی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان
(نویسنده مسئول)؛ asharifi@uk.ac.ir

^۳ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان؛
azadikhahmaryam@gmail.com

^۴ دکترای تخصصی زبان‌شناسی، استادیار گروه زبان‌های خارجی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان؛
abolhasani@uk.ac.ir

بیت استخراج شده که از ۳۴ عنوان شعری گردآوری شد، تعداد ۲۶۶ مورد، استعاره غم و مابقی ۶۶ مورد، استعاره مفهومی شادی تشخیص داده شد. پس از تحلیل و مقایسه داده‌ها، مشاهده گردید که فراوانی استعاره‌های مفهومی غم و نیز گستره و تنوع معنایی در آن‌ها به صورت چشمگیری بیشتر از حوزه مقابل یعنی شادی بود که با توجه به مضامین تلخ اجتماعی به کاررفته در سروده‌های پروین قابل توجه است. شباهت بین دو حوزه احساس، علاوه بر استفاده مشترک از استعاره‌های وجودی (شامل جسمی‌شدگی و تشخیص) و نیز استعاره‌های جهتی (طرحواره‌های جهت)، در حوزه‌های مبدأ مشترک شامل زمان، مکان و سلامتی نیز شباهت‌های چشمگیری مشاهده شد. همچنین بین استعاره‌های به کاررفته در پیکره پژوهش و فهرست جهانی شباهت‌ها به مراتب بیش از تفاوت‌ها بود که خود نمایانگر بعد همگانی تفکر استعاری است.

واژه‌های کلیدی: استعاره‌های مفهومی شادی و غم، قلمروهای مبدأ و مقصد، نگاشت، پروین اعتصامی

۱. مقدمه

عواطف انسان که اساساً پایه و مبنای زیستی و فیزیولوژیک دارند، به طور ناخودآگاه در ذهن و نهاد انسان جای دارند. این عواطف ریشه عمیق فرهنگی دارند و بازنمون نهایی آن‌ها در زبان پدیدار می‌شود. در بین رویکردهای گوناگون زبان‌شناسی، رویکرد شناختی، مرز مشخص و روشنی مابین قوه‌های مختلف شناختی از جمله تفکر و زبان را در نظر نمی‌گیرد. در رویکرد شناختی، آنچه در زبان اتفاق می‌افتد، بازنمون تجربیات فیزیکی و زیست‌شناختی انسان در دنیای برون‌زبانی است. از این دیدگاه، ویژگی‌های به هم پیوسته و بینابین عواطف، جنبه‌های مرتبط و زیرگروه‌های یک نظام کلی شناختی به شمار می‌آیند. در این رویکرد، استعاره‌های مفهومی درحالی که سر در تجربیات عینی، ملموس و آشنای انسان از دنیای اطراف خود دارد، بر پایه ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی خاص یک جامعه بنا شده‌اند (Kövecses, 2010, p. 215).

به دلیل نقش کلیدی عواطف و احساسات در ایجاد ارتباط کلامی و تاثیرگذار بودن آن‌ها در پیوند با زبان، مطالعه استعاره‌های مفهومی احساسات و عواطف بسیار مورد توجه پژوهشگران شناختی قرار گرفته است. کووچش (Kövecses, 2000, p. 20) شادی، غم، خشم، ترس و عشق را مهمترین، بنیادی‌ترین و ساده‌ترین شکل‌های عواطف می‌داند که پایه و اساس سایر عواطف

پیچیده‌تر را بنا می‌کنند. وی نه تنها زبان روزمره را مجموعهٔ پرباری از استعاره می‌داند، بلکه استعاره را نیز مهمترین ابزار بیان احساسات و عواطف می‌داند. زیرا بر پایهٔ استعاره، بشر قادر است با استفاده از مفاهیم عینی، فیزیکی و ملموس به بیان و توصیف تجربیات انتزاعی و غیرملموس همچون عواطف خود بپردازد. نکته مهم مطلب مورد اشاره این است که بین ساختار زبان و احساسات، رابطهٔ دوسویه و متقابل وجود دارد؛ این گونه که آنچه را احساس می‌کنیم، به زبان می‌آوریم و آنچه را که به زبان می‌آوریم نیز احساس کرده و تجربه می‌کنیم. در این صورت، زبان هم بازنمون احساسات و هم پیامد آن است.

به باور پیروان دیدگاه شناختی، شاعران و ادیبان در خلق آثار خود از همان منابع فکری و استعاری زبان روزمره و از ابزارها و شگردهای تفکر موجود در زبان روزمره بهره می‌برند. اما باید این تفاوت را در نظر داشت که آن‌ها استعاره‌های زبان روزمره را گسترش داده، پیچیده می‌کنند و یا به شیوه‌ای فراتر از معمول با یکدیگر ترکیب می‌کنند. یکی از دلایل مهم شناخت گراها در مطالعهٔ زبان و همچنین استعاره‌های مفهومی موجود در زبان از این دیدگاه ناشی می‌شود که زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن را بر می‌تاباند و استعاره نیز ریشه در ذهن، تجارب فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی انسان دارد. بر این مبنای استعاره، ابزار مهم و مناسبی برای جستجو در جهان‌بینی یک فرهنگ نیز به شمار می‌رود (Croft & Cruse, 2004, p. 121). بر پایه دیدگاه مورد اشاره، مطالعهٔ حاضر استعاره‌های مفهومی شادی و غم در اشعار پروین اعتصامی را مقایسه و بررسی می‌کند. در این راستا، این مقاله بر آن است تا به تعیین حوزه‌های مبدأ استعاری شادی و غم، مقایسهٔ فراوانی کاربرد استعاره‌ها در پیکرهٔ مورد نظر و نیز میزان جهان‌شمولیت این استعاره‌ها بپردازد. یافته‌های این پژوهش، می‌تواند با در نظر گرفتن چگونگی مفهوم‌سازی حوزه‌های استعاری غم و شادی و همچنین فراوانی آن‌ها، شیوهٔ تفکر و نگرش پروین اعتصامی به این مقوله‌ها را مشخص نماید. همچنین این یافته‌ها می‌تواند لایه‌های فکری، روانی و نگاه اجتماعی پروین را آشکار سازد.

۲. پیشینهٔ پژوهش

پس از اینکه زبان‌شناسی شناختی در دههٔ ۷۰ میلادی با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم»^۱ توسط لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) پدیدار شد، استعاره به دلیل پرداختن به رابطهٔ میان زبان و ذهن در مرکز پژوهش‌های شناخت گراها قرار گرفت. این نگرش، زبان را موضوع اصلی علم و بررسی‌های علمی خود دانسته و در پی کشف الگوهای

¹ metaphors we live by

مفهوم‌سازی است. الگوهای مفهوم‌سازی، از طریق تجربیات فیزیکی و اجتماعی انسان در ذهن او ایجاد می‌شود و استعاره این الگوها را در اختیار می‌گذارد (Grady, 2007, p. 189). دیدگاه‌ها و نظریه‌های لیکاف، بعدها به وسیلهٔ زبان‌شناسانی مانند سویتسر (Sweetser, 1990)، ترنر (Turner, 1991) و لانگاکر (Langacker, 1987) ادامه یافت که آن‌ها با رویکردهای ویژه خود این راه را پی گرفتند. در پیوند با عواطف و احساسات نیز می‌توان به آثار افرادی مانند کووچش (Kövecses, 2010; 1995; 1991; 1990; 1988; 1986)، یو (Yu, 1995) و ویرزبیکا (Wierzbicka, 1999) اشاره کرد. با وجود اینکه، پژوهشگران مورد اشاره در شیوه و روش کلی اشتراک داشتند، اما نگرش فکری ویژه خود را پی گرفته و ارائه نمودند.

در زمینه بررسی استعاره‌های عواطف و احساسات، کووچش به عنوان پیشگام این پهنه، بیشترین سهم را داشته‌است. وی در کتاب خود با نام «استعاره و احساس»^۱ بر این باور است که درک استعاری بشر از احساسات، بر اساس شناخت او از دنیای اطرافش محقق می‌شود. برای نمونه، وی با توجه به شناختش از واحد «ظرف» در مواجهه با شرایط احساسی، بدن یا ذهن خود را ظرفی مفهوم‌سازی می‌کند. وی معتقد است که می‌تواند احساسات خود را در درون این «ظرف» جای‌دهد و آن احساس که در ظرف ریخته‌شود، می‌تواند پریا لبریز شده و یا حتی ظرف در بسته را منفجر کند (Kövecses, 2010; quoted from Pour Ebrahim, 2014). به باور وی، پاره‌گفته‌های مربوط به احساس را نمی‌توان به وسیلهٔ تجزیه و تحلیل ساختاری آن درک و تعریف کرد. در واقع، سخن گفتن از احساس بدون مفهوم‌سازی استعاری آن امری ناممکن بوده و فقط به وسیلهٔ استعاره می‌توان نسبت به تجربه‌های عاطفی انسان درک و شناخت کافی یافت (Kövecses, 2000).

کووچش (Kövecses, 1991)، به بررسی استعاره‌های شادی در چارچوب نظریه‌های لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) پرداخته‌است. وی، هدف مطالعه خود را توصیف مفهوم شادی و یافتن حوزه‌های مبدأ آن بیان می‌کند. او در پژوهش دیگری، چهار مؤلفهٔ دخیل در شکل‌گیری مفاهیم عاطفی را از دیدگاه شناختی مشتمل بر استعاره‌های مفهومی، مجازهای مفهومی، مفاهیم وابسته و انگاره‌های شناختی از جمله شادی می‌داند. به باور وی، انگاره‌های شناختی و فرهنگی از سه مؤلفه نخست، شکل گرفته و مفهوم شادی حاصل بازنمون شناختی این انگاره‌ها است (Kövecses, 2008, p. 141).

پژوهش‌های دیگری در زمینه عواطف به ویژه شادی انجام گرفته‌است؛ از جمله یو (Yu, 1995) به مقایسه استعاره‌های شادی در دو زبان چینی و انگلیسی پرداخته‌است. وی در تأیید

¹ Metaphor and Emotion

دیدگاه کووچش (Kövecses, 1991) سه استعاره «شادی بالاست»، «شادی نور است» و «شادی سیالی در ظرف است» را در دو زبان مشترک و استعاره «شادی گلی در ظرف است» را مختص زبان چینی می‌داند. شن (Chen, 2010) شادی را یکی از عواطف بنیادین بشر معرفی کرده و استعاره‌های مفهومی این حوزه را در اصطلاح‌های زبان‌های چینی و انگلیسی بررسی و مقایسه کرده‌است. لیو و ژانو (Liu & Zhao, 2013) نیز به مقایسه عواطف بین دو زبان انگلیسی و چینی پرداخته‌اند. استعاره‌های شادی مابین زبان انگلیسی و سایر زبان‌ها نیز مقایسه شده‌است؛ از جمله استفانویچ (Stefanowitsch, 2004) به مقایسه استعاره‌های شادی در زبان‌های انگلیسی و آلمانی پرداخته‌است. العابد الحق و الشریف (Al- Abed Al-Haq & El-Sherif, 2008) این استعاره‌ها را در انگلیسی و عربی مقایسه کرده‌است. گوتیرزیرز (Gutierrez, 2008) نیز به مقایسه استعاره‌های شادی در چهار زبان انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی و فرانسه پرداخته‌است. تئودوروپولو (Theodoropoulo, 2008) نیز استعاره‌های عواطف از جمله شادی را در زبان یونانی مورد بررسی قرار داده‌است.

در میان پژوهش‌های ایرانی نیز می‌توان به مواردی اشاره کرد؛ زورورز و همکاران (Zourvarz et al., 2013) پیکره‌ای شامل ۱۴ متن از نویسندگان معاصر را با هدف تعیین پربسامدترین حوزه‌های مبدأ شادی مورد بررسی قرار داده‌اند. یافته‌های پژوهش آن‌ها نشان داد که حوزه‌های «شیء»، «ماده» و «عمل» پرکاربردترین حوزه‌های مبدأ در پیکره مورد مطالعه‌اند. ملکیان و ساسانی (Malekyian & Sasani, 2013) در پژوهشی به استعاره‌های غم و شادی در گفتار روزمره پرداخته‌اند. بر پایه یافته‌های پژوهش آن‌ها، رایج‌ترین حوزه‌های مبدأ غم، مفاهیم «ویرانی»، «مرگ» و «بیماری» و برای شادی مفهوم «اوج و پرواز» است. قادری نجف آبادی و توانگر (Qhaderi Najaf Abadi, & Tavangar, 2013) با بررسی مفاهیم استعاری «دل» نشان داده‌اند که این مفهوم در ذهن فارسی‌زبانان با حوزه‌های گوناگون احساسات (عشق، شادی و غم)، قوای ذهنی (تفکر و درک) و ویژگی‌های شخصیتی (آگاهی و بی‌رحمی) ارتباط دارد که در این بین حوزه موضوعی احساسات بیشترین فراوانی را دارد. پوراابراهیم و غیاثیان (Pour Ebrahim & Qheyasiyan, 2013) در بخشی از مقاله خود که به مفهوم استعاری «عشق» در حافظ پرداخته‌اند، به این نتیجه دست یافته‌اند که مفهوم شادی در پیکره آن‌ها بر پایه حوزه‌های مبدأ آتش، سفر، درد و مستی صورت می‌گیرد که از جهاتی نو و ناشناخته است. پیرزاد و همکاران (Pirzad et al., 2012) نیز به بررسی مقایسه استعاره‌های مفهومی عواطف بنیادین از جمله شادی در متون ادبی انگلیسی و فارسی پرداخته‌اند. در پیوند با سایر عواطف نیز افراشی و مقیمی‌زاده (Afrashi &

Moghimizadeh, 2014) استعاره‌های مفهومی «شرم» را با استناد به شعر کلاسیک فارسی معرفی کرده‌اند. همچنین، عباس‌وندی و مقصودی (Abbasvandi & Maghsoudi, 2013) به مقایسه استعاره‌های «خشم» در زبان انگلیسی و فارسی پرداخته و بین مفاهیم جهانی و وابسته به فرهنگ در دو زبان تمایز نهاده‌اند.

۳. چارچوب نظری پژوهش

یکی از دلایلی که شناخت‌گرایان به بررسی استعاره در زبان می‌پردازند، از این فرض ناشی می‌شود که زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را بازگو می‌کند. همچنین اینکه، استعاره نیز هم‌ریشه در زبان و هم در تجارب اجتماعی و فیزیکی بشر دارد. این دیدگاه در تقابل با نگرش سنتی به مقوله استعاره قرار دارد که آن را فقط آرایه‌ای ادبی در نظر گرفته‌است. در رویکرد جدید، استعاره نتیجه عملکرد ذهن بوده که به منظور درک مفهومی انتزاعی از طریق مفهومی تجربه‌پذیر صورت می‌پذیرد. استعاره‌های نهفته در ذهن، «استعاره‌های مفهومی» و نمود زبانی آن‌ها «استعاره-های زبانی» نامیده می‌شود. بدین ترتیب، استعاره‌های زبانی بازنمون استعاره‌های ذهنی هستند. هر استعاره مفهومی دارای یک قلمروی مبدأ^۱ (که عینی‌تر و ملموس‌تر بوده)، یک قلمروی مقصد^۲ (که معمولاً ذهنی‌تر و انتزاعی‌تر است) و یک نگاشت^۳ مبدأ بر مقصد است. بر این مبنای استعاره حاصل نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی در زبان است. بنابراین، برخلاف دیدگاه سنتی این واژه‌ها نیستند که استعاره را می‌سازند، بلکه روابط مفهومی میان دو حوزه مبدأ و مقصد ساختار استعاره را تشکیل می‌دهد (Deignan, 2005, p. 14).

جورج لیکاف، پیشگام و پیشرو در زبان‌شناسی شناختی به ویژه در حوزه استعاره، در سال ۱۹۸۹ با همکاری چند نفر از علاقمندان به این موضوع در کتابی با نام «فهرستی از کلان استعاره‌ها»^۴ در بخش‌های مجزا به استعاره‌های مفهومی حوزه‌های مختلف پرداخته و مهمترین قلمروهای مبدأ برای احساسات شادی و غم را برشمرده‌اند. او برای حوزه غم به مفاهیم مبدأ زیر اشاره می‌کند: «شیء یا ماده (درون ظرف مانند غذای تلخ)»، «بار سنگین»، «حیوان، دشمن یا حریف» و «گیاه»، «بیماری، خرابی یا ویرانی»، «گسستگی» و «آسیب فیزیکی یا طبیعی» مانند «سیل، آتش و دریا»، «تاریکی و سیاهی»، «مرگ، غم و گریه»، «خمیدن (جهت بالا)». مهمترین قلمروهای مبدأ شادی نیز مفاهیمی مانند «شیء یا ماده (درون ظرف مانند غذای شیرین)»، «نیرو یا قدرت

¹ source domain

² target domain

³ mapping

⁴ master metaphor list

فیریکی مثبت همچون رقص و پایکوبی»، «سلامت، شادابی و تحرک»، «پرواز یا اوج داشتن (جهت بالا)» را شامل می‌شوند (Lakoff et al., 1989, p. 140-166).

کووچش که بیشترین پژوهش در حوزه احساس را به خود اختصاص داده است، بر نقش اصلی زبان که پرده برداشتن از تصورات و باورهای مردم یا همان دانش مشترک آنها از تجارب بشری و به ویژه تجارب عاطفی است، تأکید کرده است. وی، زبان عواطف را تصویری کامل و روشن از یک تجربه عاطفی می‌داند. او همچنین معتقدست که زبان عواطف سرشار از استعاره است، چرا که فقط به وسیله استعاره است که زبان عواطف قادر به تجسم و توصیف تجربه‌های ناملموس عاطفی است. به باور وی، زبان عواطف نه فقط از طریق استعاره، قادر به تجسم و توصیف تجربه‌های گوناگون و ناملموس بوده و عواطف را بازگو می‌کند، بلکه آن عواطف را نیز می‌سازد (Kövecses, 2000, p. 191).

۴. بحث و تحلیل داده‌ها

داده‌های پژوهش حاضر با هدف بررسی و مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در سروده‌های پروین اعتصامی - شاعر معاصر (۱۲۸۵-۱۳۲۰) - از دیوان وی (۱۳۷۹) استخراج شده‌اند. دلیل انتخاب پیکره مورد نظر، در درجه نخست، روانی و سادگی اشعار بود که آن را به زبان گفتار نزدیکتر ساخته است. در درجه دوم احساسات به کاررفته در اشعار بالا اهمیت داشت که تحلیل شناختی عواطف را در این اشعار دست‌یافتنی‌تر نموده است. به این منظور، پیکره مورد اشاره، مطالعه شد و به طور کلی تعداد ۳۳۲ بیت، از میان بیش از ۳۰ عنوان شعری با شیوه تحلیل دستی استخراج گردید. این بیت‌ها مشتمل بر غزل و قصیده‌هایی بودند که در همگی آنها یکی از دو حوزه عاطفی سادی و غم به کاررفته بود. معیار استخراج استعاره‌ها، کاربرد مفاهیم مرتبط با حوزه‌های معنایی دو احساس شادی و غم بود؛ بیت‌های که بیانگر نوعی احساس خوش هستند، مشتمل بر واژه‌ها و پاره‌گفته‌هایی مانند «خرسند»، «شاداب»، «شوق»، «امید»، «خوشبختی»، «طالع فیروزین»، «زیبا و خوش»، «رقص کنان» و مواردی از این قبیل هستند. در مقابل، بیت‌هایی که بیانگر احساس گرفتگی و غم هستند، پاره‌گفته‌هایی مانند «سیلاب حادثه»، «گرفتاری تلخ»، «خونابه خوردن»، «اندوه»، «تیره‌روزی»، «خار حادثه» و یا مفهوم «بستن» در مصرع «به هر سو دست شوقی بود بستی» را در بر می‌گیرند. این واژه‌ها، از این مجموعه گردآوری شده و سپس مورد بررسی قرار گرفتند. پس از جداسازی مفهومی پاره‌گفته‌ها، قلمروهای مبدأ هریک از مفاهیم استعاری، مشخص شدند. سپس این مفاهیم استعاری از جنبه مفهومی و همچنین میزان فراوانی

مقایسه شدند. در نهایت، برای تعیین میزان تطابق با مفاهیم جهانی با فهرست جهانی استعاره‌های مفهومی شادی و غم لیکاف و همکاران (Lakoff et al., 1989) مقایسه شدند.

۴. ۱. استعاره‌های مفهومی حوزه غم

از میان مجموعه داده‌های استخراج شده، تعداد ۲۶۶ مورد دربرگیرنده استعاره‌های غم هستند که نسبت به داده‌های مشتمل بر مفهوم شادی، حجم بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. به همین دلیل، ابتدا به قلمروهای مبدأ حوزه غم در اشعار پروین می‌پردازیم.

۴. ۱. ۱. استعاره مفهومی غم: غم جسم / ماده است.

شناخت و درک عواطف و احساسات از طریق پدیده‌ای فیزیکی و ملموس، یکی از اصول بنیادین زبان‌شناسی شناختی است که از آن با نام «جسمی‌شدگی» یاد می‌شود. در واقع، انسان برای درک بهتر احساسات و عواطف که جنبه غیرفیزیکی و ناملموس دارد، به دنبال مبنای فیزیکی و ملموس در جهان تجربی اطراف خود است. در بین سروده‌های پروین اعتصامی نیز به فراوانی، به مواردی برمی‌خوریم که غم به عنوان یک احساس در حوزه مقصد به وسیله یک جسم مادی مانند «مایع روان»، «خوراک»، «مکان»، «ابزار» و نیز «جاندار» در حوزه مبدأ مفهومی شده و ارائه می‌گردد. در ادامه، به هر یک جداگانه همراه با آوردن نمونه، خواهیم پرداخت:

الف - غم سیالی در ظرف است.

در این استعاره مفهومی، بدن انسان (در این جا دل و چشم) به صورت ظرفی مجسم می‌شود که احساسات گوناگون از جمله غم را می‌توان در آن ریخت و گاه حتی درون آن از احساسات لبریز می‌شود. بیت‌های زیر با مضمون غم که از دیوان پروین اعتصامی برگزیده شده‌است، این نوع استعاره را نشان می‌دهند:

۱. از رنج پاره دوختن و زحمت رفو
خونابه دلم ز سرانگشت‌ها چکید (گوهر اشک/۴۳)
۲. سیلاب‌های حادثه بسیار دیده‌ام
سیل سرشک زان سبب از دیده‌ام دوید (اندوه فقر/۴۲)
۳. شبانگه در دلی تنگ آرمدم
شدم اشکی و از چشمی چکیدم (امید و نومیدی/۴۱)

همان‌گونه که بیت‌های بالا نشان می‌دهد، در این جا دل و چشم ظرف‌هایی هستند که احساس غم به شکل‌های در جریانی مانند خون و اشک در آن می‌ریزد و حتی در پی فوران این احساسات، حجم این ظرف پر شده و از آن بیرون می‌ریزد.

ب- غم خوراک است.

در اشعار پروین، غم خوراکی تلخ است و گاه به تلخی زهر. در برخی اشعار نیز این خوراک تلخ همان خونی است که طعم تلخ و زننده دارد و نشان از غم شدید و آزاردهنده دارد. اشعار زیر نگاشت قلمروی مقصد (غم) بر قلمروی مبدأ (خوراک) را نشان می‌دهد:

۴. بسکه تلخ است گرفتاری و صبر / دل ما را هوس شکر نیست (دو همدرد|۴۵۶)

۵. میجر آزاده که گرگ است در این صحرا / مخور آسوده که زهر است در این معجون (قصیده|۴۲۲)

۶. به نام زندگی هر لحظه مردن / به جای آب و نان خونابه خوردن (بی آرزو|۶۵)

پ- غم بار سنگین است.

خستگی یک احساس فیزیکی است که نتیجه کار سخت، همچون به دوش کشیدن یک بار سنگین است. در این استعاره مفهومی، قلمروی «غم و رنج» که از جمله احساسات درونی هستند از طریق حوزه مبدأ «بار» نمود می‌یابد. نمونه‌های زیر، ارتباط استعاری بین دو قلمروی مقصد غم و مبدأ بار را شرح می‌دهد:

۷. نه تن این، بر دل تو بار بلاست / نه سر این بر تن تو درد سراسر است (باد پروت|۴۹)

۸. رنج بر بودن ولی در کشت‌زار خویشتن / وقت حاصل خرمن خود را به دامان داشتن (دریای نور|۱۰۸)

۹. هرگز تو بار زحمت مردم نمی‌کشی / ما شانه می‌کشیم به هر جا که تار پوست (آیین آینه|۳۳)

همان‌گونه که در ابتدای بخش چهارم، در پیوند با معیار استخراج داده‌ها شرح داده شد، موضوع این شعر مکالمه شانه با آینه است. شانه از کار و زحمت خود می‌نالد و به راحتی آینه غبطه می‌خورد. در واقع، در این شعر، زحمت و رنج شانه علت غم اوست.

ت- غم رنگ دارد.

از جمله ویژگی‌های ملموس و عینی دیگری که به غم به عنوان یک جسم نسبت داده می‌شود، رنگ است که به عنوان یک ویژگی یا صفت عینی به یک شیء یا ماده نسبت داده می‌شود، مانند بیت‌های زیر:

۱۰. همه اوراق دل من سیه است / یک ورق نیست از آن جمله سفید (تهیدست|۸۰)

۱۱. ز بن بر کند گردون بس درختان / سیه گشت اختر بس نیک‌بختان (برگ گریزان|۵۸)

۴. ۱. ۲. استعاره مفهومی غم: غم جاندار است.

شناخت و درک بهتر مفهوم انتزاعی غم، به عنوان حوزه مقصد از طریق یک حوزه عینی و آشکار مانند جان‌داری که ویژگی آن برای انسان شناخته‌تر باشد، بسیار رایج است. پروین اعتصامی نیز از

از این نگاهت بسیار بهره برده و از حوزه‌های مفهومی مختلف انسان، جانور و گیاه در توصیف این مفهوم استفاده نموده‌است. در زیر به هریک از این مفاهیم جداگانه خواهیم پرداخت.

الف- غم انسان است.

در کاربرد واقعی زبان به موارد بسیاری برمی‌خوریم که ویژگی‌های انسان به غیر انسان و بر عکس نسبت داده می‌شود. مورد اول «تشخیص»^۱ نام دارد و در زبان‌شناسی شناختی در قالب انطباق یا نگاهت بین یک قلمروی انتزاعی به عنوان مقصد و قلمروی «انسان» به عنوان حوزه مبدأ توجیه شده و شرح داده می‌شود. به همین شیوه، انطباق بین حوزه غم به عنوان یک مفهوم انتزاعی و غیر ملموس از طریق ویژگی‌های ملموس و قابل مشاهده انسان به عنوان حوزه مبدأ نیز صورت می‌گیرد. در صورتی که ویژگی‌ها و صفت‌های انسانی را به دو دسته صفت‌های مثبت و منفی تقسیم کنیم، صفت‌های منفی است که در مفهوم استعاره با غم به کار می‌رود. به عنوان نخستین نمونه، چند بیت اول شعر «امید و ناامیدی» بیت‌های ۴۱ به بعد را مرور می‌کنیم:

۱۲. به نومیدی سحر که گفت امید	که کس ناسازگاری چون تونشنید
به هر سو دست شوقی بود بستی	به هر جا خاطری دیدی شکستی
به اندوهی بسوزی خرمی را	کشی از دست مهری دامنی را
نهی بر پای هر آزاده بندی	رسانی هر وجودی را گزندی
غبارت چشم را تاریکی آموخت	شرارت ریشه اندیشه را سوخت.

در این شعر، بین حوزه مفهومی امید و ناامیدی به شکل دو شخصیت انسانی بحث و مناظره‌ای در می‌گیرد. در یک سوی مناظره، امید لب به سخن می‌گشاید و به مفهوم ناامیدی شخصیت انسانی می‌بخشد. شاعر، امید را همچون انسانی توصیف می‌کند که قدرتمند است و قادر به انجام بسیاری از اعمال و کارهای انسانی است. از دیدگاه وی، ناامیدی بی‌عاطفه و خشمگین است که با شرارت و بدخواهی کارهای بد و منفی انجام داده و به آزار و اذیت می‌پردازد. همان‌گونه که از مفهوم کلی شعر بر می‌آید، بیشتر صفت‌ها و فعل‌های به کاررفته، انسانی‌اند.

در جای دیگری، پروین به غم، شخصیت «دزد و راهزن» می‌دهد. در این استعاره مفهومی، همان‌گونه که دزد، اسباب راحتی و آسایش را گرفته، غم نیز راحتی خیال انسان را چپاول می‌کند و سپس آن‌چه به جا می‌ماند، اندوه و غم است. بیت‌های زیر، این استعاره را نشان می‌دهد:

¹ personification

۱۳. بد اندیشه گیتی به ناگه بدزد
ز بلبل خوشی و ز گل، خوب رویی (قصیده | ۷۲)
۱۴. دزد خزان آمد و کالا ربود
راحت از آن عاشق شیدا ربود (بلبل و مور | ۵۴)

ب- غم حیوان است.

در فرهنگ و زبان فارسی، بسیاری از حیوانات به دلیل یک یا چند ویژگی خاص، جنبه نمادین یافته و کاربرد عام پیدا کرده‌اند. برای نمونه، نجابت به اسب، پابندی به سگ، کلاه برداری به روباه و موارد مشابه نسبت داده شده‌است. انتخاب حیوانات و ویژگی‌های منتسب به آن‌ها، بر اساس تجربه انسان از دنیای واقعی اطراف او صورت گرفته است؛ برخی حیوانات برای او مفید بوده و برخی دیگر آسیب‌رسان هستند. طبیعی است که حوزه مفهومی غم با آن دسته از حیوان‌هایی پیوند زده شود که به شیوه‌ای سبب ضرر و آسیب برای انسان و زندگی او بوده‌است.

در سروده‌های پروین اعتصامی، حیواناتی که در حوزه مبدأ برای انطباق با حوزه مفهومی غم به کار رفته‌اند «عنکبوت»، «گرگ»، «عقرب» و «شاهین» هستند که با توجه به نوع ارتباطی که انسان در طول تاریخ با این حیوانات داشته‌است، هیچ‌یک جنبه مثبت و دلگرم‌کننده‌ای برای او نداشته، بلکه در عوض آزاردهنده و آسیب‌رسان بوده‌اند، مانند بیت‌های زیر:

۱۵. هنگام صبح در عوض پرده عنکبوت
بر بام و سقف ریخته‌ام تارها تنید ... (اندوه فقر | ۴۴)
۱۶. شبان فارغ از گرگ بداندیش
بود فرجام گرگ گله خویش ... (گرگ و شبان | ۲۲۳)
۱۷. دل خوددینت بیازرد چنان کژدم
تن خاکیت ببلعید چنان تنین ... (قصیده | ۴۲۵)
۱۸. چو کبوتر بچه پرواز مکن فارغ
که به پرواز گه توست قضا شاهین ... (یا حق | ۴۲۵)

در نمونه (۱۵) خانه‌ای را که پروین به تصویر می‌کشد، از شدت فقر و تنگدستی و نیز خرابی و ویرانی جایی برای آسودن و راحتی نیست. در این ویرانه، عنکبوتی نیز آشیانه کرده که فضای غم و اندوه حاکم بر این خانه را کامل می‌کند. در جای دیگر، پروین از نگاهش گرگ برای غم استفاده می‌کند؛ همان‌طور که گرگ با حمله به گله آسایش و راحتی گله را می‌گیرد با ورود غم ورنج به زندگی انسان نیز دیگر جایی برای شادی و آرامش برای او نمی‌ماند. انتخاب مار و عقرب نیز برای بیان غم به دلیل آزاری است. این حیوانات گزنده به انسان می‌رسانند و با نیششان چنان دردی وجود انسان را فرا می‌گیرد که جایی برای هیچ نوع احساس دیگری باقی نمی‌ماند. همچنین، در فرهنگ غیر کلامی زبان فارسی، کبوتر نشانه صلح، امنیت و آرامش است؛ در نمونه (۱۸) کبوتر در فضایی امن و آرام قرار دارد که به ناگهان حضور شاهین این آرامش را به هم ریخته و کبوتر را شکار می‌کند.

پ- غم خار است.

این سخن که هر گلی خاری دارد، اشاره می‌کند به زندگی انسان که مجموعه‌ای است از خوشی‌ها و ناملايمات. در این جا، آسیب روانی که غم به انسان می‌رساند از طریق انطباق بین یک حوزه عینی مشابه یعنی آسیب فیزیکی که فرو رفتن خار به دست انسان است، نگاشت و درک می‌شود. بیت‌های زیر نمونه‌هایی از کاربرد این استعاره مفهومی پر کاربرد را در اشعار پروین اعتصامی نشان می‌دهد:

۱۹. ناسازگاری از فلک آمد و گرنه من با خاک خو گرفتم و با خار ساختم (احسان بی‌ثمر | ۳۵)
۲۰. بگفت مادرش این رنج اولین قدم است ز خار حادثه تیه وجود خالی نیست (رنج نخست | ۱۳۳)

۴. ۱. ۳. استعاره مفهومی غم: غم زمان است.

حوزه‌های مفهومی مرتبط با زمان همچون روز، شب، ماه و فصل‌های سال از جمله حوزه‌های مأنوس و آشنا برای انسان است که در ارتباط با حوزه انتزاعی احساسات نیز بسیار به کار گرفته می‌شود. در اشعار پروین اعتصامی، قلمروی مقصد غم (در مقابل شادی) با قلمروهای مبدأ پاییز (در مقابل بهار)، شب (در مقابل روز) و مفهوم مرتبط با آن یعنی نور (در مقابل تاریکی) نگاشت می‌شود که در زیر هریک با آوردن نمونه شرح داده خواهد شد:

الف- غم خزان است.

تصویر رویایی که انسان از بهار دارد، سرسبزی، رویش و زندگی است که با ورود به فصل پاییز و زمستان همه آن‌چه ساخته و روئیده شده‌است، به تدریج از بین می‌رود و نیست و نابود می‌شود. این اتفاق برای همه مأنوس و تصویری آشنا و تکراری است. در یک مقایسه استعاری، می‌توان بین غم و خزان شباهتی به سبب نابودی شادی و خوشحالی یافت که با ورود غم به دنیا و دل انسان شادی‌ها و دلخوشی‌ها از صحنه خارج می‌شوند. بیت‌های زیر را مرور می‌کنیم:

۲۱. تو قدر خرمی روزگار عمر بدان خزان گلشن ما را دگر بهاری نیست (تاراج روزگار | ۷۶)
۲۲. ز رنگ سرخ گل ارغوان مشو دل‌تنگ خزان سیه کند این روی ارغوانی را (بهای جوانی | ۶۳)
۲۳. ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا بر من گریست زار که فصل شتا رسید (اندوه فقر | ۴۲)

ب- غم شب است.

یکی دیگر از حوزه‌های معمول مبدأ که برای ایجاد تقابل بین احساسات خوب و بد به کار می‌رود، استفاده از مفاهیم «روز/شب» و «نور/تاریکی» است. کاربرد پاره گفته «تیره‌بخت» و «تیره‌روز» که

در زبان روزمره رایج است، خود گویای این مطلب است. بیت‌های زیر این تقابل استعاری را در پیوند با حوزه غم (در مقابل شادی) نشان می‌دهد:

۲۴. بی روی دوست، دوش شب ما سحر نداشت سوز و گداز و شمع و من و دل اثر نداشت (از یک غزل/ ۳۷)
۲۵. اندهش از دیده ودل نور برد دست طلب نزد همان مور برد (بلبل و مور/ ۵۵)
۲۶. به طعنه پیش سگی گفت گربه کای مسکین همه قبیله تو تیره‌روز و ناشادند (مناظره/ ۱۰۰)

۴. ۱. ۴. استعاره مفهومی غم: غم جهت دارد.

در زبان، کاربرد استعاری جهت و تقابل جهت‌ها (بالا/پایین، نزدیک/دور، مرکز/حاشیه، جلو/عقب) برای بیان احساسات بسیار رایج بوده و از آن با نام استعاره «جهتی» یاد می‌شود. پروین نیز در تقابل دو احساس شادی و غم از تقابل جهت‌های بالا/پایین و دور/نزدیک بسیار استفاده کرده است. او غم و مفهوم استعاری جهت را در آن از طریق مفاهیم مرتبطی مانند فعل‌های «فتادن»، «واژگون شدن»، «فرو رفتن»، «افکندن» و نیز واژه‌های «خاک و غبار»، «پست»، «خمیده» و «زمین» که همگی به نوعی به جهت (پایین) دلالت دارند، بیان می‌کند. مانند بیت‌های زیر:

۲۷. گه از اندیشه بر هر سو نظر کرد گه از تشویش سر در زیر پر کرد (آرزوی پرواز/ ۲۷)
۲۸. شاهین حوادثش فرو برد نشنید حدیث مهر مادر (آشیان ویران/ ۳۲)
۲۹. چو نسرين اوفتاد از پای گفتم که باید صبر کرد و بردباری (برف و بوستان/ ۵۷)

به همین صورت، تقابل دور/ نزدیک نیز در اشعار پروین بسیار به کار رفته است. وی غم را دور (در مقابل شادی نزدیک است) توصیف می‌کند. استفاده از واژه‌هایی مانند «رفتن»، «بردن»، «گسستن»، «راندن» و «گریختن» (در مقابل آمدن، آوردن، پیوستن، وصال و ماندن) که در همه آن‌ها به مفهوم فاصله اشاره شده است، نمایانگر این مفهوم است. در زیر، به مواردی از این گونه اشاره می‌شود:

۳۰. رشته را رستم ولی از هم گسیخت بخت را خواندم ولی از من گریخت (خوان کرم/ ۱۰۲)
۳۱. در رخ دلدار جمالی نماند شام خوشی، روز وصالی نماند (بلبل و مور/ ۵۵)
۳۲. تو به باغ آمدی و ما رفتیم آنکه آورد تو را ما را برد (صاف و درد/ ۱۷۷)

۴. ۱. ۵. استعاره مفهومی غم: غم فضای بسته و فشرده است.

از تجربیات مأنوس دیگر برای انسان، تجربه فضای باز/بسته (آزاد و فشرده) است که در زبان فارسی برای بیان احساسات گوناگون مانند غم و شادی به کار گرفته شده است. در شعرهای پروین

¹ orientational metaphors

نیز احساس غم با قلمروی «فضای تنگ و بسته» و احساس شادی با قلمروی «فضای باز و آزاد» نگاشت می‌شود. بیت‌های زیر نمونه‌هایی از این انطباق را نشان می‌دهد:

۳۳. تا کند جای برای تو فراخ باغبان فلکم سخت فشرد (صاف و درد | ۱۷۷)
۳۴. مادری کودک خود می‌بوسید کاش این درد به دل می‌گنجید (تهیدست | ۸۱)

۴. ۱. ۶. استعاره مفهومی غم: غم آسیب فیزیکی است.

شاعر در برخی شعرها، آسیب روانی را که غم ایجاد می‌کند، یک آسیب فیزیکی و در حد خرابی، ویرانی و یا حتی نابودی در نظر می‌گیرد. بیت‌های زیر نمونه‌هایی از این استعاره را در اختیار می‌نهند:

۳۵. ز نرگس دل، ز نسرين سر شکستند ز قمری پا، ز بلبل پر شکستند (برگ گریزان | ۵۸)
۳۶. بادی وزید و لانه خردی خراب کرد بشکست بامکی و فرو ریخت بر سری (بام شکسته | ۵۲)
۳۷. کدام شاخه که دست حوادثش نشکست کدام باغ که یک روزه شوره‌زاری نیست (تاراج روزگار / ۷۷)

در بیت‌های بالا، مضمون واژه‌هایی مانند «خراب شدن و خرابی»، «شکستن» و «فرو ریختن» نوعی آسیب فیزیکی را در بر می‌گیرد که در ظاهر شخص یا فرد مشاهده می‌شود همچنین، در نمونه (۳۷) لاغری شخص مسکین نشانه غم و اندوه ناشی از فقر است. به این ترتیب، در این جا حوزه مقصد غم و آسیب روانی ناشی از آن که کاملاً حس و احساسی انتزاعی و غیر ملموس است، بر حوزه مبدأ آسیب فیزیکی نگاشت داده شده و نمود می‌یابد.

۴. ۱. ۷. استعاره مفهومی: غم نیروی طبیعی است.

در این نوع استعاره، نگاشت بین حوزه مفهومی غم به عنوان حوزه مقصد و بلاهای طبیعی مانند آتش، سیلاب، باد و طوفان و تگرگ به عنوان حوزه مبدأ، امکان درک این احساس را فراهم آورده است. بر این اساس، شناخت این حوزه انتزاعی به گونه‌ای محسوس تر امکان پذیر شده است. مانند موارد زیر:

۳۸. سیلاب‌های حادثه بسیار دیده‌ام سیل سرشک زان سبب از دیده‌ام دوید (اندوه فقر | ۴۳)
۳۹. شاخک عمر من از برق تگرگ سر نفراشته بشکست و خمید (تهیدست | ۸۰)

۴. ۲. استعاره‌های مفهومی حوزه شادی

پس از بررسی استعاره‌های مربوط به غم در بخش پیشین، در این قسمت به مرور استعاره‌های حوزه شادی می‌پردازیم و آن‌ها را در مقایسه با استعاره‌های غم مرور و بررسی خواهیم نمود. از میان

مجموعه داده‌های استخراج‌شده، تعداد ۶۶ مورد مشتمل بر استعاره‌های شادی هستند که نسبت به داده‌های مشتمل بر مفهوم غم، حجم بسیار کمتری را در بر گرفته‌اند:

۴. ۲. ۱. استعاره مفهومی شادی: شادی جسم / ماده است.

در شعرهای پروین اعتصامی، احساس شادی همانند احساس غم از طریق یک حوزه مبدأ عینی و ملموس نگاشت‌شده و درک می‌شود که می‌تواند یک جسم همچون یک ماده خوراکی یا آشامیدنی باشد، مانند بیت‌های زیر:

۴۰. چه شد پژمرده شد این چهر شاداب چه شد کز من گرفتی رونق و آب (برگ گریزان| ۵۸)
۴۱. چشمه بخت که جز شیر نداشت ما چو رفتیم از آن خون جوشید (تهیدست| ۸۰)

همچنین، شادی به عنوان یک احساس خوش، از طریق یک خوراک شیرین و خوشمزه نیز می‌تواند نمود یابد:

۴۲. به تاکستان شده گنجشک خرسند ز شیرین خوشه خورده دانه‌ای چند (خون دل| ۱۷۸)
۴۳. شیرین نشد چو زحمت مادر وظیفه‌ای فرخنده‌تر ندیدم از این هیچ دفتری (حدیث مهر| ۹۷)

از جمله ویژگی‌های ملموس و عینی دیگری که به شادی به عنوان یک جسم نسبت داده می‌شود، رنگ است. نمونه‌هایی که در بخش پیشین آورده شد (نمونه‌های ۱۰ و ۱۱)، شادی و غم را به صورت دو رنگ سفید و سیاه توصیف می‌کند. علاوه بر این، در بیت‌های پروین، رنگ سبز نشانه شادی و خوشبختی است:

۴۴. نسیمی دلکشم آهسته بنشانند مرا بر تن حریر سبز پوشانند (وقت برگریزان| ۵۹)

۴. ۲. ۲. استعاره مفهومی شادی: شادی جاندار است.

انسان و اندام‌های او ملموس‌ترین و عینی‌ترین حوزه شناختی هستند که از این طریق درک بسیاری از مفاهیم انتزاعی و استعاری را امکان‌پذیر نموده‌است. در شعرهای پروین اعتصامی، شادی به دو صورت مفهوم‌سازی شده‌است؛ به صورت نگاشت بین شادی و انسان و نیز شادی با گیاه. در پیکره مورد اشاره، شادی انسانی وصف شده‌است که دهان و دست دارد؛ و این به این معنا است که او می‌تواند این شادی را ابراز کند و هم می‌تواند آن را به کسی هدیه کند (نمونه‌ای از فرایند جسمی‌شدگی و نیز تشخیص). نمونه‌هایی از این مفهوم‌سازی در زیر آورده شده‌است:

۴۵. فریاد شوق دیگر از آن لانه برنخاست وان خار و خس فکنده شد آخر در آذری (آشیان ویران| ۵۲)

۴۶. بهر سو دست شوقی بود بستی به هر جا خاطری دیدی شکستی (امید و ناامیدی | ۴۰)

در شعرهای پروین، شادی گیاهی وصف شده است. شادی برخلاف غم که خشک و خار است، گل و گلستان است که طراوت و نیرو بخشیده و نشانه زندگی و امید است. مواردی از این نوع استعاره در بیت‌های زیر آورده شده است:

۴۷. به هر آتش گلستانی فرستم به هر سرگشته سامانی فرستم (امید و ناامیدی | ۴۰)
۴۸. به جای گل آرزویی و شوقی نشاندن به دل نوک جانسوز خاری (سختی و سختی‌ها | ۱۴۸)

۴. ۲. ۳. استعاره مفهومی شادی: شادی زمان است.

همان‌گونه که پیش از این نیز بیان شد، حوزه مفهومی زمان اگرچه خود حوزه‌ای انتزاعی است، اما برای انسان و ذهن او تجربه‌ای آشنا، محسوس و تکرارشونده است. بنابراین در استعاره مفهومی به عنوان حوزه مبدأ کاربرد بسیاری دارد. در اشعار پروین اعتصامی، احساس شادی (در مقابل غم) با حوزه‌های مبدأ «بهار» (در مقابل پاییز)، «روز» (در مقابل شب) و نیز مفهوم مرتبط آن یعنی «نور» (در مقابل تاریکی) نگاشت می‌شود. نمونه‌های زیر از آن جمله اند:

۴۹. هم‌رهی طالع فیروز بین دولت جان‌پرور نوروز بین (بلبل و مور | ۵۳)
۵۰. روا بنشین تا که بهار آیدت شاهد دولت به کنار آیدت (بلبل و مور | ۵۳)
۵۱. صبح ما شامگه نخواهد شد آفتاب شما به باختر است (باد برودت | ۳۸)

۴. ۲. ۴. استعاره مفهومی شادی: شادی جهت دارد.

از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، طرحواره‌های جهتی (و تقابل جهت‌ها) که با عنوان استعاره جهتی از آن یاد می‌شود، یکی از ابزارهای شناخته شده در درک حوزه مبدأ در استعاره مفهومی به شمار می‌آید. پروین نیز، هم در حوزه غم و هم در حوزه شادی از طرحواره‌های جهت استفاده نموده و تقابل بین مفهوم شادی و غم را با تقابل بین جهت‌های «بالا/پایین» و «نزدیک/دور» بیان می‌کند:

۵۲. پریدن بی‌پر تدبیر مستی است جهان را گه بلندی گاه پستی است (آرزوی پرواز | ۲۸)
۵۳. به پستی در، دچار گیر و داریم به بالا چنگ شاهین را شکاریم (آرزوی پرواز | ۲۸)

همچنین، در حالی که پروین غم را با کاربرد واژه‌های دوری و تنهایی بیان می‌کند، احساس شادی را با استفاده از مفاهیم هم‌دلی، یکرنگی و یک‌دلی وصف می‌کند. نمونه‌های زیر بیانگر مفهوم «شادی هم‌دلی است» هستند:

۵۴. کرده به گل آشیانه اندود یک دل شده از دو عهد و پیوند (ای مرغک | ۵۶)

۵۵. یک رنگ چه در زیان چه در سود هم رنجبر و هم آرزومند
از گردش روزگار خشنود آورده پدید بیضه ای چند (ای مرغک | ۵۶)

در این جا پروین شادی را نزدیکی روح و دل می‌داند.

۴. ۲. ۵. استعاره مفهومی شادی: شادی، سلامت و نعمت است.

در حالی که استعاره مفهومی غم با مفاهیم مرتبط «آسیب»، «ویرانی» و «بیماری» مفهوم‌سازی می‌شود، استعاره شادی با مفاهیم متضاد با آن، یعنی «صحت، سلامت و نعمت» نگاشت می‌شود. بنابراین واژه‌هایی مانند «زیبایی»، «جمال»، «رقص و پایکوبی» و «راحتی و آبادانی» می‌توانند بیانگر حضور یک احساس خوب مانند شادی باشد. به بیان دیگر، شادی به‌عنوان یک قلمرو انتزاعی و مقصد با قلمروهای مبدأ اشاره شده، نگاشت می‌شود. بیت‌های زیر نمایانگر این مفهوم هستند:

۵۶. بحر را گفتم دگر طوفان مکن این بنای شوق را ویران مکن (لطف حق | ۲۸۶)
۵۷. گفت امروز که زیبا و خوشم رخ من شاهد هر انجمن است (حقیقت و مجاز | ۸۹)
۵۸. در چمن آمد غزلی نغز خواند رقص کنان بال و پری بر فشاند (بلبل و مور | ۵۵)

همان‌گونه که بیت‌های بالا نشان می‌دهد، شادی به‌عنوان یک حوزه انتزاعی مقصد توسط حوزه‌های مبدأیی مانند بنای آباد (که بیانگر راحتی و آبادانی است)، زیبایی (که بیانگر کمال صوری است) و رقص و پایکوبی (که نشانه صحت و سلامت است) نگاشت شده و درک می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

مطالعه حاضر با هدف بررسی و مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در اشعار و سروده‌های پروین اعتصامی انجام گرفت. پس از گردآوری و شمارش بیت‌های مشتمل بر استعاره‌های غم و شادی (در مجموع ۳۳۲ مورد) مشاهده گردید که در پیکره مورد بررسی، شعرهای مربوط به حوزه غم به صورت چشمگیر و معناداری بیشتر بوده‌اند (۲۶۶ مورد). این بیت‌ها برابر با ۸۹ درصد از کل بیت‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. در مقابل، تعداد استعاره‌های به‌کاررفته در حوزه شادی ۶۶ مورد بودند که معادل ۱۹ درصد از استعاره‌های به‌کاررفته را شامل می‌شدند. جدول زیر استعاره‌های مفهومی به‌کاررفته در دو حوزه احساس همراه با فراوانی آن‌ها را در دو حوزه غم و شادی نشان می‌دهد:

جدول ۱: استعاره‌های مفهومی شادی و غم به همراه فراوانی آن‌ها در سروده‌های پروین اعتصامی

ردیف	استعاره‌های مفهومی	قلمرو مقصد : غم		قلمرو مقصد : شادی	
		فراوانی	حوزه‌های مبدأ	فراوانی	حوزه‌های مبدأ
۱	جسم / ماده	۸۹	- مایع روان - خوراک تلخ - بار سنگین	۲۵	- مایع روان - خوراک - شیرین
۲	جاندار	۶۱	- انسان با صفت‌های ناپسند - حیوانات آسیب‌رسان - گیاه خشک و بی‌ثمر	۱۲	- انسان شاد - گیاه سبز و باطراوت
۳	زمان	۳۵	- خزان - شب	۱۰	- بهار - روز
۴	جهت	۱۸	- پایین - دور	۹	- بالا - نزدیکی / همدلی
۵	فضا (مکان)	۴	مکان‌های بسته و تنگ	۲	فضای باز و دلگشا
۶	ویژگی‌های فیزیکی	۳۶	آسیب فیزیکی (خرابی و ویرانی)	۸	سلامت فیزیکی
۷	نیروهای طبیعی	۲۳	نیروهای طبیعی ویرانگر و تخریب‌کننده	-	-
	جمع	۲۶۶		۶۶	

فراوانی استعاره‌های غم در اشعار پروین اعتصامی قابل تأمل بوده و گویای درک عمیق او نسبت به آسیب‌های اجتماعی است. حتی با نگاهی مختصر به اشعار پروین می‌توان دریافت که او نسبت به مسایل و واقعیت‌های تلخ زندگی همچون «فقر و گرسنگی»، «پیری و دردمندی»، «ایتام»، «غرور»، «ظلم و ستم» و «تنهایی و غربت» بسیار حساس بوده و این مسائل را با عمق وجود خود درک نموده است. بنابراین، در هر یک از سروده‌های وی رد پای غم دیده می‌شود. در هر یک از اشعار وی، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در جامعه شخصیت‌پردازی می‌شوند و در مقابل یک‌دیگر به صورت مناظره به طرح یک مسئله یا مشکل اجتماعی می‌پردازند. پروین در لابه‌لای شعرها و یا در انتهای شعر دیدگاه، احساس و آرزوی خود را بیان می‌کند.

علاوه بر فراوانی بیشتر، مجموعه استعاره‌های غم نسبت به شادی، گستره و تنوع آن‌ها نیز بیشتر است. برای نمونه، در حوزه جسمی‌شدگی که هر دو استعاره احساس را در بر می‌گیرند، حوزه مفهومی غم به وسیله حوزه‌های مبدأ «ماده درون ظرف»، «خوراک»، «بار سنگین» و «رنگ» فعال شده و نگاشت می‌شود. این در حالی است که، احساس شادی با حوزه‌های مبدأ «خوراک» و

«رنگ» (بصورت محدود) مفهومی می‌شود و یا در ارتباط با استعاره وجودی تشخیص، غم به صورت حوزه‌های مبدأ «انسان» (با ویژگی‌های انسانی مختلف)، «حیوان» (حیوانات مختلف) و گیاه، مفهومی می‌شود. در مقابل، حوزه‌های مبدأ عینی شده برای شادی «انسان» و «گیاه» هستند. همچنین، حوزه مبدأ «نیروی طبیعی» که در ارتباط با حوزه غم به شکل‌های گوناگون «آتش»، «طوفان»، «تگرگ» و «سیلاب» فعال می‌شود، احساس شادی را در بر نمی‌گیرد.

از تفاوت‌ها که بگذریم، حوزه‌های استعاری شادی و غم از جنبه فراوانی و نیز مفهومی، اشتراکات و شباهت‌های چشمگیری در حوزه‌های مبدأ دارند؛ شباهت در فرایندهای جسمی‌شدگی، تشخیص و نیز استفاده مشترک از استعاره‌های جهت (طرحواره‌های جهت) از آن جمله است. به طور کلی و با استناد به آنچه در بخش‌های پیشین آورده شد، حوزه‌های مبدأ مشترک برای هر دو احساس شامل موارد زیر هستند:

- شادی و غم جسم / ماده‌اند (شادی و غم ماده درون ظرف و خوراک‌اند).
- شادی و غم جاندارند.
- شادی و غم جهت دارند.
- شادی و غم زمان‌اند.
- شادی و غم مکان‌اند.
- شادی و غم با سلامت/بیماری ارتباط دارند.

و نکته پایانی اینکه، در پیوند با میزان تطابق استعاره‌های مفهومی به کاررفته در پیکره اشاره‌شده، در مقایسه با فهرست جهانی پیشنهادی لیکاف و همکاران (Lakoff et al., 1989) شباهت‌های چشمگیری مشاهده گردید؛ در حوزه غم قلمروهای مبدأ مشترک در موارد زیر یافت شد: «شیء / جسم» شامل «ماده سیال در ظرف»، «خوراک تلخ»، «بار سنگین»، «جاندار» شامل «دشمن، حریف، حیوان و گیاه»، و نیز مفاهیم «بیماری»، «آسیب فیزیکی»، «تاریکی و سیاهی»، «پایین» و «فشار» از جمله مفاهیم مشترک بوده‌اند. همچنین در پیوند با حوزه شادی نیز قلمروهای مبدأ مشترک مفاهیم «شیء / جسم»، «خوراک شیرین»، «نیرو یا قدرت فیزیکی مثبت» مانند رقص و پایکوبی، «سلامت»، «شادی» و «تحرك»، «اوج (بالا)» یافت شد.

علاوه بر شباهت‌هایی که بین حوزه‌های مبدأ در پیکره مورد مطالعه و حوزه‌های مبدأ جهانی مشاهده شد که خود بیانگر نوعی گرایش عام به کاربرد استعاره‌های غم و شادی می‌باشد، به تفاوت‌هایی نیز برخوردیم؛ از جمله اینکه سروده‌های پروین اعتصامی استعاره‌های مفهومی مانند

«غم مرگ است»، «غم مایع است»، «شادی آهنگ است» و «شادی سردرگمی است» را در بر نداشت. این مطلب با توجه به حجم پیکره مورد مطالعه که بخشی از داده‌های شعری زبان فارسی را شامل می‌شود و نیز با استناد به دیدگاه کوچش (Kövecses, 2005)، مبنی بر اینکه بخشی از استعاره‌های هر زبانی ریشه در فرهنگ خاص آن منطقه دارد، توجیه می‌شود.

فهرست منابع

- اعتصامی، رخشنده (پروین) (۱۳۷۹). *دیوان اشعار پروین اعتصامی*. ج ۳. تهران: نشر قطره.
- افراشی، آریتا و محمد مهدی مقیمی‌زاده (۱۳۹۳). «استعاره‌های مفهومی در حوزه شرم با استناد به شواهدی از شعر کلاسیک فارسی» *زبان‌شناخت*. سال ۵، شماره ۲ (پیاپی ۱۰). صص ۱-۲۰.
- پورابراهیم، شیرین و مریم‌سادات غیاثیان (۱۳۹۲). «بررسی خلاقیت‌های شعری حافظ در مفهوم‌سازی عشق». *نقد ادبی*. سال ۶، شماره ۲. صص ۱۹-۲۵.
- پورابراهیم، شیرین (۱۳۹۳). مفهوم‌سازی زندگی در زبان قرآن. *زبان‌پژوهی*. سال ۶، شماره ۱۰. صص ۶۳-۸۳.
- زورورز، مهدیس، آریتا افراشی و مصطفی عاصی (۱۳۹۲). «استعاره‌های مفهومی شادی در زبان فارسی: یک تحلیل پیکره مدار». *زبان و گویش‌های خراسان*. سال ۵، شماره ۹. صص ۴۹-۷۲.
- قادری نجف‌آبادی، سلیمان و منوچهر توانگر (۱۳۹۲). «تحلیل شناختی پاره‌ای از استعاره‌های دل در بوستان سعدی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال ۵، شماره ۸. صص ۲۱-۵۲.
- ملکیان، معصومه و فرهاد ساسانی (۱۳۹۲). «بیان استعاری غم و شادی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. سال ۶، شماره ۵. صص ۱۱۴-۱۳۹.

References

- Abbasvandi, M. & Maghsoudi, M. (2013). A Contrastive socio-pragmatic analysis of anger metaphors in English and Persian. *European Online Journal of Natural and Social Sciences*. 2(2), 50-58.
- Afrashi, A. & Moghimizadeh, M. (2014). Conceptual metaphors in the field of shame based on evidence from the classical Persian poetry. *Zabanshenakht*. 2 (10), 1-20 [In Persian].
- Al-Abed Al-Haq, F., & El- Sharif, A. (2008). A comparative study for the metaphor use in happiness and anger in english and arabic. *US-China Foreign Language*, 6 (11), 1-19.
- Chen, P. (2010). A cognitive study of "Anger" metaphors in English and Chinese idioms. *Asian Social Science*. 2(2), 172-175.
- Croft, W., & Cruse, D. A. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Deignan, A. (2005). *Metaphor and corpus linguistics: converging evidence in language and communication research*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin Publication Company.
- Etesami, P. (2000). *The poem of Parvin Etesami* (3rd ed.). Qhatreh Publication Company: Tehran [In Persian].

- Grady, C. (2007). Metaphor. In D. Geerartes & H. Cuykens (Eds.), *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics* (pp. 188-213). Oxford: Oxford University Press.
- Gutiérrez Pérez, R. (2008). A cross cultural analysis of heart metaphors. *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*, 2, 25-56.
- Kövecses, Z. (1986). *Metaphors of anger, pride, and love*. Amsterdam: John Benjamins Publication Company.
- Kövecses, Z. (1988). *The language of love: the semantics of passion in Basingstoke*. Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Kövecses, Z. (1990). *Emotion concepts*. New York: Springer-Verlag.
- Kövecses, Z. (1991). Happiness: a definitional effort. *Metaphor and Symbolic Activity*, 6(1), 29-46.
- Kövecses, Z. (1995). Anger: its language, conceptualization, and physiology in the light of cross-cultural evidence. In J. Taylor & R. E. MacLaury (Eds.), *Language and the Cognitive Construal of the World* (pp. 181-196). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Kövecses, Z. (2000). *Metaphor and emotion: language, culture and body in human feeling*. New York/Cambridge: Cambridge University Press
- Kövecses, Z. (2005). *Metaphor in culture: universality and variation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2008). The conceptual structure of happiness. In H. Tissari, A. Pessi, & M. Salmela, (Eds.), *Happiness: Cognition, Experience, Language* (PP: 131- 143). Helsinki: Helsinki Collegium for Advanced Studies, University of Helsinki.
- Kövecses, Z. (2010). *Metaphor: a practical introduction*. (2nd ed.) Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lakoff, J., Esperson, J. & A. Goldberge (1989). *The master metaphor list*. Cognitive Linguistics Group: University of California at Berkeley.
- Langacker, R. (1987). *Foundation of cognitive grammar: practical applications* (Vol. 2). Stanford: Stanford University Press.
- Liu, X., & Zhao, G. (2013). A comparative study of emotion metaphors between English and Chinese. *Theory and Practice in Language Studies*, 3(1), 155-162.
- Malekyian, M. & Sasani, F. (2013). Metaphorical expression of sadness and happiness in everyday speech. *Journal of Comparative Linguistics Researches*, 3(5), 114-139 [In Persian].
- Pirzad Mashak, Sh., Pazhakh, A., & Hayati, A. (2012). A comparative study on basic emotion conceptual metaphors in English and Persian literary texts. *International Education Studies*, 5(1), 200-207.
- Pour Ebrahim, Sh., & Qheyasiyan, M. (2013). The study of creativity in the conceptualization of love in Hafez poetry. *Literary Criticism*, 2, 19-25 [In Persian].
- Pour Ebrahim, Sh. (2014). The conceptualizations of, life in Quranic language. *Zabanpazhuhi*, 6 (10), 63-83 [in Persian].
- Qhaderi Najaf Abadi S., & Tavangar, M. (2013). Cognitive analysis of some metaphors of "heart" in Sa'adi's Boostan. *Journal of Linguistics & Khorasan Dialects*, 8, 21-52 [In Persian].
- Stefanowitsch, A. (2004). Happiness in English and German: a metaphorical-pattern analysis. In A. Michel, and S. Kemmer (Eds.), *Language, Culture, and Mind*, 137-149.
- Sweetser, E. (1990). *From etymology to pragmatics: the mind-as-Body metaphor in semantic structure and semantic change*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Theodoropoulou, M. (2008). Metaphors of joy and happiness in Greek: the case of positive emotions. In C. Lascaratou, A. Despotopoulou, & E. Ifantidou (Eds.), *Reconstructing Pain and Joy* (PP: 50-75). Cambridge: Cambridge Scholars Publishing.
- Turner, M. (1991). *Reading minds: the study of English in the age of cognitive science*. Princeton: Princeton University Press.

- Wierzbicka, A. (1999). *Emotions across language and cultures*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Yu, N. (1995). Metaphorical expression of anger and happiness in English and Chinese. *Metaphor and Symbolic Activity*, 10(2), 112-132.
- Zourvarz, M., Afrashi, A., & Asi, M. (2013) Conceptual metaphors of happiness in Farsi: A Corpus-Based Analysis, *Journal of Linguistics & Khorasan Dialects*, 9, 49-72 [In Persian].

Comparison Between the Conceptual Metaphors of Sadness and Happiness in the Songs of Parvin Etesami

Azadeh Sharifi Moghadam¹
Maryam Azadikhah²
Vahideh Abolhasanizadeh³

Received: 06/09/2016

Accepted: 09/05/2017

Abstract

The aim of this research was to study the conceptual metaphors of “sadness” and “happiness” as well as to compare them in the songs of the Iranian contemporary female poet, Parvin Etesami (1906-1941). In so doing, a number of 329 verses including at least one type of metaphors belonging to the domains of sadness and happiness were extracted and then were analyzed in terms of frequency and types. Lakoff, G. and M. Johnson’s (1980) conceptual metaphors as well as Kövecses’s (1986) list of metaphors associated with the mentioned emotions were selected and used as the theoretical framework. It was observed that metaphors of sadness were of higher frequency than metaphors of happiness (266 vs. 66 cases). The use of concepts associated with feeling of sadness like “orphans”, “loneliness”, “aging”, “oppression” and “injustice” in Parvin Etesami’s poetry is meaningful and suggests her deep understanding of social suffering in the society at that time. Also, analysis of the data showed that the two sets of metaphors are different, regarding semantic features as well as semantic diversity. The following source domains associated with the metaphors of the opposite types show the difference:

- Sadness is bitter vs. happiness is sweet.
- Sadness is a wicked person vs. happiness is a great man.
- Sadness is a dry plant vs. happiness is a green one.
- Sadness is night vs. happiness is daytime.
- Sadness is fall vs. happiness is spring
- Sadness is down and distant vs. happiness is up and adjacent.

¹ Associate professor, Department of Foreign Language, Shahid Bahonar University of Kerman (Corresponding author); asharifi@uk.ac.ir

² MA. in linguistics, Shahid Bahonar University of Kerman; azadikhahmaryam@gmail.com

³ Assistant professor, Department of Foreign Language, Shahid Bahonar University of Kerman; abolhasani@uk.ac.ir

- Sadness is tightness vs. happiness is openness.
- Sadness is destruction vs. happiness in construction.
- Sadness is a heavy burden.
- Sadness is a dangerous animal.
- Sadness is a natural disaster.

Besides, the two categories of metaphors show similarities of the following types:

- Sadness and happiness are physical substances.
- Sadness and happiness are animates.
- Sadness and happiness are directions.
- Sadness and happiness are locations.
- Sadness and happiness are time.
- Sadness and happiness are healthiness/illness.

Also, it was found that there is a great conformity between the metaphors extracted from the data and the universal list of metaphors of the same feelings.

Keywords: Conceptual Metaphors of Sadness/Happiness; Source/Target Domains; Mapping; Emotional Concepts; Parvin Etesami

مقایسه مراحل در چکیده‌های مقاله‌های رشته‌های علوم انسانی و پایه/پزشکی بر پایه مدل دادلی ایوانز^{۱*}

سید عبدالمجید طباطبایی لطفی^۲
ظاهره قاسمی^۳
مهین سادات طباطبایی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۹

چکیده

این پژوهش، در حوزه گسترده زبان‌شناسی اجتماعی صورت گرفته است تا از زاویه گونه‌گونگی زبانی و با به کارگیری شیوه‌ای توصیفی و تحلیلی به بررسی گوشه‌ای از رفتار زبانی یکی از قشرهای برجسته جامعه ایرانی، یعنی استادان دانشگاه، بپردازد. تمرکز این مقاله، از میان متغیرهای زبانی ممکن، بر مرحله‌های نگارش چکیده‌های مقاله‌هایی است که از جامعه گفتمانی مقاله‌نویس‌ها استخراج

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.15924.1353

* نگارندگان بر خود لازم می‌دانند تا از همکاری معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم در مهیا نمودن هزینه‌های مالی، امکانات و لوازم مورد نیاز پژوهش حاضر صمیمانه قدردانی نمایند.

^۲ دکترای تخصصی آموزش زبان انگلیسی، استادیار گروه زبان انگلیسی، هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم (نویسنده مسئول)؛ majidtabatabaee@qom-iau.ac.ir

^۳ دانشجوی دکتری آموزش زبان انگلیسی، استاد مدعو گروه زبان انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم؛ maryamqasemy@qom-iau.ac.ir

^۴ دانشجوی دکتری آموزش زبان انگلیسی، استاد مدعو گروه زبان انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم؛ marjantabatabaee@qom-iau.ac.ir

شده است. داده‌های پژوهش مشتمل بر ۶۰ چکیده از مقاله‌های چاپ شده مستخرج از طرح‌های پژوهشی است که در فاصله سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۳ به وسیله اعضای هیئت علمی دانشکده‌های علوم انسانی و علوم پایه/پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی به نگارش درآمده‌اند. به منظور مشخص نمودن نوع مرحله‌ها و فراوانی آن‌ها در چکیده مقاله‌ها از مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) استفاده شده است. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که بیشترین گونه‌گونگی در چکیده‌های مورد بررسی مربوط به زیرمرحله‌های دوم و سوم از مرحله ششم بوده و تفاوت معناداری در دیگر مرحله‌های چکیده‌های مورد اشاره وجود ندارد.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌گفتمانی، مرحله، تحلیل مرحله‌ای، چکیده مقالات،

مدل دادلی-ایوانز

۱. مقدمه

امروزه در سراسر جهان، تسلط بر مهارت نگارش متن‌های دانشگاهی، برای اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها اهمیت بسیاری دارد. زیرا هویت دانشگاهی اعضای این جامعه گفتمانی، تا اندازه بسیاری به آثار علمی بستگی دارد که به چاپ می‌رسانند. بدون انتشار این گونه آثار، فرد بخشی از هویت علمی خود را در جامعه دانشگاهی از دست می‌دهد. پکوراردی (Pecorardi, 2002) بیان می‌کند که نگارش یکی از ابزارهایی است که افراد با بهره‌گیری از آن می‌توانند جایگاهی در جامعه دانشگاهی به دست آورند (Pecorardi, 2002; quoted from John, 2009, p. 272). در این راستا، یکی از چالش‌هایی که پیش روی افراد، در ورود به جامعه گفتمانی دانشگاهی قرار دارد، چگونگی بیان کردن و شناسایی قالب‌های گفتمانی رایج در این جامعه است. همچنین نویسنده‌ها، باید آگاه باشند که سبک نگارش و ارائه مطالب در هر حوزه، با حوزه دیگر تفاوت دارد (John, 2009, p. 273). بر پایه دیدگاه اماگیو هادلی (Omaggio Hadley, 1993) مهارت نگارش را می‌توان به مثابه پیوستاری در نظر گرفت که از یک سو با کنش‌های مکانیکی یا به بیانی کنش‌های ساختاری نوشتن آغاز می‌شود، و در نهایت به توانایی پیچیده‌تر نگارش و تألیف در سوی دیگر می‌انجامد. همچنین، نگارش اشاره دارد به توانایی بیان یا بازگو کردن اطلاعات در قالب‌های روایی یا توصیفی و یا انتقال اطلاعات به متن‌های دیگر در قالب نوشتار تشریحی یا استدلالی. تسلط بر این پیوستار، مهارتی است که به باور اماگیو هادلی (Omaggio Hadley, 1993) به وسیله آموزش و تمرین به دست می‌آید (Omaggio Hadley, 1993).

یکی از بخش‌های مهم مقاله‌ها، چکیده آن‌ها بوده که از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به بیانی، چکیده مقاله، مدخل مقاله به شمار می‌آید. در بیشتر موارد، تصمیم خواننده بر ادامه خواندن متن، پس از مرور چکیده مشخص می‌گردد. زیرا چکیده، شمایی کلی از متن مقاله پیش‌رو را ارائه می‌دهد. بنابراین، مطالعه شیوه نگارش آن در مقاله‌های گوناگون می‌تواند بسیار مفید بوده و در آسیب‌شناسی ساختار نگارشی مقاله‌های دانشگاهی اطلاعات ارزشمندی را ارائه دهد. از جمله روش‌های مطالعه شیوه نگارش چکیده‌ها، تحلیل مرحله‌ای است. تحلیل مرحله‌ای^۱، به عنوان زیرشاخه‌ای از تحلیل ژانر در نظر گرفته می‌شود. تحلیل مرحله‌ای، از جمله روش‌هایی است که برای مطالعه ساختار چکیده‌ها به کار گرفته شده‌است. بر این مبنای پژوهشگران این حوزه توانسته‌اند با این روش، به شناسایی و استخراج ویژگی‌های چکیده‌های مقالات پرداخته و مدل‌هایی را برای آموزش چکیده‌نویسی ارائه دهند.

پژوهش در پیوند با نگارش، چه در زبان مادری و چه غیر آن، چندین دهه است که مورد توجه پژوهشگران حوزه زبان‌شناسی کاربردی قرار گرفته‌است. در این میان می‌توان به آثار کاپلان (Kaplan, 1983)، سویلز (Swales, 1990)، هیندز (Hinds, 1990)، لکی (Leki, 1992)، دادلی - ایوانز (Dudley-Evans, 1994)، کانر (Conner, 1996)، نوگو (Nwogu, 1997)، کامینگ و ریاضی (Cumming & Riazi, 2000)، باتیا (Bhatia, 2004)، هینکل (Hinkel, 2004)، هایلند (Hyland, 2007)، جلیلی‌فر (Jalilifar, 2009) و کوشا و طباطبایی لطفی (Kousha & Swales, 2015) اشاره نمود. در پیوند با پژوهشگران مورد اشاره، سویلز (Swales, 1990)، دادلی - ایوانز (Dudley-Evans, 1994) و نوگو (Nwogu, 1997) مدل‌هایی برای تحلیل مرحله‌ای بخش‌های گوناگون مقاله‌های دانشگاهی ارائه نموده‌اند. از میان پژوهش‌های انجام‌شده در ارتباط با نگارش در ایران، می‌توان به‌طور کلی به اثر کوشا و طباطبایی لطفی (Kousha & Swales, 2015) اشاره کرد. به‌ویژه در زمینه بررسی چکیده‌ها بر اساس الگوهای گوناگون تحلیلی می‌توان آثار زند و کیلی و زند و کیلی (Zand-vakili & Zand-vakili, 2012)، حسرتی و همکاران (Hasrati, et al., 2010)، جلیلی‌فر و وحید دستجردی (Jalilifar & Vahid, 2010)، طالبی‌نژاد و همکاران (Talebinezhad et al., 2012)، اکبری و همکاران (Akbari et al., 2014) و علوی و قاسمی (Alavi & Ghasemi, 2014) را نام برد.

کوشا و طباطبایی لطفی (Kousha & Tabatabaee Lotfi, 2015) با بررسی مقابله‌ای نظام ساماندهی مطالب در انشاهای پنج پاراگرافی دانشجویان ایرانی دریافتند که نوشته‌های آن‌ها اغلب

¹ Move analysis

خواننده- مسئول بوده‌است. همچنین در این انشاءها کشف پیوند میان مطالب با ایده اصلی، بر عهده خواننده بوده‌است (Kousha & Tabatabaee Lotfi, 2015). زند و کیلی و زند و کیلی (-Zand vakili & Zand-vakili, 2012) با به کارگیری مدل هایلند (Hyland, 2007) و سویلز (Swales, 1990) به بررسی چکیده و مقدمه ده مقاله چاپ شده در مورد ساختار بلاغی ژانرها و زیر ژانرها^۱ در حوزه زبان‌شناسی پرداختند. یافته‌های پژوهش آنها نشان‌دهنده برخی تفاوت‌های برجسته میان چکیده‌های انگلیسی و فارسی بود (Zand-vakili & Zand-vakili, 2012). حسرتی و همکاران (Hasrati, et al., 2010) به بررسی ۳۵ چکیده مقالات پژوهشی فارسی پرداختند که به وسیله گویشوران فارسی‌زبان نوشته شده بودند. آنها دریافتند که الگوی «مقدمه، روش، بحث و نتیجه‌گیری» در بیشتر چکیده‌های مورد بررسی آنها به چشم نمی‌خورد. ویژگی دیگر چکیده‌های مقاله‌های ایرانی، استفاده نکردن از ضمیر اول شخص بود (Hasrati, et al., 2010). در پژوهشی دیگر، جلیلی‌فر (Jalilifar, 2009) به بررسی مقابله‌ای ۵۵ چکیده انگلیسی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری نوشته شده گویشوران انگلیسی، فارسی و زبان‌های دیگر در هفت رشته دانشگاهی پرداخت. وی می‌خواست نشان دهد تا چه میزان آموزش مستقیم ریز ساختارها^۲ و درشت ساختارهای^۳ متن، می‌تواند در نگارش چکیده تأثیرگذار باشد (Jalilifar, 2009). علوی و قاسمی (Alavi & Ghasemi, 2014) نیز با بررسی تطبیقی، به تجزیه و تحلیل مرحله‌ای چکیده پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد رشته‌های آموزش زبان انگلیسی و ادبیات زبان انگلیسی پرداختند. یافته‌های آنان نشان داد که تفاوت آشکاری در کاربرد مرحله‌ها و فراوانی آنها میان چکیده‌های نوشته شده در این دو رشته وجود دارد (Alavi & Ghasemi, 2014).

پژوهش‌های مورد اشاره، همگی به بررسی نحوه نگارش چکیده‌ها در مقاله‌ها یا پایان‌نامه‌ها پرداخته‌اند. هر چند آثار مورد اشاره، بستر لازم را برای پژوهش‌های بیشتر در زمینه مقاله‌نویسی در ایران فراهم آورده‌اند، اما به نظر می‌رسد هنوز تحلیل‌های مقایسه‌ای به‌ویژه در حوزه میان‌رشته‌ها به تفکیک دانشکده، ضرورت دارد. بنابراین، در این مقاله، چکیده‌های مقاله‌های مستخرج از طرح‌های دانشگاهی به تفکیک دانشکده و به صورت غیر تصادفی (۱۵ نفر دانشکده علوم پایه؛ ۱۵ نفر دانشکده علوم پزشکی؛ ۳۰ نفر علوم انسانی) گردآوری شدند. این چکیده‌ها بر اساس مدل تحلیل مرحله‌ای دادلی ایوانز مورد بررسی قرار گرفته‌اند. هدف از این بررسی، پی بردن به این مسئله بود که آیا بر اساس مدل تحلیل مرحله‌ای دادلی ایوانز، چکیده‌های مقالات مستخرج از

¹ sub-genre

² micro-structure

³ macro-structure

طرح‌های پژوهشی دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی و علوم انسانی مشتمل بر مراحل توصیف شده هستند. دیگر اینکه، آیا بر اساس مدل تحلیل مرحله‌ای دادلی ایوانز، تفاوتی میان مراحل چکیده‌های مقالات مستخرج از طرح‌های پژوهشی دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی و علوم انسانی وجود دارد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

عامل مهم در تعریف ژانر، مفهوم جامعه گفتمانی^۱ است. سویلز (Swales, 1990)، به معرفی شش ویژگی جامعه گفتمانی پرداخته است. به باور وی یک جامعه گفتمانی از مجموعه هدف‌های کلان مشترکی برخوردار است؛ دارای ساز و کارهای ارتباطی میان اعضاست؛ از ساز و کارهای عملیاتی خود برای ارائه بازخورد بهره می‌برد؛ در ابتدا، ژانر خاصی را به کار می‌گیرد، سپس از یک یا چند ژانر برای گسترش هدف‌های ارتباطی خود بهره می‌برد، واژگان تخصصی دارد و مشتمل بر یک سطح آستانه از اعضا است که مشتمل بر درجه‌ای از دانش و تجربه گفتمانی هستند (Swales, 1990). جونز (Johns, 1997) گونه‌های خاصی از دانش ژانری که میان اعضای یک جامعه گفتمانی مشترک است را بر می‌شمارد. این گونه‌ها مشتمل بر نام مشترک، اهداف ارتباطی مشترک، دانش مشترک نسبت به نقش‌ها، دانش مشترک نسبت به بافت یا موقعیت، سیاق^۲ مشترک، و موارد مشابه هستند. این دانش مشترک، تفاهم دوجانبه‌ای را مابین اعضای یک جامعه گفتمانی فراهم می‌آورد (Johns, 1997, p. 20). به باور سویلز (Swales, 1990)، جامعه گفتمانی که اعضای آن از چنین دانش مشترکی برخوردار باشند، سبب خلق یک ژانر می‌شوند (Swales, 1990).

اعضای یک جامعه گفتمانی، لزوماً برای مشارکت در همه دانش مورد اشاره، در یک فاصله فیزیکی نزدیک به یک‌دیگر قرار ندارند. چه‌بسا ممکن است میان اعضای جامعه گفتمانی از جنبه نژادی، جغرافیایی و زبانی، فاصله قابل توجهی وجود داشته باشد. بنابراین جامعه گفتمانی با جامعه گفتاری^۳ تفاوت دارد. در جامعه گفتمانی، نیازهای گروه، روابط اجتماعی یا انسجام گروهی است. هر چند از جنبه کاربردی، جامعه گفتمانی از گروهی تشکیل شده است که پیوندهای میان آن‌ها برای دستیابی به هدف‌هایی است که بر روابط اجتماعی و انسجام پیشی می‌گیرد (Swales, 1990).

¹ discourse community

² register

³ speech community

یکی از نخستین رویکردها در توصیف تنوع کاربرد زبان در قالب سیاق ارائه شده است. واژه تخصصی «سیاق» در ابتدا به وسیله رید^۱ در سال ۱۹۵۶ به کار گرفته شد و سپس توسط هلیدی و همکاران (Halliday et al., 1964) گسترش یافت. آن‌ها، سیاق را به عنوان «گونه‌ای از کاربرد» در نظر گرفتند، به گونه‌ای که «هر گویشور، از طیفی از گونه‌های زبانی برخوردار است و در موقعیت‌های گوناگون از میان آن‌ها گزینش می‌کند» (Halliday et al., 1964, p. 10).

تحلیل دستوری-بلاغی^۲، تحول دیگری در توصیف زبان است. سلینکر و همکاران (Selinker et al., 1973) نشان دادند که هدف از این تحلیل، بررسی رابطه میان ساختار دستوری و کاربرد بلاغی در نوشتار انگلیسی، مربوط به حوزه علوم و فناوری است. آن‌ها به این نتیجه دست یافتند که هر چند گزینش زمان^۳ در دستور عمومی زبان انگلیسی، وابسته به مفهوم زمان^۴ است، اما در متون انگلیسی مربوط به حوزه علوم وابسته به مفهوم میزان عمومیت^۵ وابسته است. جالب‌ترین جنبه پژوهش‌های این گروه، کشف این نکته است که چگونه ویژگی‌های زبانی خاص، دارای ارزش‌های محدود در ساختار بندی ارتباطات علمی می‌شوند (Selinker et al., 1973). تحلیل گفتمان، به عنوان تعامل سومین سطح از توصیف زبان است. اگر تحلیل گرامری-بلاغی را گفتمان نویسنده-محور^۶ در نظر بگیریم، گفتمان تعاملی را باید گفتمان خواننده-محور^۷ به شمار آوریم. باتیا (Bhatia, 1993) می‌نویسد تحلیل تعامل، به دلیل فایده‌ای که در پیشبرد نظریه و کاربرد تحلیل گفتمان داشته، ارزشمند است. این فایده از طریق برجسته نمودن ماهیت تعاملی گفتمان و نیز تمرکز بر مفهوم ساختار بندی^۸ در کاربرد زبان به دست آمده است (Bhatia, 1993, p. 10).

بررسی‌های گوناگونی در پیوند با جنبه‌های گوناگون ژانر مقاله‌های پژوهشی انجام شده است. این پژوهش‌ها، با استفاده از نوعی «تحلیل مرحله‌ای»، اطلاعات لازم و کافی در مورد ساختار بلاغی بخش‌های جداگانه مقاله‌های پژوهشی در رشته‌های مختلف فراهم می‌آورند. بررسی‌های مورد اشاره در زمینه چکیده، مقدمه و نتیجه‌گیری مقاله‌ها براساس چارچوب تحلیلی سویلز (Swales, 1990) و دیگر کنش‌های پژوهشی در زمینه تحلیل مرحله‌ای انجام شده است که در گسترش اهمیت و درک نسبت به چگونگی نگارش مقاله‌های پژوهشی بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. در

¹ T. B. Reid

² grammatical-rhetorical analysis

³ tense

⁴ time

⁵ degree of generality

⁶ writer-responsible

⁷ reader-responsible

⁸ structuring

این راستا، «مرحله» به عنوان واژه‌ای تخصصی در تحلیل گفتمان به کار گرفته می‌شود که برای توصیف بخش‌های جداگانه یک داد و ستد، در تحلیل مکالمه استفاده شده‌است (Selinker & Coulthard, 1975). اسکلتن (Skelton, 1994) بر این باور است که تعیین هر مرحله، وابسته به کاربرد بلاغی متن و اطمینان از وجود صورت‌های زبانی ویژه و نشان‌دهنده آن کاربرد است (Skelton, 1994). در صورتی که چنین الگویی وجود داشته باشد، مرحله بلاغی مورد نظر به اثبات می‌رسد. اینکه یک مرحله، توصیفی از ویژگی یک ژانر ویژه باشد یا نه، قضاوتی است که باید به وسیله تحلیلگران و با بهره‌گیری از معیارهای ویژه‌ای انجام پذیرد. همچنین این امکان وجود دارد که در مورد برخی عوامل شناسایی شده تغییراتی اختیاری وجود داشته باشد.

تحلیل مرحله‌ای به عنوان یک رویکرد کل‌به‌جزء^۱ ایجاد شد (که در آن تمرکز بر روی معنا و ایده‌ها) به منظور تحلیل ساختار گفتمانی متن‌های یک ژانر است. متن، به عنوان مجموعه‌ای از مرحله‌ها توصیف می‌شود. هر مرحله بیانگر بخشی از متن است که دلالت بر کاربرد ارتباطی (معنایی) ویژه‌ای دارد. تحلیل، با ایجاد یک چارچوب تحلیلی، شناسایی و توصیف انواع مرحله‌های موجود در ژانر آغاز می‌شود (Swales, 1990).

از میان مدل‌های شناخته‌شده در تحلیل مراحل چکیده‌ها، می‌توان به دو استاندارد ایزو (ISO, 214, p. 1976) و آنسی نیز (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39)، مدل سه مرحله‌ای سویلز (Swales, 1990)، و مدل شش مرحله‌ای دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) اشاره کرد. در ادامه، هریک از این مدل‌ها به شیوه مختصر شرح داده می‌شوند. استاندارد چکیده‌نویسی ایزو (ISO, 214, p. 1976) به وسیله موسسه بین‌المللی استانداردسازی تهیه شده‌است؛ استاندارد چکیده‌نویسی آنسی/نیزو (ISO, 1976, p. 14 & 39) نیز به وسیله کمیته استانداردهای سازمان ملی استاندارد اطلاعات آمریکا نیز تنظیم می‌شود. این دو استاندارد از پنج مرحله اصلی تشکیل شده‌اند که به ترتیب مشتمل بر هدف، روش‌شناسی، یافته‌ها، نتیجه‌گیری، و اطلاعات ثانوی هستند. در هیچ‌یک از این استانداردها، به زیرمرحله جداگانه‌ای اشاره نشده‌است.

مدل دیگر، از آن سویلز (Swales, 1990) است. او بر مدل شناخته‌شده «خلق حوزه تحقیق»^۲ تأکید داشت و به این ترتیب، مدل چهارمرحله‌ای اولیه خود را ویرایش نموده و آن را به مدلی سه مرحله‌ای به شرح زیر دگرگون ساخت:

¹ Top-down

² Create a Research Space model (the CARS model)

مرحله نخست: استقرار دامنه

زیرمرحله ۱ ← ادعای محوریت موضوع پژوهش

زیرمرحله ۲ ← عمومیت‌بخشیدن موضوع پژوهش

زیرمرحله ۳ ← مرور موارد پیشینه ادبیاتی پژوهش

مرحله دوم: استقرار خلأ

زیرمرحله ۱ الف ← بیان ادعای مخالف

زیرمرحله ۱ ب ← نشان دادن خلأ

زیرمرحله ۱ ج ← طرح پرسش

زیرمرحله ۱ د ← استمرار خط‌مشی

مرحله سوم: پر کردن خلأ

زیرمرحله ۱ الف ← ارائه فهرستی از هدف‌های پژوهش

زیرمرحله ۱ ب ← شرح پژوهش حاضر

زیرمرحله ۲ ← ارائه یافته‌های اصلی

زیرمرحله ۳ ← شرح ساختار مقاله پژوهشی

او مرحله‌های اول و دوم مدل اولیه را با یکدیگر ترکیب نمود و آن را مرحله «استقرار دامنه» نامید. با استفاده از این مدل، سویلز (Swales, 1990) دشواری که در مدل اولیه خود در تشخیص دو مرحله نخست وجود داشت را از بین برد (Bhatia, 1993).

مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989)، در مقایسه با مدل سویلز (Swales, 1990) از جزئیات مرحله‌ای بیشتری برخوردار است. برجسته‌ترین تفاوت میان مدل شش مرحله‌ای دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) و مدل چهار مرحله‌ای سویلز (Swales, 1990)، تلاش برای تعیین حوزه پژوهش پایان‌نامه است. در مدل دادلی-ایوانز، نگارندگان به طور کلی از دامنه به سمت موضوعی کلی و همچنین موضوعی ویژه حرکت می‌کنند. یکی از تفاوت‌های اصلی میان این دو مدل آن است که در نخستین مرحله، ایجاد دامنه در ساختار شش مرحله‌ای دادلی-ایوانز، نسبت به مدل سه مرحله‌ای سویلز ممکن است، حجیم‌تر به نظر برسد. در مدل سویلز، ایجاد دامنه یک مرحله به شمار می‌رود، در حالی که در مدل دادلی-ایوانز، ایجاد دامنه در سه مرحله محقق می‌شود. یکی از علت‌های این امر، آن است که در پایان‌نامه و رساله، مقدمه به خوبی توضیح داده می‌شود و در مقایسه با مقدمه مقاله‌های پژوهشی بلندتر به نظر می‌رسد. این امر، به منظور گنجانیدن پیشنهاد انجام می‌شود. گاهی، مقدمه مقاله‌های پژوهشی نیز طولانی است که متأسفانه این موارد بسیار رایج نیستند (Bhatia, 1993).

همان گونه که گفته شد، الگوی دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) از شش مرحله تشکیل شده است که برخی دارای زیرمرحله‌هایی هستند. نسخه ترجمه شده این الگو در زیر ارائه شده است:

جدول ۱: الگوی تحلیل مرحله‌ای دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989)

مرحله ۱	معرفی حوزه؛
مرحله ۲	معرفی موضوع کلی (در حوزه مورد اشاره)؛
مرحله ۳	معرفی موضوع ویژه (در چارچوب موضوع کلی مورد اشاره)؛
مرحله ۴	تعیین دامنه موضوع ویژه با استفاده از:
زیر مرحله ۱	معرفی ویژگی‌های پژوهش؛ و / یا
زیر مرحله ۲	ارائه خلاصه‌ای از پژوهش‌های پیشین؛
مرحله ۵	زمینه‌چینی برای پژوهش حاضر به وسیله:
زیر مرحله ۱	اشاره به خلاء موجود در پژوهش‌های پیشین؛ و / یا
زیر مرحله ۲	اشاره به چگونگی امکان ادامه پژوهش‌های پیشین؛
مرحله ۶	معرفی پژوهش حاضر به وسیله:
زیر مرحله ۱	بیان هدف پژوهش؛ و
زیر مرحله ۲	توصیف مختصر فرایند انجام پژوهش؛ و
زیر مرحله ۳	توجیه انجام پژوهش.

۳. روش پژوهش

شرکت کنندگان پژوهش حاضر، اعضای هیئت علمی دانشکده‌های علوم انسانی و علوم پایه/پزشکی بودند که از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۳ در دانشگاه آزاد اسلامی طرح پژوهشی اجرا کرده بودند. سپس مقاله‌ای را از طرح خود در یکی از مجله‌های مورد تأیید دانشگاه - مجله‌های داخلی و خارجی، به چاپ رسانده بودند. تعداد افراد منتخب هر گروه ۳۰ نفر بود. انتخاب افراد به صورت غیر تصادفی و بر پایه در دسترس بودن آن‌ها انجام شد. لازم به اشاره است که این ۳۰ نفر منتخب از دانشکده علوم پایه/پزشکی، مشتمل بر ۱۵ نفر از دانشکده علوم پایه و ۱۵ نفر از دانشکده علوم پزشکی بودند.

بیکره مورد بررسی در این پژوهش، مشتمل بر ۶۰ چکیده مقاله‌های چاپ شده مستخرج از طرح‌های پژوهشی بود که به وسیله اعضای هیئت علمی دانشکده‌های علوم انسانی و علوم پایه/پزشکی در دانشگاه اجرا شده بودند. ابزار پژوهش حاضر در تحلیل مرحله‌ای چکیده‌ها شامل

مدل تحلیل مرحله‌ای دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989)، معیار تشخیص مراحل چکیده‌ها و جدول کد گذاری مراحل مستخرج از چکیده‌ها بودند.

در انجام پژوهش، هر چکیده دو بار به وسیله هر یک از پژوهشگران بررسی شد و مراحل موجود در آن‌ها استخراج شد. بر پایه دیدگاه کانر و همکاران (Connor et al., 1999)، به سبب آنکه هر یک از مرحله‌ها کاربردی بلاغی دارند، معرفی موضوع‌های^۱ جدید و اشاره‌های واژگانی^۲ می‌تواند نمایانگر آغاز یک مرحله جدید باشد. تشخیص مرحله‌ها در متن، هم بر هدف بلاغی متن و هم به تقسیم‌بندی متن به واحدهای معنادار بر اساس شاخص‌های زبانی بستگی دارد. این شاخص‌ها از نشانگرهای گفتمانی^۳ (ادات وصل^۴ و دیگر نشانگرهای فرا-متنی^۵)، موضوعات علامت گذاری شده، زمان، تغییر علائم ارتباطی یا تغییر نگرش نویسنده و ارائه مراجع واژگانی جدید تشکیل شده‌اند. همچنین، شناسایی و شمارش جمله‌های کامل، جمله‌های پایه، جمله‌های پیرو و دیگر ساختارهای غیر جمله‌ای که به جمله‌ها پیوست شده‌اند یا در درون آن جای گرفته‌اند، می‌توانند در تجزیه متن و تشخیص مراحل به کار آیند. زیرا این عمل در شناسایی نقطه‌های تغییر موضوع کمک می‌کند. بررسی مقوله‌های واژگانی نیز می‌تواند در شناسایی مرحله‌ها به کار آید (Connor et al., 1999).

بر پایه راهکارهای اشاره‌شده، علوی و قاسمی (Alavi & Ghasemi, 2014) برای تشخیص مرحله‌ها و زیرمرحله‌ها، جدول (۲) را به عنوان معیاری برای تشخیص مرحله‌ها، طراحی نموده‌اند:

جدول ۲: معیار تشخیص مرحله‌ها، علوی و قاسمی (Alavi & Ghasemi, 2014)

توصیف نشانگرهای بارز برای تشخیص مرحله‌ها و زیر مرحله‌ها		
section boundaries	مرز مابین قسمت‌ها	۱
paragraph divisions	تقسیم‌بندی‌های پاراگرافی	۲
Subheadings	زیرعنوان‌ها	۳
introduction of new theme	معرفی موضوع جدید	۴
lexical references	ارجاع‌های واژگانی	۵
T-units	جمله‌های کامل	۶

¹ themes

² lexical references

³ discourse markers

⁴ connectors

⁵ meta-textual signals

در این پژوهش همچنین، برای تشخیص و استخراج مرحله‌های چکیده‌ها، جدول ابداعی علوی و قاسمی (Alavi & Ghasemi, 2014) که در بالا به آن اشاره شد، مورد استفاده قرار گرفت. فاصله بین هر مرتبه از استخراج مرحله‌ها، دو هفته بود تا ضریب اطمینان از غیر انتزاعی بودن استخراج مرحله‌ها بالاتر رود. لازم به اشاره است که استخراج مرحله‌ها به وسیله هر یک از پژوهشگران، به صورت جداگانه انجام شد تا عملکرد آن‌ها مستقل باشد و از تحلیل یک‌دیگر تأثیر نپذیرد. در مواردی که مابین پژوهشگران، توافقی در مورد تعداد و نوع مرحله‌های استخراج شده وجود نداشت، تصمیم نهایی بر پایه دیدگاه معرجی طرح گرفته شد. مواردی که توافق وجود نداشت، بسیار اندک بودند. پس از استخراج مراحل موجود در چکیده، گام بعدی، تعیین آزمون آماری مناسب برای تحلیل داده‌ها بود. در این زمینه، اشاره به نکته‌هایی قابل توجه است:

برای یافتن پاسخ به پرسش‌های پژوهش، آزمون غیر پارامتریک من ویتنی یو^۱ به کار گرفته شد. زیرا مرحله‌ها و زیرمرحله‌های استخراج شده چکیده‌ها در قالب مقیاس اسمی^۲ بین دو گروه مستقل از هم به عنوان متغیرهای غیر نسبی^۳ کدگذاری شدند. لازم به اشاره است که آزمون من ویتنی یو، یک آزمون ناپارامتری است که به بررسی تفاوت بین دو گروه مستقل در پیوند با یک متغیر با داده‌های رتبه‌ای یا ترتیبی می‌پردازد. در واقع، این آزمون معادل ناپارامتری آزمون تی مستقل^۴ است؛ با این تفاوت که آزمون از نوع پارامتری و داده‌های آن از نوع پیوسته است. این در حالی است که آزمون من ویتنی یو از نوع ناپارامتری بوده و با داده‌های رتبه‌ای انجام می‌گیرد.

۴. یافته‌ها

تحلیل‌های آماری به کاررفته در ارزیابی و تعیین تفاوت‌های میان مرحله‌های موجود در چکیده‌های مقالات طرح‌های پژوهشی دانشکده علوم پایه/پزشکی و دانشکده علوم انسانی (صرف نظر از محاسبه میزان روایی بینامصحیحی) به قرار زیرند:

- یافتن تفاوت‌های میان مرحله‌های موجود در دو متغیر با آزمون غیر پارامتریک من ویتنی

یو

- تعیین فراوانی مرحله‌های موجود در چکیده‌ها با روش تحلیل توصیفی
- محاسبه درصد توالی مرحله‌های موجود در چکیده‌ها با روش تحلیل توصیفی

¹ Mann-Whitney U Test

² nominal scale

³ categorical

⁴ independent t-test

در جدول (۳)، مرحله‌های یافت‌شده در چکیده‌ها بر اساس توالی مرحله‌ها و درصد کاربرد آن‌ها نمایش داده شده‌است. توالی مرحله‌ها در جدول (۳)، بر اساس بیشترین تا کمترین درصد رخداد آن‌ها مرتب شده‌است.

جدول ۳: تحلیل توصیفی توالی مرحله‌های یافت‌شده در چکیده‌ها

توالی مرحله‌ها							نوع مرحله‌ها
		۲ز/۶م	۱ز/۶م	۲م	۳م	۱م	اولین مرحله
		%۵	%۶,۷	%۱۶,۷	%۳۰	%۴۱,۷	
۱ز/۵م	۲ز/۴م	۳ز/۶م	۱ز/۶م	۲ز/۶م	۳م	۲م	دومین مرحله
%۱,۷	%۱,۷	%۶,۷	%۱۳,۳	%۱۶,۷	%۲۵	%۳۵	
۲ز/۴م	۱ز/۴م	۱ز/۵م	۳ز/۶م	۱ز/۶م	۲ز/۶م	۳م	سومین مرحله
%۱,۷	%۱,۷	%۳,۳	%۱۱,۷	%۱۸,۳	%۲۳,۳	%۳۵	
	۱ز/۵م	۲ز/۴م	۳م	۲ز/۶م	۳ز/۶م	۱ز/۶م	چهارمین مرحله
	%۱,۷	%۱,۷	%۵	%۱۸,۳	%۲۶,۷	%۳۰	
				۱ز/۶م	۳ز/۶م	۲ز/۶م	پنجمین مرحله
				%۸,۳	%۱۸,۳	%۲۸,۳	
			۳م	۲ز/۴م	۲ز/۶م	۳ز/۶م	ششمین مرحله
			%۱,۷	%۱,۷	%۸,۳	%۲۶,۷	
						۳ز/۶م	هفتمین مرحله
						%۶,۷	
						۲ز/۶م	هشتمین مرحله
						%۱,۷	
						۳ز/۶م	نهمین مرحله
						%۱,۷	

یافته‌های جدول (۳)، نشان‌دهنده درصد رخداد هر یک از مرحله‌ها در جایگاه‌های گوناگون در چکیده‌های مورد بررسی است.

به منظور بررسی تفاوت‌های میان مرحله‌های موجود در چکیده‌ها از آزمون غیر پارامتریک من‌ویتنی‌یو استفاده شده‌است. یافته‌های به‌دست‌آمده از این بررسی در جدول (۴) ارائه شده‌است.

جدول ۴: آزمون من ویتنی یو و تفاوت‌های میان مرحله‌های یافت شده در دو متغیر

مدل دادلی-ایوانز	نوع مرحله	دانشکده	تعداد	رتبه میانه ^۱	جمع رتبه‌ها ^۲	من ویتنی یو	Z	معیار تصمیم ^۳
معرفی حوزه	۱م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۰,۰۰	۹۰۰,۰۰	۴۳۵,۰۰۰	-۰,۲۶۰	.۷۹۵
		علوم انسانی	۳۰	۳۱,۰۰	۹۳۰,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
معرفی موضوع کلی	۲م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۳,۵۰	۱۰۰۵,۰۰	۳۶۰,۰۰۰	-۱,۵۴۰	.۱۲۴
		علوم انسانی	۳۰	۲۷,۵۰	۸۲۵,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
معرفی موضوع ویژه	۳م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۰,۰۰	۹۰۰,۰۰	۴۳۵,۰۰۰	-۰,۵۸۷	.۵۵۷
		علوم انسانی	۳۰	۳۱,۰۰	۹۳۰,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
معرفی ویژگی‌های پژوهش	۱م/۴م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۰,۰۰	۹۰۰,۰۰	۴۳۵,۰۰۰	-۱,۰۰۰	.۳۱۷
		علوم انسانی	۳۰	۳۱,۰۰	۹۳۰,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
ارائه خلاصه‌ای از پژوهش‌های پیشین	۲م/۴م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۲۹,۵۰	۸۸۵,۰۰	۳۹۰,۰۰۰	-۱,۷۰۷	.۰۸۸
		علوم انسانی	۳۰	۳۱,۵۰	۹۴۵,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
اشاره به خلاء موجود در پژوهش‌های پیشین	۱م/۵م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۲۹,۵۰	۸۸۵,۰۰	۴۲۰,۰۰۰	-۱,۰۲۶	.۳۰۵
		علوم انسانی	۳۰	۳۱,۵۰	۹۴۵,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
اشاره به چگونگی امکان ادامه پژوهش‌های پیشین	۲م/۵م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۰,۵۰	۹۱۵,۰۰	۴۵۰,۰۰۰	۰,۰۰۰	۱,۰۰۰
		علوم انسانی	۳۰	۳۰,۵۰	۹۱۵,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
بیان هدف پژوهش	۱م/۶م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۰,۵۰	۹۱۵,۰۰	۴۵۰,۰۰۰	۰,۰۰۰	۱,۰۰۰
		علوم انسانی	۳۰	۳۰,۵۰	۹۱۵,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
توصیف مختصر فرایند انجام پژوهش	۲م/۶م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۴,۵۰	۱۰۳۵,۰۰	۳۳۰,۰۰۰	-۲,۷۴۸	**۰.۰۰۶
		علوم انسانی	۳۰	۲۶,۵۰	۷۹۵,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					
توجه انجام پژوهش	۳م/۶م	علوم پایه/پزشکی	۳۰	۳۴,۰۰	۱۰۲۰,۰۰	۳۴۵,۰۰۰	-۲,۷۹۱	**۰.۰۰۵
		علوم انسانی	۳۰	۲۷,۰۰	۸۱۰,۰۰			
		تعداد کل	۶۰					

¹ Mean Rank

² Sum of Ranks

³ Asymp. Sig. (2-tailed)

۲۱۶ / مقایسه مراحل در چکیده‌های مقاله‌های رشته‌های علوم انسانی و پایه/پزشکی بر پایه مدل دادلی ایوانز

جدول (۴)، نشان می‌دهد که بین مرحله «۲/۶» و مرحله «۳/۶» چکیده‌ها، تفاوت آشکاری وجود دارد. این در حالی است که تفاوت ویژه‌ای میان مرحله‌های «۱»، «۲»، «۳»، «۴/۱»، «۴/۲»، «۵/۵»، «۱/۲» و «۶/۶» وجود ندارد.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در این قسمت، یافته‌های پژوهش مورد بحث قرار خواهد گرفت. یادآور می‌شویم که پژوهش حاضر، بر آن بوده‌است تا میزان برخورداری از مرحله‌ها و همچنین تفاوت میان مرحله‌های چکیده مقاله‌های برگرفته از طرح‌های پژوهشی دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی و علوم انسانی را بر اساس مدل تحلیل مرحله‌ای دادلی ایوانز (Dudley-Evans, 1989) مورد بررسی قرار دهد.

۵.۱. تحلیل درون‌دانشکده‌ای و بینادانشکده‌ای مرحله‌ی اول در چکیده‌ها

نخستین مرحله مدل پیشنهادی دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989)، «معرفی حوزه» است. یافته‌های پژوهش حاضر در جدول‌های بخش (۴)، نشان‌دهنده آن است که این مرحله در کمتر از نیمی (۴۱,۷٪) از چکیده‌های هر دو دانشکده علوم پایه/پزشکی و علوم انسانی به چشم می‌خورد. از این جهت، تفاوت معناداری مابین چکیده‌های دانشکده‌ها وجود نداشت (Sig.: ۰/۷۹۵). بنابراین، بیش از نیمی از چکیده‌ها، بدون اشاره به معرفی حوزه پژوهش، نگارش شده بودند. علاوه بر این، در تمامی موارد، اشاره به مرحله در جایگاه اصلی خود، یعنی نخستین مرحله صورت گرفته بود.

۵.۲. تحلیل درون‌دانشکده‌ای و بینادانشکده‌ای مرحله دوم در چکیده‌ها

مرحله دوم، مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) به معرفی موضوع کلی در حوزه مورد اشاره می‌پردازد. یکی از بهترین الگوهای که می‌توان با استفاده از آن مشخصه‌های مرحله (۲) را تشخیص داد، الگوی موقعیت، مسئله، پاسخ، ارزیابی^۱ هوی (Hoey, 1983) است. در این الگو، مرحله موقعیت، بخشی است که نویسنده در آن بستر موضوع خود را می‌گستراند و به نکته‌هایی مانند زمان، مکان، افراد و موارد مشابه اشاره می‌نماید. مرحله موقعیت، در الگوی هوی (Hoey, 1983) در سه مرحله در الگوی دادلی-ایوانز، به صورت یک هرم که قاعده آن در بالا قرار دارد، جزئی‌تر و ویژه‌تر می‌گردد. بنابراین تفاوت بین مرحله (۱) و (۲) در الگوی دادلی-ایوانز، طرح نکته‌های اشاره‌شده به صورت ویژه‌تر در مرحله دوم است. چنان‌که یافته‌های این پژوهش نشان داد، مرحله دوم در بیش از نیمی (۵۳,۳ درصد) از چکیده‌های دانشکده‌ها به چشم می‌خورد. مقایسه

¹ situation, problem, evaluation, solution

عملکرد نویسندگان دانشکده‌های گوناگون نشان داد که تفاوت معناداری در پیوند با این مرحله بی‌نشان وجود ندارد (Sig.: ۰/۱۲۴). در مرحله دوم مابین ۵۳ درصد از داده‌ها، ۳۵ درصد از چکیده‌ها به جایگاه مرحله دوم یا همان جایگاه ارائه شده در مدل ایوانز اشاره کرده بودند و ۱۶,۷ درصد از چکیده‌ها جایگاه مرحله سوم را مورد توجه قرار داده بودند. این نکته نشان می‌دهد که نویسندگان چکیده‌ها اغلب توجهی به نام بردن، این مرحله نشان نمی‌دهند؛ اما در صورت توجه به آن، به جایگاه رایج آن اشاره نمی‌کردند.

۳.۵. تحلیل درون دانشکده‌ای و بینادانشکده‌ای مرحله سوم در چکیده‌ها

دادلی - ایوانز (Dudley-Evans, 1989)، سومین مرحله الگوی خود را «معرفی موضوع ویژه (در چارچوب موضوع کلی مذکور)» نامیده‌اند. مرحله سوم، نیز همانند مرحله نخست و دوم، از مراحل اصلی است که نویسندگان در آن‌ها به استقرار حوزه پژوهش خود می‌پردازد. هر چند در این مرحله، موضوع به طور کامل محدود شده و از وضعیت کلی بودن خارج می‌شود. این مرحله، تقریباً در تمامی (۹۵ درصد) چکیده‌های منتخب هر دو دانشکده علوم پایه / پزشکی و علوم انسانی مشاهده شد. بنابراین، تفاوت معناداری از این جنبه، میان چکیده‌های دانشکده‌ها مشاهده نشد (Sig.: ۰/۵۵۷). اشاره به مرحله سوم در ۳۰ درصد از چکیده‌ها در جایگاه نخست، در ۲۵ درصد از چکیده‌ها در جایگاه دوم و در ۳۵ درصد در جایگاه سوم به این معناست که جایگاه اصلی در نظر گرفته شده بر پایه مدل دادلی - ایوانز (Dudley-Evans, 1989) بوده‌است.

در این جا لازم است یافته‌های مرتبط با سه مرحله اول جمع‌بندی شوند. زیرا می‌توان دریافت که درصد بالایی از چکیده‌ها به گونه‌ای با معرفی موضوع مورد بحث آغاز شده‌اند. این در حالی است که این امر به ندرت با استفاده از هر سه مرحله نخست یعنی «معرفی حوزه»، «معرفی موضوع کلی در حوزه» و «معرفی موضوع ویژه در چارچوب موضوع کلی» انجام شده‌است. یافته‌های ارائه شده در جدول (۴)، در پیوند با توالی مرحله‌ها، نمایانگر این نکته است که در ۸۸,۴ درصد از چکیده‌ها یکی از این سه مرحله به عنوان مرحله اول به کار گرفته شده‌است.

چنانچه یافته‌های به دست آمده با مدل سویلز (Swales, 1990) بررسی و تحلیل شوند، می‌توان ادعا کرد که بیشتر نویسندگان چکیده‌ها در مطالعه حاضر معتقدند چکیده باید با توجه به استقرار حوزه پژوهش آغاز شود. هر چند این شیوه نگارش چکیده با رهنمودهای دو استاندارد ایزو (ISO, 1976, p. 214) و (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39) تفاوت دارد. زیرا در هر دو این استانداردها، چکیده با اشاره به هدف آغاز می‌شود، در حالی که آوردن هدف پژوهش در مدل

دادلی-ایوانز در زیر مرحله نخست مرحله ششم قرار دارد و در مدل سویلز (Swales, 1990) در زیر مرحله نخست مرحله سوم انجام می‌شود.

۵. ۴. تحلیل درون‌دانشکده‌ای و بینادانشکده‌ای مرحله چهارم در چکیده‌ها

مرحله چهارم در مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989)، «تعیین دامنه موضوع ویژه» نام گرفته است. این مرحله، خود مشتمل بر دو زیر مرحله «معرفی ویژگی‌های پژوهش» و یا «ارائه خلاصه‌ای از پژوهش‌های پیشین» است. بر پایه یافته‌های پژوهش حاضر، زیر مرحله نخست مرحله چهارم فقط در ۱,۷ درصد از چکیده‌ها مشاهده شد و از این جنبه تفاوت معناداری مابین چکیده‌های منتخب دانشکده‌های مورد بررسی وجود نداشت (Sig.: ۰/۳۱۷). فراوانی زیر مرحله دوم، اندکی بیشتر از زیر مرحله نخست بود (۱۰ درصد)، اما همچنان تفاوت معناداری از این جنبه مابین دانشکده‌ها مشاهده نشد (Sig.: ۰/۰۸۸).

در مدل سویلز این مرحله همچنان جزء مرحله نخست، یعنی مرحله استقرار حوزه پژوهش به شمار می‌رود. از سوی دیگر، در دو استاندارد ایزو (ISO, 1976, p. 214) و آنسی/نیزو (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39) نیازی به اشاره به این مرحله نیست. در استاندارد آنسی/نیزو (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39) اشاره به پژوهش‌های پیشین فقط زمانی پیشنهاد می‌شود که در تبیین هدف پژوهش حاضر سودمند باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که عملکرد نویسندگان در پیوند با «معرفی ویژگی‌های پژوهش» و/یا «ارائه خلاصه‌ای از پژوهش‌های پیشین» بیشتر همسو با شیوه‌نامه چکیده‌نویسی دو استاندارد مورد اشاره بوده است تا مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) یا سویلز (Swales, 1990).

۵. ۵. تحلیل درون‌دانشکده‌ای و بینادانشکده‌ای مرحله پنجم در چکیده‌ها

دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) در مدل خود مرحله پنجم را «زمینه‌چینی برای پژوهش حاضر» نام نهاده است. آن‌ها برای این مرحله، دو زیر مرحله «اشاره به خلأ موجود در پژوهش‌های پیشین» و یا «اشاره به چگونگی امکان ادامه پژوهش‌های پیشین» در نظر گرفته‌اند. زیر مرحله نخست فقط در ۶,۷ درصد از چکیده‌های مورد مطالعه مشاهده شد. در حالی که زیر مرحله دوم در چکیده هیچ یک از دانشکده‌ها به کار نرفته بود. به‌طور کلی، تفاوت معناداری در پیوند با زیر مرحله نخست (Sig.: ۰/۳۰۵) و زیر مرحله دوم (Sig.: ۱/۰۰۰) مشاهده نشد. زیر مرحله دوم که در موارد بسیار محدودی از چکیده‌ها مشاهده شده بود، در جایگاه مرحله دوم (۱,۷ درصد)، سوم (۳,۳ درصد) و چهارم (۱,۷ درصد) آورده شده بود.

در مدل سویلز (Swales, 1990)، این مرحله «استقرار خلأ پژوهش» نام دارد؛ اما دو استاندارد ایزو (ISO, 1976, p. 214) و آنسی/نیزو (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39) جایگاهی برای این مرحله در نظر نگرفته‌اند. اگر چه استاندارد آنسی/نیزو (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39) به- شیوهٔ ضمنی، اشاره به پژوهش‌های پیشین را در صورت کمک به بیان هدف تحقیق حاضر روا می‌شمرد. بنابراین، چکیده‌های مورد بررسی در این تحقیق از جنبهٔ مرحلهٔ پنجم با دو استاندارد مورد اشاره سازگاری دارند، اما با دو مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) و سویلز (Swales, 1990) همخوانی ندارند.

۶.۵. تحلیل درون‌دانشکده‌ای و بینادانشکده‌ای مرحلهٔ ششم در چکیده‌ها

مرحلهٔ ششم در مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989)، با نام «معرفی پژوهش حاضر»، از طریق سه زیرمرحله تشکیل شده‌است. این زیرمرحله‌ها شامل «بیان هدف پژوهش»، «توصیف مختصر فرایند انجام پژوهش» و «توجیه انجام پژوهش» هستند. بر پایهٔ یافته‌های پژوهش حاضر، هر سه زیرمرحله در چکیده‌های منتخب مشاهده شدند که درصد فراوانی آن‌ها به ترتیب ۷۰ درصد، ۸۳۰۳ درصد و ۸۸۰۳ درصد به دست آمد.

از جنبهٔ اشاره به زیر مرحلهٔ اول، هیچ تفاوتی مابین چکیده‌های منتخب از دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی و علوم انسانی وجود نداشت (Sig.: ۱/۰۰۰). هر چند در زیرمرحلهٔ دوم و سوم عملکرد دانشکده‌ها تفاوت چشمگیری با یک‌دیگر داشتند. به این معنا که (Sig.: ۰/۰۰۶) برای «توصیف مختصر فرایند انجام پژوهش» و (Sig.: ۰/۰۰۵) برای «توجیه انجام پژوهش» به دست آمد. فراوانی این دو زیرمرحله در چکیده‌های دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی بیشتر از فراوانی آن‌ها در چکیده‌های علوم انسانی بود. به‌طور کلی، زیر مرحلهٔ دوم از مرحلهٔ ششم با نام «توصیف مختصر فرایند انجام پژوهش» در چکیده‌های علوم پایه/پزشکی فراوانی بیشتری داشت.

همچنین باید یادآور شد که زیرمرحله‌های مرحلهٔ ششم در تمامی قسمت‌های چکیده‌ها به صورت پی‌درپی قابل مشاهده بودند. به این معنا که در برخی چکیده‌ها، نخستین مرحلهٔ مورد اشاره بودند، در چکیده‌های دیگر دومین مرحلهٔ مورد اشاره، و به همین ترتیب به صورت پشت‌سرهم ادامه داشتند. درصد فراوانی پیاپی بودن این زیرمرحله‌ها در جدول (۳) ارائه شده‌است. فراوانی بالای زیرمرحله‌های مرحلهٔ ششم، هم با گام‌های اول تا سوم مرحلهٔ سه مدل سویلز (Swales, 1990) سازگاری دارد و هم با دستورالعمل‌های دو استاندارد چکیده‌نویسی ایزو (ISO, 1976, p. 214) و آنسی/نیزو (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39).

۶. جمع‌بندی

به‌طور کلی، یافته‌های پژوهش نشان داد که در پیوند با مرحله نخست، تفاوت معناداری مابین چکیده‌های دانشکده‌ها وجود نداشت. در واقع، بیش از نیمی از چکیده‌ها، به معرفی حوزه نپرداخته و در جایگاه اصلی خود یعنی نخستین مرحله ایجاد شده بود. در پیوند با مرحله دوم نیز تفاوت معناداری مابین دانشکده‌ها وجود نداشت. اگر چه نویسندگان چکیده‌ها اغلب گرایش نداشتند به این مرحله اشاره کنند؛ اما در صورت توجه به آن، این مرحله را در جایگاه رایج آن آورده بودند. از جنبه مرحله سوم، نیز تفاوتی میان چکیده‌های دانشکده‌ها وجود نداشت و اشاره به آن در جایگاه اصلی مورد نظر مدل دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) انجام شده بود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، بیشتر چکیده‌ها به گونه‌ای با معرفی موضوع مورد بحث آغاز شده بودند. این در حالی است که هر سه مرحله، یعنی «معرفی حوزه»، «معرفی موضوع کلی در حوزه» و «معرفی موضوع ویژه»، همراه با هم به عنوان مرحله نخست، در نظر گرفته شده بودند. مرحله چهارم، مشتمل بر «معرفی ویژگی‌های پژوهش» و یا «ارائه خلاصه‌ای از پژوهش‌های پیشین» بود. فراوانی زیرمرحله نخست مرحله چهارم اندک بود. از این جهت، تفاوت معناداری میان چکیده‌های دانشکده‌ها وجود نداشت. مرحله پنجم، شامل «اشاره به خلأ موجود در پژوهش‌های پیشین» و یا «اشاره به چگونگی امکان ادامه پژوهش‌های پیشین» بود. این مرحله، در موارد بسیار محدودی از چکیده‌ها مشاهده شد و از این جنبه تفاوت معناداری میان دانشکده‌ها وجود نداشت. در مرحله ششم، هیچ تفاوتی مابین آوردن زیر مرحله نخست در چکیده‌های منتخب از دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی و علوم انسانی مشاهده نشد. هر چند این چکیده‌ها در آوردن زیر مرحله دوم و سوم، تفاوت چشمگیری با هم داشتند. به این معنا که فراوانی این دو زیرمرحله در چکیده‌های دانشکده‌های علوم پایه/پزشکی بیشتر از فراوانی آن‌ها در چکیده‌های علوم انسانی بود. مجموع یافته‌های پژوهش حاضر، نشان‌دهنده آن است که چکیده‌نویسی طرح‌های پژوهشی و مقاله‌های دانشگاهی ایران بیشتر با استانداردهای جهانی ایزو (ISO, 1976, p. 214) و آنسی/نیزو (ANSI/NISO, 1979, p. 14 & 39) همسویی دارد تا مدل‌های تحلیل مرحله‌ای دادلی-ایوانز (Dudley-Evans, 1989) و سویلز (Swales, 1990). این همسویی با استانداردهای مورد اشاره به سبب آن است که چکیده‌نویس‌های ایرانی بیشتر گرایش دارند بی‌درنگ، چکیده‌ها را با اشاره به هدف پژوهش آغاز کنند. سپس به معرفی حوزه پژوهش، موضوع کلی و موضوع ویژه پژوهش را به خواندن خود پژوهش واگذار کنند. یا اینکه دست کم معتقدند که اشاره آشکار به موارد اشاره‌شده در چکیده لازم نیست و خواننده خود می‌تواند آن‌ها را به شیوه ضمنی دریافت نماید.

نکته دیگر آن است که در چکیده‌های دانشکده‌های علوم پایه / پزشکی بیشتر به فرایند انجام پژوهش صورت می‌گیرد تا در چکیده‌های دانشکده علوم انسانی. این نکته با یافته‌های طالبی نژاد و همکاران (Talebinezhad et al., 2012) همسویی دارد. آن‌ها در مطالعه ساختاری چکیده مقالات پزشکی ترجمه شده از فارسی به انگلیسی دریافتند که این چکیده‌ها در ارائه هر چهار قسمت مقدمه، روش کار، یافته‌ها و نتیجه‌گیری، عملکرد نزدیک‌تری به مدل سویلز (Swales, 1990) داشته‌اند. طالبی نژاد و همکاران (Talebinezhad et al., 2012) برای توجیه این یافته، عوامل گوناگونی را بر شمرده‌اند. از جمله این موارد می‌توان به آشنایی پژوهشگران ایرانی با شیوه‌نامه ارائه پژوهشی علمی در کارگاه‌های آموزش مقاله نویسی، تهیه راهنمای مقاله نویسی در مجله‌ها و بهره‌گیری از متخصصین علوم پزشکی با تجربه در ترجمه و یا نگارش مقاله‌های انگلیسی و هیئت تحریریه مجله‌های مربوطه اشاره کرد (Talebinezhad et al., 2012). با این وجود، در مطالعه حاضر، دلیل تفاوت بین چکیده‌های دانشکده‌های علوم پایه / پزشکی و علوم انسانی را می‌توان ملموس تر و عینی تر بودن پژوهش‌های تجربی به شمار آورد. به بیان دیگر، دلیل این امر را می‌توان پائین بودن درجه عینیت فرایندهای انجام پژوهش و انتزاعی تر بودن برخی از مرحله‌ها، مانند گردآوری داده‌ها یا سنجش آن‌ها در بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی دانست. در نهایت برای اطمینان پیشنهاد می‌شود که این موضوع در پژوهش مستقل دیگری مورد بررسی قرار گیرد.

فهرست منابع

- اکبری، هادی، غضنفری، محمد، حارث آبادی، مهدی. (۹-۱۳۹۳). تجزیه و تحلیل و مقایسه چکیده مقالات نوشته شده توسط محققین ایرانی و خارجی در حوزه پرستاری و مامایی. *مجله دانشگاه علوم پزشکی خراسان شمالی*. دوره ۶. شماره ۳. صص ۶۶۵ - ۶۷۴.
- کوشا، منصور و سید عبدالمجید طباطبایی لطفی (۱۳۹۴). «مطالعه توصیفی نظام سامان‌دهی مطالب در انشاهای انگلیسی دانشجویان ایرانی: میزان گرایش به انسجام بارز و نگارش نویسنده - مسئول». *زبان پژوهی*. دوره ۷. شماره ۱۴. صص ۱۲۷-۱۴۳.
- جلیلی فر، علیرضا (۱۳۸۸). *مقاله نویسی در زبان شناسی کاربردی: راهنمای نگارش ژانر محور*. دانشگاه شهید چمران اهواز.
- جلیلی فر، علی رضا؛ وحید دستجردی، حسین (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی نوع ادبی چکیده انگلیسی پایان‌نامه‌های دکتری و کارشناسی ارشد تنوع در رشته‌ها و فرهنگ‌ها. *نشر پژوهی ادب فارسی*. شماره ۲۳. صص ۳۹۹ - ۴۳۰.

References

- Akbari, H., Ghazanfari, M., Haresabadi, M. (2014). Analysis and comparison of research article abstracts published in Iranian and international journals in the fields of nursing and midwifery. *Journal of North Khorasan University of Medical Sciences*, 6 (3), 675-674 [in Persian].
- Alavi, M., & Ghasemi, T. (2014). A comparative move analysis study of theses abstracts written by Iranian M.A. students of TEFL and English literature. *IJAH*, 3(2), 5-15. [Online]:
< <http://www.onlineresearchjournals.org/IJAH>.>
- ANSI/NISO Z39.14-1997 (2009). Guidelines for abstracts. [Online]:
<http://www.niso.org/apps/group_public/download.php/13350/Z39-14-1997_r2009.pdf>
- Bhatia, V. K. (1993). *Analyzing genre: Language use in professional settings*. London: Longman.
- Bhatia, V. K. (2004). *Worlds of written discourse: A genre-based view*. London: Continuum.
- Connor, U. (1996). *Contrastive rhetoric: cross-cultural aspects of second language writing*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Connor, U., & Mauranen, A. (1999). Linguistic analysis of grant proposals: European Union research grants. *English for Specific Purposes*, 18 (1), 47-62.
- Cumming, A., & Riazi, A. M. (2000). Building models of adult second language writing instruction. *Learning and Instruction*, 10, 55-71.
- Dudley-Evans, T. (1989). An outline of the value of genre analysis in LSP work. In C. Lauren & M. Nordman (Eds.), *Special language: from humans thinking to thinking machines* (pp. 72-79). Clevedon: Multilingual Matters.
- Dudley-Evans, T. (1994). Genre analysis: an approach for text analysis for ESP. In M. Coulthard (Ed.), *Advances in written text analysis* (pp.28-219). London: Routledge.
- Halliday, M. A. K., McIntosh, A., & Stevens, P. (1964). *The linguistic science and language teaching*. London: The English Language Book Society and Longman Group, Ltd.
- Hasrati, M., Gheitury, A., & Hooti, N. (2010). A genre analysis of Persian research article abstracts: communicative moves and author identity. *Iranian Journal of Applied Language Studies*, 2 (2). 47-74.
- Hinds, J. (1990). Inductive, deductive, quasi-inductive: expository writing in Japanese, Korean, Chinese, and Thai. In U. Connor & A. Johns (Eds.), *Coherence in Writing* (pp. 87-110). Alexandria: VA. TESOL.
- Hinkel, E. (2004). *Teaching academic ESL writing: practical techniques in vocabulary and Grammar*. New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates Inc.
- Hoey, M. (1983). *On the surface of discourse*. London: George Allen and Unwin.
- Hyland, K. (2007). Genre pedagogy: language, literacy and L2 writing instruction. *Journal of Second Language Writing*, 16, 148-164.
- ISO 214 (1976). *Documentation - Abstracts for publications and documentation*. International Organization for Standardization. [Online]:
<<https://www.iso.org/standard/4084.html>.>
- Jalilifar, A. R. (2009). *Research article in applied linguistics: a genre-based writing guide*. Ahvaz: Shahid Chamran University Press [in Persian].
- Jalilifar, A. R., & Vahid Dastjerdi, H. (2010). A contrastive generic analysis of thesis and dissertation abstracts: variations across disciplines and cultures. *Journal of Persian Language and Literature*, 26 (23), 17-50 [in Persian].
- John, S. (2009). Using the revision process to help international students understand the linguistic construction of the academic identity. In M. Charles, D. Pecorardi, & S. Hunston (Eds.), *Academic writing: At the interface of corpus and discourse* (pp. 266-298). London & New York: Continuum.
- Johns, A. M. (Ed.). (1997). *Text, role, and context: developing academic literacies*. Cambridge: Cambridge print.

- Kaplan, R. B. (1983). An introduction to the study of written text: The "discourse compact." In R. B. Kaplan, A. d'Anglejan, J. R. Cowan, B. Kachru, & G. R. Tucker (Eds.), *Annual review of applied linguistics* (pp. 138-151). Rowley, MA: Newbury House.
- Kousha, M. & Tabatabaee Lotfi, S. (2015). A descriptive study of the rhetoric in Persian expository writings: cohesion and audience awareness. *Zabanpazhuhi*, 7 (14), 127-143 [in Persian].
- Leki, I. (1992). *Understanding ESL writers*. Portsmouth, NH: Boyton/Cook.
- Nwogu, K. N. (1997). The medical research paper: structure and functions. *English for Specific Purposes*, 16 (2), 119-138.
- Omaggio Hadley, A. (1993). *Teaching language in context*. Boston: Heinle & Heinle.
- Reid, T. B. (1956). Linguistics, structuralism, philology. *Archivum Linguisticum*, 8, 28-37.
- Selinker, L., Lackstrom, J., & Trimble, L. (1974). Presupposition and technical rhetoric. *English Language Teaching Journal*, 29 (1), 59-65.
- Sinclair, J. & Coulthard, M. (1975). *Towards an analysis of discourse*. London: OUP.
- Skelton, J. (1994). Analysis of the structure of original research papers: an aid to writing original papers for publications. *British Journal of General Practice*, 44 (387), 455-459.
- Swales, J. (1990). *Genre analysis: English in academic and research settings*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Talebinezhad, M., Arbabi, Z., Taki, S., & Akhlaghi, M. (2012). Rhetorical variation in medical article abstracts written in English and Persian. *The Journal of Teaching Language Skills (JTLS)*, 3(4), 127-144.
- Zand-Vakili, E. & Fard Kashani, A. (2012). The contrastive move analysis: an investigation of Persian and English research articles abstract and introduction parts. *Mediterranean Journal of Social Sciences*, 3(2), 129-137.

A Contrastive Move-analysis Study of the Abstracts of Humanities and Hard/Medical Sciences Based on Dudley-Evans' Model

Seyyed Abdolmajid Tabatabaee Lotfi¹
Tahereh Qasemi²
Mahin Sadat Tabatabaee³

Received: 21/07/2017

Accepted: 28/02/2018

Abstract

This study is an attempt to explore the association between one major social class and part of its verbal behavior. This research focuses on analysis of the move structure of the abstracts of articles published in journals. The present study investigated 60 article abstracts written by Iranian university faculty members from humanities, hard science, and medical science faculties. In order to identify the kind and frequency of the moves in article abstracts, the study followed Dudley-Evans' (1989) model. The collected corpus was initially coded by two coders, then the non-parametric Mann-Whitney *U* test was employed to estimate move differences. The results revealed that there were not any significant differences in moves one to five, however there were some significant differences concerning the existence and frequency of the sixth move and its sub-moves in the chosen abstracts written in these three disciplines. The findings of this study can be useful for improvement of writing abstracts by researchers.

In general terms, discourse analysis accounts for global features of text and the organization of ideas in writing. Global features of L2 written discourse, such as discourse moves, organization, and structuring, as well as attendant issues of clarity, explicitness, fluidity, and contents of writing represent broader and more abstract constructs than those commonly examined in analyses of text (Grabe and Kaplan, 1996; Kaplan, 2000). One important concept to be considered in this regard is genre.

¹ Assistant Professor of English Language Teaching, English Language Department, Islamic Azad University, Qom Branch (Corresponding Author); majidtabatabaee@qom-iau.ac.ir

² PhD candidate of English Language Teaching, English Language Department, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran; maryamqasemy@qom-iau.ac.ir

³ PhD candidate of English Language Teaching, English Language Department, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom; marjantabatabaee@qom-iau.ac.ir

The aim of genre analysis is to recognize the moves and how these moves are recognized in a given genre. So, the move analysis should be on the functional rather than on the formal characteristics of linguistic data and it is a reliable indicator of discourse values in a majority of discourse contexts (Bhatia, 1993). Move distinguishing is an operational question and there is not always a one to one correspondence between formal and functional aspect of language use. It has been seen that a particular formal feature to serve one or more discourse values in different context may be served by two different formal realizations (Dudley-Evans, 1994).

Connor and Mauranen (1999) pointed out that “the identification of moves in a text depends on both the rhetorical purpose of the texts and the division of the text into meaningful units on the basis of linguistic clues, which included discourse markers (connectors and other metatextual signals), marked themes, tense and modality changes, and introduction of new lexical references” (Connor & Mauranen, 1999, p. 52). Explicit text divisions in the personal statement, namely, the use of section boundaries, paragraph divisions, and subheadings, may serve as textual marks for move recognition. As moves serve rhetorical purposes, the introduction of new themes and lexical references can usually imply the start of a new move. In addition, the identification and counting of T units, main clause and any subordinate clause or non-clausal structure attached to or embedded in a sentence, can help to break down the text into moves because this examination can help to locate places for change of topics and themes. The analysis of lexical devices also can help to analyze the moves (Connor & Mauranen, 1999).

Academic research papers consist of different parts such as the abstract, introduction, and literature review. Abstracts are one of the most important parts in research articles because they are the gates to the article, based on which the reader decides to get involved with the article or not. As many scholars have pointed out, article abstracts have become one of the most important genres in academic discourse (Staheli, 1986; Swales, 1990; Salager-Mayer, 1990; Salager-Mayer, 1992). Considering its importance, the study of the structure of the abstracts in research articles written by members of the academic community can be fruitful. Move analysis, as a branch of genre analysis, provides the means for the analysis of the moves of abstracts. Dudley-Evans (1989), by looking at move-structure in introduction to Master of Science dissertations, discovered a six-move structure. According to Porush (1995), although abstracts take up the major part of professional and scientific papers, their study or methodology are not sufficient.

To this end and through a descriptive analytic approach, the researchers in this study aimed to explore the association between one major social class and part of its verbal behavior. This research focused on analysis of the move structure of the abstracts of articles published in journals. The present study investigated 60 article abstracts written by university faculty members from humanities, hard science, and medical science faculties.

The participants in this study consisted of sixty faculty members from Islamic Azad University, who had published articles in academic journals. They were chosen on availability basis. They were all male, except two. The material analyzed in this study was sixty abstracts published in academic journals. Furthermore, the researcher employed Dudley-Evans' Move analysis model (1989). This model consists of six moves, some of which are made up of some sub-moves. The collected corpus was initially coded by two coders, then the non-parametric Mann-Whitney *U*

test was employed to estimate move differences. The results revealed that there were not any significant differences in moves one to five, however there were some significant differences concerning the existence and frequency of the sixth move and its sub-moves in the chosen abstracts.

The general findings of this study reveal that the abstracts written by the scholars of the mentioned faculties followed the recommendations found in the two standards of ISO 214:1976 (en) Documentation and ANSI/NISO Z39.14-1997 (R2009), rather than Dudley-Evans' (1989) or Swales' (1990) models. In other words, the authors usually start their abstracts with a reference to the aim of their articles; they leave out the introduction of the general and specific topic; i.e. finding about the field of study and the general and specific field of research is considered as a responsibility of the readers. Therefore, in this regard, the abstracts follow a more reader-responsible model rather than a writer-responsible model. Furthermore, the niche of research is not among the moves with high frequency in the abstracts. However, there is a tendency to stating the aim of research and briefly describing the procedure carried out. Finally it should be noticed that the procedure is mentioned more clearly in the abstracts written by hard science, and medical science faculty members, rather than by the humanities ones.

Keywords: Discourse Community, Move, Move Analysis, Article Abstracts, Dudley-Evans' model

نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه بر پایه نظریه معناسازی قالبی^۱

سید حمزه موسوی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۰

چکیده

رده‌شناسی زبان‌شناختی، به صورت هم‌زمان در پی بررسی شباهت‌ها و تمایزهای زبانی است. رده‌شناسی واژگانی نیز بر بررسی تنوع واژگانی تأکید دارد. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد تا نشان دهد که هر یک از زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی، واژه‌های موجود در قالب ادراکی-دیداری را چگونه مقوله‌بندی کرده‌اند و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین واژه‌های معادل در هر یک از این زبان‌ها وجود دارد. در این راستا، برای یافتن مفاهیم ادراکی-دیداری از فرهنگ‌های یک‌زبانه و برای مقایسه واژه‌های معادل از فرهنگ‌های دوزبانه و پیکره استفاده شده است. در مقاله حاضر، این نتیجه به دست آمد که معناسازی قالبی، رویکردی مناسب برای تبیین تمایزها و شباهت‌های بین‌زبانی است، زیرا هم‌زمان، هم تمایزها و هم شباهت‌های زبانی را در نظر می‌گیرد. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهند که واژه «دیدن» و معادل‌های آن در زبان‌های فرانسه،

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.14845.1310

^۲ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی شاهرود؛

mousavi.hamzeh@shahroodut.ac.ir

آلمانی و انگلیسی، بی‌نشان‌ترین واژه‌ها هستند و از این رو گهگاه با اندکی تفاوت معنایی برای بیان مفاهیم دیگر نیز به کار گرفته می‌شوند. در هر زبان، هر چه واژه‌ها نشان‌دارتر می‌شوند، بر میزان تنوع واژه‌های معادل و واژه‌های مترادف افزوده می‌شود. به این ترتیب، برای مشخصه‌های نشان‌دارتر مانند «نگاه احمقانه» یا «نگاه مخفیانه» در مقایسه با دیدن غیرارادی، تنوع بسیار بیشتری در پیوند با واژگان یافت می‌شود.

واژه‌های کلیدی: معناشناسی قالبی، قالب ادراکی، اصل نشان‌داری، هم‌معنایی نزدیک

۱. مقدمه

با نگاهی کلی به معنای واژه «دیدن» در یک فرهنگ دوزبانه فارسی-انگلیسی، احتمالاً معادل‌هایی مانند «see»، «watch» و «look at» و موارد مشابه را مشاهده خواهیم کرد. همچنین ممکن است نمونه‌هایی از کاربرد این واژه را در بافت‌های مختلف زبانی بیابید. متأسفانه واژه‌نامه‌های دو زبانه به این موارد بسنده کرده و نمی‌توانند تفاوت‌های میان‌واژگانی معادل‌ها را مشخص کنند. مهم‌ترین دلیل این امر، توجه نکردن این واژه‌نامه‌ها به دانش پیش‌زمینه گویشوران است. مقاله حاضر با در نظر گرفتن دانش پیش‌زمینه گویشوران هر زبان، بر آن است تا واژه‌های هم‌معنای فعل «دیدن» را از نظر بین‌زبانی و بر پایه نظریه قالب‌های معنایی بررسی کند. هدف از این بررسی، به طور کلی، ارائه الگویی رده‌شناختی^۱ از کاربرد این واژه‌ها در زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی و فارسی است.

در رده‌شناسی، شیوه استدلال با دیگر دیدگاه‌های زبان‌شناسی تفاوت دارد. پایه‌های رده‌شناسی زبان‌شناختی بر گوناگونی زبانی استوار است. این رویکرد، با مقایسه زبان‌های دنیا، گوناگونی زبانی یک مقوله ویژه را به دست داده و تبیین می‌کند (Croft, 2003, p. 282). از سوی دیگر، رده‌شناسی معناشناختی^۲، بخشی از رده‌شناسی زبان‌شناختی است که به بیان معانی در زبان یا زبان‌ها می‌پردازد. این حوزه زبان‌شناسی، به مطالعه چگونگی بیان معانی بر اساس نشانه‌ها می‌پردازد و همانند رده‌شناسی زبان‌شناختی با بررسی نظام معنایی در میان زبان‌ها سر و کار دارد (Evans, 2011).

^۱ روش رده‌شناسی زبانی مقایسه تعداد بسیاری از زبان‌های غیر هم‌خانواده است و با روش این پژوهش که رویکردی تطبیقی دارد، متفاوت است. این پژوهش از برخی مفاهیم و ابزار نظری رده‌شناسی برای تطبیق زبان‌ها بهره برده است.

^۲ Semantic typology

اگر بخواهیم برای این بررسی بین‌زبانی، پایه‌ای شناختی در نظر بگیریم، باید یکی از رویکردهای شناختی را برای بررسی تنوع واژگانی در زبان‌های مورد نظر (انگلیسی، فرانسه، آلمانی و فارسی) برگزینیم. برای انجام این پژوهش، نظریه معناشناسی قالبی^۱ به کار گرفته شده است. در این راستا، فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 1992) معتقدند که قالب‌ها، توانایی تبیین تمایزات بین واژه‌های چندمعنا و به ظاهر هم‌معنا را دارند. قالب‌ها، همچنین بین معانی واژگانی و الگوهای واژی-نحوی ارتباط برقرار می‌کنند. از آن‌جا که واژه «دیدن» و هم‌معناهای آن در زبان فارسی و همچنین معادل‌های آن در زبان‌های دیگر در قالب ادراکی^۲ قرار می‌گیرند، لازم است تنوع زبانی بر اساس این قالب تبیین شود.

در این مقاله، پرسش‌های زیر مطرح می‌شوند: در زبان‌های مورد بررسی پژوهش حاضر، تمایزات معنایی ظریف در واژگان هم‌معنا چگونه مقوله‌بندی می‌شوند؟ در قالب ادراکی، زبان‌ها بیشتر به جهانی‌های زبانی تمایل دارند یا به تمایزات زبانی؟ بی‌نشان‌ترین واژه در قالب ادراکی چیست و تنوع واژگانی چگونه با نشان‌داری پیوند می‌خورد؟ چنان‌چه پرسش‌ها نشان می‌دهند، هدف مقاله حاضر، دستیابی به روشی است که در تبیین هم‌معنایی فعل‌های ادراکی در زبان‌های فارسی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی به کار رود.

۲. پیشینه پژوهش

قالب‌نت (FrameNet) نام طرحی است که مؤسسه بین‌المللی علوم رایانه‌ای و گروه زبان‌شناسی دانشگاه برکلی^۳ به عهده گرفته‌اند تا هزاران واژه زبان انگلیسی را بر اساس معناشناسی قالبی تعریف و دسته‌بندی کنند (Baker et al., 1998). این طرح با بهره‌گیری از قالب‌های معنایی و ابزاری که در اختیار دارد، به نشانه‌گذاری جمله‌های پیکره پرداخته و عناصر واژگانی^۴ مختلف را تحلیل می‌کند (Fillmore et al., 2004). هدف اصلی معناشناسی قالبی، بازنمایی دانش پیش‌زمینه گویشوران در پیوند با واژگان زبان است. بر این مینا، طرح قالب‌نت برای رسیدن به هدف مورد اشاره است، اما به دلیل اینکه، دست‌یافتن به این هدف بلندپروازانه است، موفقیت قالب‌نت نیز امری نسبی است (Narayanan et al., 2002). هم‌اکنون، قالب‌نت فقط برای زبان انگلیسی به صورت تکامل یافته وجود دارد، اما برای زبان‌های دیگر از جمله زبان‌های آلمانی، فرانسه و ژاپنی

¹ Frame Semantics

² Perception frame

³ university of Berkeley

⁴ Lexical Units (LUs)

۲۳۰ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

نخستین مراحل تکامل یافتگی را پشت سر می‌نهد. همچنین، نگارنده و نایب‌لویی و همکاران (Nayeb Lui et al., 2015) قالب‌نت زبان فارسی را پیشنهاد داده‌اند. از سوی دیگر، قالب‌نت‌های دوزبانه برای زبان‌های چینی-انگلیسی و انگلیسی-آلمانی راه‌اندازی شده‌اند. هر چند، این قالب‌های مورد اشاره، در مراحل ابتدایی هستند و تا رسیدن به مرحله‌ای که مشتمل بر نمونه‌های دوزبانه باشند، راهی طولانی در پیش دارند.

بیکر (Baker, 1999) به بررسی واژه «see»، در فرهنگ‌های دوزبانه پرداخته‌است. وی می‌نویسد مشکل اصلی این فرهنگ‌ها در این است که اطلاعات وسیع زبانی را تا اندازه‌ی معادل‌هایی فشرده ذخیره کرده‌اند و به همین دلیل اطلاعات کافی در اختیار زبان آموزان قرار نمی‌دهد. آتکینز (Atkins, 1995) فعل «see» را از لحاظ هم‌معنایی با واژه‌های «look»، «watch» و مواردی از این قبیل مقایسه کرده و تفاوت بین آن‌ها را مشخص نموده‌است. بیکر (Baker, 1999) نیز این واژه را از نظر چندمعنایی بررسی کرده و هر یک از معانی آن را به قالبی جداگانه پیوند زده‌است. در زبان فارسی نیز معنای واژه «دیدن» با دیگر واژه‌های هم‌معنا مانند «نگاه کردن»، «مشاهده کردن» و موارد مشابه مقایسه شده و چندمعنایی فعل «دیدن» نیز بررسی شده‌است (Mousavi, 2015; Mousavi et al., 2016). از جمله پژوهش‌هایی که در حوزه شناختی انجام گرفته، می‌توان به مقاله فیاضی و همکاران (Fayyazi et al., 2009) و رساله فیاضی (Fayyazi, 2010) در مورد رویکرد شناختی به چندمعنایی افعال حسی بر اساس استعاره اشاره کرد. از دیگر پژوهش‌ها می‌توان به سلطانی و عموزاده (Soltani & Amouzadeh, 2012) اشاره کرد که در آن از منظر شناختی به بررسی فعل حرکتی «آوردن» پرداخته‌اند. برخی پژوهشگران نیز واژگان را از دیدگاه منظر رده‌شناسی بررسی کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به اثر لیمان (Lehman, 1990) اشاره کرد. وی، نخست جایگاه واژگان را در نظام زبان بررسی کرده و سپس به رده‌شناسی مفاهیم فضایی¹ پرداخته‌است. کپتیفکایا-تم (Koptjevskaja-Tamm, 2015) به بررسی رده‌شناختی مفهوم دما پرداخته و نشان می‌دهد که سه گانه سرد، گرم و داغ در زبان‌های مختلف به هم شباهت دارند.

۳. مبانی نظری پژوهش

این بخش از مقاله به دو موضوع پرداخته‌است. در بخش نخست، مطالبی در مورد معناشناسی قالبی ارائه می‌شود و در بخش دوم قالب ادراکی، یعنی قالبی که واژه‌های دیداری در آن تعریف شده‌اند، ارائه می‌شود.

¹ Space concepts

۱.۳. معاشناسی قالبی

معاشناسی قالبی، نظریه‌ای شناختی است که با بررسی دانش پیش‌زمینه و تجربیات شخصی گویشوران، به توصیف معنایی واژگان می‌پردازد. در واقع، این نظریه عنصر زبانی را عامل برانگیخته‌شدن قالب (طرحواره) یعنی تجربه یا دانش پیشین گویشوران می‌داند. در معاشناسی قالبی، هر واژه در قالبی خاص، قابل تعریف است (Fillmore, 1977a, 1977b, 1977c; 1986a,) (Fillmore & Atkins, 1992; 1994; 1986b; 1969; 2007). برای نمونه، «برگ» در رابطه با «درخت» بر معنای بخشی از درخت دلالت می‌کند. فیلمور (Fillmore, 1968a) معاشناسی قالبی را در دهه هفتاد ارائه داد و مفهوم «قالب» را از آثار مینسکی (Minsky, 1975) اقتباس کرد. فیلمور (Fillmore, 1968a) معاشناسی قالبی را مشتمل بر اصول ساخت واژه‌ها و پاره‌گفته‌ها در نظر می‌گیرد. از این رو، معنا به قالب‌ها وابسته است (Fillmore, 1977c) و قالب‌ها موقعیت انتزاعی (آرمانی) ادراک، حافظه، تجربه، عمل و پدیده هستند (Fillmore, 1977a). بنابراین، انسان‌ها برای طبقه‌بندی و تعبیر تجربه‌های روزمره از مجموعه‌ای از طرحواره‌های ذهنی بهره می‌برند. این طرحواره‌های ذهنی (قالب‌ها) پدیده‌ای فرازبانی هستند که بر فرایندهای زبانی اعمال می‌شوند. این بدان معناست که واژه، صورت واژه و قواعد دستوری ارتباط تنگاتنگی با قالب‌ها دارند و به محض شنیدن صورتی زبانی، قالبی خاص در ذهن فعال می‌گردد (Fillmore, 1976).

فیلمور (Fillmore, 1977a, p. 72-73) از مثال مشهور خود یعنی رویداد بازرگانی^۱ برای تبیین معاشناسی قالبی بهره گرفته‌است. وی خریدار و فروشنده را شرکت کنندگان این رویداد نامیده که در آن خریدار پول داده و کالا را می‌برد و فروشنده کالا را داده و پول را می‌برد. از دیگر اجزای این رویداد، می‌توان به کالا و پول اشاره کرد. اگر «رویداد بازرگانی» نمونه‌ای^۲ در نظر گرفته شود، آن‌گاه در هر یک از جمله‌هایی که در این قالب قرار می‌گیرد، فقط یکی از مشخصات یا بخش‌های این رویداد برجسته می‌شود و بقیه در پس‌زمینه قرار می‌گیرند. چنان‌چه خریدار برجسته شود، فعل «buy» ساخته می‌شود و اگر فروشنده برجسته شود، فعل «sell» به دست می‌آید. برجستگی کالا و پول به تولید فعل «cost» می‌انجامد. اگر بر خریدار و پول یا خریدار و فروشنده تأکید شود، فعل «pay» ساخته می‌شود. برای مشخص نمودن جایگاه هر یک از واژه‌ها در رویداد بازرگانی، به جدول (۱)، اشاره میشود که برگرفته از اثر فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 1992) است.^۳

^۱ commercial event

^۲ prototype

^۳ با وجود اینکه قالب‌های زبان به طور مطلق جهانی نیستند، اما تا اندازه بسیاری با هم تطابق دارند و می‌توان برای نمونه

قالب‌های انگلیسی را بر زبانی دیگر نیز اعمال کرد (Ruppenhofer et al., 2010).

جدول ۱: ظرفیت معنایی و نحوی افعال در قالب بازرگانی^۱

	خریدار	فروشنده	کالا	پول
BUY	Subj	(from)	D-Obj	(for)
SELL	(to)	Subj	D-Obj	(for)
CHARGE	(I-Obj)	Subj	(for)	D-Obj
SPEND	Subj	NULL	For/on	D-Obj
PAY	Subj	[I-Obj]	[for]	D-Obj
PAY	Subj	(to)	For	D-Obj
COST	(I-Obj)	NULL	Subj	D-Obj

مثال دیگر، به تفاوت بین دو واژه «COAST» و «SHORE» در زبان انگلیسی اشاره دارد. این دو در فرهنگ معاصر هزاره (Haghshenas et al., 2005) به واژه «ساحل» ترجمه شده‌اند. اما تفاوت آن‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که «SHORE» مرز بین خشکی و آب، از دید فردی است که در دریا حضور دارد؛ در حالی که «COAST»، مرز بین خشکی و آب از دید فردی است که در خشکی حضور دارد. بنابراین بین جمله‌های (۱) تفاوت وجود دارد.

1. a) Sarah went on a trip from shore to shore.
- b) Mary went on a trip from coast to coast.
- c) We will soon reach the shore.
- d) We will soon reach the coast.

در جمله (1a) سفر سارا سفری بر پهنه دریا بوده‌است، اما سفر ماری در (1b) بر روی خشکی انجام گرفته‌است. مثال (1c) در مورد سفری دریایی صحبت می‌کند، در حالی که (1d) در مورد سفری بر روی خشکی صحبت می‌کند. همه موارد اشاره شده از طریق طراحواره‌هایی که از دنیای اطراف ساخته شده، قابل درک هستند (Fillmore, 1982, p. 121). هر چند در مورد زبان فارسی این تقسیم‌بندی چندان دقیق نیست، اما به نظر می‌رسد بین «خشکی» و «ساحل» تفاوتی وجود دارد. چنانچه شخصی که می‌گوید «خشکی می‌بینم» در دریا حضور دارد و شخصی که می‌گوید «ساحل را می‌بینم» در خشکی حضور دارد. «به زودی به ساحل می‌رسیم» به سفری بر روی خشکی اشاره دارد، اما در «به زودی به خشکی می‌رسیم» سفری دریایی را تداعی می‌کند. با این وجود، ممکن است مواردی پیدا شود که در آن «ساحل» جایگزین هر دو مورد می‌شود.

در مثالی رده‌شناختی، فیلمور (Fillmore, 1982) به بررسی تعبیر زبانی در بافت و ارتباط آن با قالب معنایی در دو زبان انگلیسی و ژاپنی می‌پردازد. در این مورد واژه انگلیسی «WRITE» با واژه ژاپنی «書く /kaku/ قابل مقایسه است. به نظر می‌رسد این دو واژه با هم شباهت دارند، اما اگر از دیدگاه تحلیل قالبی و صحنه‌ای به این دو نگریسته شود، تفاوت بسیاری میان آن‌ها یافت خواهد

^۱ این جدول مستقیماً از اثر فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 1992: 79) برگرفته شده‌است.

شد. اینکه شخصی با استفاده از جسمی بر روی سطحی، نشانه‌هایی ترسیم کند برای هر دو زبان یکسان است، اما باید در نظر داشت که در زبان ژاپنی ماهیت این نشانه‌ها نامشخص باقی می‌ماند. به این ترتیب، اگر از شخصی ژاپنی پرسشی «?nani o kakimasita ka» با معنای «چه چیزی kaku می‌کردی؟» پرسیده شود، ممکن است پاسخ به واژه، جمله، عبارت یا علامتی که نوشته شده است. همچنین ممکن است پاسخ به شکل‌هایی همچون دایره و خطوط موازی، باز گردد. از سوی دیگر، این صحنه‌ها برای واژه «WRITE» در زبان انگلیسی درست است. زیرا برای این قالب، عناصری مانند نویسنده، وسیله نوشتن، سطحی که بر روی آن نوشته می‌شود و فرآورده به دست آمده، مطرح می‌شوند. بنابراین بر اساس این قالب پرسش‌های (۲) مطرح می‌شوند:

2. a) What did you write?
b) What did you write on?
c) What did you write with?

بی‌تردید، پاسخ به هر کدام از این پرسش‌ها، عنصری از عناصر قالب معنایی را در بر می‌گیرد (Fillmore, 1975, p. 125; 1977b, p. 64).

اما فیلمور (Fillmore, 1977b) به تفاوت بین «WRITE» و «kaku» اشاره می‌کند. فعل «WRITE»، علاوه بر قالب‌های مطرح شده، قالبی اضافه با خود به همراه دارد و آن قالب زبان است. به این ترتیب، در زبان انگلیسی فرآورده نوشتن نمی‌تواند شکل باشد، بلکه باید فرآورده‌ای زبانی باشد. با توجه به وجود قالب دوم همراه با قالب اولیه، پرسش‌های (۳) می‌توانند پرسیده شوند.

3. a) What language were you writing in?
b) What does 'what you wrote' mean?

بنابراین در زبان انگلیسی به صورت همزمان صحنه‌های عمل نوشتن و ارتباط زبانی فعال می‌شوند. «نوشتن» در زبان فارسی همانند انگلیسی و برخلاف ژاپنی، هم قالب عمل و هم قالب زبانی را فعال می‌کند. از این رو «نوشتن» فعالیت زبانی است. اگر قالب نوشتن با ترکیب «نامه نوشتن» اندکی تغییر داده شود، آن‌گاه پرسش‌های مربوط به این ترکیب در نمونه (۴) پرسیده می‌شوند:

۴. الف. برای چه کسی نامه می‌نویسی؟

ب. کی می‌خواهی آن را پست کنی؟

ج. فکر می‌کنی کی آن را دریافت خواهد کرد؟

د. فکر می‌کنی به نام‌ها جواب خواهد داد؟

همگی این پرسش‌ها، در قالب نوشتن بر عنصر قالبی نامه تأکید دارند و در هر مورد، یکی از عناصر قالبی برجسته می‌شود.

در نهایت، باید توجه نمود فیلمور در مقاله‌های خود بارها تکرار کرده‌است که معناشناسی قالبی دربرگیرنده تمامی مفاهیم مشابه خود است. در این راستا، می‌توان برای نمونه به «قالب» (Bartlett, 1932;)، «طرح‌واره» (Minsky, 1975; Winograd, 1975; Charniak, 1975)، «چارچوب»^۱ (Rumelhart, 1975)، «الگوی جهانی»^۲ (De Schank & Abelson, 1977)، «مدل شناختی» (Lakoff, 1983)، «متن نما»^۳ (Wilks, 1980)، «صحنه‌سازی» (Beaugrande & Dressler, 1981)، «گشتالت تجربی» (Lakoff & Johnson, 2003)، «پایه»^۴ (در مقایسه با نما^۵) (Langacker, 1984)، «صحنه» (Fillmore, 1977a, b)، «صحنه‌سازی»^۶ و «چارچوب اندیشگانی»^۷ (Ausubel, 1963;) اشاره کرد. این اصطلاح‌ها گونه‌های بسیاری دارند و حتی برخی از پژوهشگران از چند اصطلاح استفاده می‌کنند و بین آن‌ها از جنبه ثابت یا پویا بودن و شیوه استدلال، تفاوت می‌گذارند.

۲.۳. قالب ادراکی

قالب ادراکی به درک حسی پدیده‌های طبیعی از طریق اعضای بدن یا حواس پنجگانه اشاره دارد. این پنج نوع ادراک عبارت‌اند از ادراک دیداری، شنیداری، بویایی، چشایی و لمسی. اعضای بدن که به طور مستقیم با این حواس درگیر هستند نیز مشتمل بر چشم، گوش، بینی، زبان و دست (قالب‌نت زبان انگلیسی)^۸ هستند. به این ترتیب، قالب ادراکی به شکل زیر تعریف می‌شود:

[ادراک‌گر] [پدیده‌ای] را ادراک می‌کند. قالب ادراکی به طور عام، تمام قالب‌هایی را که در آن‌ها از اعضای بدن برای درک پدیده‌ها استفاده می‌شود، در برمی‌گیرد. قالب‌های هم‌ریگ^۹ ممکن است بر عمل ادراکی تأکید کنند (دیدن، شنیدن، چشیدن)، یا بر تجربه و عمل ادراک‌گر (دید زدن، استراق سمع کردن) و یا بر مشخصات پدیده ادراک‌شده (شُر کردن، تلق تلوک کردن) (English FrameNet, 2015).

¹ script

² global pattern

³ pseudo-text

⁴ base

⁵ profile

⁶ scenario

⁷ ideational scaffolding

^۸ از آنجائی که قالب‌های هر زبان را تا حد زیادی می‌توان بر زبان‌های دیگر اعمال کرد (Ruppenhofer et al., 2010)، در این بخش قالب ادراکی را از قالب‌نت زبان انگلیسی برای اقتباس و معادل‌سازی کرده‌ایم.

^۹ این قانون برگرفته از اصل هم‌ریگی (inheritance) است که در آن قالبی از قالبی دیگر هم‌ریگ می‌شود یا به بیان دیگر، قالبی از قالب دیگر به ارث می‌برد.

یکی از مشخصه‌هایی که در این قالب، اهمیت بسیاری دارد، ارادی بودن یا غیرارادی بودن است. به این معنا که آیا بهره‌گیری از اعضای بدن برای ادراک چیزی در دنیای بیرون رویدادی ارادی بوده و یا اینکه به صورت غیرارادی رخ داده‌است. اگر ویژگی اراده را بر قالب ادراکی اعمال کنیم، دو قالب خواهیم داشت که عبارت اند از: قالب ادراکی-تجربی^۱، قالب ادراکی-فعال^۲ (Atkins, 1995). هر کدام از این دو به شکل زیر تعریف می‌شوند:

قالب ادراکی-تجربی: این قالب ادراکی، شامل واژه‌هایی است که در آن ادراک‌گرها تجربه ادراک چیزی را داشته‌اند، بدون اینکه قصد تجربه آن را داشته باشند. به همین دلیل، نقش ادراک‌گر در این حالت را ادراک‌گر-منفعل^۳ می‌نامیم. اگر قالب ادراکی-تجربی با قالب ادراکی-فعال مقایسه شود، مشاهده می‌شود که هر کدام دارای واژه‌هایی مجزا هستند. برای نمونه، در حالی که «دیدن» در قالب ادراکی-تجربی تعریف می‌شود، «نگاه کردن» در قالب ادراکی-فعال قرار می‌گیرد. همین مورد، برای حواس دیگر نیز درست است و هر یک از قالب‌ها واژه‌هایی جداگانه را در بر خواهند گرفت (English FrameNet, 2015).

قالب ادراکی-فعال: این قالب به گونه‌ای است که در آن ادراک‌گر به قصد ادراک چیزی به پدیده‌های اطراف خود با دقت می‌نگرد. به همین دلیل، ادراک‌گر در این قالب ادراک‌گر-عاملی^۴ نامیده می‌شود. اگر بخواهیم قالب ادراکی-فعال را با قالب ادراکی-تجربی مقایسه کنیم، آن‌گاه در پیوند با هر یک از این قالب‌ها، واژه‌های متفاوتی قرار خواهد گرفت (English FrameNet, 2015).

در هر قالب همانند قالب بازرگانی در بخش (۳-۱) مجموعه‌ای از عناصر قالبی نیز اشاره شده‌است. عناصر قالبی مربوط به قالب ادراکی به شکل زیر آمده‌اند (English FrameNet, 2015).

- ادراک‌گر^۵: شخصی که پدیده‌ای خاص را ادراک می‌کند. برای نمونه: «علی رضا را دید.»
- پدیده^۶: هویت یا پدیده‌ای است که ادراک‌گر توجه خود را به آن جلب کرده‌است. مانند: «علی رضا را دید.»
- عضو-بدن^۱: بخشی از بدن است که ادراک پدیده‌ها با آن انجام می‌شود. برای نمونه: «با چشمان خودم دیدم که دارد می‌رود.»

¹ perception-experience

² perception-active

³ perceiver-passive

⁴ perceiver-agentive

⁵ perceiver

⁶ phenomenon

- مسیر^۱: مسیری که ادراک‌گر از آن طریق پدیده‌ای را ادراک می‌کند و به جای ادراک‌گر اشاره می‌کند. مانند: «کارگاه تمام **اطراف خیابان** را نگاه کرد.»
- مدت زمان^۲: مدت زمانی که صرف ادراک پدیده ویژه‌ای می‌شود. برای نمونه: «**چند لحظه** به آن‌ها نگاه کردم.»
- زمینه^۳: زمینه در حقیقت پس‌زمینه‌ای است که ادراک پدیده‌ای خاص در درون آن روی می‌دهد. مانند: «به ابرها در **پهنه آسمان** نگریستم.»
- شیوه^۴: شیوه‌ای که به پدیده‌ای خاص نگریسته می‌شود. برای نمونه: «با **دقت** متن را برانداز می‌کرد.»
- ابزار^۵: ابزاری که با استفاده از آن ادراک پدیده‌ای خاص روی می‌دهد. مانند: «با **میکروسکوپ** بافت را مشاهده کرد.»
- مکان^۶: مکانی که در آن ادراک پدیده‌ای روی می‌دهد. برای نمونه: «از **اتاقش** داشت ما را که کنار خیابان ایستاده بودیم، دید می‌زد.»
- حالت^۷: حالت مکان، فعالیت یا ویژگی‌های پدیده ادراک شده را توصیف می‌کند. مانند: «به مردی که در خیابان **می‌دوید** خیره شده بودم.»
- زمان^۸: زمانی که ادراک پدیده روی می‌دهد. برای نمونه: «**امشب** می‌توانید پدیده ماه‌گرفتگی را مشاهده کنید.»
- فاصله^۹: به فاصله ادراک‌گر از پدیده بازمی‌گردد. مانند: «از **فاصله دور** می‌توان آن را با چشمان غیر مسلح رؤیت کرد.»

هر یک از این عناصر قالبی، برای طبقه‌بندی واحدهای واژگانی زبان‌های موردبررسی پژوهش حاضر، به کار رفته شده‌اند و این افعال از دیدگاهی بینا‌زبانی بررسی می‌شوند.

¹ body-part

² direction

³ duration

⁴ ground

⁵ manner

⁶ means

⁷ place

⁸ state

⁹ time

¹⁰ distance

۴. روش پژوهش

۴.۱. جمع آوری داده‌ها

برای انجام پژوهش حاضر بر اساس معناشناسی قالبی، بیش از ۲۰ میلیون جمله نمونه، مورد استفاده قرار گرفته است. این حجم از داده‌ها به شیوه‌های گوناگون و از منبع‌های مختلف جمع آوری شده‌اند. داده‌های فارسی از پنج منبع عمده استخراج شده‌اند. نخست، دسته‌ای از داده‌های این پژوهش از دو پیکره عظیم بیجن خان (Bijan Khan et al., 2011) و پایگاه دادگان زبان فارسی (Assi, 2005) استخراج شده‌اند. دوم، متن‌های نوشتاری مشتمل بر برخی رمان‌های صادق هدایت، بزرگ علوی، صمد بهرنگی، نسیم خاکسار، فرخنده آقایی، مهشید امیرشاهی منبع دیگری برای جمع آوری داده‌ها بوده‌اند. سوم، داده‌های شنیداری از برخی مجموعه‌ها و فیلم‌های سینمایی به دست آمده‌اند. چهارم، برخی داده‌ها از فرهنگ‌های زبان فارسی همچون فرهنگ دهخدا (Deh Khoda, 1998)، فرهنگ طیفی (Fararuy, 2008)، فرهنگ سخن (Anvari, 2003)، فرهنگ معین (Moeen, 2010)، فرهنگ عمید (Amid, 2011) و فارس‌نت (Shams Fard et al., 2010) استخراج شده‌اند. پنجم، مابقی داده‌ها، اینترنتی هستند که به وسیله موتورهای جستجوی فارسی جو^۱، گرگر^۲ و گوگل^۳، از وب‌گاه‌ها و وبلاگ‌های اینترنتی استخراج شده‌اند. داده‌های زبان انگلیسی از پیکره ملی بریتانیا^۴ (British National Corpus, 2007) جمع آوری شده است. داده‌های زبان آلمانی از پیکره «اچ.چی.سی.سی»^۵ و «پیکره گسترده آلمانی»^۶ (Schmid, 1994) و های زبان فرانسه از پیکره «واژگان فرانسوی»^۷ (Lexique, 2001)، گردآوری شده‌اند.

۴.۲. مراحل انجام پژوهش

برای انجام این پژوهش، ابتدا فعل‌هایی که به حس دیداری وابسته‌اند، استخراج شده و بر اساس فرهنگ‌های موجود دسته‌بندی می‌شوند. این کار با بررسی واژه‌های ادراکی-دیداری در فرهنگ‌های زیر ممکن شده است:

- Oxford Advanced Learner's Dictionary (Hornby et al., 2000)
- Oxford Duden German Dictionary (Duden et al., 1980)
- Grand Dictionnaire universel du XIXe siècle (Larousse, 1867)

¹ parsijoo.ir

² gorgor.ir

³ google.com

⁴ British National Corpus

⁵ HGC

⁶ Huge German Corpus

⁷ Français Lexique

- فرهنگ سخن (Anvari, 2002)

باید توجه نمود که برای جستجوی این فعل‌ها، از فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی، انگلیسی-آلمانی و انگلیسی-فرانسه استفاده شده که در زیر به این فرهنگ‌ها اشاره شده‌است:

- Millenium English Persian Dictionary (Haghshenas et al., 2005)
- The Concise Oxford-Duden German Dictionary (Clark & Thyen, 1998)
- The Oxford-Hachette French Dictionary (Corréard et al., 2001).

منبع دیگری که به طبقه‌بندی اولیه ما یاری رساند فارس‌نت (Shamsfard et al., 2010) و فرهنگ طیفی (Fararuy, 2008) بودند. گنج‌واژه‌های زیر نیز مورد استفاده قرار گرفتند:

- Oxford Concise Thesaurus (Haweker & Waite, 2007)
- The Cambridge French-English Thesaurus (Lamy, 1998)
- Swann's way (Webster's German Thesaurus Edition) (Proust, 2006)

در مرحله دوم، تفاوت‌های ظریف و دقیق میان هر یک از واژه‌ها در زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه بر اساس نمونه‌های پیکره با هم مقایسه می‌شوند، تا شاید بتوان فعل‌های موجود در هر یک از این زبان‌ها را با زبان فارسی مقایسه کرد. این تفاوت‌های واژگانی بر اساس معناشناسی قالبی انجام می‌گیرد و عناصر قالبی هر یک از افعال با هم مقایسه می‌شوند. در نهایت، با بهره‌گیری از ابزار رده‌شناختی، تصویری کلی از روابط مفهومی ارائه می‌شود. برای این مهم لازم است، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های رده‌شناختی (Croft, 2003) فعل‌های دیداری را در زبان‌های مورد اشاره، به هم ارتباط دهیم. به این ترتیب، هدف از این مقاله، برقراری ارتباط بین قالب‌های معنایی، عناصر قالبی و واحدهای واژگانی است.

۵. تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا برخی معادل‌های پیشنهادی که معنای نزدیکی به هم دارند، در جدولی ارائه می‌شود و سپس این معادل‌ها با هم مقایسه می‌شوند. با توجه به اینکه همه این زبان‌ها در دسته زبان‌های هند و اروپایی قرار دارند، هدف پژوهش، بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های رفتاری این زبان‌ها در پیوند با قالب ادراکی است.

جدول ۲: معادل‌های تقریبی در چهار زبان فارسی، آلمانی، فرانسه و انگلیسی^۱

فارسی	آلمانی	فرانسه	انگلیسی	
دیدن	sehen*	voir	See	۱
نگاه کردن	ansehen*	regarder	look (at)	۲
تماشا کردن	zusehen*	X1,2	Watch	۳
مشاهده کردن	Beobachten	Observer	Observe	۴
X4	Bemerken	Remarquer	Notice	۵
نگریستن	Betrachten	X1,5	Behold	۶
X2	X2	considérer	view	۷
رؤیت کردن	Sichten	X19	sight	۸
خیره شدن	starren, anstarren	Dévisager	Stare	۹
X8	X9	X2	Gaze	۱۰
X2	glotzen, anglotzen	X2	gawk, gawp	۱۱
زل زدن	gaffen, angaffen	X2	Gape	۱۲
X9	X11	X2	Goggle	۱۳
چشم غره رفتن	X2	Foudroyer	Glare	۱۴
X14, 17	-	se renfrogner	Scowl	۱۵
X14	-	X2	Glower	۱۶
اخم کردن	-	-	Frown	۱۷
نظر/نگاه انداختن	flüchtig blicken	jeter un coup d'œil	Glance	۱۸
X18	X1	apercevoir, entrevoir	Glimpse	۱۹
X18, 21	Gucken	X18	Peep	۲۰
دید زدن	X20	X18	Peek	۲۱
X2	forschend ansehen	X2	Peer	۲۲
-	-	-	Squint	۲۳
دید زدن	Beäugeln	Reluquer	Ogle	۲۴
-	anzügllich grinsen	Lorgner	Leer	۲۵
-	Entdecken	Repérer	Spot	۲۶
ملاقات کردن	Besichtigen	Visiter	Visit	۲۷
شاهد بودن	-	Témoigner	Witness	۲۸

^۱ از آنجائی که برای مقایسه واژه‌ها، نیازمند معیار اولیه‌ای هستیم، جدول (۲) را از فرهنگ‌های دوزبانه استخراج نموده‌ایم. در مورد جدول (۲) لازم است دو نکته در نظر گرفته شود. نخست اینکه، اگر واژه‌ای در زبان اول چندمعنا باشد. برای نمونه، «دیدن» معادل «see» آورده شده باشد، دیگر در معنای «نگاه کردن» آورده نشده است. زیرا در این حالت هم‌پوشانی معنایی بین «دیدن» و «look» بسیار کمتر از هم‌پوشانی میان «look» و «نگاه کردن» است. دوم اینکه، معناشناسی قالبی اعتقادی به وجود هم‌معنایی و معادل‌های بین‌زبانی ندارد. این رویکرد، نشان داده است که هر واژه مشخصه‌هایی دارد که تا اندازه بسیاری امکان هم‌پوشانی واژه‌ها در یک زبان و زبان دیگر را کاهش می‌دهد. جدول (۲)، به این منظور ارائه شده است که در نهایت نشان دهد این جدول به هیچ وجه بیانگر واقعیت نیست.

^۲ در هر یک از این موارد X به معنای جایگزینی است و عدد هر یک از موارد مطرح شده را در بر می‌گیرد.

۲۴۰ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

واژه «دیدن»، در زبان فارسی برای بیان صحنه‌ای به کار می‌رود که در آن ادراک‌گر، پدیده‌ای را به صورت غیرارادی ادراک می‌کند. همچنین ادراک‌گر از آن برای این عمل از عضو-بدن (چشم) استفاده می‌کند، این واژه در زیر قالب ادراکی-دیداری قرار می‌گیرد. برای مقایسه این فعل با زبان‌های دیگر نمونه‌های (۵) آورده شده‌است.

5. a) [John_{Perceiver}] saw [the sparrow_{Phenomenon}]. انگلیسی

b) [Je_{Perceiver}] vois [ma mère_{Phenomenon}] [là-bas_{Place}].
I see my mother there فرانسه

مادرم را آن‌جا می‌بینم

c) [Ich_{Perceiver}] sehe [den Apfel_{Phenomenon}].
I see the apple آلمانی

سیب را می‌بینم

در همه زبان‌های مورد بررسی، فعل «دیدن» به همراه موارد موجود در نمونه (۵)، همگی در قالب ادراکی-تجربی به کار می‌روند و نیازمند ادراک‌گر-منفعلی هستند که پدیده را به صورت غیر ارادی ادراک کند. از این نظر، هر چهار زبان منفعل بودن ادراک‌گر را مقوله‌بندی کرده‌اند. اما فعل «دیدن» و معادل‌های فرضی آن در جدول (۲) چندمعنا هستند و به معانی دیگری نیز به کار می‌روند.

جدول ۳: چندمعنایی واژه «دیدن» و معادل‌های تقریبی آن در محدوده قالب ادراکی

انگلیسی	فرانسه	آلمانی	فارسی	مفهوم
√	√	√	√	تماشا کردن
√	√	√	√	ملاقات کردن
√			√	شاهد بودن
			√	مشاهده کردن

همان‌طور که در جدول (۳) مشاهده می‌شود، هر یک از زبان‌ها، علاوه بر مفهوم ادراک-تجربی-دیداری، برخی از مفاهیم دیگری که در قالب ادراک-فعال-دیداری قرار می‌گیرند، را نیز مقوله بندی کرده‌اند. این زبان‌ها مشخص کرده‌اند که آیا ادراک‌گر به قصد به پدیده‌ای خاص می‌نگرد، یا اینکه ادراک پدیده مورد نظر ارادی نبوده‌است. نمونه‌های (۶) این نکته را بیشتر روشن می‌کنند.

6. a) [She_{Perceiver}] looked at [me_{Phenomenon}] and smiled. انگلیسی

b) [I_{Perceiver}] [me_{phenomenon}] **regard** [tout les temps_{Time}].
I me look at all the time

فرانسه

او مدام مرا نگاه می‌کند.

c) [Ich_{Perceiver}] **sehe** [dich_{Phenomenon}] **an**.
I look you at

آلمانی

من به تو نگاه می‌کنم.

هر یک از این زبان‌ها، همانند زبان فارسی تفاوت بین «دیدن» و «نگاه کردن» را از یکدیگر تمایز داده‌اند. در مورد زبان آلمانی لازم است به این نکته اشاره شود که واژه «*ansehen*» به معنای «به چشمان کسی نگاه کردن» به کار رفته است و معنای آن همانند دیگر زبان‌های اشاره شده، گسترده نیست. به نظر می‌رسد، شم زبانی برخی آلمانی‌زبانان کاربرد این واژه به همراه پدیده غیرانسانی را نمی‌پذیرد، با این وجود عده‌ای آن را به کار می‌برند.

7. Ich habe das Bild **angesehen**

I have image look

من به تصویر نگاه کردم.

همچنین، برای طولانی‌تر کردن مدت زمان «نگاه کردن» از ضمایر انعکاسی استفاده می‌شود. علاوه بر نگاه کردن، فعل‌های «*ansehen*» در زبان آلمانی و «*regarder*» در زبان فرانسه، به معنای «تماشا کردن» به کار رفته‌اند. در حالی که زبان‌های انگلیسی و فارسی، مفهوم «مسرور بودن» و «مدت زمان بیشتر» را برای صحنه مورد نظر مقوله‌بندی کرده‌اند. زبان آلمانی برای بیان «تماشا کردن» به فعل «دیدن» پیشوند /zu-/ افزوده و /zusehen/ را ساخته است. زبان‌های فارسی و فرانسه از واژه «دیدن/voir» و هم از «نگاه کردن/regarder» برای بیان مفهوم «تماشا کردن» بهره برده‌اند. برای نمونه، جمله «دارم فیلم/تلویزیون/فوتبال می‌بینم» به صورت کلی و «دارم تلویزیون/فوتبال نگاه می‌کنم» بیشتر در رابطه با تلویزیون به کار می‌رود. همچنین، پاره‌گفته «آن‌ها دارند تلویزیون/فوتبال/فیلم تماشا می‌کنند» هم بیانگر سبک رسمی و هم بیانگر مسرت و شادی ادراک‌گر به هنگام تماشای پدیده است.

در زبان فرانسه، کاربرد «voir» یا «regarder» به معنای «تماشا کردن» به این بستگی دارد که آیا پدیده مورد نظر سینما و فیلم در سینما است و یا فیلم در تلویزیون. این ویژگی در نمونه‌های (۸) مشاهده می‌شود.

8. a) On va **voir** un film au cinéma.
They go to see a film on cinema

قصد دارند در سینما یک فیلم ببینند.

b) On **regarde** un film à la télévision.
They look at a film in the television

۲۴۲ / نگاهی بینابانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

آن‌ها از تلویزیون فیلم نگاه می‌کنند.

c) On **regarde** la télévision.

در مورد نخست، اگر تماشای فیلم در سینما باشد همراه با «voir» بیان می‌شود، اگر تماشای فیلم از تلویزیون یا خود تلویزیون مورد نظر باشد از فعل «regarder» استفاده می‌شود. به این ترتیب، فرانسه واژه مستقلی برای «تماشا کردن» ندارد.

از سوی دیگر زبان آلمانی برای بیان مفاهیم مختلف به فعل «sehen» پیشوندهای ویژه‌ای می‌افزاید. برای نمونه، برای فعل «تماشا کردن»، پیشوند /-zu/ و برای نگاه کردن /-an/ افزوده که در حالت صرفی این پیشوندها نقش حرف اضافه به خود می‌گیرند و معمولاً در پایان جمله ظاهر می‌شوند.

9. a) Ich **sehe** mir einen Film **an**.

I see me a film at

من فیلم نگاه می‌کنم.

b) Ich sehe dir zu

I see you at

من تو را تماشا می‌کنم.

باید توجه نمود که «zusehen» فقط برای تماشا کردن شخص ویژه‌ای به کار برده می‌شود. برای زبان آلمانی لازم است بین سه فعل دیگر یعنی «zuschauen»، «anschauen» و «schauen» تمایز نهیم. فعل «schauen» در حالت لازم به معنای «نگاه کردن» به کار می‌رود؛ «anschauen» در حالت گذرا به معنای «نگاه کردن» به کار می‌رود؛ و فعل «zuschauen» در حالت گذرا همراه پدیده‌هایی همچون سینما، فیلم و تلویزیون و مسابقه به معنای «تماشا کردن» به کار می‌رود. این نکته‌ها در نمونه‌های (۱۰) نشان داده شده‌اند.

10. a) Ich **schaue** nach links.

I look to left

به (سمت) چپ نگاه می‌کنم.

b) Ich **schaue** mir die Sterne am Himmel **an**

I look me the stars on the heaven at

به ستاره‌های آسمان نگاه می‌کنم.

c) Ich **schaue** bei dem Spiel **zu**.

I look at the game to

من بازی را تماشا می‌کنم.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، فعل‌های زبان آلمانی قواعد گوناگونی از زبان‌های دیگر اقتباس کرده و مقوله‌بندی‌های معنایی و دستوری و صرفی، هم‌زمان بر انتخاب واژه‌های به کار رفته تأثیر می‌گذارد.

فعل «مشاهده کردن»، با دقت انجام می‌گیرد و در آن ادراک گر-عاملی نه فقط عمل را با دقت انجام می‌دهد، بلکه بر انجام آن تسلط دارد و برای دریافت یا فهمیدن چیزی به پدیده مورد نظر نگاه می‌کند. مشاهده در زبان فارسی برگرفته از عربی است و به ادراک دیداری بازمی‌گردد. باید دید معادل‌های این فعل در زبان‌های دیگر چگونه به کار می‌روند.

11. a) [The police_{Perceiver}] **observed** [a man_{Phenomenon}] [enter_{State}] [the bank_{Place}]. انگلیسی

b) **Observez** [au microscope_{Direction}] [une bactérie_{Phenomenon}]. فرانسه
Observe through microscope a bacteria
باکتری را با میکروسکوپ مشاهده کنید.

c) [Jemand_{Perceiver}] **beobachtet** [mich_{Phenomenon}] [auf Schritt und Tritt_{Place}]. آلمانی
someone observes me on step and tread

یکی همه جا من را مشاهده می‌کند (تحت نظر دارد).

از جمله‌های پیکره روشن است که واژه «observe» در زبان انگلیسی با خود، مفهوم «نظارت کردن و احاطه داشتن» را در بر دارد، به طوری که از واژه «observer» معنای «ناظر»، مشتق می‌شود؛ از این رو، این واژه اندکی با واژه «مشاهده کردن» در زبان فارسی تفاوت دارد. در یکی از مقاله‌هایی که در مورد شرلوک هولمز^۱ نوشته شده، آمده است «just see, don't observe» که تأکیدی بر دقت بالای مشاهده در فعل «observe» دارد.

در زبان فرانسه «observer» در مقایسه با «regarder» با دقت و نظارت بیشتری بر روی پدیده مورد نظر انجام می‌گیرد. همچنین، «beobachten» در زبان آلمانی مشاهده کردن پدیده‌ای ویژه و حتی مطالعه بر روی آن است؛ بنابراین بیشتر معادل «مشاهده کردن» است تا «تماشا کردن» و حتی ابزارهای دقیق‌تر برای مشاهده پدیده‌ها را به صورت ضمنی در بر دارد. در نمونه‌های (۱۲) معنای ضمنی «زیر نظر گرفتن» را می‌توان جست‌وجو کرد.

12. a) Marie ist im Krankenhaus zur **Beobachtung**
Marie is in hospital to observing

ماری برای نظارت در بیمارستان است.

b) Ich werde meinen Nachbarn **beobachten**, ich glaube er stiehlt meine äpfel
I will think neighbours observe I believe he steals mine apple

همسایه را تحت نظر گرفته‌ام، فکر می‌کنم سیب‌های ما را می‌دزد.

مورد دیگر، فعل «notice» است که برای آن در زبان فارسی معادل دقیقی وجود ندارد و تا حدودی با فعل «observe» تفاوت دارد. فعل «notice» به معنای آن است که ادراک‌گر از طریق دیدن، شنیدن یا احساس کردن چیزی دریابد که پدیده‌ای در حال روی دادن است یا وجود دارد.

¹ Sherlock Holmes

۲۴۴ / نگاهی بینابانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

در حالی که، فعل «observe» به صورت رسمی به کار می‌رود و به معنای مشاهده چیزی یا مطالعه آن است. در زبان فرانسه، واژه «remarquer» به معنای با دقت به چیزی نگاه کردن و در مورد آن اطلاعات جمع‌آوری کردن است. در صورتی که واژه «observer» به معنای به چیزی نگاه کردن است که در مورد آن قضاوت شود. همچنین، می‌توان با استفاده از «observer» کردن چیزی، آن را «remarquer» کرد اما بر عکس آن درست نیست. نمونه (۱۳) این مورد را نشان می‌دهد.

13. Lorsqu'on parle de soi, on s'observe et on se fait remarquer.
When we speak of self, we observe and we do notice

وقتی در مورد خودمان صحبت می‌کنیم، خودمان را مشاهده کرده و در مورد خودمان

اطلاعات جمع می‌کنیم

از سوی دیگر، «نگریستن» و «behold» افعال ادراکی-فعال هستند و نیازمند ادراک گر-عاملی هستند. تنها تفاوتی که بین «نگریستن» و «نگاه کردن» در زبان فارسی وجود دارد، به ادبی بودن مورد نخست بازمی‌گردد. مورد دوم نیز به صورت خنثی به کار برده می‌شود. فعل «نگریستن» معمولاً نگاهی شاعرانه را تداعی می‌کند که گاهی اوقات معنای استعاری و مجازی به خود می‌گیرد.

۱۴. الف) باید به این جماعت به دید دیگری نگریست، نه از نظر افزایش تولید... (روزنامه همشهری)

ب) نخست دیرزمانی در او نگریستم/چندان که چون نظر از وی بازگرفتم/ در پیرامون من/همه چیزی/به هیأت او درآمده بود (احمد شاملو).

واژه «behold» با دقت اتفاق می‌افتد و معمولاً برای دیدن چیزی که ستودنی است به کار می‌رود و ادراک گر با تعجب و دقت نگاه می‌کند و چشم‌ها با لذت به تمام اطراف می‌چرخند (Trustler, 1766).

15. a) "The wrath of an angry woman is something to **behold**," Dean muttered.
b) Lo, **behold** the great evil adventure that fell that Saturday.

فعل دیگر «view» در زبان انگلیسی است که بر پایه آن، با دقت و علاقه به پدیده نگریسته می‌شود. همچنین چشم‌ها به اطراف می‌چرخند تا پدیده را ببینند (Trustler, 1766). همین در مورد واژه «considérer» که با دقت و مدتی طولانی روی می‌دهد، درست است. این واژه، گاهی در فارسی معنای پنداشتن یا فکر کردن به خود می‌گیرد، در حالی که در فرانسه در قالب ادراکی-فعال قرار می‌گیرد.

16. a) People can also **view** the garden by appointment.

b) Only they have had the chance to **view** the Earth from this unique vantage point –until now.

انگلیسی

c) Je **considère** mes amis comme des membres de ma famille.
I view my friends like the members of my family

فرانسه

به دوستانم به چشم اعضای خانواده نگاه می‌کنم.

فعل «sight» به معنای دیدن چیزی از دوردست یا دیدن چیزی که به دنبال آن بوده‌اید، به کار می‌رود. در پیوند با فعل «sight»، اگر در مکان ویژه‌ای باشید و جای شما مشخص باشد، آنگاه خواهید دید که پدیده‌ها ظاهر می‌شوند و سپس ناپدید می‌شوند؛ در حالی که در «view» پدیده‌ها و اشیاء بسیاری را خواهید دید. فعل «رؤیت کردن»، در زبان فارسی برخلاف ادعای فرهنگ‌ها معادل «دیدن» و «مشاهده کردن» نیست، بلکه به معنای دیدن پدیده‌ای است که از نظرها پنهان است. این فعل گاهی برای رؤیت هلال ماه به کار می‌رود، یا چیزی که به مدت کوتاهی دیده شده و سپس از دیده‌ها پنهان شده است. این فعل گاهی به شوخی، ممکن است به کار رود. برای نمونه، در پاره گفته «چه عجب شما رو رؤیت کردیم» که گوینده منظورش سختی یافتن شخص مورد نظر است. در زبان آلمانی نیز «sichten» به معنای دیدن چیزی از فاصله دور به کار می‌رود. همان طور که در مثال (17b) مشاهده می‌شود، فعل «sichten» در زبان آلمانی و «sight» در زبان انگلیسی به معنای انتظار برای دیدن چیزی خاص به کار می‌روند. در فارسی هم این انتظار و فاصله از پدیده در بسیاری از بافت‌ها مشاهده می‌شود.

17. a) [After twelve days_{Time}] [at sea_{Location}], [They_{Perceiver}] **Sighted** [land_{Phenomenon}]

انگلیسی

b) [Am zehnten Tag_{Time}] sichteten [sie_{Perceiver}] [eine Insel_{Phenomenon}].

tenth day sight they an Island

آلمانی

پس از ده روز آن‌ها جزیره‌ای را رؤیت کردند.

گروهی از فعل‌ها، بر نگاه بسیار طولانی و حالت چشم‌ها دلالت می‌کنند. فعل «خیره شدن»، فعلی خنثی است و هم عروض معنایی^۱ مثبت (خیره‌کننده) و هم منفی (خیره‌سر) دارد. این مورد در نمونه (۱۸) برای زبان‌های انگلیسی و آلمانی آورده شده است.

^۱ عروض معنایی عبارت است باهم آبی واژه‌ای خاص با واژه‌هایی که معمولاً مثبت یا منفی هستند (Sinclair, 1991).

۲۴۶ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

18. a) [She_{Perceiver}] **stared** [at the page_{Phenomenon}] [for several minutes_{Time}] trying to understand.

انگلیسی

b) [Der Neffe_{Perceiver}] **starrte** an [die Wand_{Phenomenon}] auf welche sein Onkel kletterte

آلمانی

the nephew stared at the wall on which be uncle climbed

خواهرزاده به دیواری که عمویش از آن بالا می‌رفت خیره شده بود.

c) Ma mère me reprochait souvent de **dévisager** les gens.
My mother me reproached often from stare the people

فرانسه

مادرم همیشه مرا سرزنش می‌کرد و می‌گفت که خیره شدن به دیگران مؤذبانه نیست.

در زبان انگلیسی فعل «stare» نگاهی مستقیم به شخصی یا چیزی برای مدتی طولانی است، بدون اینکه با چرخش چشم‌ها همراه باشد؛ در حالی که، «gaze» نگاهی طولانی به چیزی یا کسی است که با عشق و لذت بسیار همراه باشد. از جنبهٔ سبکی، فعل «gaze» با گونهٔ نوشتاری به کار می‌رود (English FrameNet, 2015). در زبان فرانسه، «dévisager» به معنای ثابت کردن نگاه بر روی کسی یا چیز خاصی است. مفهوم فعل «starren» در زبان آلمانی به ثابت شدن چشم‌ها بر روی چیزی یا کسی برای مدتی طولانی است.

در زبان انگلیسی «gawk» به معنای احمقانه نگاه کردن و خیره شدن است، در حالی که، در انگلیسی بریتانیایی «gawp» این معنا را می‌رساند (Hornby et al., 2000; English FrameNet, 2015). در زبان آلمانی «glotzen» واژه‌ای عامیانه به معنای با حالتی احمقانه نگاه کردن و خیره شدن است. در زبان فرانسه، برای همین معنا بر روی باز بودن دهان تأکید شده و ترکیب «regarder bouche bée» به کار می‌رود و بیشتر بر روی تعجب شخص بیننده تأکید دارد.

19. a) Don't sit there **gawking** like that – give me a hand (Lamy, 1998).

انگلیسی

b) don't **gawp** at me like that (Hornby et al., 2000).

c) **Glutz** nicht so blöd!
Gawk not so stupid

آلمانی

مثل احمق‌ها نگاه نکن.

d) Elle m'a regardé bouche bée.
She me-have looked mouth open

فرانسه

با تعجب به من خیره شده بود.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که کاربرد این واژه‌ها در هر زبان با زبان دیگر تفاوت دارند. در زبان فارسی نیز پاره گفته «بروبر نگاه کردن» به کار می‌رود. داده‌ها نشان می‌دهند که «بروبر نگاه کردن» در برخی از بافت‌ها به جای «عمل فقط نگاه کردن» به کار می‌رود. در این وضعیت، جمله «چرا بروبر منو نگاه می‌کنی» انتقادی است به انجام ندادن کنشی ویژه و فقط خیره شدن به پدیده. همچنین، در مجموعه‌ای تلویزیونی مشاهده شد که گوینده در پاسخ به دخترش که خود را خجالتی می‌دانست، پاسخ داد که «تو که بر زدی تو چشمهام، کو خجالت؟». این جمله و برخی جمله‌های دیگر نشان می‌دهند که «بروبر نگاه کردن» معنای گستاخانه را هم با خود به همراه دارد. از سوی دیگر، در زبان انگلیسی «gape»، به معنای خیره شدن با دهان باز است، هنگامی که شخص شگفت‌زده است. در زبان آلمانی، «gaffen» خیره شدن با دهان باز و چشمان گرد شده را می‌رساند. این در حالی است که «زل زدن» در زبان فارسی به صورت پیوسته و طولانی به چیزی نگریستن است و بیشتر در اثر شگفتی روی می‌دهد. «زل زدن» برخلاف «خیره شدن» معنای حالت چشم‌ها را با خود به همراه ندارد. همچنین، فعل «goggle» در زبان انگلیسی به معنای «با چشمان ورقلمبیده نگاه کردن» است و بیشتر به حالت چشم‌ها اشاره می‌کند. این مفهوم در زبان‌های دیگر بیشتر توصیف می‌شود تا اینکه واژه‌ای مستقل برای آن وجود داشته باشد.

20. a) Because we knew Jim had never been to metropolitan area, we انگلیسی
expected him to **gape** at the giant skyscrapers.

b) The cathedral was full of **goggling** tourists.

c) Also **sitzt nicht und gafft**, an die Arbeit!

So sit not and gape at the work

آلمانی

فقط نشین و به من زل بزن، بیا کار کن.

گروهی از فعل‌ها هستند که بر حالت چشم‌ها تأکید می‌کنند و در این موارد بر خشمی که از چشمان می‌تراود، اشاره دارند. در این گروه از فعل‌ها، هدف ادراک‌گر، ادراک پدیده‌ای خاص نیست، بلکه هدف، بیشتر دیده شدن خشمی است که در صورت وی نمایان شده‌است. در زبان انگلیسی «glare» به معنای با خشم نگاه کردن به کار می‌رود؛ «glower» خیره شدن همراه با خشم را تداعی می‌کند. آنچه از نمونه‌های (۲۱) برمی‌آید، کاربردهای مشابه آن‌ها است با این تفاوت که در «glower» خشونت بیشتری نمایان می‌شود.

21. a) “That’s not funny” she said, turning to **glare** at him.

b) I looked at her and she **glared** furiously back (Hornby et al., 2000).

c) She jutted her chin out aggressively as she **glowered** back at him.

در زبان فرانسه، «foudroyer» به معنای نگاه ترسناک، خشم‌آلود و تحقیرآمیز است. اگر بخواهیم ریشه‌یابی کنیم «foudre» را به معنای «صاعقه» خواهیم یافت، صاعقه‌ای که از چشمان کسی بر پدیده نواخته می‌شود؛ «se refrogner» به معنای نشان دادن نارضایتی با استفاده از در هم کشیدن ابروها است. حالتی که در آن ابروها در هم کشیده می‌شود تا فقط نارضایتی نشان داده شود و با استفاده از ترکیب «froncer les sourcils» بیان می‌شود. در زبان آلمانی، این موارد با استفاده از ترکیب «böse anschauen» برای بیان نگاه خشم‌آلود استفاده می‌شود. در حقیقت «böse» هم به معنای خشم و هم به معنای شریر است و این ترکیب معنای نگاه کردنی خشم‌آلود را می‌رساند.

22. a) Elle le foudraya du regard. فرانسه
She him blast of look

با خشم به او نگاه می‌کرد.

b) Und es ist mir egal ob mich auf dem آلمانی
And it is to me no matter if me on the
Nachhauseweg die Kühe... böse anschauen.
Way home the cows evil look

برایم مهم نیست اگر هر گاوی در راه خانه نگاه شریر به من بیندازد.

در زبان فارسی، «چشم غره رفتن»، غرشی است که از چشمان می‌تراود؛ «چپ‌چپ نگاه کردن» هم صورتی است که در آن حالت چشم‌ها تغییر می‌کند و در آن نگاه به صورت مستقیم نیست. عمل ادراک دیداری در برخی از فعل‌ها در مدت‌زمان کوتاهی روی می‌دهد. در زبان انگلیسی، از قالب‌نت زبان انگلیسی و نمونه‌های (۲۳) روشن است که «glance» به معنای «به قصد و سریع به کسی یا چیزی نگاه انداختن و سپس صورت را برگرداندن» است؛ «glimpse» به معنای «بدون قصد قبلی سریع به کسی یا چیزی نگاه انداختن»؛ «peep» بیشتر در انگلیسی بریتانیایی به کار می‌رود و معنای «سریع و مخفیانه، از مکانی که قابل دیدن نیست، به کسی یا چیزی نگاه انداختن» می‌دهد؛ و «peek» بیشتر در انگلیسی آمریکایی به کار می‌رود و همان معنای «peep» را دارد.

23. a) A list was always made on these occasions and Pascoe **glanced** quickly down it.
b) After taking a sip, he **glanced** across to where she was sitting.
c) We **glimpsed** the ruined abbey from the windows of the train (Lamy, 1998).
d) But you mustn't **peek** at my feet like that, poor horrible ugly deformed things.
e) Dot took a chance **peek** in through the crack between where the two doors meet.
f) Although he was forbidden to get out of bed he sneaked over every evening and **peeped** out, unable to resist looking.
g) She trotted into the living room, where three bridge tables had already been set out, and **peeped** through the picture window.

در زبان فرانسه، «jeter un coup d'œil»، همانند فارسی، با پرتاب کردن نگاه در کسری از زمان همراه است که بیانگر کوتاهی و مختصر بودن نگاه است. در این زبان، «apercevoir» به معنای

دیدن سریع و مختصر شخصی یا چیزی است که کوچک است و در دوردست قرار دارد. از ریشه‌یابی این واژه می‌توان دریافت که «aperçu» به معنای مختصر و سریع است و «voir» هم به معنای «دیدن» است. «entrevoir» به معنای «دیدن سریع و مختصر شخصی یا چیزی با حالت گیجی و ابهام» است. از ریشه‌یابی آن می‌توان به «entre» به معنای «همدیگر» و «voir» به معنای دیدن دست یافت که البته این پاره‌گفته ریشه «interview» نیز هست. در زبان آلمانی، دزدکی بودن نگاه با استفاده از واژه «flüchtling» در ترکیب با «blicken» استفاده می‌شود.

24. a) j'ai aperçu Sandrine à la soirée de Marc hier soir. فرانسه
I have glanced Sandrine at the party of Marc last night
من ساندرین را شب گذشته به طور ناگهانی در مهمانی مارک دیدم.

در زبان فارسی، «نظرانداختن» عملی کوتاه است که به وسیله فعل سبک لحظه‌ای «انداختن» لحظه‌ای شده است. «دید زدن» نیز عملی را تداعی می‌کند که به صورت مخفیانه بوده است. در زبان انگلیسی، «peer» به معنای «با دقت چیزی را نگاه کردن تا آن را آشکارا دیدن» به کار می‌رود. در زبان فرانسه، همین مفهوم با استفاده از ترکیب «regarder attentivement» به معنای «با دقت نگاه کردن» به کار می‌رود. در زبان آلمانی، ترکیب «forschend ansehen» به معنای «نگاهی جستجوگرانه که با دقت انجام می‌گیرد» است. در زبان فارسی، از ترکیب‌هایی مانند «با دقت نگاه کردن» استفاده می‌شود. فعل «squint» در زبان انگلیسی معادل حالتی است که در آن شخص در معرض آفتاب قرار می‌گیرد و چشم‌های خود را تنگ می‌کند تا بتواند اطراف را بهتر ببیند. این موقعیت در زبان فرانسه با استفاده از عبارت «plisser les yeux» بیان می‌شود.

برخی از ساختارها بیشتر به نگاه شهوانی وابسته هستند. در زبان فارسی، «دید زدن» برابر با حالتی است که ادراک گر، بیشتر اوقات به قصد لذت شهوانی به اطراف نگاه می‌کند. در این زبان، «چشم‌چرانی کردن» حالتی را توصیف می‌کند که در آن ادراک گر به شخص خاصی نگاه نمی‌کند، بلکه به طور کلی به زن‌ها نگاه می‌کند. در زبان انگلیسی، «ogle» نگاهی بسیار سنگین است که بیانگر شهوت نیز هست؛ فعل «leer» نیز نگاه یا لبخندی نامطلوب است که شریب بودن یا شهوانی بودن نگاه را نشان می‌دهد. در زبان فرانسه، «lorgner» به معنای «با قصد و نیت خاصی به چیزی نگاه کردن» است که از آن جمله می‌توان به قصد لذت چشمی نیز اشاره کرد و «reluquer» به معنای «با دقت و کنجکاوانه به چیزی نگریستن» است. در زبان آلمانی، «beäugeln» فعلی است که نشانگر دقتی است که شخص به هنگام دیدن چیزی دارد. همچنین، ممکن است ترکیب «anzüglich grinsen» یعنی کنجکاوانه نگاه کردن به کار رود.

فعل «spot» در زبان انگلیسی معادل «دیدن شخص یا چیزی به سختی یا به صورت ناگهانی» است. در زبان فرانسه، «repérer» معادل «جستجو و یافتن شخصی یا چیزی» است. در زبان آلمانی، «entdecken» یعنی کشف چیزی ناشناس و یافتن آن به صورت ناخواسته. در زبان فارسی، فعل «ملاقات کردن» عملی دوجانبه است که در آن دو شخص یکدیگر را ادراک می‌کنند؛ «بازدید کردن» در مقابل، ممکن است ادراک پدیده‌ای جاندار یا بی‌جان باشد. «دیدن کردن» معادل دیدن پدیده‌ای است و بیشتر در موقعیت رسمی به کار می‌رود. در زبان انگلیسی، «visit» معادل «رفتن و دیدن کردن از شخص یا چیزی» است (Hornby et al., 2000). در زبان فرانسه، «visiter» معادل «با دقت به بخش‌های یک مکان نگاه کردن» است (Larousse, 1867). در زبان آلمانی، فعل «besichtigen» برابر «دیدن کردن از مکانی همانند آپارتمان، قلعه، شهر و موارد مشابه» است (Clark & Thyen, 1998). از سوی دیگر، «شاهد بودن» و «witness» به معنای آن است که ادراک‌گر نظاره‌گر رویداد چیزی مانند تصادف، قتل و مواردی از این قبیل باشد. در زبان فرانسه، «témoigner» معادل نظاره‌گر بودن پدیده‌ای خاص است و بیشتر در بافت دادگاه به کار می‌رود. باید توجه نمود که جدول (۲) بر اساس واژه‌های زبان انگلیسی تنظیم شده‌است؛ از این رو، ممکن است در زبان‌های فرانسه، آلمانی و فارسی واژه‌هایی وجود داشته باشد که معادل واژگانی مناسبی در زبان انگلیسی نداشته باشند. برای نمونه، برای فعل «ملاحظه کردن» در زبان فارسی معادل مناسبی که هم معنای ادراکی و هم لحاظ کردن داشته باشد، یافت نشد. نزدیک‌ترین معادل فعل «consider» است که معنای «لحاظ کردن» دارد. در زبان آلمانی فعل‌های «spähen» و «lugen» معادل دقیقی در زبان انگلیسی یا فرانسه ندارند.

۶. بحث و بررسی داده‌ها

در این پژوهش، با در نظر گرفتن قالب ادراکی-دیداری واحدهای واژگانی موجود از نظر هم‌معنایی نزدیک با هم مقایسه شده‌اند. واحدهای واژگانی در زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و فارسی با هم مقایسه شده‌اند و تفاوت‌های آن‌ها بررسی شد. از سوی دیگر، اینکه همگی واحدهای واژگانی در قالب ادراکی-دیداری قرار می‌گیرند، بیانگر ویژگی مشترکی است که نیازمند تعریف صحنه‌ای مرکزی است. به این ترتیب، با در نظر گرفتن معناشناسی قالبی برای پژوهش‌های رده‌شناختی، هم‌زمان هم شباهت‌های بنیادین در نظر گرفته می‌شود و هم تفاوت‌های عمیق ظاهر می‌گردند. از دیدگاه بیازبانی، بیکر (Baker, 1999) به بررسی چندمعنایی واژه «دیدن» در زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ژاپنی پرداخته‌است، اما هم‌معنایی نزدیک واژه‌ها در قالب ادراکی-دیداری را

بررسی نکرده‌است. همچنین، آتکینز (Atkins, 1994) واژه‌های دیداری را در زبان انگلیسی از جنبه هم‌معنایی نزدیک بررسی کرده، اما نگاهی بینابانی به آن نداشته‌است. از سوی دیگر، فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 2000) به مقایسه چندمعنایی واژه «crawl» در زبان انگلیسی پرداخته و آن را با «ramper» در زبان فرانسه مقایسه کرده‌اند؛ اما آن‌ها نیز از مترادف نزدیک غافل بوده‌اند. برای بررسی بینابانی هم‌معنایی نزدیک واحدهای واژگانی در قالب ادراکی-دیداری به طور خلاصه می‌توان عناصر قالبی اراده، دقت، هدفمندی، کنترل‌شده، فاصله، سبک، مدت‌زمان و عروض معنایی را در نظر گرفت.

جدول ۴. تفکیک رده‌شناختی مترادف نزدیک افعال دیداری^۱

زبان	فعل	آرادی	و:	هدفمندی	کنترل‌شده	فاصله	سبک	مدت‌زمان	عروض معنایی
فارسی	دیدن ۱	x					خنثی		
انگلیسی	See1	x					خنثی		
فرانسه	Voir1	x					خنثی		
آلمانی	Sehen1	x					خنثی		
فارسی	نگاه کردن ۱	✓					خنثی		
	دیدن ۲	✓					غیررسمی		مثبت
	نگریستن	✓					ادبی		
انگلیسی	Look	✓					خنثی		
	See2	✓					غیررسمی		
	Behold	✓					ادبی		مثبت
فرانسه	Regarder1	✓					خنثی		
	Voir2	✓					غیررسمی		
آلمانی	Schauen	✓					گوشی		
	Sehen2	✓					غیررسمی		
	Ansehen	✓	✓	✓			خنثی		مثبت
	Anschauen	✓					گوشی		
	Betrachten	✓					ادبی		مثبت
فارسی	تماشا کردن	✓		✓			رسمی		مثبت
	دیدن ۳	✓		✓			غیررسمی		مثبت
	نگاه کردن ۲	✓		✓			غیررسمی		مثبت
انگلیسی	Watch	✓	✓	✓			خنثی		مثبت
	See3	✓		✓			غیررسمی		مثبت
فرانسه	Voir3	✓		✓			خنثی		مثبت
	Regarder2	✓		✓			خنثی		مثبت
آلمانی	Zusehen	✓		✓			خنثی		مثبت
	Sehen3	✓		✓			غیررسمی		مثبت

^۱ عروض معنایی در این جدول، بر اساس باهم‌آیی واحد واژگانی ادراکی با واژه‌های مثبت و منفی تعیین شده‌است.

عروض معنایی	مدت زمان	سبک	فاصله	کثیرالضد	هم‌معنایی	آرژ	فعل	زبان
		رسمی		✓	✓	✓	مشاهده کردن	فارسی
		غیررسمی				✓	دیدن ۴	فارسی
		رسمی		✓	✓	✓	Observe	انگلیسی
		رسمی		✓	✓	✓	Observer	فرانسه
		رسمی		✓	✓	✓	Beobachten	آلمانی
مثبت	کوتاه	رسمی	زیاد		✓	✓	رؤیت کردن	فارسی
مثبت	زیاد	رسمی	زیاد	✓	✓	✓	رصد کردن	فارسی
	کوتاه	رسمی			✓		Sight	انگلیسی
	کوتاه	رسمی				✓	Vue	فرانسه
	زیاد	رسمی			✓	✓	خیره شدن	فارسی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	زل زدن	فارسی
	زیاد	رسمی			✓	✓	Stare	انگلیسی
منفی	زیاد	خنثی			✓	✓	Gaze	فارسی
منفی	زیاد	خنثی			✓	✓	Devisager	فرانسه
منفی	زیاد	خنثی			✓	✓	Starren	آلمانی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	بروبر نگاه کردن	فارسی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	Gawk	انگلیسی
منفی	زیاد	بریتانیایی			✓	✓	Gawp	فارسی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	Glutzen	آلمانی
	کوتاه	غیررسمی			✓		نگاه انداختن	فارسی
	کوتاه	خنثی			✓		Glance	انگلیسی
	کوتاه	غیررسمی	زیاد		×		Glimpse	فارسی
	کوتاه	خنثی	زیاد		✓		Apercevoir	فرانسه

جدول (۴) نشان می‌دهد که عناصر واژگانی برای فعل‌های مورد بررسی با هم تفاوت دارند. در برخی از زبان‌ها، برای یک مفهوم بیش از یک معادل وجود دارد که از جنبه عناصر قالبی با هم تفاوت دارند؛ در حالی که، در برخی زبان‌های دیگر برای همان مفهوم یا واژه‌ای وجود ندارد و باید برای توصیف آن از پاره‌گفته استفاده کرد و یا به جای آن از واژه‌ای نزدیک استفاده می‌شود. برای نمونه، در زبان آلمانی برای مفهوم «نگاه کردن» چهار معادل وجود دارد؛ در حالی که، در زبان فرانسه از واژه معادل «دیدن» و «نگاه کردن» برای بیان مفهوم «تماشا کردن» استفاده می‌شود. در تعیین میزان گستردگی تنوع رده‌شناختی چندین عامل مهم نقش بازی می‌کنند. نخست، تمایزات درون زبانی عاملی است که به گستردگی واژه‌های یک زبان کمک می‌کند. برای نمونه، برای مفهوم «تماشا کردن» در زبان فرانسه واژه‌ای مجزا به کار گرفته نشده است، در حالی که در زبان آلمانی برای مفهوم «نگاه کردن» چهار معادل به کار رفته است. دوم، تمایزات بین زبانی را

نمی‌توان به ارائه معادل‌های زبانی محدود کرد. برای نمونه، دو فعل «نگاه کردن» و «regarder» به هیچ وجه معادل یک‌دیگر نیستند، بلکه همیشه تفاوت‌هایی بین این دو وجود دارد که به تنوع واژگانی منجر می‌شود. سوم، تفاوت‌های غیرزبانی همچون فرهنگ، آداب و باورها ممکن است به تنوع واژگانی منجر شود. برای نمونه، در زبان فارسی واژه «زیارت کردن» معنای بازدید از مکان‌های مذهبی را به خود گرفته‌است و از این لحاظ با «visit» در زبان انگلیسی تفاوت دارد. باید توجه نمود که این مفهوم به گونه‌ای نیست که از طریق عناصر قالبی قابل دست‌یابی باشد.

اگر به بحث نشان‌داری از دیدگاه رده‌شناختی بپردازیم، مشاهده خواهیم کرد که در زبان‌های مورد بررسی «دیدن» و معادل‌های نزدیک آن بی‌نشان‌ترین واژه در قالب ادراکی هستند. چنانچه در جدول (۴) مشاهده می‌شود، کم‌ترین مشخصه‌های قالبی نشان‌دار شده‌اند، به این ترتیب می‌توان نشان‌داری رده‌شناختی را از جنبه قالبی معادل بی‌نشانی مشخصه‌های قالبی در نظر گرفت. از جنبه رده‌شناختی هر چه با واژه‌ای خاص بتوان مفاهیم بیشتری را بیان کرد، واژه بی‌نشان می‌شود. بر اساس فرهنگ‌های موجود (فرهنگ سخن (Anvari, 2002) برای فارسی، فرهنگ آلمانی (Clark & Thyen, 1998) برای آلمانی، فرهنگ آکسفورد (Hornby et al., 2000) برای انگلیسی و فرهنگ لاروس (Larousse, 1867) برای فرانسه) مشاهده شد که فعل «دیدن» و معادل‌های آن نسبت به واژه‌های مترادف از بیشترین چندمعنایی برخوردار هستند. از سوی دیگر، در زبان فارسی واژه‌های «رؤیت کردن، چشم‌غره رفتن، چشم‌زدن و غیره» نشان‌دارترین واژه‌های زبان فارسی هستند. بر این اساس اگر نشان‌داری و بی‌نشانی بر اساس معناشناسی قالبی تعریف شود، بی‌نشان‌ترین واژه، واژه‌ای است که کمترین مشخصه‌های قالبی برای آن تعریف شده باشد. نشان‌دارترین واژه، واژه‌ای است که بیشترین مشخصه‌های قالبی برای آن‌ها تعریف شده‌است. از این رو، «نگاه کردن» نشان‌دارتر از «دیدن» است چون دارای مشخصه «ارادی» است.

از جنبه اقتصادی بودن، واژه «دیدن» اقتصادی‌ترین^۱ واژه ادراکی-دیداری است، زیرا نسبت به مترادف‌های آن مفاهیم بیشتری را در بر گرفته‌است. این به آن معنا است که بی‌نشان‌ترین و در عین حال اقتصادی‌ترین واژه زبان‌ها در قالب ادراکی واژه «دیدن» است و مفهوم واژه‌های دیگر نسبت به آن تعیین می‌شود. این اصل همچنین مشخص می‌کند که آیا در صحنه ادراکی-دیداری، افزودن واژه‌ای به زبان اقتصادی است یا اینکه می‌توان آن را با استفاده از یک عبارت و بدون نیاز

^۱ منظور از اقتصادی بودن در این مقاله آن است که می‌توان با یک صورت واحد، چند معنا بیان کرد. در این حالت، با استفاده از واژه «دیدن» می‌توان مفاهیم بیشتری را در قالب ادراکی-دیداری بیان کرد. بنابراین واژه «دیدن»، اقتصادی است.

به ساخت واژه‌ای جدید بیان کرد. از نظر دستوری چهار زبان مورد نظر از واژه‌های ساده، مرکب و پاره‌گفته‌ها یا جمله‌ها^۱ برای بیان مفاهیم استفاده کردند. میزان تمایل زبان‌ها برای به کارگیری هر یک از این گونه‌ها در جدول (۵) آمده‌است.

جدول ۵. میزان تمایل زبان‌ها به کاربرد ساخت‌های دستوری برای مفاهیم ادراکی^۲

زبان	فعل ساده	فعل مرکب	عبارت یا جمله
فارسی	٪۸	٪۵۰	٪۴۲
فرانسه	٪۵۶	٪۰	٪۴۴
آلمانی	٪۷۰	٪۱۱	٪۱۹

به طور کلی، زبان فارسی به فعل‌های مرکب بیش از واژه‌های ساده تمایل دارد. این تمایل در مورد افعال ادراکی-دیداری نیز مشاهده می‌شود. آلمانی و فرانسه بیشتر تمایل دارند که از واژه‌های ساده برای بیان مفاهیم ادراکی استفاده کنند. از جمله مواردی که از نظر قالبی بین این چهار زبان مشترک بوده است عبارت‌اند از: الف) قالب ادراکی تقریباً برای همه زبان‌ها مشترک است و تفاوت‌های بین آن‌ها بسیار ناچیز است. ب) برای همه زبان‌ها تفاوت بین زیرقالب‌های ادراکی-فعال-دیداری و ادراکی-تجربی-دیداری از هم باز شناخته شده‌اند. پ) عناصر قالبی مرکزی از جمله ادراک‌گر و پدیده برای هر چهار زبان تعریف شده‌است. ت) در تمامی فعل‌هایی که در جدول (۲) آمده‌است، صحنه دیداری برای همگی واحدهای واژگانی وجود دارد و تفاوت‌ها بیشتر در عناصر قالبی حاشیه‌ای نمود می‌یابد.

انتخاب معناشناسی قالبی به عنوان رویکرد پایه بحث‌های رده‌شناسی مزیت‌هایی نسبت به رویکردهای دیگر دارد. این رویکرد به گونه‌ای تعریف شده‌است که هم بیانگر شباهت‌های بین‌زبانی است و هم تمایزات بین‌زبانی را آشکار می‌کند. به این ترتیب از یک سو زبان‌ها از نظر قالب‌های معنایی با هم شباهت دارند و از سوی دیگر از نظر واحدهای واژگانی با هم تفاوت دارند.

^۱ منظور از جمله این است که یک واژه را در یک زبان نتوان با فعل ساده و مرکب تعریف کرد و برای بیان آن از جمله استفاده کرد. برای نمونه، می‌توان برای تعریف واژه «gape» در فارسی از «با دهان باز نگاه کردن» استفاده کرد.
^۲ در این جدول، معادل‌یابی‌ها بر اساس واژه‌های زبان انگلیسی بوده‌است. در واقع، هدف این بود که اگر واژه‌های زبان انگلیسی را محدود به واژه‌های ساده کنیم، در این صورت سه زبان دیگر همان مفهوم را با کدام روش بیان می‌کنند؟ مسلماً هر یک از این زبان‌ها هم می‌توانستند، به عنوان معیار اولیه در نظر گرفته شوند. این فرایند فقط با هدف ارائه معیاری برای مقایسه دقیق‌تر بوده‌است و گرنه تعداد واژه‌ها، پاره‌گفته‌ها و جمله‌ها بسیار بیشتر است.

در نتیجه، آن چه از معناشناسی قالبی در بحث‌های رده‌شناسی به دست می‌آید با اهداف رده‌شناسی زبان همخوانی دارد.

در پایان، لازم به اشاره است که در این مقاله به بررسی رده‌شناختی معنایی بر اساس معناشناسی قالبی پرداختیم، اما برای تکمیل این پژوهش، لازم است چند معنایی را نیز در زبان‌های گفته شده مورد بررسی قرار دهیم. به این ترتیب، این پژوهش، نخستین بخش از پژوهشی رده‌شناختی بر روی قالب ادراکی در زبان‌های مورد اشاره بوده است. به ویژه، بررسی رده‌شناسی هم‌معنایی بیشتر با نشان‌داری پیوند می‌خورد، در حالی که بحث چندمعنایی، بیشتر با اصل اقتصاد در ارتباط است. این به آن معنا است که از دیدگاه رده‌شناختی، پژوهش حاضر بیش تر بر روی نشان‌داری در قالب ادراکی تأکید کرده است.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، به یافته‌هایی در پیوند با رده‌شناسی هم‌معنایی‌های نزدیک، دست یافتیم. نخست، رویکرد معناشناسی قالبی به گونه‌ای مطرح شد که با اهداف رده‌شناسی زبان همخوانی دارد، زیرا هم‌زمان هم به تفاوت‌های زبانی و هم به شباهت‌های زبانی می‌پردازد. دوم، از طریق معناشناسی قالبی می‌توان مفاهیمی مانند اصل اقتصاد و نشان‌داری در رده‌شناسی را دوباره تعریف کرد که بسیار ساده‌تر از مفاهیم موجود هستند. سوم، زبان‌ها نه فقط دارای تمایزات درون زبانی و بین‌زبانی هستند، بلکه تمایزات غیر زبانی نیز در تعیین میزان تنوع واژگانی رده‌شناختی تأثیرگذار هستند. چهارم، زبان‌ها مفاهیم زبانی را بر اساس یک‌دیگر تنظیم نکرده‌اند، بلکه برخی از مفاهیم در برخی زبان‌ها از جنبه فرهنگی مهم‌تر از دیگر مفاهیم هستند. بنابراین، برای هر مفهوم مهم‌تر واژه‌های بیشتری ارائه شده است. برای نمونه، می‌توان به مفهوم چشم‌زخم در زبان فارسی اشاره کرد. از جنبه دستوری این یافته به دست آمد که زبان فارسی به فعل‌های مرکب گرایش دارد، در حالی که زبان‌های فرانسه و آلمانی بیشتر تمایل دارند، فعل‌های ساده بسازند.

فهرست منابع

- نوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- حسابی، اکبر (۱۳۹۶). مقوله‌های شعاعی اندام‌های حوزه سر: بررسی ای شناختی. زبان پژوهی. سال ۹. شماره ۲۴. صص. ۸۷-۱۰۹.
- حق‌شناس، علی محمد، حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۴). فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

۲۵۶ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. ۱۶ ج. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سلطانی، رضا و محمد عموزاده (۱۳۹۱). رویکردی شناختی به چند معنایی: مطالعه موردی فعل حرکتی «آوردن». *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی معناشناسی*، به کوشش سپیده عبدالکریمی. تهران: نشر نویسه پارسی. صص ۱۴۹-۱۶۲.
- عاصی، مصطفی (۱۳۸۴). «پایگاه داده‌های زبان فارسی در اینترنت. پژوهشگران». *سال ۱۳*. شماره ۲. صص ۱۷-۱۳.
- عمید، حسن (۱۳۹۰). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: انتشارات امیرکبیر. فراروی، جمشید (۱۳۸۷). *فرهنگ طیفی*. تهران: انتشارات هرمس.
- فیاضی، مریم سادات (۱۳۸۸). *بررسی چند معنایی در زبان فارسی رویکردی شناختی* (رساله دکتری منتشر نشده). دانشگاه تربیت مدرس.
- فیاضی، مریم سادات و عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۸۷). «خاستگاه استعاری افعال حسی چند معنا در زبان فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی». *ادب پژوهی*. شماره ۶، صص ۸۷-۱۱۰.
- معین، محمد (۱۳۸۸). *فرهنگ معین*. ۶ ج. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- موسوی، سید حمزه (۱۳۹۴). *جستاری بر باهمایی واژگانی بر پایه نظریه قالب‌های معنایی*. (رساله دکتری منتشر نشده). دانشگاه اصفهان.
- موسوی، سید حمزه، محمد عموزاده و والی رضایی (۱۳۹۴). «بررسی واژه «دیدن» بر اساس معناشناسی قالبی». *جستارهای زبانی*. سال ۶. شماره ۷. صص ۲۳۶-۲۱۹.
- نایب‌لوثی، فاطمه، سید مصطفی عاصی و آرزیتا افراشی (۱۳۹۴). «شبکه معنایی قالب‌بنیاد (فریم‌نت) در زبان فارسی». *پژوهش‌های تطبیقی زبان‌شناسی*. سال ۵. شماره ۹. صص ۲۵۷-۲۷۵.

References

- Amid, H. (2011). *Amid comprehensive Persian dictionary*. Tehran: Amir Kabir [in Persian].
- Anvari, H. (2003). *Sokhan comprehensive dictionary*. Tehran: Sokhan [in Persian].
- Assi, M. (2005). *PLDB: Persian linguistic database in internet*. *Pažūhešgarān*, 2, 13-17 [in Persian].
- Atkins, B. T. (1995). Analyzing the verbs of seeing: a frame semantics approach to corpus lexicography. In S. Gahl, C. John & A. Dolbey (Eds.), *Proceedings of the Twentieth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society: General Session Dedicated to the Contributions of Charles J. Fillmore (1994)* (pp. 42-56). Berkeley: University of California.
- Au, O., Chin, R., Fung, P., Mak, B., Shi, B., Siu, M., & Wu, D. (2015). *BiFrameNet*. [Online]: <<http://www.cs.ust.hk/~hltc/BiFrameNet/>>
- Ausubel, D. P. (1963). *The psychology of meaningful verbal learning*. New York: Grune and Stratton.
- Ausubel, D. P. (1968). *Educational psychology: a cognitive view*. New York: Holt, Rinehart & Winston.

- Baker, C. F. (1999). *Seeing clearly: frame semantics, psycholinguistic, and cross-linguistic approaches to the semantics of the English verb 'see' (unpublished thesis)*. University of California, Berkeley, California, U.S.A.
- Bartlett, F. (1932). *Remembering*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bijankhan, M., Sheykhzadegan, J., Bahrani, M., & Ghayoomi, M. (2011). Lessons from building a Persian written corpus: Peykare. *Language Resources and Evaluation*, 45(2), 143-164.
- Boas, H. C. (2015). *German FrameNet*. [Online]: <<http://www.laits.utexas.edu/gframenet>>
- British National Corpus* (2007). Distributed by Bodleian Libraries, University of Oxford, on behalf of the BNC Consortium (version 3 (BNC XML Edition)). [Online]: <<http://www.natcorp.ox.ac.uk>>
- Charniak, E. (1975). *Organization and inference in a frame-like system of common sense knowledge*. Castagnola: ISCS.
- Clark, M., & Thyen, O. (1998). *The concise Oxford-Duden German dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Corréard, M. H., Grundy, V., & Ormal-Grenon, J. B. (2001). *The Oxford-Hachette French dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and universals* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- De Beaugrande, R., & Dressler, W. (1981). *Introduction to text linguistics*. New York: Longmans.
- Deh Khoda, A. A. (1998). *Deh Khoda comprehensive Persian dictionary* (16 Vol.s). Tehran: University of Tehran Publications [in Persian].
- Duden, K., Berger, D., & Scholze, W. (1980). *Duden* (Vol. 2). Mannheim/Zürich: Bibliographisches Institut.
- Evans, N. (2011). Semantic typology. In N. Evans (Ed.), *Reciprocals and semantic typology* (pp. 504-532). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Fararuy, J. (2008). *Thesaurus dictionary*. Tehran: Hermes Publishers [in Persian].
- Fayyazi, M. (2010). *An investigation of polysemy in Persian based on cognitive linguistics* (unpublished Ph.D. thesis). Tarbiat Modares University, Tehran, Iran [in Persian].
- Fayyazi, M., & Kambozia, A. Z. (2009). The metaphorical origin of the Polysemic perceptive verbs in Persian: a cognitive semantic approach. *Adab Pazhuhi*, 6, 87-110 [in Persian].
- Fillmore, C. J. (1969). Verbs of judging: an exercise in semantic description. *Research on Language & Social Interaction*, 1(1), 91-117.
- Fillmore, C. J. (1975). An alternative to checklist theories of meaning. In C. Cogen, H. Tompson, G. Thurgood, K. Whistler & J. Wright (Eds.), *Proceedings to the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 123-131). Amsterdam: Holland.
- Fillmore, C. J. (1976). Frame semantics and the nature of language. *Annals of the New York Academy of Sciences*, 280(1), 20-32.
- Fillmore, C. J. (1977a). The case for case reopened. In P. Cole, & J. Sadock (Eds.), *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations* (pp. 59-81). New York: Academic Press.
- Fillmore, C. J. (1977b). Scenes-and-frames semantics. In A. Zampolli (Eds.), *Linguistic Structures Processing (Fundamental Studies in Computer Science 5)* (pp. 55-81). Amsterdam: North Holland.
- Fillmore, C. J. (1977c). Topics in lexical semantics. In R. W. Cole (Ed.), *Current Issues in Linguistic Theory*. Bloomington: Indiana University Press.
- Fillmore, C. J. (1982). Frame semantics. In The Linguistic Society of Korea (Eds.), *Linguistic in the Morning Calm* (pp. 65-137). Hanshin: Seoul.
- Fillmore, C. J. (1986a). U-semantics, second round. *Quaderni di Semantica*, 7, 49-85.
- Fillmore, C. J. (1986b). Pragmatically controlled zero anaphora. *Proceedings of the Twelfth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 95-107). Berkeley & California: Berkeley Linguistics Society.

- Fillmore, C. J. (2007). Valency issues in FrameNet1. In T. Herbst, & K. Götz-Votteler (Eds.), *Valency: theoretical, descriptive and cognitive issues* (Vol 187) (pp. 129-160). Berlin: Walter de Gruyter.
- Fillmore, C. J. (2015). *English FrameNet*. [Online]: <https://framenet.icsi.berkeley.edu/fndrupal>.
- Fillmore, C. J., & Atkins, B. S. (2000). Describing polysemy: the case of 'crawl'. In Y. Ravin, & C. Leacock (Eds.), *Polysemy: Theoretical and Computational Approaches* (pp. 91-110). Oxford: Oxford University Press.
- Fillmore, C. J., & Atkins, B. T. (1992). Toward a frame-based lexicon: the semantics of RISK and its neighbors. In A. Lehrer, & E. Kittay (Eds.), *Frames, Fields, and Contrasts* (pp. 75-102). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Assoc.
- Fillmore, C. J., & Atkins, B. T. (1994). Starting where the dictionaries stop: the challenge of corpus lexicography. In B. T. Atkins, & A. Zampolli (Eds.), *Computational Approaches to the Lexicon* (pp. 349-393). Oxford: Oxford University Press.
- Haghshenas, A. M., Samei, H., & Entekhabi, N. (2005). *Millennium English-Persian dictionary* (5th ed.). Tehran: Farhang Moaser [in Persian].
- Hesabi, A. (2017). Radial categories of head body parts: a cognitive study. *Zabanpazhuhi*, 9 (3), 87-109 [in Persian].
- Hornby, A. S., Wehmeier, S., & Ashby, M. (2000). *Oxford advanced learner's dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Koptjevskaja-Tamm, M. (2015). *The linguistics of temperature (typological studies in language)*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Lakoff, G. (1983). Categories: an essay in cognitive linguistics. In L. S. Korea (Ed.), *Linguistics in the Morning Calm* (pp. 139-194). Seoul: Hanshin.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Larousse, P. (1867). *Grand dictionnaire universel du XIXe siècle*. Paris: Larousse.
- Lamy, M. (1998). *The cambridge French-English thesaurus*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. (1984). Active zones. In C. Brugman & M. Macaulay (Eds.), *Proceedings of the Tenth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. (pp. 172-188). Berkeley: Berkeley Linguistics Society.
- Lehman, C. (1990). Towards lexical typology. In W. & Croft (Ed.), *Studies in typology and diachrony. Papers presented to Joseph H. Greenberg on his 75th birthday (Typological Studies in Language, 20)* (pp. 161-185). Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins Publishers.
- New, Boris & Pallier, C. (2001). [Online]: <http://www.lexique.org>.
- Minsky, M. (1975). A framework for representing knowledge. *Winston*, 211-277.
- Moen, M. (2010). *Moen Persian dictionary* (6 Vol.s). Tehran: Amir Kabir Publications [in Persian].
- Mousavi, S. H. (2015). *An investigation of lexical collocations based on frame semantics theory (unpublished Ph.D. Thesis)*. University of Isfahan, Isfahan, Iran [in Persian].
- Mousavi, S. H., Amouzadeh, M. & Rezai, V. (2016). Analysis of the word "Didan" based on frame semantics. *Language Related Research*, 6 (7), 219-236 [in Persian].
- Narayanan, S., Fillmore, C. J., Baker, C., & Petruck, M. R. (2002). Framenet meets the semantic web: A DAML+OIL frame representations. *Proceedings of the 18th National Conference on Artificial Intelligence*. Edmonton: Alberta.
- Ohara, K. H., Saito, H., Fujii, S., Sato, H., Suzuki, R., Ishizaki, S., & Ohari, T. (2015). *Japanese FrameNet*. [Online]: <http://jfn.st.hc.keio.ac.jp/index.html>.
- Proust, M. (2006). *Swann's way (Webster's German thesaurus edition)*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Rumelhart, D. E. (1975). Notes on a schema for theories. In D. E. Bobrow and A. M. Collins (Eds.), *Representation and Understanding: Studies in Cognitive Science* (pp. 211-236). London: Academic.
- Ruppenhofer, J., Ellsworth, M., Petruck, M., Johnson, C., & Scheffczyk, J. (2010). *Framenet II: theory and practice*. California: International Computer Science Institute.
- Schank, R., & Abelson, R. (1977). *Scripts, plans and understanding*. Hillsdale N. J.: L. Erlbaum.
- Schmid, H. (1997). Probabilistic part-of-speech tagging using decision trees. In D. B. Jones & H. L. Somers (Eds.), *New Methods in Language Processing* (pp. 154-164). London: Routledge.
- Shamsfard, M., Hesabi, A., Fadaei, H., Mansoory, N., Famian, A., Bagherbeigi, S., Fekri, E. Monshizadeh, M., & Assi, M. (2010). Semi-automatic development of Farsnet; the Persian Wordnet. *Proceedings of 5th Global WordNet Conference (GWA2010)*. Mumbai, India.
- Sinclair, J. (1991). *Corpus, concordance, collocation*. Oxford: Oxford University Press.
- Soltani, R., & Amouzadeh, M. (2012). A cognitive approach to polysemy: case study of 'avardan'. In S. Abdalkarimi (Ed.), *Proceedings of the Third Congress of Semantics*. Tehran: Nevissee Parsi [in Persian].
- Trustler, J. (1766). *The difference between words, esteemed synonymous in English language, and the proper choice of them determined together with, so much of Abbe Girard's treatise, on this subject, as would agree with our mode of expression* (Vols 1 &2). Michigan: University of Michigan Library.
- Wilks, Y. (1980). Frames, semantics, and novelty. In D. Metzger (Eds.), *Frame Conceptions and Text Understanding* (pp. 134-163). De Gruyter: Berlin.
- Winogard, T. (1975). Frame representations and the relative-procedural controversy. In D. G Bobrow and A. Collins (Eds.), *Representation and Understanding* (pp. 185-210). New York: Academic Press.

Websites

www.parsijoo.ir
www.gorgor.ir
www.google.com

A Cross-Linguistic Study of Near Synonymy of Visual Verbs in Persian, English, German and French Based on Frame Semantics

Seyed Hamzeh Mousavi¹

Received: 27/ 04/ 2017

Accepted: 30/04/2018

Abstract

Linguistic typology tries to investigate the linguistic universals and linguistic variation simultaneously. Lexical typology is significant since it shows how lexical varieties are shaped. Accordingly, the present paper aims at showing how Persian, English, French and German languages categorize words within the perception-visual subframe and uncover what similarities and differences exist between equivalent words in each of the mentioned languages. In order to find perception-visual lexical units, monolingual dictionaries are used, while for comparing words cross-linguistically, bilingual dictionaries and corpora are used. It is concluded that frame semantics is a suitable approach for explaining cross-linguistic variation and similarity since it simultaneously considers differences and similarities. Results indicate that “see” and its equivalents in German and French as well as Persian are the most unmarked words because it is almost used to express verities of visual concepts. The more marked the words are, the more variant the words are for a special feature. For the feature “looking stupidly” or “viewing secretly” as more marked domains compared to passive seeing, lexical variation is more considerable.

1. Introduction

Linguistic typology tries to consider linguistic similarities and differences simultaneously. Lexical typology tries to compare lexical variety within languages (Croft, 2003). Although linguistic typology compares a large number of languages from different language families, the present paper used its critical tools for comparing languages from the same language family, i.e. Persian, English, French and German. This paper aims at uncovering how similar and different these languages are regarding the verbs related to the visual sense. For this purpose, frame semantics is used since it focuses on both language similarities (via frames) and linguistic differences (via Lexical Units). Based on frame semantics and lexical typology, the following questions are posed:

¹ Assistant professor, Shahrood University of Technology; mousavi.hamzeh@shahroodut.ac.ir

- (i) For each of these languages, how are near synonymous lexemes classified?
- (ii) Within the perception frame, are languages' tendency towards the universals or differences?
- (iii) What is the most unmarked word within the Perception Frame? How is linguistic variety connected to markedness?

2. Frame Semantics

Frame semantics is a cognitive approach that searches for speakers' background knowledge and experiences to define lexemes. In fact, this theory shows that linguistic elements invoke a frame (schema) in speakers' mind based on their experiences and background knowledge. Within frame semantics, each word is defined within a particular frame. For instance, the radius is not comprehensible without referring back to the concept, circle (Fillmore, 1977a, b, c; 1986a, b; 1969; 2007; Fillmore & Atkins, 1992; 1994).

Fillmore borrowed the concept frame from Minsky (1975). He (Fillmore, 1986a) mentions that frame semantics controls word and phrasal rules. Therefore, senses depend on frames (Fillmore, 1977c) and frames are the abstract perception, memory, experience and action (Fillmore, 1977a). This paper focuses on the perception frame that is borrowed from the *English FrameNet*.

3. Methodology

For comparing purposes, firstly, the perception, perception-passive and perception-active frames are defined. Secondly, different words within the perception frame are extracted from the following monolingual dictionaries:

- Oxford Advanced Learner's Dictionary (Hornby et al., 2000)
- Oxford Duden German Dictionary (Duden et al. 1980)
- Grand Dictionnaire universel du XIXe siècle (Larousse, 1867)
- Sokhan Comprehensive Dictionary (Anvari, 2002)

Thirdly, for a more accurate comparison, some simple words are selected from the English language. Then, their equivalents are searched within both the following bilingual dictionaries and thesaurus:

Bilingual dictionaries:

- Millenium English Persian Dictionary (Haghshenas et al., 2005)
- The Concise Oxford-Duden German Dictionary (Clark & Thyen, 1998)
- The Oxford-Hachette French Dictionary (Corréard et al., 2001).

Thesaurus:

- Oxford Concise Thesaurus (Haweker & Waite, 2007)
- The Cambridge French-English Thesaurus (Lamy, 1998)
- Swann's way (Webster's German Thesaurus Edition) (Proust, 2006)
- Persian Thesaurus (Fararuy, 2008)

Fourthly, examples of different words are extracted from corpora to indicate what a word carries but is not mentioned in dictionaries. For this aim, the following corpora are used:

- British National Corpus (2007)
- Huge German Corpus (HGC) (Schmid, 1994)
- Français Lexique (2001)
- Bijan Khan Corpus (2011)

Lastly, the words are compared for markedness to obtain a typological position of the mentioned languages, i.e. Persian, French and German. Note that the English language is omitted from our typological views since it is considered as constant.

4. Conclusion

This paper concluded that, firstly, frame semantics is appropriate for cross-linguistic comparisons since it considers both similarities and differences. Secondly, via frame semantics, it is possible to redefine typological concepts such as markedness and economy which are simpler than the available definitions. Languages are not only internally and cross-linguistically different, but they are sometimes extra-linguistically different. Fourthly, languages have not defined language concepts based on other languages, but some concepts are culturally various from others. Lastly, from grammatical point of view, Persian tends to make more complex verbs than French and German.

Keywords: Frame Semantics, Perception Frame, Markedness Principle, Near Synonymy

Contents

- 19 **The Relationship between Turkic and Mongolian Languages and Errors in Detection of Turkic and Mongolian Loan Words in Persian**
Mehdi Rezaei
- 46 **Representation of Self and Other in Persian Novels: Tangsir, Savushun and The Neighbors**
Niloofar AghaEbrahimi, Farhad Sasani, Farzan Sojoodi
- 71 **Analysis of Translation of the Novel “Alshehaz” Based on the Theoretical Model of Vinay and Darbelnet**
Shahryar Niazi, Atiyeh Yousefi, Mohammad Amirifar
- 97 **Critical Analysis of Love Metaphor in Persian Lyrics: a Corpus-Based Approach**
Atoosa Rostambeik Tafreshi, Mohammad Aref Amiri
- 116 **Syntactic Frameworks and Discourse Functions of Lexical Antonymy in Persian Language**
Mandana Kolahdooz Mohammadi, Ali Reza Gholi Famian, Ferdows Aghagolzadeh, Azita Afrashi
- 146 **An Analysis of Lak Students’ Language Transfer in Learning and Using Persian**
Ali Sattari, Mohammad Reza Ahmadkhani, Bahman Zandi, Mehdi Sabzevari
- 175 **The Semiotic Analysis of Discourse in Surah “Naba” Based on the Tension Pattern**
Roohallah Nasiri, Mehdi Motia, Mahnaz Amiri
- 201 **Comparison Between the Conceptual Metaphors of Sadness and Happiness in the Songs of Parvin Etesami**
Azadeh Sharifi Moghadam, Maryam Azadikhah, Vahideh Abolhasanizadeh
- 224 **A Contrastive Move-analysis Study of the Abstracts of Humanities and Hard/Medical Sciences Based on Dudley-Evans’ Model**
Seyyed Abdolmajid Tabatabaee Lotfi, Tahereh Qasemi, Mahin Sadat Tabatabaee
- 260 **A Cross-Linguistic Study of Near Synonymy of Visual Verbs in Persian, English, German and French Based on Frame Semantics**
Seyed Hamzeh Mousavi

In the Name of God

Scientific Journal of
Language Research (Zabanpazhuhi)
Vol. 11, No. 30, Spring 2019

Chief Executive: **S. Ghahremani-Ghajar**

Editor-in- Chief: **F. Haghbin**

Deputy Editor: **A. Abbasi**

Editor (Persian): **N. Monfared**

Editor (English): **H. Marefat**

Managing Director: **N. Jafari**

Editorial Board

M. Bijankhan: *Professor of Linguistics, University of Tehran*

F. Haghbin: *Associate Professor of Linguistics, Alzahra University*

E. Khazali: *Professor of Arabic Language and Literature, Alzahra University*

F. Sasani: *Associate Professor of Linguistics, Alzahra University*

E. Sotoudehnama: *Professor of English Language Teaching, Alzahra University*

M. Assi: *Professor of Institute of Human Sciences*

E. Faghih: *Emeritus Professor of English Language Teaching, Alzahra University*

Y. Modarressi: *Professor of Linguistics, Institute of Humanities and Cultural Studies*

B. Meshkinfam: *Associate Professor of Arabic Language and Literature, Alzahra University*

International Board

M. Chaouch: *professor of Arabic Linguistics, Manouba University, Tunisia*

M. Doktourichvili: *professor of French Language, Iliia University, Tbilisi, Georgia*

E. Polishchuk: *Associate Professor of Russian Language, Lomonosov Moscow State University, Russia*

M. Ghaffari: *Associate Professor of Teaching Persian Language, Cambridge University, U.K*

M. seyfeddinipour: *Member of World Languages Institue, SOAS University, U.K*



Alzahra University Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran

Postal Code: 1993891176

Email: Zabanpazhuhi@Alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-8833

E-ISSN: 2538-1989



- **The Relationship between Turkic and Mongolian Languages and Errors in Detection of Turkic and Mongolian Loan Words in Persian**
Mehdi Rezaei / 19
- **Representation of Self and Other in Persian Novels: Tangsir, Savushun and The Neighbors**
Niloofar AghaEbrahimi, Farhad Sasani, Farzan Sojoodi / 46
- **Analysis of Translation of the Novel “Alshehaz” Based on the Theoretical Model of Vinay and Darbelnet**
Shahryar Niazi, Atiyeh Yousefi, Mohammad Amirifar / 71
- **Critical Analysis of Love Metaphor in Persian Lyrics: a Corpus-Based Approach**
Atoosa Rostambeik Tafreshi, Mohammad Aref Amiri / 97
- **Syntactic Frameworks and Discourse Functions of Lexical Antonymy in Persian Language**
Mandana Kolahdooz Mohammadi, Ali Reza Gholi Famian, Ferdows Aghagolzadeh, Azita Afrashi / 116
- **An Analysis of Lak Students’ Language Transfer in Learning and Using Persian**
Ali Sattari, Mohammad Reza Ahmadkhani, Bahman Zandi, Mehdi Sabzevari / 146
- **The Semiotic Analysis of Discourse in Surah “Naba” Based on the Tension Pattern**
Roohallah Nasiri, Mehdi Motia, Mahnaz Amiri / 175
- **Comparison Between the Conceptual Metaphors of Sadness and Happiness in the Songs of Parvin Etesami**
Azadeh Sharifi Moghadam, Maryam Azadikhah, Vahideh Abolhasanizadeh / 201
- **A Contrastive Move-analysis Study of the Abstracts of Humanities and Hard/Medical Sciences Based on Dudley-Evans’ Model**
Seyyed Abdolmajid Tabatabaee Lotfi, Tahereh Qasemi, Mahin Sadat Tabatabaee / 224
- **A Cross-Linguistic Study of Near Synonymy of Visual Verbs in Persian, English, German and French Based on Frame Semantics**
Seyed Hamzeh Mousavi / 260